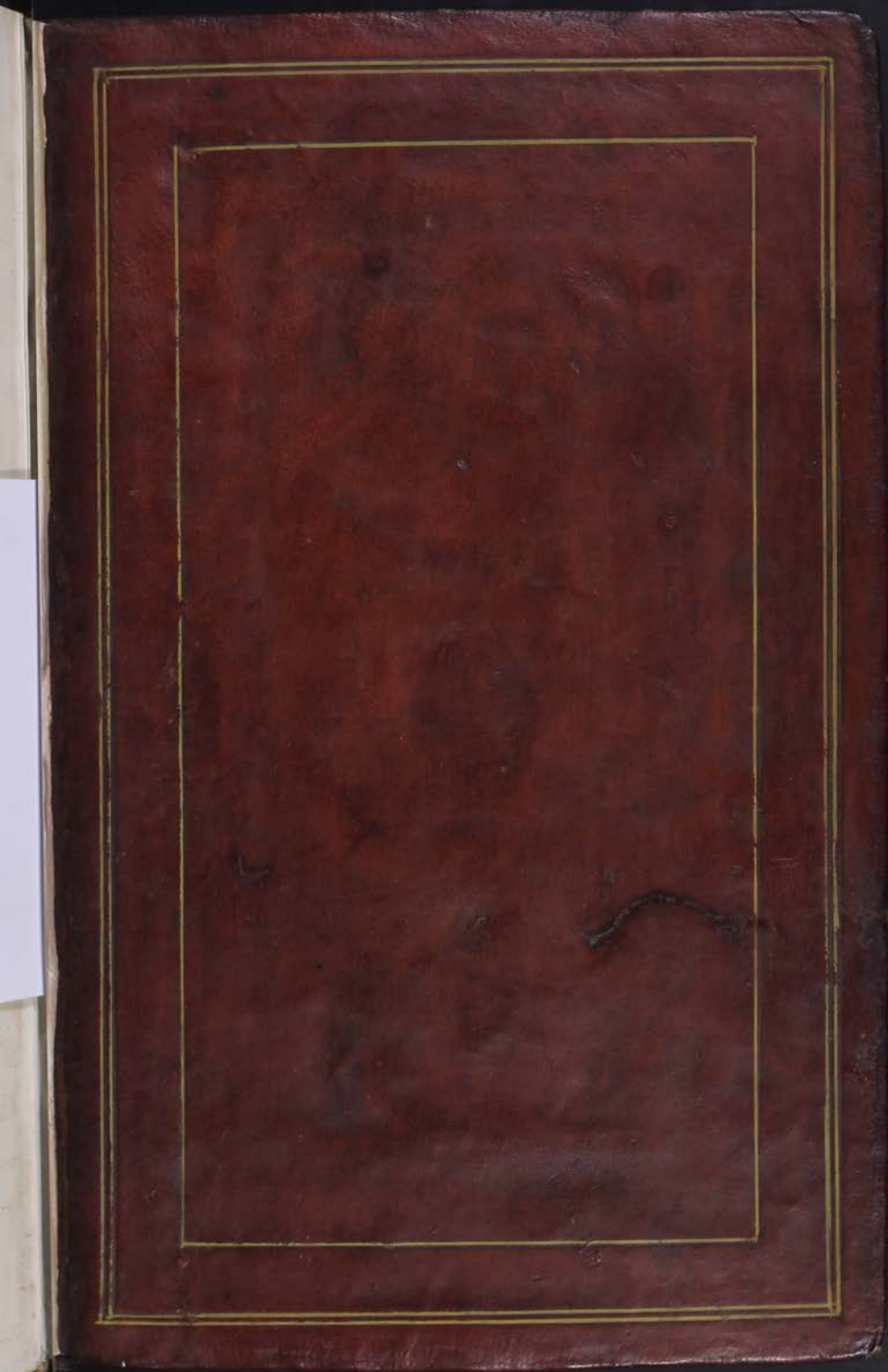




Perzsa
Qu. 24.

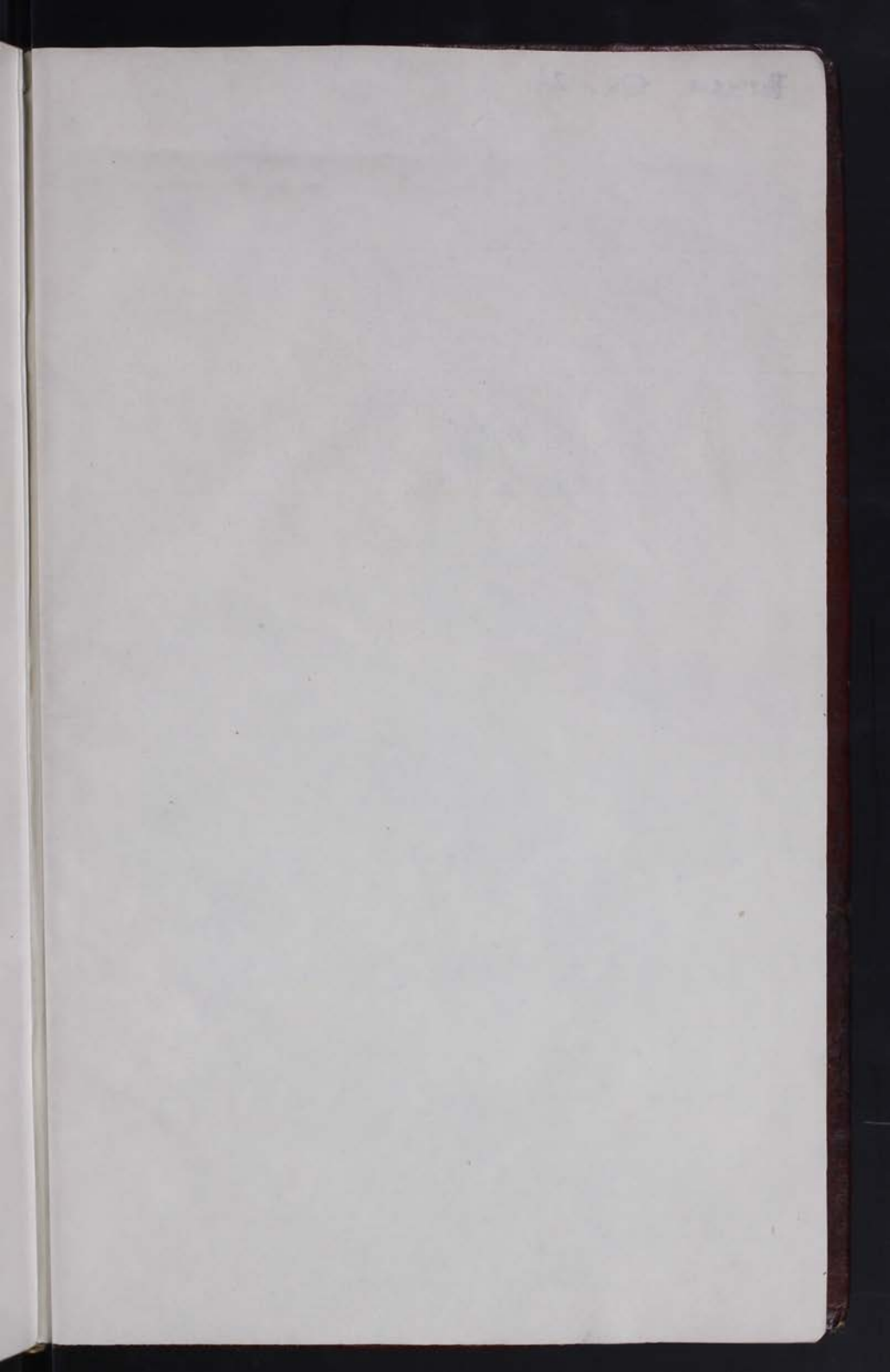




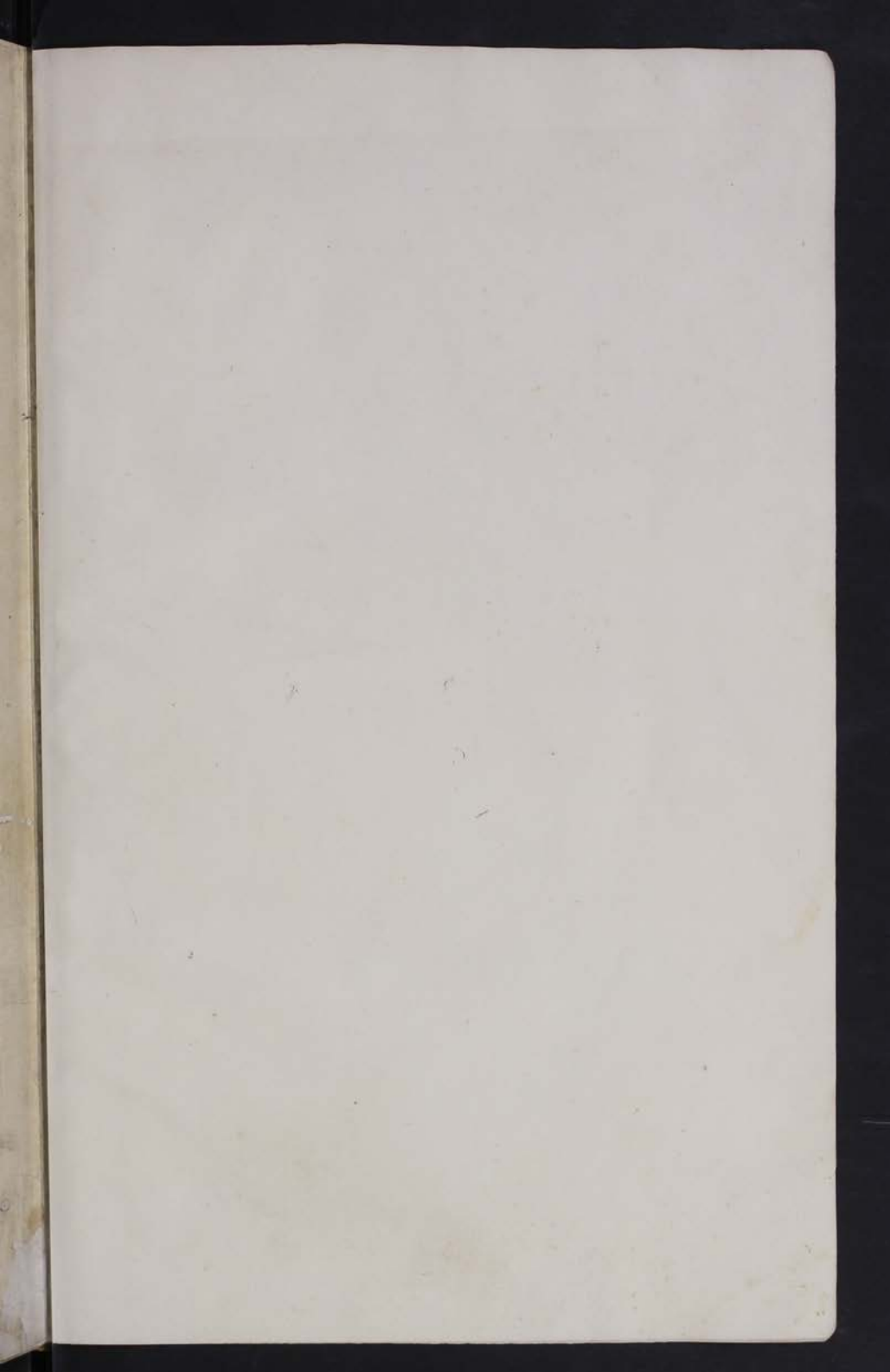
Perzsa Qu. 24.

Digitized by the Library and Information
Centre of the Hungarian Academy of
Sciences









Perisa G. n. 24

لعمري من صفات الامم
الارباب



1/30 -
Date 1/70
No 21/70

باب بیخ جهان کث بنت اند و برق حادثه سبحان چتر کرد و کس
 منیطفی سازد مشطاق درگاهش قطب نمایی بادیه کردان از رزق
 و بارگاه استنش قسده گاه زمین بوس کردن کثان شگاه بخون
 همشش بر ابادی خراب اباد دلهما مقصور بود طبعش بر جمعیت شهر
 جانها مجبول و مفلور باشد محبتش در نهانخانه ضمیر خواص و عوام دکن
 و دعاش بر خلو نگاه زبان صغار و کبار ارام کند بلکه صفوف نبات
 که جلوه نمایان مقام ثبات اند از چشمه سار افضال او سرسبز و سبز
 کردند و از نسیم بهارستان افاضه او نشود نمایانند و صفوف صحاب
 که ثابت قدمان مقام ایستادند هم اثر ماثر عدالت او فیض دانی
 گیرند و از مکارم عنایت او نصیب وافر در دارند **بهمین نه جانور**
از دین و داد تا جوران **بامن و عیش که را بد نریب فر کرد**
سویبار عدالت و مدز سنگ **کیاه نخل شود نخل بار و در کرد**
فروع عدل دهد ان اثر بر دین زمین **که خاک سنگ شود سنگ زمین**
 چون ذات مقدس این نونهال حمین اقبال مصداق این مفاخر و
 معایله بود و استحقاق این منصب عالی درشت و تبا شیرت
 و سعادت از آغاز طلوع صبح و ولادت او می یافت و لواج
 جهان ارایی از عنفوان صغر مشام ادراک عارفان لفظ و لاف
 نرسید و شکوه جبا بنای از لوج پشانی او میدرخشید و فروع همانند
 از نظر دور بین او به بلند می می شناخت آثار تحت نشین از است او

بولاد
 دی
 رفت
 م
 لوجه
 رت
 حیات
 ده
 نت
 کج
 بیا
 بر
 نتی
 بر
 فسه

مید بود و در قوم خاتم فرمانروایی از خلوط دست او خوانده میباید و زبانی
که افلاک در چندین ادوار اشطرا ان می بردند رسید و جوری که گفتم
در چندین قرانات فرصت ان می جستند ظهور یافت اشطرا ان
سلسله کون و مکان ندای لثارت در دادند و نوید رسانان سکنه
زمین و آسمان به پیام امن و امان زبان حال برکشند **دند**
کافی که هر خبت بخاتم ترا **ترا** سهندشاهی عالم **ترا** کوش فلک باز به کوش
تخت هوا خوله قدم کوش **ترا** بر سر دل تاج شرافت **ترا**
خطبه خود خوان که خلافت **ترا** در همگامی که سلطان چهار باش
کردن بر برج سعادت حوت رسیده نظر عالی به سمت الشرف
انداخته بود که تخت چهار پایه حمل را جلوس سعادت منور سازد
و بخارالودکان خطه خاک ابعض عام تازه و تر گرداند و بنگاه چین
ساباندار شجاری سایه افکن شوند و **ترا** مل با **ترا**
س اعل و با قوت بر سریر زمین جلوس فرماید و مرغان
خوش اواز چون خطیبان جلوس بادشاهی طلیسان شهید بر پیش
و پوستین قائم در اغوش بر منیر صد پای جو بین خطبه شوق
لمذکتند سرو و صنوبر که استاد کان پیشگاه ادب اند سر **ترا**
ارند و نمداد عمر که کهن بران ارند و مندانند به برک و نورانی
جوایز رسد بزکان شقائق و **ترا** خلعتهای رنگارنگ در **ترا**
و خردان لاله و نسرن از شکفتنک در بر این **ترا** نیکمخند اوزده که **ترا**

بر تارک فیضان ابر غلغله در هفت اقلیم اندازد و صیغ کوه برین
 نوبهار صلابی عام بچار کن عالم دروید تا ایم فیوضات از یله
 از مه غنایت آغاز وزین نهاد و صدایق از بار خلافت الهی
 بناز یک سگفتن گرفت ماه جمعه نیاز بسجی شکر میرد و بکلفت بخت
 نور می چید قطب دین فرقد انرا بمیل زین شعاع سر سره سفید
 میکشید مهد سان صد بند و محبطی کشان فلک چون که با صطر
 دانش را صد کواکب دولت بودند اختراع زایچه جهان نیایی
 از صحایف زیچ آسمانی نمودند لاجرم بتائید الطاف خواجه الجلال
 و اتفاق جنود دولت و قبایل سابعینت که بر در آسمان سجود کند
 در عید گاه حفظ دلکش کلا بوز که باید اقبال دهد در هر در حشمت عالی
 و محلی والا که غیرت افزای انجن افلاک تواند بود ترتیب دادند
 دل فروز حشمتی شدار استه درون و بیرون هر چه پیرا
 نمودند در پیش این سینه کاخ با ط جو میدان هممت فراخ
 سراپرده های مکل کلاه کشیدند بر هر چه جشنگاه لکان ناکان
 فرشتان سرزمین پرنه خطا بود و دیبای چین زلسایانها
 رزمینه تار هو بود چون پرده زر نگار فلک را گرفتند در زرتاب
 که خوش نیت در شین نیلی نقاب زلسی حکمت بزم میرفت هر
 فلک نامه مشک بود از بخور بزرگان درگاه بر خاکستند
 عروسانه تختی بر آراستند که خوشتره سلطنت را بنقد

شاه جوان بخت نبدند عقد: دو عالم بیکجا فراموش کنند: هر بوند
جاوید محکم کنند: زبان میدهد برده در پرده ساز: که ای بخت بخت
دولت سباز: شیخ میکند بر بخت جایی: که خواهد شدن بخت از دور
کیسه میشیند براوزنگ جابه: که خواهد با بخت بردن: انگاه در بخت
فیض شاعت یعنی قریب نصف النهار جمعه بر دیت دویم و با مراد
سیوم ربیع الثانی سال هفصد و شصت و سیوم قمری دهم ماه
ماه جلایه و بیست و پنجم چهاردهم شباط ماه رومی سال کنیز ارد
هشصد و شصت هفتم آن والاد و دمان عالی خاندان خلعت
ازین در بر و تاج مشکین بر سر به دولت و سعادت بخت سلطنت
داوزنگ خلافت نشست و او از مبارکبادی از شش جهت برخاست
منیر اسمان منظر بقطب اقبال سر بلندی گرفت و درجات رفعت
مجامد و معالی از حمدی یافت: اینزد کنون بفرق خدیو جهان
که پیش ازین لبر استخوان نهاد: انرا که در ساد بود و سینه
باری در دن بر سران میتوان نهاد: شاه جهان که با جهان
نهاد بار بر سر و منت بجان نهاد: هر خدیو خطیب بصورت پایه سایه
فرود می آمد اما در معنی مرتبه بمرتبه بلندی شد چون زبان خطیبان
اقدس سمعه افروز شد و بنام شرف اعلی کوه بر نیز گشت کلبانک
و عاز جبه در است بر خاست و نواری تسلیم و رضا بکم و کاست
بر آمد و سپر آینه بدان کارخانه سلطنت خلعت ازین بر خوش

۹۶۳

۱۸۶۶

خطیب را در زر گرفتند و کنجینه داران بارگاه خلافت از زمین و بیار
 کو ارفشایه و زر پیش کردند **۳** از یکطرف زر و از یکطرف کهرمیش
 کهر طبق طبق و زر سپهر بخت **۴** همان روز طغرای فرمانروایی لقب
 حضرت شاهنشاهی رفعت یافت و منشور کشورشایی انجام دین دولت
 ان حدیو جهان زمینت گرفت و تمام انروز جهان افزور که در الحقیقه
 نوروز بهار دین و دولت بود که سلطنت در دارالضرب اقبال
 بنام شرف مسکوک شد و رقم نقود بمعیار عدل او کامل یافت
۵ چون که بنام شاه پیراسته شد **۶** در چشم ساله قدرمه کاسته
 و بنام سبزوئی افزود خسته گشت **۷** در رسم سیفیده رویی از اسپه
 زمان زمان خانهای زر و سیم در دامن امید روزگار بخت و نقوش
 کنجینه بای الغام در کنار زر و بی عالم افشاند صدای نفیر شوق
 او سرور تازان شد و کوشش او دی بلند ادازه گشت سلطنت طح
 اقامت انداخت خلافت بقرارگاه سلامت رسید بخت مربعین
 انجمن رفعت شد تاج سیر بلندی جاوید سرفرازی یافت نگار عواری
 جلال رسید چتر سایه دولت بر افتاب گشته لواط از نور اعلی نور یافت
 گو کدی لاگوی مراد در خشم جوکان امد تیغ در خلوتگاه بنام آرام گرفت
 خنجر از سرد آسودگان از گشاکش روزگار بجات دید بتبار حکم بود
 اعدا فارغ گشت عقل بلند مقام که سیر بلندی از آسمان گذرشته خطیب
 منیر سلطنت گفت **۸** دارم خطاب خطبه سراسری مدتش **۹** و بلند خست

زانندیشه بزیم **ش** است ایسته بی باا کرم کنج شاه راه **ل** لیکن نه کوهری که
 بکیریم **ر** در زیم **ج** میان که ایهوی حسته شیر شکاران این همیشه است
 صد دولت او شد نقل فتخار **ر** بر آورد که طالع مرا جوسته لفتراک
 دولتش که حسن یگان برد که شکار محقرم **ا** اقبال که سپهسالار فرمان
 سلطنت است شکر گوینان تعداد نعمت نمود که **ل** که خاک بر گرفته
 خاقان اعظم **ب** بر سمان کشیده دارای اکرم **د** در حضرتش نظر ابرو
 باطن مکرم **و** از خولتش بصورت و معنی توانگر **م** از فیض اوست
 اینهمه سیر کلشتم **و** در بزیم اوست اینهمه که بزیم **م** دولت **م**
 زندگ میز صورخانه کیفیت بر سر یکدیگر آمدن زبان کشد که **م**
 رخسار من رجال دور کی منزله است **ا** الحاس ارضیم من و یاقوت **م**
 باغ فریب چشم ملکش توفشتم **ع** عطردماغ روح قدس **و** در محرم
 تا هست کو سنجیم **ک** گوشوار غش **م** مدحت سیرای تخت و دعا گوئی **م**
ر سمان منطقه مرصع نجوم بر میان سینه رقص کنان اواز **و** **ب**
د در **ا** اق چاکری و طوق بند **ک** در حضرتش مباد خیر این **ب**
و ز پورم **ف** فتح بر جنود مخالف صف **م** که خیل بندگان ضد یونان
 سعادت که هوا خوله **و** لخوا نه سلطنت عوض حال کرد که **ل**
 پر امید و نبل من استان اوست **ک** که شوق افتاب شرف روح بخاوم
 اید مگر طبع عنایت بجیب من **ب** بر ستانه سلسله بر پار چون درم
 جمیع سران و سرداران و سپه کشان و سپه سالاران و سایر ارکان
 سلطنت و اعیان دولت از صمیم دل و صدق ضمیر بان **و** **ل**

سبعت کردند و پیمان هوا خوار هی مکره با جان الهی س خستند
 اعتقاد دولت قاهره سیران خانان بالفتات اشرف
 وکیل السلطنت شد حل و عقد امور خلافت و رتی و وفق
 نصرت برای دایه درایت و کف کاری کفایت او توفیق است
 و دیگر امرای مملکت اراچی و سایر بزرگان سلسله جغتایی چیز
 از آنجا که تشریف سبط توس حضور استعدا در شنبه و روزان
 سپه کشان که در اطراف و کناف و بضط ولایت و فتح ممالک
 تعیین بودند هر یک پیش از فراخو حالت و استعداد بغایت باشد
 خاص شده تیر تیر خاص اختصاص یافت صورت زاریجه
 طالع اقدس نقش پذیر بر پرکار صدق و رقم اراچی خامه سداد سخن
 از لوزم وقت تا بنیاد لانا مستوجب فرید روشنائی کرد
 کوتاه بنیان را چشم دور بین بدست افتد بلکه مرده در زمان
 جان بخش و جامداران را جهان جان کرامت فرماید
 زاریجه طالع شاهیت این حد دل سر راهی
 لایحه دولت اوج مراد قد لکه دانش و فهرست داد کو کوبه
 کو کب غر و علاقت کون مکان را سعادت صیلات دید
 برین لوح ازل باز کن بر دو حجابان تا به ابد باز کن
 در اختیار این طالع سعادت مطالع بدایع لطائف ملحوظ شده
 اول آنکه در وند غاشم سلطنت است سیر اعظم رفاضة نور نماید

در اصل در اختیار ساعت جلوس سرسلطنت صلاح خانه عاشر است
و انگاه چنین صلاحی که مقدم آن نگارنده کتبه شده باشد
در نام ابوالحی مدغز نومی که از اکا برار باب تنجیم است فرموده که در
برای اینکار طالع عقوب اختیار کند تا در عاشر رسد افتد خانه
نیر عظم است و المنته الله که اینجا نیز عظم خود در بیت عاشر انوار
سعادت و اقبال امن **۵** شاهی که مراد بخش رسیده بود
رخشند دلش بنور جاوید بود **۶** چون بر تو او حسان سازد و
انرا که منرا چو خورشید بود خانه دوم که خانه مال است سرطان اتفاق
افتاده و نیز صغر که صاحب خانه است در خانه یازدهم که خانه امید است
فوق الارض و قوع یافته دلالت کند بر آنکه مکالمه خزان و کنوز عالم
پس سابقه مشقت است کجور اقبال او در آمد و خانه سیوم که تعلق بخوش
و بوند دارد است و صاحب او نیز عظم در روز عاشر جمیع اقر با ما
محکوم احکام او است نهشاهی باشند و خانه چهارم سنبله که از او است
الارض خوانند و نسبت بعواقب امور و املاک و صاحب او در زهم که
السواست دلیل شده جرس عاقبت و ساک مالک محروسه خانه پنجم
میزان است که خانه فرزند و عشرت و هدیه است و صاحب او زهره در
که بر شرف است دلالت کرده بر آنکه فرزند آن سعادت بوند
و شفقت با او شاه قرین باشند و در سایه دولت و کف عنایت تربیت
یابند و اقداح افراخ انجن سرور بزلال افضل لبال باشد و قوافل مایا

از چهار رکن عالم برستان دولت او بارکت نید خانه ششم عقرب است
 که خانه عبید و خدم و امراض است صاحب او مریخ در خانه سلطنت دروغ
 علامت است بر اعتدال مزاج سعادت امتزاج و بر بسیاری غلامان و فاداران
 و خدمتکاران جان سپار مشتری اگر چه در قوس است اما بحسب تسویه البیوط
 بخانه ششم نثار سعادت جاوید میکند خانه هفتم قوس و تدعاریت
 نظیر طالع و ان خانه اعداست چون بحسب تسویه البیوط از کوكب سعد
 خایه است بر مقهوری اعدای دولت ابد قرین دلیل است بر شکست
 موروثیه قریبال محالات ذاتیه باشد و خانه نهم ولو بعلم دین و سفر
 مسئولیت و عطار دک صاحب طالع است اجاست و بنظر تثلیث ناظر
 طالع اعلی افاضه انوار دانش میکند و مخبر است از صدق تفکر در امور دین
 و دولت و اصابت تدبیر در باب سفر و موافقت ان بقویت دولت
۹ همی که بقعا از فنون خواهد همیشه در راه خدای رهنمون خواهد همیشه
 هر چند که سایر نمانند شهبان او نور خداست سایه چون خواهد
 خانه دهم حوت که از او نوزدها عشر خوانند خانه سلطنته و
 نیز اعظم و زهره و مریخ اجاست همیشه ایام سلطنته تعبیس بگذارد
 در سباب شوکت و لهبت صاحب طالع روز افزون باشد و مهلت
 عالی درجات بدولت او میراد رسیدند خانه یازدهم حمل است بر جا
 و اصدقات بیت الشرف نیز اعظم افتاد و قمر سریع السیر زان نور
 بخاست هر امید که بخاطر قدس رسد که رودی و بهبودی بر آید و جو
 بوسیله این دولت عظمی کامران شوند خانه دوازدهم ثور است

قوی خواهد تمام جودت بتعین کجوا است
 در خانه دوازدهم و سیل است

دران خانه اعداست از کواکب خایه افتاده و مرغ از دهم ناظر شمنان
دین و دولت بصمصام بهرامی خون رشام شوند نیز اصغر در محل که خانه
شرف نیز عظم افتاده است و اکابر این فن تصریح کرده اند که در آنچه
حکوم اختیار نموده در وسط افاضه النور است از اجرام علوی بر جام
سیفی در محل باید درین بس معتبر داشته اند و نیز عظم مبتدئی اتصال
دارد و خدوانه عاشق و بهنتم وقوع یافته و خانه طالع هواری است
درین بادلات برار استیک عا که نرسد قرین و بریزد عظمت در شوکت
باورش است میکنند و سهم السعادت قوی حال است چه در اسرار
خانه نیز عظم است تحقق دارد و صاحب او در عاشقانه و ششتری
که دلیل صدق بیعت است در بهنتم بخانه خوف کمال سعادت دارد
خداوند عاشق صاعد است روز بروز از امور بلیک و مهمات سلطنته در
ترقی و تزیاید باشد و بعضی از بیت الطالع خانه قمر مستقیم الطالع
امن و عطا نظر فرستید دارد و اینهمه دلایل سلطنت بر کیشک
نظر بر آیه بود و افزایش دولت به نیل مقصود و شرح مطالب این آیه
و در اربع ان از حیطه تحریر و احاطه تقریر بیرون است دقائق شناسان
حد اول آسمانی و درجات دانان صفای سطرلاب این بیسیج فکرت
و تقویم فطنت میدهند که در زمان ابتدای جنبش فلک و کواکب
و انظام عالم ماسوت که لب لباب افزینش است با تمام اجرام تعلق
گرفته این چنین ساعتی بزرگ بزرگ بخش که چندین سعادت ابدی
در ضمن آن منطولیت معلوم که چند گذشته باشد و یکی از منسبان

از جلال نظرات ترتیب نیز اعظم این کرا که هزاران فتح در ضمن
چهره کشت عنوان ایام نوروزی و دیماه فرخی و فیروز ی
داشته مبداء تاریخ کرامی را از نوروز آینده اعتبار نمودند و ملاز
بر ماه و سال شمسی حقیقی نهادند و حضرت شانهشاهی خود بدو
واقبال و بالقای ربانی این تاریخ کرامی را تاریخ الهی موسوم کنند
و در بیان سعادت از قام در مناشیه و دفاتر مثبت و مرقوم
که درینند و در سامی ماه این تاریخ همان اسامی شهروریه
فارسی معتبر داشته اند و بلقب فارسی گذاشته بدین ترتیب
اورز بهمن اردی بهشت شمردور اسفند اند خرداد امرداد
دساذر ابان خورماه تیر کوش مهر سرشش رخش فروردین
بهرام رام باد دساون دین اراد اشتاد ایمان رمباد
مار اسفند اینران و چون در بعضی ماهها دوروز از سه زیاده
انرا برز شب نافذ کردند و بمیامن توجه شانهشاهی ایام شرف
برافتاد و ماه چون سال شمسی شد و نیز ضمیر انوار حضرت شانهشاهی
اقتضای ان فرمود که در سنوات این تاریخ مقدس نیز دوازده
لاجرم هر سال سیع بهم ماهی از ماهها را الهی ساختند چنانچه سال
اول سال فروردین الهی و سال دوم سال اردی بهشت الهی
و عمده مودخان این تاریخ قدسی علامه الزمان امیر فتح اللد شیراز

المخيط بعقد الدولت بود که در ساعت مسعود این رسال
 فلک ارتفاع نهاد اگر چه رسال این تاریخ در سال منهد و نود و دو
 اتفاق افتاد اما چون از ابتدا ای جلوس اقدس مدار موار و قالیع
 و ارادات بر تاریخ الهی خولید بود و ثبت این واقعه شریفه در سال اول
 لائق نمود امید که چون دولت و اقبال این سلسله ابدی چون از
 الهیت فروغ این دو دمان عالی هزاران هزار سال جهان تاب
 و جهانگیر باشد فرمان جهان مطاع که از تحریرات ارقم این
 سعادت الوافضل است و بعد از نایس این تاریخ سعادت
 بممالک و شرف اجرا یافته بود امیت **فرمان حلال الدین محمد**

۹۹۲

بادشاه غاز درین زمان دولت ارایی و نیکام سعادت برای
 که یک قرن از جلوس نصرت قرین بر سر سلطنت گذشته و غاز
 استقام صدق اقبال است فرمان کتبی مطاع یرتو ارتفاع یافت
 که حکام ممالک محروسه و سایر متصدیان مهمات ملکه و مالیه متفاوت
 و تناسب طبقات بتواتر و تکاثر مکارم شاهنشاهی مقرر و مستظهر
 بداند که چون تمامی اعمت و الامه و وفای است که کافه انام از خصال
 و عوالم که بدایع و درایع غنیمی اند در ظلال امانه و امان منشع البالی
 و مرفه الحال بوجه اوقات گرمی را که منفقود البدل و معدوم العوض
 در مضایق مصر و فوارند و رقیه عقیدت خود لا از قله تقلید که ارباب
 ملل کلهم در حجاب نخل باجمع دست زد بران زده اند و در جمیع ارباب
 مآثر قیاحت و وقاحت ان بابلغ و حجو او اینجانبید باز در رشته درخشان

منصوره

در سال

و در این کتاب
توضیح شده است

اسباب تحقیق معطوف کردند و در مسالک مطالب کلیه و خبر بینه
په بدرقه دلیل قدم ننهند و در مسارع مقاصد خود فقیر و قاطع الی انصار
حجت شروع ننمایند و ضمیر اصایب تدبیر ما را شکملا و نامیلا همواره
در خفایق علمی و دقایق حکم نظری اندازد و لغایت و هدایت غنی
از مبادی عالیله بوسیله الهامات و واردات مستفیض و مستفید است
و از آثار سلف و خلف نیز مقتضا حیسن سرسیرت و صفای عقیدت
محفوظ و دهره مند درینولا چون عبور بر تقا و ایم متفارقه اهل هند
که زبان این طایفه تیره گویند بفتح بای موصوفه و سکون تابی
مشات فوقانی و فتح رومی منقوطه و مای محفی افتاد و درین اورا
کل تیره مشاهیر نمود که مبدای شهر قمری را بعد از استقبال گرفته
که زمان افزایش ظلمت و از زبان هندی کشن بجه که مبدای
سینه باطنان محض تقلید و جمالت و غایت است و ضلاله
و ابتدا ماه را بر ظلمت نهادند و بانکه لطلان این عمل به حاصل
و عدم استناد ان بدلیل روشن تر از آنست که با استدلال حنیج
افتد و از مهن متدین این طایفه چنان بسامع غر و جلال رسید
مطابق ان کتب معتبره قدمیه خود را بنظر ثواب بین در آوردند
که مبدای شهر قمری پیش قدم از ابتدای روشن شدن این جا
که بجانب است بوجه که از انلسان ایشان شکل بجه نامند و از زمان

بکرما جیبت

کبریا جیت بواسطه شیوع نامتدیان و وقوع برج و مرج این روش
 روشن متروک و مهجور شده است و معقولیت آنکه اول ماه را از ابتدای
 ظهور نور کنند از اجلی بدیهات است بنا بران حکم مقدس سعادت
 تقارین یافت که از بابا تنجیم و اصحاب تقویم مستحان کل ممالک محروسه
 مدار تقویمهای خود را بر طبقه انقیه شکل بچینند و بواسطه احتیاط
 و اهتمام و تسهیل و تسیر یک تقویم را بمهر اشرف اقدس فرین فرموده
 فرستادیم که بر بنیط جاری گردند درین اثنا اکابر افاطم بساط
 قدس بموقف عرض رسانیدند که بر خاطر الهامی ما شریک شده نسبت
 که مقصود از وضع تاریخ الت که اوقات مهمات و معاملات سالیانه
 معلوم گردد نوعی که احدی را مجال منازعت نباشد مثل آنکه شخصی
 مسابعت نمود یا اجاره کرد یا قرض گرفت و در ادای آن مدت
 چهار سال و چهار ماه مثلا قرار داد تا مبداء معین نباشد تعیین نمود
 معسر بل معتذر خواهد بود و پدید است که هر گاه ابتدای تاریخی عهد
 بعید گذشته باشد وضع تاریخ تاقه نمودن ابواب بسو سهولت
 بر جمهور اهل عالم کشودست و بر واقفان موافق اخبار ظاهر است که
 از مبادی احوال تا غایت حال در بسلاطین عظام و سلاطین حکمت
 ان بوده است که بمواد بوسیده اهتمام خود را کس این بنای سعادت
 اقبیس را مجدد می ساخته اند و معامله گذاران روزگار از زندیق حیر
 نجات می بخشیده اند و الحال چون تاریخ هجری که آغازان از روز

شمارت اعداد و کلفت احیاست نزدیک بنهار رسیده و تاریخ هند
از هزار و پانصد متجاوز گشته و همچنین تواریخ اسکندری و نیز در
که از الوف و مآت تجاوز نموده چنانچه در تقویم مسطور و مزبور است
و نوشتن و کفین ان در مطارحات معاملات بر اهل عالم خصوصاً
بر عوام الناس که مدار معامله بر این است بسیار مشکل شده و در ملک
محمود که در باب هند تواریخ مختلفه دارد مثل آنکه در ولایت نیک تاریخ
از ابتدای حکومت پلیمین است و از ان باز تا حال چهار صد و شصت
و پنج سال شده است و در ملک کجرات و دکن تاریخ سالیان است
که الحال کینزار و پانصد و شش سال است و در مالوه و در سید و غان
تاریخ بکرم حاجت متعارفست که پنهان و شصت و چهل و یک سال
و در نکر کوت هر که حکومت ان قلعه داشته باشد از او تابد میگفتند
و حالات در نسبت هر کدام معلوم و انامیان و قایع و دانشوران
امارت و مشخص است که ابتدای بچکدام از تواریخ هندیه و از ان
عظمه حق رساست اگر بمقتضای عموم رافت و شمول عطاقت
خوف وضع تاریخی مجدد شود که هم رسایه ضلایق در ان باشد هم
اختلاف تواریخ هندیه مرتفع گردد هر انیه میراث و حسنات این
راجع حال ان رفیع الدرجات خواهد بود و در کتب معتبره و ریاضت
مندولیه مثل بیچ ایمانی و بیچ جدید کورکانیه مصر است که مدای
تاریخ ظهور امیر می عظیم کرد است مثل ظهور ملتیه قویم یا حصول سلطنت

۱۰۰

۱۰۰۰

۴۶۰

۱۵۶

۱۶۴

المنته الله تبارک و تعالی که درین سلطنته کبری از عظیم اموز و جلال
 و قیام از شیخ بلاد عظیمه و نفتح قلاع قلاع حصیه و دیگر فتوحات و تابد
 الفذ در عالم ظهور آمد که هر کدام لیاقت این امر جلیل ایشان دارد
 اما اگر حضرت مبداء تاریخ جدید را از روز جلوس بر سر سلطنت خود که
 از اگر نعم الهی و اعظم الای نامتناهی است که در آن هنگام سعادت انار
 امر و تربیت دهم سال شمس و سیوم قمری میشود فرماید هر سینه بسینه
 این امر خراب هم مراسم کرداری بمقدم رسانیده باشند و هم انجام
 مقاصد طوائف عالمیان محصول انجامیده باشد و ایضا در ضمن این
 عمل خیر کسری ایشان رفیع المکان تاریخ هجری که از روز هجرت حضرت
 خیر الانام است از مکه معظمه بمدینه محترمه بوسطه استیلاء اهل عدوان
 که محل شایسته تو ستم ناقصان علیل الفطره قلیل الکی است لازم نمی
 چنانچه در زمان ملک شاه بانکه تاریخ هجری این مقدار امتداد نیافته بود
 و کار باین در وجه شکل شده بود که استانی تاریخ جلایه وضع نمودند تا
 که در معاملات کار ایشان مشکل باشد باین وسیله از آن صعوبت برآید
 و در تقویم محال که اسلام از عرو بروم و ماورالنهر و خراسان و عراق
 و غیرت ساری و جاریت و تمک منتشران روزگار و مستدنیان هر
 بان تقویم رایج بنابر تکرار التماس اینجاعه و مراعات خواطر ملت
 را بموقف قبول رسانیده شد و حکم مقدس نفاذ یافت که نوروزی که
 قریب سال جلوس بوده باشد از مبداء تاریخ الهی اعتبار نموده البواب

دست دمازگ کشیدند و از معدن دانش فرمان واجب الاتباع صادر شد
که در باب استخراج در لقا ویم متعارفه دیار اسلام چنانچه تواریخ عربی
و رومی و فارسی و جلایه مرقوم می سازند این تاریخ جدید را ضمنیه اینهاست
ابواب لیکت بند و در تقویمهای هندوستان بجای تواریخ مختلفه
خصوصاً تاریخ بکرماجیت که رسس ان تیریس بود این تاریخ مجددی
نماید و تواریخ متنوعه اینها بر طرف سازند و چون در لقا ویم متعارفه
سالهای شمس و ماههای قمری بود حکم فرمودند که ماههای این تاریخ
نیر شمس باشد و چون دانشوران مل و نخل بجهت سکه گذاری
و سپس داری از شهر سونین روزی چند را نمبسات فلک و
مرالطات و حایه بجهت سرور جمهور خلایق و خوشحالی طوایف ایام
که باعث چندین خیرات و مبررات اختیار فرموده اعتبار تام نهاده
و در آن ایام مسرت برای اسس سپاس محکم ساخته در ادای مراسم
خضوع و خشوع بجناب کبریای الهی که خلاصه عنادات و زبده طاعات
مساعی جمیده تقدیم رسانیده غنی و فقیر و صغیر و کبیر بقدر قدرت مایه
تفضیل و رحمان گشاده ابواب عشرت و کامرانی را بر خاطر مکر و به
و نه بواطن محرومه اخوان زمان و انبای روزگار گشوده انواع بر
رحمان نموده اند بنابراین بعضی جشنهای علی که تفضیل از ذیل
این نشو و فیاض النور بوضوح خواهد پیوست و از چندین هزار سال در بلاد
مشهور معروفست سیما درین هزار سال معمول سلاطین عدالت
و حکمای حقایق این بوده است و درین دیار بوسط بعضی امور از شیوع

بجهت استعمای مرضیات الهی و اقتضای آثار قدامی ایام مسرت
 و فرجام رایج ختم باید که در جمیع ممالک محروسه از اقصای بلاد و قری
 بروجه اتم و طریق حسن رایج گردانند و در جمیع کمال اهتمام مندول داشته
 دقیقه ناهرمی نگذارند ایام نوروز تفصیل اعناد ایام نوروز نوزدهم
 فروردین ماه الهی سیوم اردی بهشت ماه الهی ششم خرداد ماه الهی
 سیزدهم تیره ماه الهی هفتم امرداد ماه الهی چهارم شهر بور ماه الهی
 شانزدهم مهر ماه الهی و هم ربان ماه الهی نهم آذر ماه الهی ششم دیانتر
 و میت سیوم دی ماه الهی دویم بهمن ماه الهی پنجم اسفند یار ماه الهی
 سیزدهم فروردین ماه الهی چهارم شهر بور ماه الهی تحریک ایالات المطاع ذکر
اعاظم انتظام بخشان ممالک محروسه در هنگام جلوس ابدین
حضرت شاهنشاهی درین هنگام محبت که روز ولادت دولت
 و سعادت و زمان ظهور عیار نقد عقیدت و ارادت بود میرزا سیام
 بن جان میرزا بن سلطان محمود بن سلطان ابوسعید بارامش در کابل
 ملک بدخشان مقرر بود و ولایت کابل و غزنین و سایر اراخند و آرمند
 هند و کوه تارک هند که به بیلاب شهرت دارد بهوشمندی و کار دایره
 منع خان که در زمره سرکرده های این دولت ابدین بداد و عدل ممتاز
 انتظام داشت و محمد کلیم میرزا و مخدذرات سرداق عفت عقیدت بن
 دران دیار اسوده حال بودند و قندمار با توابع و لواحق که کجا کبر
 بر امخان طراز اختصاص داشت با تمام شاه محمد قلاپ که علم نجات
 و تهور می افزاخت از حوادث و فتن بر کران بوده موارد امن در فاق

داد دمان دارالملک همیشه سابقا بقلم تفضیل گذارش یافتند در نظام
 اگره وان نواحی حکومت اسکندرخان اوزبک رونق دشت و نظام
 سرکار سنبل بتدبیر عیسی قلینخان سمیت یافته بود و سرکار کاپلی سیر دراز
 عبداللخان اوزبک در نظام می یافت و امنیت بخش مسوات ملازمان
 نزدی یکینان بودند و قیاسخان در کول جلایه در بخرد بوده لوازم خدمت
 بجای می آورد و حیدر محمدخان در بیانیه بوده اجرای احکام بادشاهی
 می نمود و تبار که مناشیر عاطفت بهر یک از ملازمان درگاه معتمد شرف
 صدور یافت که هر کدام را بنواز مشی خسروانه بخرامتیار بخشیده مجال
 جایگیر برقرار گذاشتیم تا عیار خلاص نیکو خدمت هر کدام بظهور آید ان
 ان زمان در خود ممت والای سانهت ای تقاضا ان میکند که روزی
 چند در نقاب احتیاج باشند تا مجال عالم افزوز آنحضرت را خبر رخصت
 نظار که نباشد چه وجهه منیت در رواندیش حتی کزین ان بود که در بسا
 به توجیه دنیا عیار مردم گرفته اند و اندرزه حال هر کس به بهترین وجه
 در پیشگاه خاطر تقدس قرار یابد یا حوصله کوتاه را مردم ناب دریافت کالت
 قدسی نداشت ناگزیر کجیمت اسود که جبا میان چنین سیر می بر دیند یارین
 آنکه دشمنان تیره رای حیلند و ز خاطر عیار الوه خود را از بد اندیشه
 گوهر والای عنصر قدسی فارغ شناخته در تبه کاری خود مشغول باشند
 یا برای آنکه چون نظر دور بین ان لیکن خاتم خلافت مملکت منتهای معنوی
 افتاده بود نظر بر خاکدان دنیا نمی انداختند یا کجیمت مصالحتی دیگر
 بالغ نظر ان دور بین سیر وقت ان توانند رسیدن بادشاه صورت

بخوان رای جهان را رای حق است
 و عارف ملاح کلام خاتم بر آورد
 ۱۰

تمام مهمات و مایه و ملکی به سیرامخان سپرده خود یا امری چند که بزرگ
 کمال آنحضرت تواند بود و ظاهر بنیان زمانه باین بقایق ان نتواند در
 اشتغال در شمشد **کرفتن شاه ابوالمعالیه و بزرندان تا دین بیست**
 چون مشیت جهان ارای از روی که انتظام بخش سلسله صوری و معنوی
 خلعت سلطنتی را خواهد بدامن بقا بوند و بطراز نبات مطرز سازد
 رخته که ان ملک و فتنه سازان روز کار را بپاشاخ و برک ساخته
 از پنج و بن بر اندازد و ازین شورش انکیزان اشوب پشه امری چند بود
 و بالایشان موجب زوال ایشان گردد و مصداق این معنی است که در آغاز
 صبح دولت از یاشعاع و فروغ خلافت ابدی ارتفاع اتفاق افتاد
 که چون افسر اقبال از شکوه دولت حضرت شایسته ای سر بلند یافت
 و از رنگ سلطنت بغیر عظمه بر تو سعادت مندی گرفت مدلهوش با ده و بیست
 و جنایه شاه ابوالمعالیه که از خود پرستی حسن و بدستینه دنیا جوهر دماغ
 او پریشان شده بود و بای اعتدال و از مسک نشات رفته چنانکه بجز
 او از آغاز ملازمت او حضرت جهاننازه تا سپری شدن ان بد روزگار
 جایگذارش یافته کلک تفضیل شده درین هنگام که فرمانروایی زمان شاه
 عالم بقا شتافت و لیت خدیو دوران با چندین جناب و حجاب
 و حجاب استوار و از شورش و اشوب دلها بی ارباب تجرد در اصحاب
 تعلق چون این خمار لوده با ده و دیرین و قسم خوان تقویم پابین را
 اندلشهای تنبیه پریشان تر ساخت و سودای سری و ماتو لیا سرور
 بیشتر موجب فساد دماغ و تهیج مواد جنون او شد مست بود

سک دیوانه گزید دیوانه بود و پیش عقرب خورد و نیز بعضی از کهنه عمل دنیا
که از بد نهادی خیر صلاح خود نه بنید حالت حاکم خرف و خود در آن
نگذارند از تیره رای کور باطن حق از باطل شناخته از رسای
بر مستی او بودند و همیشه داروی مهبوشی در باده غرور او میرنجستند
و درین میان بر امخان خانانان که زمام مهام کارگاه سلطنت را
بدست کار داری خود گرفته ناظم رسای امور بود اول خدمتی که بعد از
جلوس ابد بودند حضرت شاهنشاهی بوقوع آورد در زنجیر کردن این بدست
دیوانه بود و شرح این سرگذشت آنکه چون آن شاه خسرو دود سواد در مجید
و کله گوشه شعورش از باد غرور کج شد آثار خیالات فاسد ظاهر شدن
گرفت و احتمالات فتنه از پرده روی نمودن پدید آمد روز سوم
از نوروز جلوس اشرف در بهمان ساخت دلگشا مجلس عالی ترتیب
دادند حضرت شاهنشاهی بدولت اقبال برادر نک سلطنت نشستند و آن
و سروران جهانگشای با در خدمت جا بجا ایستادند و این بدست
میش از آنکه این مجلس موشمندان منظم شوند پیغام فرستادند که چنین
العقاد یافته و مهمات بلکه و مایه در میانست و آمدن ایشان ضرور
ان بدست خود بدست عذری چند بد از کنه جهت نا آمدن تمهید نمود
از آنجا که من هنوز از تعزیت بر نیامده ام سگ حضرت شاهنشاهی
بمن چگونه خواهد بود در مجلس کجا خواهیم نشست و امر او چون پیش خواهد
چون مبالغه عظیم در طلب آفت سخن از پرده بیرون انداخت و شرح نسبت

قرب باطل اقدس حضرت جهانباز حینت بیانی و مزید توجه آنحضرت
 بیان نمود و امر آن خود را شرحی چند در روز کار که سودای خام ناخفته بود
 مشروط ساخته حاضر شد و بجانب دست راست آنحضرت سودای نشت
 وقت شد که مایه نعمت و سماط افضال گسترده شود چون ابوالمعالی
 دست راستی دراز کرد و لو که خان قوی که از جانب کستان قوی بازوی
 بدست یاری اقبال تیز دستی کرد و از لبس درآمد هر دو دست او گرفته
 دستگیر ساخت و دیگر ایستادگان پایه سرپروالا تیز درین حد
 با او هم دستی کرده کار از پیش بردند شاه ابوالمعالی از فرط حیرت
 بپه دست و پاشنه سر رشته طاقت از دست داد و مردی که همراه
 او بود چون اکثری از قدیم در سلک دولتخواهان این دو در میان
 عالی ارتظام در شمشاد پیش او مصلحتی فراهم آمده بودند همانروز
 تا زیکه در عداد بندگان پهلوی در امد مستمال عنایت پادشاه
 گشته و اول تخیری که در دام اقبال افتاد او بود در این سلطنت
 و قانون نصفت میدوزند از ان جهت مستحسن داشته اند که
 عیار شو بختان فتنه انگیز گرفته شود چه آدمی طلبی است بربح نما
 و معاشی است لبس کلکی بکینا خوشی که از و نظهوراید عدم
 نباید فرستاد که این بنای عالی نهاد جز بدست قدرت ایزدی
 تعیین نباید بنا بران دانش پشهای ارتظام بخش در اهندام و
 الغدام این کاخ والا اسل سرعت متحسن داشته اند که نتوان سرشته

اما ادومی که حقیقت بدگوهری و بد دروینی دشوار انگیزی و فتنه اندوز
او بارها با امتحان رسیده باشد بندخانه زندان را بوجود او بودن نزار
کارگهان نیست لیکن اینزد جهان را چون بیکر قدسی نزار حضرت
شاهنشاهی را منظر کامله رحمت در شعبه خود فرموده است سر رشته تدبیر
از دست چنین خیره اندیشان گسسته اسباب بقای این جوان
معامله نامفهم سرانجام داده بزند ان فرستادند تا در مبارکی سلطنت
عالم را از انچه صورت قهری درشته باشد بظهور نیاید اگر چه در نتیجه
ارشته کرد کوشیدن با جمهور انام لطف نمودن است لیکن چون
لطیف است بصورت قهر در چنین موسم نوروز اقبال بظهور نیاید
و این دیوانه فتنه انگیز را از نجیر کرده بلاهور فرستادند و مقصد آن
انجندمت او را به بملوان کلکه که عسلاهور سپردند و ان معامله
از پیر و انبی یا بد اندیشه در نکاه داشت ان بدست فتنه اندوز
نگرد تا آنکه از بندی خانه فرار نمود و میرزاشاه و جمعی که در لاهور
بودند بملوان کلکه را مقید ساختند بملوان از بیم بی ناموسی
زهر خورده خود را از زندان جسمانی خلاص کرد و معس خان که فرمان
روانی کا بستن برای زمین او مفوض بود باستماع این خبر خوشحال
میر باشم برادر ابو المعالی را که که هر دو غور بند و صحاک و غیر ان
بجا کرد مقرر بود بطایف الحیل طلبید درشته مقید ساخت و ان نیز
عین صلاح دولت بود و از سوانح عشرت افزایی این وقت

ارسال منشور قبالت مدار الامن کابل چون خواطر قدسیه
 دولت از مهمات ضروری این حدود فراخ یافت استیصال
 که در کوهستان سواکک سیرمی بر دو این یورش دولت انتم در اصل
 از درار الملک در سیله جهت ان بود سیرشکا بهمت شهنشاهی استوار یافت
 لیکن از آنجا که خاطر اقدس با حضرت پیکمان میفرمود و نیز اولیاد
 برای دل نهاد سباوران جاسنپار که بتازیکه در هند در آمدن بودند قرار
 دادند که جمعی از امرای قدیمی و معتمدان در گاه راه به کابل باید فرستاد
 تا اول حضرت پیکمان را و ثانیاً اهل و عیال و سایر ملازمان عتیبه اقبالی
 بزودی در محالک وسیع و کشای هندوستان آوردند تا ثبات قیوم
 و رزیه مردم از اندیشه رفتن ولایت که خو کرده اند بقدری باز ماند
 بنا برین اندیشه نظام بخش محمد قلیخان بر لاس شمس الدین محمد خان
 آنکه و میرزا حسن خان و میرزا خضر خان هزاره و مالکوس و خواجه حلال الدین
 بخش و جمیع دیگر را با سیلاب و هدایا و کریمی جهت تقدیم انجمن
 روان ساختند و روز پنجم از جلوس بد قرین لشکر را در سایه ریت
 نظوایت که مطلع صحیح فرزندت مستمال عنایت فرموده با این
 بجان کوهستان سواکک که انرا با محفل نیز کوهنیده حضرت عالی فرمودند
 آغاز سال اول الهی از جلوس مقدس شهنشاهی یعنی سال
 فروردین از دور اول چون روز کار سلطنت معدلت افزو این
 نور پرورد الهی رونق گرفت و عالم و عالمیان بزبان حال و لسان

تهنیت کویان و شکر گزاران انبساط ربی کردند و ملک صوری و معنوی
 رونق و صفای دیگر یافت بهار جان و تن بمبار کبادی آمد و بعد از
 بیست و پنج روز از زمان سعادت جلوس تبارنج چهارشنبه سبت و بیستم
 ربیع الثانی مهفد و شصت و سه سلاطین نوروز جهان افروزند و
 سلطان خاور با ریای عالم اراری بجای ذرات حمل آمد **مستوز جهان**
 تازه از باد بهاران از زمین را برود افروزد باران خور و خرم
 هناد خور می دوست به کلهها بر درید از خرمی پوت کل از کل تحت
 کاوس بر آورد بنفشه بر طاوس بر آورد زهی شخی سلفته
 نو بهار گرفته هر کجی بر کف شاری سیر اعظم خیاخچه افروز
 روز کار را طراوت تازه بخشید همچنان تهنیت جلوس تگدس شاهنشاهی
 رسانده مستبصران آگاه دل و مستعدان رموز شناس را بهر اران نوید
 جان برود آورد ملک صورت استیجاب یافت عالم معنی رونق گرفت
 ظاهر هم نیک باطن گشته روشنائی بر روشنائی افروزد کینه را که برورش
 یافتهای این نور افزای انجمن صورت و معنی تهنیت گویند و نادانند که
 که چه نیتها از درازی عمر و کامیابی ظاهر و باطن و اعتدال صوری و معنوی
 نتیجه بخش خیاخچه در بستانها نامها اناران مذکور است پس انداز با سعادت
 حقیق و مجازی نور بروری که تهنیت به واسطه بشری بذرات نور بر
 معنی که بهار جهان اراری عبارت از است فرماید که تواند در است
 و مقدار بر کاش این عطیه علیا که ارد شناخت و چون قرار داد در است
 منتان حال و گذشته است که هر گاه امری جلیل القدر فریغ است از

مبدأ تاریخ گردانید اغازان از نوروزی که قریب باشد اعتبار نمود
 کم و بیش را منظورند از دنیا بران چند روز پیش از نوروز را در اصل
 نوروزی اعتبار کرده مبدأ تاریخ الهی این نوروز سعادت افزا
 قرار دادند چنانچه در مشهور سابق بتفصیل گذارش یافت و هر چنانچه
 الهی مذکور شود ابتدای آن ازین بهار و لکنای معتبر است و از اعظم
 بخشش حضرت شاهنشاهی که در مفتح این سال مقدس نظور آمد
 بخشش باج و تمغاست مقدار آن که تواند دریافت که بپس تکلف از حاصل
 اقلیمی افزودست کیت خدیو بشکرانه عطیات الهی انچین مواهبت کری
 فرودند و قوافل دلهای سوداگران که فیض سان بارگاه تعلق اند و
 خواطر جمهور مردم که مظاہر فنون قدرت الهی اند بوسیله این عطیه والا
 خوشوقت شدند و درین سانچه خیر مجلب هزاران دولت و اقبال
 اگر چه بواسطه نقاب اندوزی فرمان روای زمان و حرص افزایی
 کار بردان سلطنت روزی چند اختلافا درین اسس خیر راه یافت
 چون بنیت مقدس شاهنشاهی بر دوام این عاطفت علیا بود با وجود آنکه
 چندگاه این عنایت علیه در پرده تعطیل و تاخیر مانده برکات و مبرکات
 که نتایج این کردار شایسته بود از کارگران قضا و قدر بر یک منوال
 بر تو ظهور داشت لکن امروز که همان ارای خلافت خود بخود و کل مهمات
 سلطنت میرسد و عیار جهانیان گرفته هر کدام را در خور استعداد کامرا
 میسازد این همه عطیه در کل محال کج و سه رواج دارد و هر چند از بندگی
 زبان او فرواید و منافع عظیمه این باب بعبارات فریبده بعضی قدس

رسایند چون خاطر حق کزین شاهنشاهی از روی دانستگی بوسطه
مخصر تحصیل رضامندی انیز دی حکم برین عطیة دولت اس فرموده بود
مسموع نشد و طبقات عالم از عهد شکرین یک عطف از هزاران
عواطف نمیتواند بر آمد انیز تعالی با اندازه برکات ثمرات این محبت
و میرات چندین قلوب و نفوس که بوسیله این عنایت منور در فاهیت
در سنین عمر و مرتب دولت و مدارج بهجت حضرت شاهنشاهی فریاد
بخشاد و از سوانح انت که نقاوه اکابر عراق معدن مکارم اخلاق
میر عبد اللطیف از قزوین رسیده ادراک محفل عالی نموده و مشکول
انواع اعزاز و اکرام شد و ولد اعزاز شد او میر غیاث الدین عیسی
که بعاطفت خسرانی بحضاب نقیب خانی سر بلندی یافته از خاصان
بطرف شاهنشاهی است همراه بود میر بغنون علوم فضایل و طلاقت
لسان و اطمینان قلب و دیگر شریف صفات امتیاز تمام داشت و از
عدم تعصب و سعت صدر در هند به تشیع و در عراق به تنبهن زبان زده
روز کار بود همانا که رفتار میر بصوب دار الامن صلح کل بود که غالبان
هر طایفه او را مطعون میداشتند چون ریایات حبان ار را می ظلال
نصرت بر حوای قصه مهری انداخت بهادران نصرت بودند و بر
صف شکن که لبر کرد یک میر محمد خان برسم منقلا پیش میرفته اند در حوای
کوهستان سواک بغنیم رسیده بدستاری ثبات پای تدبیرت صایبه
تقدیم رسایند لیکن چون اعتماد این گروه و الا شکوه بر اقبال الهی
و اعتقاد سکندر بر محض تهور و جنگ شخص شکست یافته خود را السعاب

جبال انداخت و سپاه ظفر کاب بهمعنان فتح و فیروزی میرگاه
 محمد آینه مورد نوازش شد و در ایات عالیات بجهت تشدید مبارزه
 احتیاط لشکار از اسباب ساختن قریب سه ماه در انحد و جهنم
 را بود و اکثر زمینداران باستان بوسه و الا سعادت پذیر گشته
 سر انجام مشرف روزگار خود نمودند از آنکه در هر م چند راجه نکر کوه بود
 اعتبار و مزین جمعیت کلاه نفوق بر قرآن کج می نهادند و نوشت
 از یله سعادت زمین بوسه عتیبه عالی دریافت و در اقدام انجمن
 خوف لا سابق مضمار عبودیت گردانید و لشرف تو جهیات انجمن
 شرف اختصاص یافت و از سواج نصرت انتم که در آن زمان ^{نظور} ظهور
 واقع می نمودن حاجی خان نارنول راست و شرح این قضیه
 که چون قضیه ناگزیر شفا شدن حضرت جبهانیه ^{نظور} را مد حاجی
 که از علما نرسیده شرف خان بود با جمعیت فراوان محاصر نارنول
 نمود راجه کجوا به بارهمل که بنظر عاطفت شاهنشاهی از اعیان سلطنت
 شده و باینه قدر او از جمیع راجه و رایان و روان هندوستان
 گذشت و فرزندان و بنایر و قوم او مبراتب و مناصب ارجمند
 چنانچه محمد در هر جا گذارش خواهد یافت و در آن ایام همراه حاجی
 بود مجنون خان قاتل جاگیر دار انجا متحصن شد و کار بر این قلعه
 روی بد شواری نهاد راجه مذکور بمقتضای نیک طینت و عاقبت
 در میان امده بصلح قلعه را گرفت و مجنون خان را بدرگاه عالم سپاه روان
 و در نیولا که حضرت شاهنشاهی زمینت بخش او رنگ فرماند و ای شدند
 و مهات در الملک مسیه برای صورت انتمی تردی بکنان قرار کرد

خان بابین شالیسته بر سر حاجیان رفته نارنول را از دست
و متعاقباً ناعاقبت اندیش بمبوات رسید در آنجا بسیار یکمزد
ارباب تمدد و عیاض را تادیب و تنبیه نموده مدارالملك و مسیحی جمعیت
و شیخ عت دانش رسکس النظام ارادی کشت و در همین ایام شیخ
کدائی کنبو لیس شیخ حمایه دهلوی از کجرات امله ادراک ملازمت نمود
و چون در زمان غیبت در کجرات به بیرمجان حسن سلوک نموده لوازم
مردمی بجا آورده بود درین وقت که عیان اختیار بدست بیرمجان
بیادش ان پایه شیخ روی در فرایش نهاد و منصب صدرارت ^{بهند}
و در میان اقران بظلم و ترغ زنده گایه کرد و چون ایام باران ^{بهند}
رسیده بود کجته اطمینان خلایق و رفاهیت جمهورانام بدولت سعادت
مراجعت فرموده مساحت قصبه جالندر مخیم سردقات اقبال شد و از
داد و نیش کلزار جهان طراوت تازه یافت و تا قریب پنج ماه
موکب مقدس در آن عرصه دلگشا تا پیر بود ایلیچیان عبدالکریم
و ایله کاشغور رسید استعاز زمین بوس نمودند و شرفی تحف و هدایا
بنظر اقدس در آورده مشمول عواطف ظل الهی شدند و محمد ازین ^{صفت}
انکه عبدالرشید خان بوسه سله قرب و قرابت صوری و معنوی
بحرین میل تحریک منعمود و تائیس مبارک بجهت باین دو دمان عالی نموده
سپاه برای خود می اندیشید حضرت همانا باین جنبه شیایه نیز ادب
مروت و فتوت بتقدیم میرساند از آنجمله در آن هنگام که یورش ^{بهند}
پیش نهاد و محنت و الا شده بود خوله عبدالباری را که از خواجه مایه سله علیه

نقشبندی بود یکا شغرفرستاده بودند در بین ولایت را الیه به پیغام
 عتیبه اقبال مغرکشت و میرزا شرف الدین حسین را حاکم کاشغر از
 از جانب خود فرستاده بودند که هم مراسم تعزیت بجار آورد و هم لوازم
 تهنیت تقدیم نماید خواججه عبدالباری لیسر عبد الکافی رست و اولی
 خواججه عبدالهادی و اولی لیسر خواججه کجان خواججه است و میرزا شرف الدین
 حسین باین مناسبت بهمراهی خواججه عبدالباری آمده دریافت ملازمت
 علیا نموده و میرزا از جانب مادر نیز اصالت تمام دارد چه والد میرزا
 یکچک سیکم دختر میر علاء الملک ترمذی است دان عقیقه دختر فخر جهانگ
 صبیبه قدسیه حضرت خاقان ابوسعید میرزاست در تبه میرزا در اندک
 فرصتی بلند شد و بمرتبه امیر الامرائی رسید چه بالنسبت صورتی است
 است سیئه صمیمان کرد اینده ظاهر را ترجمان باطن خود ساخته مدعی پانیندا
 اخلاص شد این درگاه است که پنجا کی ذک اخلاص را بجهان بر ابر
 می سازند اندیشه تباہ سنگ راه تو نشود و نکویی زیاده از پایه او بگردد
 فرمودن از قانون عدالت بیرون آمدن است چه عدالت را می گمانست
 دیگر و تفضل را با یکای دیگر اگر در امثال این امور ازین ضدی صورت
 اعتبار افزون عیار گرفتن است بیاد ما مرد افکن مرد سازد دنیا جان
 دانتن و اصالت صورتی صد خدشه در راه با خود دارد و بر تقدیر
 ان ضد شهنسبت صورتی و مناسبت ظاهری در حصول مقصود یکا نماید
 در اطمینان معنوی و پاک نهادی باطنی میباشد تا در محل اخلاص کامل عیاری تواند
 و لذت چه عالی لبان خاندان دنیا در درگاه معیله آمده دعوی ارادت

واخلاص کردند و چون خاک این استانه دولت سپاه عیار جوهر حمایت
در آنک فریضت نیک فایه و بد نهادی بظهور آمد و مجازات آن رسیدند
انانکه پاک درون بودند و از اصالهت معنوی بهره مند روز بروز یاری
ایشان افزود و انانکه طراز صفای ظاهر را رو پوش خست باطن
ساخته کدم نمایی و جو فروشی میگردند عاقبت کار با انواع خسران
و نکال گرفتار شده شرمند که ازل و ابد گشتند چنانچه حال میرزا اثر شرف
حسین و صد سال او عبرت بخش بود شمنان حساب نگاها کرده است
و اندکی از بسیار هر کدام در محل خود یاد کرده راه معاد تمندی بر جمهور
خلایق کش ده خواهد کرد و درین هنگام که جالندر مجسم سردقا غایت
بود و جمال خان لکر پسر سلطان سارنگ که برادر خورد سلطان آدم لکر
به پشت گرمی دولتخواهی قدیم امده دولت زمین بوس دریافت
و مشمول در خشم و لرزه گشته در جگره امر السلاک یافت و در وقت
همیوم و مانگو و غیران خدماتیست که مورد توجه خاص حضرت شاهنشاهی
ذکر ناقص است **میرزا سلیمان و محاصره نمودن حصار کابل**
و برکتن او بصلح و غلبه نمودن او بر دولت ظفر قرین
درین هنگام سعادت پیرای که موکب علی در حبلد نظام خست خست
خبر غیبی و طعنان میرزا سلیمان مباح اقبال رسید انهام در ورود
گومک شد و تفصیل این سرگذشت آنکه چون خبر وحشت اثر شرف
حضرت جبا بنای خست اشیا به کابل و بدختن رسید میرزا سلیمان
و لیسش میرزا ابراهیم چه بمقتضای آنکه در آن فرز بوم از حقیقت و اخلاص

کم نشان میدهند و چه از معامله ناهمی و نادانیه آنها که از پایه بوداگر
 فرود آمدن خسره آن خود طلب نمایند و چه از بد ذاتی و بد دروینگی که سود
 خود را در زیان دیگران اندیشند و چه با خواهی تیره باطنان کومه
 اندیش که جز بسود نمائی نقد نظر کج نشان نمیند و تحریف خود را سبب
 کوچ میرزا که مدار مهمات مایه و بلیک میرزا پد اتفاق او صورت نه لیستی
 و میرزا از کوچکی در او را بر خود مسلط ساخته بود محض کومه اندیشی
 غافل از آنکه سر بر خلافت بحکوس اقدس ارتفاع آسمانی گرفته از فرمان
 برداری و بندگی موروثی حضرت ایشانها بی که خدمتش سرمایه بزرگی
 و اطاعتش طاعت انیز دیت بیرون آمدن سر طغیان بر در کشند و
 میرزا سلیمان نظر بر هیچ مرج زمانه و صغر سن ظاهری این خدیو جهان
 که در پیده کمال جهان اراد بودند انداخته مدعی سلطنت شد در زمانه که
 موسم حق گذاری و پادشاه نعمت رسید که بود که حقوق ترمیمت در رعایت
 حضرت کیت ستانی فرانس مکانی و حضرت جهانیا جنبشاید بود
 خدمات پسندین ظهور آورده مورد افرین جهانیا کرد و به بنیت
 و عزم و ائق جواهر اخلاص خود را بر محک امتحان ناقدان بصیر ساندن
 کامیاب صورت و معین شود و از فوطه تیرائی و ناستیگی از حقیقتنا
 ناخوشناس گشته دفاتر جلال احسانا با عصیان گشته بر خاک طغیان
 انداخت و حقوق را بعقوق مبدل ساخته راه به از می پیش
 و از کوهستان بدخشان لشکر بار آورنده هر بسنده دست انداز
 به کابل پیش نهاد خاطر حق نانش خود ساخت خرم سببم دختر میردین

که کوچ میرزا بود و مادر میرزا ابترسیم و بوی لغمت شهور در مسابادی ایامی
که حضرت جمانا در متوجه شخیر بند و ستان شدند بوسطه مرستم تعزیت
میرزا نهادل من بود که حضرت تنق عصمت کلیم سیکم و کلیدن کم همیش
که حضرت جمانا در جنبش بیانی را ملازمت نموده بیستش نمایند و لوازم
سوگواری و سایر ادب خدمت تقدیم رساند اگر چه سیکم آمدن خود را
از روی ندر به چنین و نامانیده اند اما حقیقت کار آن بود که سیکم از میرزا
سلیمان و میرزا ابترسیم که پیشش بود بخندید آمدن بود باین اندیشه که سفر
حجاز در پیش دارم و باعث رنجیدن آنکه چون سیکم بغرور بی رای و تدبیر ما
مایه و ملکی بخش از از پیش خود گرفت و در نواختن کردی و بر این
کردی و دیگر استقلال تمام یافت حسیتهای تنگ حوصله سخن ساز از
بدذاتیه سخنان نامستیه با و نسبت کرده خاطر میرزا ابراهیم را از زده
ساختند تا آنکه آن ترک ساد لوح از جای رفته حیدر سیکم براد خود
خرد سیکم را که مردم روزا متهم میدارند شده بانه گرفته گشت سیکم بخندید
چندگاه در خدمت حضرت سردقات عفت بود بعد از آن میرزا با
از کار خود پشیمان شده و مردم فرستاده سیکم را باز کرد و این بود و او
از کوتاهی عقل و شیره که باطن بر ظاهر حوال کایل اطلاع یافته کفرن انرا
بر خود قرار داد و در نظر میرزا سلیمان صورت کفرن این ولایت را به نسبت
جهنم گشایی کرد لیکن از شکوه حضرت جمانا بانی این تریغ باطنان
ظاهر سپن را مجال ان نمی شد چون حادثه ناگه میر ظهور یافت این مکتبی
در بر سیراهی راهبر سالک مسالک و بال نکال شد منع خان چون حقیقت کار

اطلاع یافت بمقتضای عقل دوراندیش خود جنگ صف قرار نداده
 و لبر انجام رسباب قلعه داری اشتغال نموده دل بر تحصیل نهاد و به
 تعمیر سکت و بنج قلعه کابل و مرمت برج و باره پرداخت و پیش از آنکه
 میرزا فتنه سگال در حواله کابل عیناً تفرقه انگیز و حقیقت شورش انگیز
 و حد اندوزی را عرضه داشت کرده بدرگاه کیتی پناه فرستاده میرزا
 کثرت خود را و قلت اولیای دولتی را در نظر کوتاه بین آورده
 کوچ بکوه اوایل سال اول الهی که او اسطه مبار بود امد کابل را ^{صنوع} صحیح
 و در صدمه اول اثنا تسلط و افراط ظاهر ساخته تحنیک و جدل قدم
 و میان کابلیان حقیقت گنار و بخشیان جرات نشان هنگام کارزار
 گرم شد و آتش گیر و دراز زمانه زدن گرفت هر روز جوانان کابل
 از جانب میرزا سلیمان بیای قلعه رفته داد دلیری و دللاوری میدادند
 و یا از انداز بیرون نهاد بدر و از غمی تا خستند و در خلاص نشان کابل
 در محلی قطعه کمال اهتمام بجا آورده از بالای حصار بفریاد و تپنگ
 جان کار این پل اعتدالان مینمودند و بهادران شیردل چاکبای
 از قلعه بر آمدند و جلادت و شهامت میدادند چون این نبرد از بابا
 از خلاصه اعتماد بر اقبال ابد میوند حضرت شهنشاهی داشتند با وجود
 افزونی مخالف مظفر و منصور میکشید و هیچ اندیشه بخاطر حق گزین
 این طبقه راه نمی یافت چون حقیقت حال بوسیده عراض منع خان ملتوت
 ضمیر بانشاء توجه بوستادن گرفت و مورد جمع بعضی سببند که

که همان مردم که بخت آوردن حضرت سراق عصمت افتد از برای انکار
کفایت میکنند هنوز رای همان رای چهره اتمام بعضی مهمات ضرورت
ممالک هندوستان قرار فرستادن گویند که بود که بتائید الهی کار
کابل و کابلین از فتنه میرزا نجات یافت و گوی که بجهت آوردن
حضرات مقدسات بکمان رفته بودند که هر چه بشکری معاند نشدند لاف
اما چون نزدیک سیلاری میدند و خبر آمدن لشکر هندوستان در کابل
مشهور شد باعث دلنوازی مستحضان و برهم زد که خاطر مخالفان
کشت میرزا دست در تدریجات زده بجدی که سرش را در قاصینان بدی
را که از مخصوصان او بعلم و عقل امتیاز داشت از سعادت ذرات
و بختندی اخرا بی عمر علی از مت و تربیت حضرت شهنشاه امتیاز یافته
از عاکفان عقبه اقبال شد چنانچه محلی از آن در جای خود ایستاد باید
برسمالت فرستاده فنون تدریس در میان آورد مشارالیه کار دایره خود
مبتدع میسازید کاری ساخت منعم خان برای زین خود نگاه داشتن
رسول راصح دولت دانسته رخصت نداد و او را مشمول احسان خود ساخت
انچنان سلوک نمود که فراوان از وق و فرزند عقیدت اهل حصار خاطر
اوشدن و انچنان تدبیرت بسته بظهور آورد که با وجود کمال بسامان و تنگی
بر چنین ایلچی دور پس خلاف واقع خاطر نشان گشته کمال سعادت و فراوان
احوال بعین گشت و الحقی بهمین تدبیر دور اندیش نه کارشکوف تا تمام رساند
بعد از چندگاه منعم خان فرستاده را رخصت داده پیغام داد که الحمد لله که
باین خدیو زمان اعتقاد دارم درون حصار انقدر مردم با خلاص مردانه

هستند که بیرون شده جنگ میتوانم کرد لیکن مراسم احتیاط از دست نمیدم
 و صد شکر که از ذوق و سامان قلعه داری سالها سرانجام یافته است و آنهم
 لشکر هندوستان که از رمور و ملخ افزونست با مستعدا تمام بپه هم خواهد
 ازین اندیشه ناصواب بگرد خود را بکار فریفتی انکشت نمایی خاص عام
 ساز و نیل بدنامی بر خرابه دولت مکش از باب شجاعت را بوعده
 نتوان فریفت چه جای آنکه این گروه و الا شکوه بدستتاری دولت
 از حقیض سیمیرتبه فراتر گشته با سامان اخلاص سرلندی یافته باشند
 این طالیفه قدسیه را چگونه با فسون درانه از جای توان برد میرزا که امید
 بوفائی ساکنان ان مرز بوم و کم از وقت اهل قلعه طمع خام در سردا
 یکبار یک نام امید شده رای بودن و نه روی برگشتن در پشت از همه راه
 گشته و نام امید گشته دل بر صلح نهاد و قاضی خان را باز قلعه فرستاد
 مشارالیه چون سامت احوال رعایا از امتداد محاصره دریافته بود
 لشکر اعلیٰ عظیمه در صلح نفع خان که بر دل گشته شدن نهاده بود در
 بر حال خود و شکند با مستحصال صلح نمود راضی شد فرستاده چون کار بود
 اول شرط صلح را ساخت که خطبه بنام ان گوتنه حوصله بپاد مغایله بنام
 خوانده شود و منع هم خان در بیجا مسلک حق را نند میر منافقان مخلص نما
 گذارشته قرار که بر چنین سوادب داد و شرط دیگر آنکه ان روی آب
 باران بدخشان متعلق بود بمیرزا منوبی سفید مع هم خان نظایر
 قبول بیع نمود خصت داد که در مسجدی از مسجد کهنو چندی از مردم
 خطبه را بروش که قرار یافته بود خواندند میرزا بهمت محافظت و ایت

مذکور مقدم بکلیت همان و بمیان بن بستگان درست پیمان کابل جنکال
حزین مردم ناحق شناس شده و بحسن معدلت منعم خان نظام دیگر است
و میرزا ناحق شناس برای ادبار خود صمغیر مایه سرانجام داده بدست یافت
سبحان الله اولیاء رحمت قاهره که متکفل استغاثت می باشد بودند چه بود
و فوراً زو نعمت هندوستان و چه بجهت سایر غریبتهای ناقص فکر تنبیه
میرزا سلیمان نکردند اما اقبال ابد قرین که ملازم رکاب حضرت شاهنشاهی
بود همچنان در اهتمام پادشاه پادشاه پادشاه بود و چنانچه شکستها و ناکامیها
مرتبه بمرتبه بمیرزا رویداد و انیز در مقام میرزا را که سر از طاعت درگاه
و باین نعمت صحیح بود سر افکنده بستانه اوس درگاه ضلایق سپاه آورد
اگر چه مشطمان صوری کارخانه سلطنت در سرزاددن میرزا انجام نمودند
کار فرمایان معنوی در کار خود گذارش بوده سناری او را در کنار او نهادند
چنانچه در جای خود گذارش باید اخرا چون کابلین در حمایت ببرد
بود از حوادث ارباب طغیان نجات یافتند قرار گرفت که که بود
حضرت مریم مکانی و کلبدن بکم و سایر محذرات بارگاه عصمت بموجب
قدسیه متوجه هندوستان شدند و بخیر و سعادت همه در آن صحبت
فیض منقبت حضرت شاهنشاهی به نموده بر نعمای صوری و معنوی سعادت
شکر انیز در بجای آوردند چنانچه ششم حالات و واقعات رسم ایجاز و جمال
نقش زده قدم و قایم رسم خواهند استماع فتنه انگیزی بهمیواسع
جلال و بهنفت مویک اقبال برقع ان سیه روز کار هنوز خاطر نظام
بخش از مهمات سکندر چنانچه باید جمع نشد بود و باطل جهان ارایی از تبریز

کابل همچنان نگرانی داشت که خبر رسیدن بهمون سخته که سودای سلطنت
 در دماغ فاسد و محیط بود و اندکی از احوال او گذارش یافت چون
 با امرای عظام و پایی ثبات از جای رفتن ایشان و تصرف در آوردن
 دارالملک سیله بتاریخ روز بیستم مهر ماه الهی موافق هشتم ذی حجه در قصبه
 جالندر که مخیم سردقات اقبال بود رسید و مجلیه ازین سرگذشت آنکه بموی
 شیع روزگار با ابراهیم که مدعی سلطنت بود جنگها روی داد و همه جا
 غالبی سلطان محمد را که در بنکال رسم سروری بر خود بسته بود شکست
 مرحله بیای ملک سستی کرد و رسید و باتاج که راه در کن خان نوحای جنگها
 همگیت داد در بسیت دو معرکه که با مخالفان مبارزان برادر کرده در
 و دو معرکه نیز در غلبه غالب از غلبه ای که در او روی نموده بودند نشانه
 شناه بخود راه داد و در نیافت که اگر باطلی بر باطلی از خود پیشی بود
 و کامر و اگر د باعث دلیری ان نمیشود که خود را بر کوه این رساس حق
 و درینولا که حضرت جمانا نیه میسید جنود الهی فتح هندوستان فرمودند
 او را مثل غل دیگر مشغول داشت و اندیشه باطل او بظهور نیامد اکنون
 مسند خلافت بوجه جهان را حضرت هفت ماه رونق گرفت خاطر
 از مخالفان خود پرده داشت با استعداد فرودان از لشکر ان و ببلان جنگ
 از حد و شرق مبارز خانرا که اندکی از احوال او سابقا بر یاد یافت در
 چنانکه گذشته متوجه بدید شد و امرای نصرت قرین که سیر کار با
 و صوبه با نامرد بودند صلاح وقت دین بدید جمع شدند نزدی کجنان
 ناظم شتابتتمه استعداد پیکار نمود و هر کدام را نیز بانی که شش بنمردند

خاطر آن روز کار تواند شد فرهم آورده سامان کارزار میکرد و اکثر
جانفشنان تیز دست از اقطار مملکت گرد آمدند مگر علیقلینان سستانی
که بجز دوسنبل برفع بعضی از افغانان مخدول العاقبت اشتغال در میان
نوانت خفولا با اولیای دولت ملحق ساخت و محل احوال او آنکه ساد
که از امر ای بزرگ مبارز خان بود و اکثر برکنه نای سنبلی در خوزه تصرف
خود داشت علیقلینان درین سال که سید ابراهیم الهی است و امید
سعادت نامتناهی مقرون باشد بمداغ او توجه نموده و بعضی از افغان
ملازمان خوف مثل محبت خان و لطیف خان و عیانت الدین را سینه از خود
فرستاد که از اب رهیگشته منتظر آمدن او باشند و این جماعه را
باده مردانیکه از تدریس و احتیاط که نخستین بابیه پوششند است باز در
شد و بخان ناکه نایز بر سر ایشان ریخت و این معامله نامفهمان به توذکر
خبر که به عثمان الیتاد از دست دادند و لطیف خان با جمعه در آن وقت
علیقلینان از استماع این ساخته با جمعی از ملازمان عتبه اقبال
که کومک او بودند مثل قیچاق مریدی قاسم خان و بابا سعید قیچاق و
محمدی قاسم خان و محمد امین دیوانه مشورت کرده با سببین شایسته
نقصید شاد بخان روان شد همان روز که قرار یافته بود که صباح آن از
اب بهب عبور کنند نوشته تردی سیکخان رسید که همچون با استعداد
تمام می آید منار وقت است که دفع رشوب این شیر بخت سید و کار
را ابراهیم تعات در آنست در آنست و چون بخند و گوید علیقلینان از آن روز با شسته
روید سید او در پیشتر از آنکه بدیه سید رسد بموجب سر نوشت که حکمت اناجر

ایند و چون ندانند یا مجدرا ضلع اند لشمهای شباه مولانا پیر محمد شیر و ایند
 حاشا حاشا بلکه محض آنکه امرای خود فروش خود ستارانتی سرحد بود
 جهان نباشد بلکه برای ظهور آثار قدرت کامله این ضد بود و از کمال
 نافع هندوستان از سر نو بنیاید بازوی دولت این مویده تا بدست
 سماوی گردد امرای عظام جنگ عظیم کرده پای نیات از دست دادند
 دهی که پای تخت هندوستان است تصرف درآمد و سرمایه مستحق
 از این او گردید و مجد ازین ساخته عمرت بخش انت که پیشتر ازین غلبه
 ان سینه تخت بر مخلفان مبارزان که سر کشندگان مرحله ادبار بود
 او را در اند لشمهای شباه انداخته بود درین هنگام که واقعه ناکبر حضرت
 جیسانا جنت شینای در اقطار ممالک انتشار یافت از کوتاه بینی زمان
 سرج و مرج خیال کرده ان دلیو پد یک باشد که با موکب حضرت سینه
 که تا بد اندر دی متکفل نظام کارگاه سلطنت اسجد یوزمان است پای لیر
 از لبط لذت بیرون نماده پیکار نماید ان ظاهرین نادرست ضعیف
 این بزرگ عالمیان را که پرده نورانی برزریگان فرو مانده روزگار اند
 و سرمایه فرید دلیری خود ساخت و فور جزانه و کثرت شکر و سایر اسباب
 جنگ که گذشته چندین فرمان رویان هندوستان بود موجب فرید
 جرات و جبارت او گشت و بر آمدن امرای نصرت پیشه از شهرهای
 و قببات ممالک محروسه سبب زیادتی غروران تبه رای شد تا آنکه
 با پنجاه هزار سوار و هزار فیل و پنجاه و یک گان و پانصد هزار تن متوجه
 این دراعیه ناصواب گشت سردی پیکان در دهنی نوازم نیات

و مرسم حقیقت اندیش بجا آورده تدبیرات مستحسنش نهاد خود سخت
 و اکثر امر که از اقطاع خود برخاسته آمدن بودند فراموش نموده سرانجام
 این معرکه اقبال نمودیم دل خود را در شجاعت فروغ افراشید داد
 و هم در ماندنای دل داده را دل نخبند تا آنکه سبت و چهارم مهر ماه الهی
 سال اول موافق روز سه شنبه غمگین شه ذی حجه نهصد و شصت و
 هجدهم سیه بخت با چنان استعداد نزدیک به سیدین در حواری تعلق آباد
 فرود آمد امر او خوانین با هم جمع شدن صحبت کنکاش و بزیم مشورت کرم
 ساختند مجمع از شیر مردان از روی احتیاط و طایفه از شیر دکان از راه
 پله دیل بجنبک اضنی نمیشدند سخن ایشان ان بود که لایق دولت است
 تا آن زمان که موکب اقبال بادشاهی بیاید بر وضعی که باشد قلعه
 استحکام داده جو یای فرصت شیخون باشیم و کوه چنگ به آمدن
 عیقلینان و امرای ان حدود موقوف میدار شد و طبقه از بهادران
 جان بناموس بود که معرکه زرم در نظر اخلاص گزین شان عشقگاه
 بزیم خوشتر بود میلفشد که فرصت را عینت دانسته کارزار نمایم
 که گفته اند زمانه از کس تیرا کند که او کار امر و ز فرا کند آخر مصلحت
 برین رای قرار یافت که همه دل نهاد جنگ شده که همت شد و روز ارد
 سبت و پنجم مهر ماه پل موافق روز چهارشنبه هم ذی الحج از به وقت
 فوجها را رکنه شد غول شهاست تردی سیکیان نظام یافت
 و امشرفخان و مولانا پیر محمد شروانی برسم و کالت از جانب سرانجام
 بجهت نظام مهمام ملازمان عقبه اقبال یا باراده شرارت و سر به زدن تکامل

ترویی سبکیان امده بودند هم درین جا قرار یافته بود حیدر محمد خان و
 قاسم مخلص و حیدر بخش و علی دوست خان بار سبک و جمعی دیگر بر الفار
 استحکام نمودند در اسکندرقان و جمیع دیگر بر اول بوده معرکه ای
 میگردید و از جانب مخالف نیز بر پیش که سزاوار نبود باشد فوج با کشته
 در برابر امده کوششهای مردانه بجای آوردند مبارزان از دو جانب دل
 از جان برداشته کارزار می نمودند جان نثاران تیز دست بر دل
 و جوار الفار و بر الفار غنیمت را از پیش برداشته متعاقب شتافتند چنانچه
 بر کوششهای مردانه و نبرد های صاحب بختانه این کرده جان نثاران
 رسم در سفند یار شایخ خوان بود و زبان زمانه و زمانیان صدای هزاران
 افرین داشت غنایم فراوان بدست اولیای دولت افتاد و تا چهار
 صد قیل نامی از ضمایم غنایم گشت در احوال حسن حلو ای که از عظمای اید
 مخالف بود غرقه کوفت شد و زیاده از ستم هزار گس درین نبرد مردار ما
 از مخالفان تیره بخت بجاک مستی فرو رفتند همیوی مغرور که تهور را
 با حدیعتی جمع ساخته همواره راه کز برت میرفت سبیل کزیده
 با جمعی از فدایان جان بر زده از آن که حدیثش فرصت که تخمین
 تا ختن را منظر بود درین هنگام که عساکر منصور فستی چنین نموده در پا
 که بختها شتاب داشتند و کرد هی در غارت مال و نهیب سبب
 کوشش نمودند ترویی سبکیان که با طارای این معرکه دلاوری بود
 با جمیع همراهان خواه سلطان علی گری با فاضل سید بود و میر
 که با شرفیاز امتیاز داشت و جمیع معرود ایستاده تماشای میکرد
 همیوفته ساز و قتی را غنیمت دانسته برین فوج میدان ارای تا

رسا و
 غیر سرداران

دیکر هم کسی که در ششدهم پیشان یاور می نمود و مولانا سیر محمد مشر و این
نیز بر می شکست هنگام سپاه سالار تردی سیکنان مسلک فرار اختیار
نمود تردی سیکنان را که ایام مکافات به اخلاص زمان سالف نزدیک
رسیده بود زندگانی را غریز شمره عار که بخت بر خود پسندید و کار
چنین پیش رفته و فتحی چنین روداده بر صورت عکس ظاهر شد هر که از تبه
رائی چنین بر ابراهه رود اخلاص و عقیدت مکیو معامله سوداگرانه آرد
و پس عقب خود که در میغی نکاها با اسباب سلطنت صاحب خوار است
تعماید هر ایند در همین هنگام همان صورت حرا کویم که خوش رنجیه شود
که برویش رنجیه کرد و چنانچه صورت حال این زندگانی است عجزت
ارباب هوش شد و مرادین گفتگو نظر فطرت بلند مخاطب است ان
به بهایی کم یاب چون در خانه که آنها طلبکار بشم اینقدر معامله نمانیم
نیتیم لیکن میگویم که بتواتر گفت دشوران خرد پیر در تجربه شریف
پیوسته است که گریز نه بیشتر زخم میخورد از ان شیر دید که تلاش سپکار
دارد و دستداران زندیک و گریزان مردیک زودتر یا مجال موکب ملکات
میگردند که در هیجان مرکب و با باکان جنبک آری اگر اندک حساب نکند
و در هنگام غم خماری و در موسم دی بیستی نماید هر ایند روز بد به بند
جمیع از محاسبات روزنامه اعمال رسیدن تردی سیکنان به عار
چنین از قسم مکافات به اخلاصی او که با حضرت همانا از جنبت
در مبادی پورشک ایران نظور آورده جنال منیما بند خاست که مکافات
به اخلاص چنین باشد و عمل قبیح را قدر عار که در میزان عدالت کی گنجد

تواند بود چون خدیو زمان را که برای تکمیل صورت و معنی آورده اند
 در کس خورید و بی دین در نظر نمی آورد و منجوست که خود را نمی تواند
 نیز که نماید نیز جهان را را ان خود پسندرا چنین سزا در کنار نهادن پای با
 این چه کوتاه بینی است بلکه کارگران قضا و قدر برای ظهور سلطت
 منشیای غرور و بدستیه همورا افزایش دادند تا ان بدست نیندازد
 در نظر کوتاه نظران جهان که عالم ازین طبقه مالا مال نیز نگاهداری
 گرفتار گردانیده بخاک کونساری انگنند تا خواری او سر حشم کوتاه نظر
 گردد و بجلالت حالت این خدیو زمان اندیکه در رسیدن در امتثال احکام
 که وسیله ان نظام صوری و معنویت بیشتر اهتمام نمایند و باطله همو که
 لشکر انبوه خود را بسم زده و کسختیه میدید ظلمون واقع بدیج را
 از خداع غمیم دسته تعاقب تردی خان نمود و در همان جنگ کاه غرور
 افزاینی نموده میدان ارانی کرد و بهادران صفدر که از بس کسختیه
 چون مراجعت مینمودند حیرت زده براه تردی بچنان میشتافتند
 و همو بعد ازین بدار الملک رسید آنه شور افزای کشت و بدستیه را با دیوا
 فرستاد و چون این قضیه نامطبیع معروض بارگاه معیشت حضرت
 شاهنشاهی نیروی خرد و درین این را در نظر نیآورده طرز دانان
 غرت و معو که در ایام صفوف اقبال را بر بیغ لیت مطاع اصدار فرمود
 که در انجام پوشش عالی نمایند که ساعت معود نهضت فرموده سزا
 ان مغرور شده رای در کنار او نهادید و چه وقار بادشانه بکلکونه
 رضا و تسلیم برافروخته سایه التفات برانجام اشتغال جهانبا به اندا

و چون خاطر جهانگشای از رکبدر سکندر جمع نمود گری از بهادران
اخلاص گزین را بشایلیغی خضر خواججه خان که از نسل فرمانروایان مغلستان
سعادت مصابرت این خاندان عیار اختصاص یافته در امرای
رفیع قدرشان عظیم درشت برای نظام پیرا کند که بای سنجاب و دفعه
سکندر گذشته قلع و قمع همیوی بدانند پیش نهاد همت جهانگشای
و چون عید قربان نزدیک بود برای نظام همانان مراسم عید
تقدیر سائیده ساعت عید روز هفتم روم ایان ماه الهی موافق
روز پنجشنبه هجری الحجه که عید قربان بود عید گاه مخیم سردقات اقبال
در اتمام لوازم جشن عیدی کرده در همانجا مقام فرمودند و فرمان قضا
جریان با رسم تروی یکخان و امرادر باب دلدهی و نبات بائی شرف
اصدار یافت حاصلش آنکه در چنین وقایع که موجب شرف است نیز در
از مکن بطون بظهور می آمد دل از دست نباید داد که کار فرمای ابواب
زنگ نیز می میکند از فراط احتیاط استعداد در قضیه تا نیز فراهم آمد
مترصد وصول رریات اقبال باشند و روز دیگر بقاید می دولت از
از اینجا منت فرموده روز ایان و هم ایان ماه الهی موافق روز
نهم هجری این ماه عرصه سه روز مخیم سردقات اقبال شد و امرای
اندرام یافته و علی قلینان شیپا که مشورت بجد و سه روز بود
بعد از سعادت بساط بوس مورد استمالت گشته و از سواخ کشن
بیرانخان است تروی یکخان را و تفصیل این سرگذشت آنکه بریرانخان را
همه خود رسته پوسته از جانب او در اندیشه می بود و او نیز خود سپاه

لشکر قبایل قرار داده تدبیر برانداختن سیرامخان از محبلاست غوغا داشته
 در همین فرصت مقام داشته و تقصیرت سبب دین برانداز را هر کدام
 از مستحقات دین دانسته ضمیمه برانداختن یکدیگر ساخته فرصت
 می جست و با وجود چندین مخالفت چه منشاء آن نا فهمیده است که
 آن ناتوان یعنی حسد با یکدیگر از راه مکر و تزویر تو قان بودند تدبیر
 همرا در اکونید سیرامخان اینوقت را که تزدی سبکخان از وقوع شکست
 محالست زنده و ادبار یافته بود غنیمت دانسته طرح دوستی و هنگام محبت
 تا ز فکر ساخته بسعی مولانا سیر محمد خان ششوار از بخانه خود طلبیده و در
 در خرگاه گذارشته خوف بهمانه ظهارت بیرون رفت و فرمان بران
 از بسبب او کارش تمام ساختند و خواهر سلطان علی و میر شیخ را که آن
 نفاق و زرداری داشتند با خجسته که قرابت قریب به تزدی سبکخان
 داشت گرفته مقید ساختند و حضرت شاهنشاهی بجهت مصالح و حکم
 که خود در بین بان پدید خود را نظاره از سر انجام مهمان ملکی پدید آوردند
 بسکال مشغول بودند یا برای آنکه از بداندیشی کوتاه اندیشان زمانه
 این بود دریافت مراتب نیکو خدمت و مدارج اخلاص عالمیان بر وجه
 در شکاره دل دقیقه شناس صورت بند و فنون بداندیشهای ناآوردن
 روزگار بر خاطر نوزید برینست که آن روشن شود امروز که این واقعه
 بظهور آمد آنحضرت برسم عادت لاجرای دلگشای سهند لشکار با شش
 عشرت برای خاطر مقدس بودند چون صورتحال مباح علیه سید از فرو
 خود کار شناس دقیقه دان تغییر بر صفح ظاهر آنحضرت صورت پذیر شد

و مکافات انرا بر ایزد توانا حواله فرموده به چنین شکایت فنون تقاضا
 ایزدی را تماشا بینی گشتند و شام کاغان که بدولت و اقبال از شکاکه
 مراجعت فرموده سر اداق عزت رسیدند خانخانان مولانا پیر محمد
 شروانی را بخدایت فرستاده معروض داشت که باعث این دلیری ازین
 غیر از دولتخواهی درگاه عالی امری دیگر نیست نزدی یک درین جنگ
 دیده و دانسته از روی فریب و بدینیتی عاگر گنجین بر خود پسندیده است
 و پراخلایح و نفاق او معلوم نمیکنان است که از اول تا آخر چگونه مفسد
 حرکات ناپسندیده بود اگر در امثال این تقصیرات تغافل ورزیده شود
 مهات کلی که پیش نهاد همیت جهان کشای حضرت است متمسک نشود آنچه
 کتاخی نموده خصمت نکرده ام بغایت شرمند ام و سبب این جز
 ان بود که ذرات اقدس معدن لطف و منبع عطاقت اند هر چند
 راضی نمیشدند در اینصورت که منع این کار منم از ان خدیو جهان ظهور
 می آمد خلاف ان نمودن کتاخی را از اندازه بیرون بردن بود و در
 موجب خلل ملک و فساد کشم می شد امید که منظر عفو منظور گردد تا موجب
 عبرت سایر بددرونان دلیر در تقصیر کردن خدیو جهان و همان لطف
 فرستاده بر ما مخزن نوازش فرموده معذرت خانخانان را بخص
 کارا کاغان پذیرفتند و باطن اولاد با شرف رضا استمالت و اطمینان شدند
 و همیت والایر استیصال فتنه گاشد **انتهاض افواج قاهره از مویک**
جنگ کشی حضرت شاهنشاهی بر رسم منقلا چون بهجه رایت کت
 ارزی بر توفیق بر حواله ساحت سرامی گشودند انداخت حکم جهان کشا
 که کشمیری را کشته از مبادران جهان بنا موس ده بر رسم منقلا ی از مویک

معیله روانه سازند لاجرم اسکندر خان اوزبک و عبداللہ خان
 اوزبک و علیقلی خان اندر ایل وحید محمد اختہ بیک و محمد خان حلا میر
 و میرزا قیچ جوئی و لعل سلطان بخش و محبوب خان قاقشال و بسیاری
 از مجاہدان و مبارزان را مبر کردی علیقلی خان شیبانی بیشتر روان شد
 و بر این خان از ملازمان خود حسین قلی بیک سپردی بیک و شایق محمود و میر محمد
 نیشاپور و سید محمود بارہ و اوزان بہادر با دیگر بہادران معرکہ دہ
 کار طلب ہمراہ ساخت کہ ہر اول منقلای بوبہ ہنگامہ دلاوری و جانی
 کہم سازند و عیار مردانیکہ و کار کذاری از یکدیگر گیرند و این دو تنمندان
 در ارشیں صفوف عساکر اہتمام فرمودند و بر الفار و جرافار و غول و ہر اول
 چند اول و طح و تولقیہ و اوچی و التمش را اینجہا بیاگیری و در صف
 ارانی سر نہایت ہر جا را بفروخ خود عقیدت گزینان اخلاص پر
 روشنائی بخشیدند و افواج قاہرہ لمبعان صیوف نبرد از میان جنگ
 کارشناس اعتضاد کرامت فرمودند و کیتہ خدیو بعد از سر انجام کار گاہ
 اسبا کہ بہین طلیعہ البیت ظفر انما اربا بیاست عظمی را و سجدہ حصیلتہ
 توکل سان اقبال منذر اول در نیاز مندی اینزد جان بخش برارندہ مقصود
 نگارندہ اسبا سبتہ با خاطر امید و پیشانی کثردہ و پدینا ز کرن و غمی
 در ای راست و حوصلہ فراخ و دستہ قوی و پای استوار و ہمتیہ والا و فطرۃ عالیہ
 و تدبیری حیا و حرم بر افروختہ و خندان با بی دولت در کار اقبال ہند
 نہضت فرمودند و خین ہوسم کہ عنفوان شباب و عنوان طغیان طلیعہ
 ان خدیو لا پوستہ بدور بینی و فرمان پذیری خرد خردہ دان ملک را بی بوبہ

و خود را در نقاب التفایه و برود صغیرن داشته نگاهبان جمال جهان ابر
سلطنت خویش کرده پادشاه قاصد و پیغام و سخن ساختنک حرف سرایان
غرض آئوده عیار رستان در دست بین و مخلصان حق پسند میگردد و در مدار
اشغال بادشاهی را بعاشقانش سپرده برآمد مقاصد صوری و مغربی
از این دو چون دانسته نیازمند درگاه استیجش خرد فرین می بودند و در
سبب پرستش سبب ناس پافزونی خرد و الای این اوزنگش بین
و نیز که حالت کبری این بر کزین کوبین برده خود را از سبب عظیمه چون کیم
فاعل حقیقی نظام کارخانه سلطنت میدانستند و لهذا روز بروزان لیکنانه
معبود حقیقی در ظهور روشنائی بخشید و حال ان ساده دلان حق نامشان
در کوی ظلمت رفته عیار سهایی از رانده گرفته اند چنانچه ازین روز تا
احوال سعادت قرین سخن سخنان نکته رس روشن خواهد شد و خلاصه حقیقت
کارانکه نور پروردی که از ظلمت رستاری نجات یافته دل در روشنائی
پرستش نیروی نورانی سازد نور افروز کارگاه ابداع تعهد مہیات
کلی و خبروی او را بکرمت علیا رجو تفویض فرموده در اشغال صوری و
دارزوی او را صمیمه آنچه در حاشیه خاطر فیض کزین او نگذشته باشد
و کجوه روزگار در گنج ساخته در کنارجالت او نهند و او را اوزنگش بین
ملک صورت معنی که در اینده پیشوای صفوف ظاهر و باطن گرداند و هر خاستار
مدبری که کنایه نمکت و ادب بارش دولت او را فروت ندیده پندار
پیش دین بصیرت او فرود آید و در نار یک انکار و ظلمت خلاف در آمده
سنگا بوی خود و خلاف هلاکت فرود چنانچه از حال سکرف خست
شاهنشاهی خاطر نشان منکران بادیه کمرایی و دلش بین مخالفان

که با بن دولت ابد پیوند انت در ششده گشته هزاران هزار مصداق
 بظهور آمد که در محل خود گذارش یابد و اندکی از خسران زد که میرزا سلیمان
 که را در مخالفت مخصوصه با ده هزار کس به تنجیر کابل آمد و معصم خان خانجانی
 با ستم و اذیت علیای حضرت شایسته ای با معدودی حرارت بخورد
 ممنوعه را بیت اخلاص برافروخت معلوم هوشمندان آگاه دل میشود که
 میان برکات قدسیه این خدیو صورت معنی در در دست ان کرد
 نزدیکان نا محبت عاقبت که از سیه بختی با نفس مقدس آنحضرت اندیشه
 و سپار نمایند قیاس باید نمود که چگونه خورید بود و خوف و راز تا زمانه آگاه
 است سرگذشت همیون که در مطلع احوال ظهور یافت درین ایام در بلاد
 و امهات و استان که از عظیم بدید آمد و در اکثر ممالک خصوصاً در بلاد
 محلیه بود العجب شد که در زلزله شایسته می یافتند از غله شری میمندیدند از
 در مقام خوردن یکدیگر شدند چندی با هم بوسته ادم تنها امر بودند
 و غذای خود خستند اگر چه این پادشاه اعمال جمهور مردم تا هاست
 اما یکد صعبت تمام درشت و همانا که در دروی ایام گذشته بود که عالم
 ظهور آمد تا بنیامین جلوس مقدس بر او زنگ خلافت تا جمهور ایامی زمانه
 و نامجا رهسای روزگار یکبار که جو شود سجان الله در هیچ تلون احکام تقدیر
 و تنوع اثنا قضا هیچ کیا بهی از زمین بر خیزد که چندین حکمت در ان تعبیه
 فتح موکب اقبال حضرت شایسته ای از محاربه محمود و دستگیر شدن و بیاسید
 هیچ بزرگ ار درخت بخند که چندین مصلحت در مطاوی ان مندرج نبود
 پس وقایع و سوانحی که منقطن بر جنبش عالمی باشد اندازه مصالح و اسرار انرا

که در طی آن مکنونست که نتواند گرفت و از آنجمله است این نیزم رزم
که هم نظام ظاهر را از اسباب ولایت و هم بهترین وسایل بدست
گمراهان با دیر عواقب و ضلالت تفضیل این موجب کبری آنکه هموی
از فرایم آمدن اسباب بدستی چنانچه اندک ازان گذارش یافت بویسته
در نخوت و پندار بوده اند لشه های تباہ بخود راه میداد علی الخصوص چون
قضیه ترویج یک جنگ واقع شد که هندوستان را دل بس قوی گشته
و جنگ مبارزان حکما که اقبال دیر شده بود شورش غرور در وضع ویر
افتاده خیالات فاسد بخود راه میدادند چون خرنضت ریات اقبال
در آن مخالف انتش ریافت همی تو بخانه کران خود را در کیفیت کمیت
سپار بود سپرد که مبارک خان و مهادر خان که از امرای کلان او بود
بیشتر از خود بقصه پایتخت که قریب سی کردی و سی دهلی باشد
خود را در استعداد مبارک شد و بنا طرش راه نیافته بود که عا که نصرت
باستعمال خواهد آمد شیردلان هنگامه منقلای آمدن تو بخانه را بان
شید فوجی در رستم از تیز دستان بزد دست را چون لعل خان
بخش و میرزا قلی اوزبک سماخی خان بیشتر دست اند که دست بردی
و چون این فوج حقیقت جمعیت غنیمت را نوشته فرستاد علی قلی شیاری
نیز خولا ملحق ساخت و غازیان جا که دست به میروی اقبال شایسته
که به لیت گرمی این دولت عظمی که به کار شیران تقدیر سازد خیال باید کرد
که شیران با اعتقاد دی چنین استوار چه کار با می شگرف که بجای آوردند
تو بخانه را بکشت آوردند و پیش آمد با از سطوت اقبال که منظور
که نیز پیش گرفتند و هموی خون گرفته از استماع این خبر که خود را استه فوج

تشریفات دست راست بغیر شادی خان کارشور افزای گشت
 و دست چپ را با تمام خواهر زاد خود را میهنه نام که از دلیران تیره باک بود
 سپرد و خود به نحو تیره تمام و استعجال غریب روان شد و فیلان کوه کوه
 از دو باد را که اندوخته چندین فرمان روانان هندوستان بودند و برای
 عبرت نظر بر میان کوه اندیش بر نوشت آسمان پیش این یله بهی صورت
 و معنی کرد امله هم لکه گرفت از جمله با نصد فل سرح که هر کدام در تیره
 و جریب سینه علم بود و در تیره و دلیری کارنامه دویدن این قوی
 بهیکلان سبک روح را دیدن نتوان گفت و الحق به فیله که سب غازی
 دوونک هر چند که کم روی گنداز پیش این فیلان بد نتوان گفت و الحق
 به فیله از فیلان نامی برای برهم زدن فوجی کران لسن بود و بعضی
 زدن بمجموع سواران که اسپان شان هرگز چنین صورت بهی و سگری
 بر بیع ندین بودند و صف این جبال دوونک کجا برشته بار یک عیادت
 در اید عمارت عالی را بنشیند و بران سازند و درختان قوی را بازوی
 از بیخ برارند و در یک کام نبرد و کارزار بخرد و طوم تعباید رسپا با سواران زمین
 بردارند و بهوا اندازند به پویه نزم روند و یک که حمله برند جو سیر
 سوده شود زیر پای شان سندان و شرح سپاهی لشکر او را چه رقم
 نماید خلاصه سخن آنکه با سی هزار سوار کار طلب از راجپوت و افغان
 که بارها کار کرده سرمایه مزید نخوت و استکبار او می شد با سنی غریب
 متوجه شد و فیلان بکیم سلاح ارگسته رعد اندازان و بخش افکنان
 برشته پشت آن بهیگ بکران بر بیع منظر جادوده امانه نبردش و همه
 فیلان را بروش که در روز بیجا ارانند و بر خرطومها دشمنها و حربها بکنند

۱
از سته فیلان تجربه دین را بر مردان نبرد و فیلان قوی دل سپرده کرد
را حاجی و مقام مقرر کرد در ایند فیل غالب جنگ نام که از فیلان سر آمد نامی
بحسن خان فوجدار مقرر کرد در ایند و فیل که بهنور که در هزار یک مثل او
به هم رسد سواری منکل خان تعیین ساخت و فیل جور بنبال که از فیلان
زیر دست بود با اختیار خان داد و فیل فوج بدار را سنگر مخان نامزد کرد
و فیل کل یک که در آنز جنگها ان سنجیت تیرای خود بران سواری کرد
و درین روز برای سواری حاجین نام فیلیان داد و باین فوجداران
که نهر بران پیشه و غا بودند و از معتقدان شیرخان و سلیم خان و سایر
کشید نامی خود استمالته داده سرگرم کارزار سخت اما اسباب ایراد
سپکاری سیت شهبای ظاهری بکار اید تا خدا پست سبب برانند
که او را برای انتظام و تکمیل عالم صورت معنی آورده باشد چه نفع رساند
بلکه انهم اسباب اللات از ضمایم بیوتات قدسی ان جمال ارای عالم
سلطنت کرد و مقدر صدق ان معنی همین قضیه بدیع است و شرح این
اقبال بدیع خاکه بنا رنج روز دیادین سیت سیوم ابان ماه الهی افق
روز پنجشنبه دوم محرم نهصد و شصت و چهار عا که فریوزی نهاد را که برسم
منقلای بیشتر می آید چون بحدود قصبه بازیت اتفاق نزول افتاد
قراولان دور بین رسیدن خبر رسیدن غنیم و شرح کمیت کورستعدان
تبه کار بعض پیش قدامان موکب عالی را رسانیدند و بقیان بیوت ان کلبه
اشفته کار خود سبر انجامی که دارد و لیکن قدم می دهند و پیش از رسیدن

قصه مذکور چنان برسنه روز کار افتاده بود که همیوشکری کران را
 بسر کردیست و چنان کار میقتد فرستاده است امرای نصرت بمونازو
 خندان حساب نمیکردند و دل بر اقبال روز افزون لسته متوجه پیش بودند
 چون آمدن همیون بان استعدا دیقین پوست از آنجا که بر اعتضاد
 معنوی خود نظرنه انداخته بودند بوسیدیه حرف بر میان نهدی مغز که سخته
 لشکر از آن مردم خایه نباشد بلکه از آنها لشکر شود تند نیز در خواطر
 اولیای دولت راه یافت دلاوران لشکر اقبال حقیقت کا عرصه را
 مغموم بدرگاه نصرت سپاه فرستادند و خوف آمدن جان نثاری شدند درین
 کرفه والا شکوه سپاه ده هزار کس بود اما پنجاه مرد در بندش آید که باشد بهادرت
 فیروزمند دلاوران اخلاص منشی آمدن غنیمت بر دیدگانشته از روی خود دور
 و حوصله فراخ که در چنین وقت از هزاران لشکر کار گذار ظفر انگیز سر است
 افزون و ظاهر مخالف و فراوانی صورت غنیمت بنظر دریا ورده چنانچه بر
 سعادت ایشان بخت بلند است که کار امروز انبوه اندازند بیست آید وقف
 و اجمال فوجهای منصور استر متبش لسته داده جو پای میکار نصرت است انجام
 شدند مینمونه لشکوه شهادت سکندر خان و جمعی دیگر از نبرد از میان
 نامور درسته گشت و مسیحی بهما بت عبد الله خان و طالیقه از فرودمان
 جان بناموس باز رونق گرفت و غول بشیاعت علیقلی خان
 آید یافت حسین قلینان و شاه قلع محرم و جمعی از جوانان کاردان
 در این هنگامه هر دو یا معین شدند چون سخن بانچار رسید مناسب است که

که البته دینه در دراز و رفیع در مهیا واقع شود تا سخنش آداک گردد
ای جوایمی اجازت بخش سرشته سخن را نگاه داشته سعی کوش
بمن دار که از ان زمان که از حضرت شاهنشاهی معقنای رای جهان می
امرای نامدار را بر ستم نعلای از پیش روانه فرمودند خود عبک فرج و خنوع
اقبال رسوم فرمانروایی لشکر را برائی را دقیقه نامر عنکدانت کوچ بلوچ
موجه فتح و نصرت نمودند درین روز بهجت اینها که نوروز فرخنده و نوروز
اریات اقبال از قصبه کرنال که ناقصه یا پزیت ده کرده باشد نصرت
به بیج گروهی یا پزیته نزول احوال فرمودند و از نزدیک رسیدن غنیمت
در اردوی معیبه خبری نبود و هنوز که نصرت پیوند کرده از خوف کلاه
و نفس است نکرده بود که خبر رسیدن بدشگر پیش با سایر اجبار ناخوش
با هم رسید و چنان ظاهر شد که جمیع را که با بی از جای نلغزین باشد
هنوز باز از کشتش و کوشش کرم است موکب علی ارادی در همان زمان
انها زخم فرموده اما نصرت پیش شد و در ساعت بهادران عقیدت
دلاوران اخلاص کزین را بر نیغ والا صادر شد که صلاح در میانید ایند
در دل گرفته ملازم رکاب نصرت اعتصام باشند در اندک فرصتی ساز
و پیرایه که در خوردن صحت اقبالان باشد فرهم آنگه جوایمی سپارند
انحضرت حمید و قار بازشان نه بخیر سندی از فرخته مغفرت اقبال سزوی
بر سر خویش خراست الهی در مسج و مکمل گشته بای دولت در رکاب
غریبت نهادند بر افغان خانخانان در پیش صفها و در قسومات و قسومات

و در حفظ قوانین میزد نگاهداشت مراتب جنگ و محافظت جایی خود اهتمام
 میکرد و از جانب حضرت شایسته بود مواعید لطف و قدر رساند نیزم
 رزم را ترتیب بخشد و بعد از ترتیب نگه داشت و در سمالت دلمان فرمان
 فرمایید جهان با این کشور کشتی و قانون جهان ارانی نگاوری با
 جهان چهار برکنجته نهفت فرمود و چون مهج لوی جهان کشتی
 بر تو وصول نزدیک لقبه پایست انداخت طبع فتح و ظفر از بر ظاهر
 شدن گرفت و یک جوانان و بهادران به هم رسید مرفوح میسند
 و شاه قلی محرم هموی بند کورا دستگیر ساخته بخجور اقدس آورده بوزار
 خسر و آنه سر بنیدی یافت شرح دیباچه این نصرت علیا و مواعید
 که کارنامه اقبال تواند بود برسم اجمال است که چون همورا معلوم شد که
 رایات اقبال دور است و چندی از امر پیش اند اند عثمان از دست
 باستی خود را با ایشان رسانید باین خیال که چون ان مردم را که خلاصه
 و حین اند بر دارد دیگر کار دشوار روسان کرد و برابر فرزندش کار کرده
 و بر فراوانی قبیلان مست اعتماد نموده بغروری از اندازه پیش قدم
 در پیکار نهاد و از آن بدستی غرور نتوانست دریافت انرا که قبلیان
 اعتقاد داشتند بر آنکه بر قبیل اعتماد دارد هر انیه غلبه روی دهند پس آنکه
 با مبدع قبیل از نهانی دارد استیلائی او را که تواند انکار نمود در نظر
 قبیلان با وجه سودمند اید هر حال ان نخوت گرفته شور به نخوت سرگرم
 دستین گشت و دلیران از جانبین کوششها شکر فرموده مانند

رعد در نیسان و شیر در نیتان خروشید بر یکدیگر می یاختند و داد
دلاوری و جانفانی و نیکو خدمت داده ابروی تان بر میسایندند
س در لشکر چنان برسم امیختند که از اربابش بر اینک میخشد
تو کفتی هو الله کار دهمی ز پولاد سجاد یار دهمی اگر چه بهادران لشکر منصور
در ثبات بائی و جان نشاری تقصیر نمیکردند لیکن از خدمات فیضان
مردم میمنه و میسر را پا از جا لغزید چندی از شیران سپکار یعنی لشکر بیان
شیر شکار که عبا رمعه که نبرد را کلکونه عروس فتح و غان حیرت اقبال میدادند
و از زیند کانی از چشمه سار تیغ خون رشام حسته و شاداب منقصود بود
مسلم محمد قاسم خان نیشابوری حسین قلنجیان و شاه قلی محمد و
لعل خان بدیع چون در یافتند که اسپان بروی فیضان نمیتوانند
کنند لان شده با تیغهای خون چکان مانند شیر کرسنه در حست و جوی
شکار تحریف سائیده دست برد می نمودند و سواران کران رگاب از خانه
زین انداخته بخبر لعل باد با بیان آتش کردار کام میباشند و کرده
فدائیان شیر انداز از اطراف و جوانب برآمده داد کارزار میدادند علی
مستبانه که لشکر قول بحسن اتمام آوردنق درشت در جایی واقع شده بود
که جبری کلان در پیش درشت فیضان در برابران عبور نمیتوانستند کرد
دلاوران بر خاشجوی و مردان شیر حمله قول بر جایی خود یا بی ثبات
افشودن قابوی همین می حستند و چندایه بحمل کردند که فیضان از اطراف
و جوانب قول گذشتند بعد از آن از عقب مخالفان در آمدن داد شیر انداز
و تیغ زین میدادند و همیوی تیر کجکت بد روز خود بر فیضیل هوایی نام که فیضان

سر آمد او بوی مغز و نفس هوا سواره نظر برد مایه پردلان بیخ زن
 و کتکش غازیان صف شکن درشت چپقلشهای مبارزان عساکر قبل
 بدین عبرت دین حوزی از فیضان مست سمراه خواست هر تردی که در حمله
 طاقت داشت و هر تهوریکه مکنون باطن فتنه سرشت بود ظاهر ساخته
 محکمات قوی و جراتهای عظیم که به بسیاری از زبر رستان عساکر کردند
 شکوه را از بای در آورد و همگوارندرس که از زبر کشید بای او بود و در کاربرد
 از زبر رستان امتیاز درشت پیش او پایه پالک شد و شاد بخان چند که
 با مجال باد با بیان موکب کشت ناکاه در آشی کیر و دار تیری از کان
 خانه غصبت بختیم هموار رسید و گاه پیش شکافته از بیس رو گذران شد
 همانا که باد نبدار و دود غرور ان سیم بخت تیر در روان همان بود که از ان
 روزن بر آمد جمع کرد و حواریه او تک و تان روز شمشیر چون دیدند که تیر اقبال
 بهد فرسید باز وی همت گشت کرده دل از دست دادند و پادشاه
 دیگر که طاقت نداشتند دست بر لب کرد و افتاد هر کدام خاک آبار بر فرق بخت
 و ابروی جلالت بر خاک ریخته رو بکبر نیز نهادند درین هنگام شاه قلنجیان
 محرم با چندین از شیر مردان کارزار بقیل که همو بران سوار بود رسید و میداد
 که همو بران سوار است قصد کشتن فیضان کرد تا ان فیل را بطریق الحاق
 از جمله غنیمت خواست از فیلبان سواره که نه مغز حقیقت درشت و نه بخش
 بیم جان صاحب خفیلان داد شاه قلنجیان از نوید این عظیمت
 فراموش طالع خوف گشت کلاهش را بر بر اسمان انداخت و ان فیلبان را امان

بالعام باوخت اهی امیدوار ساختن ان قبل را با چند فیصل دیگر جدا کرده
از معرکه میکشود و چون از بهت غنایت از زیر ان سیم فتح و فیروزی برآید
فتح ایت حضرت شهنشاهی وزید مخالفان سیه روز تیره روز کار یکبارگی
پشت داده بجای خود لاد در فرار دید شیران پیشه شجاعت فیلان را از قله
ان کوهها انضرب تیر و قوت کز زنگوب رمیبا خفتند و سپلان کوه منوش
چون باد صحر میرانند جائی که سلطوت اقبال روز افزون صف لاری تکلمه
نیز در باشد شیر مردان صف در را از کمر چاره نیست انجمن حیوانات تنجر در
کی شکوه همت مانده امراي نصرت قرین از چنین فتحی که تا ان فرض عالم
طغرای فتح نامهای شهر یاران و الا شکوه و دیاجه میفاخر خاندان
عالی قدر خلیفه بود در تقدیم مرر ستم کرد و کار شد و ستم عیب کرد و روزی
مانند در کشتن که چختها و جمیع غنائیم اهن تمام در شسته از کشته پشته ما و غنائیم از این
اماده و همیبا خفتند تا بچهره رس در میدان افتاده بودند که بحسب در آمد
وز از آنها که در کجین در راه با یا بجا مال شدند که شمارش توان کرد و ما هزار
پانصد قیل نامی در تصرف اولیاء دولت قاهره در آمد و طایفه از بهادران
نصرت قران که خخته نارا نکاشته که در بسیاری از مخالفان استعانت تمام
گذرانند کامیاب نصرت بیایه سر بر اعلی معاودت نمودند فرمان فرمای
زمان ازین عطیه کبری ادرک سپاس درار بجای آورده هر کدم از مبارز
عجب که منصور را بعواطف بکیران شهنشاهی اختصاص بخشیدند و
در انبای انکه در یک از بهادران یک خدمت بدولت حضور رسید کامیاب بود

میگشت شاه قلیخان محرم همیور استبه بدرگاه خلافت پناه آورد هر چند از
 سخن برسدند از جهالت سخن نیاید یا توانائی سخن سرائی نداشت
 یا مغلوب خجالت فقه سخن را بر جوخته پسندید بهیرانخان خانخانان
 از حضرت شایسته ای التماس نموده که این سرمایه را در ابدت مقدس خود
 بگذرانید و بوسیله غراجر از مدارج ثواب یابند آن خود بخورد مندی
 که صغر سن و لالاقاب دانش خدا داد داشته در پیروه بیگانه لطف کوشش
 انکار نکردان در عقاید مخلصان فراغت داشتند برای هدایت
 استعداد بر زبان حقایق ترجمان گذرانیدند که کشتن گرفتاری
 از سمیت عیای خصیت بد و بهمانا که در بارگاه معدلت حضرت احدیت
 نیز چنین کارها ثواب مترتب باشد هر چند در لخواهان ساده لوح
 اهتمام و الحاح بیشتر نمودند توجه شایسته کمتر لظهور آمد نیازم این در
 بلندرا که در بطون اوراق و از زبان افاق از ان اشرفی نیست اما
 دانش نزران بارگاه کبری بنگو در تند که این خرد و نور اباد خاطر
 ذات پاک که به واسط اشرفی و وسایل ملکه از حضرت دادار دانش
 افرین در انانوز نور پذیر معرفت تحقیق شده باشد پدید نیاید چنانچه از
 صفحه پیشانی این بخت شین صورت معنی روشن است و نیز بر معالمت همان
 ظاهر سبب پدیدت که هرگاه بزرگ نماندی خدا شناسی در پایه محجوب
 از بردی رسید و اندک خلاف رای او گزیدین خود لا سبب زدن است
 به پلای سعیر سیری قهرمان مدح کل او را بخاک نشاندت و معاک مملکت
 یا اندر زدن چنانچه امروز بر مطالعه کنندگان روزنامه احوال این پادشاه

سعادت اس ظاهر میشود اورا کجا فرصت است که بتوجه معنوی باطن
در خاک اری و فانی اربا بخلایف بر دازد و بر تقدیر فرصت زمان
و خصلت خود همت والای او کجا بخویران میکند که دامان اقدس باطن او
بچین عنبرای الوده شود هر گاه معامله چنین باشد تبع الودن بخون
گرفته ناپاک کجا و آن شخص مقدس کجا و ملتسمات اهل روزگار در چه پایه
از بریرمجان خانخانان چون است که آنحضرت توجیه رهنمائی میشوند
خود را از آن باز داشته بمقتضای عقیده موروثی که از راه تقلید میران و استادان
در ادبی جای کرده سرسبب میکند خود بحقیق این توارب موهوم شد بشهرت
عالم را از لوث باستی او پاک ساخت کاشکی که آنحضرت از سر پاره بر او
توجه فرمودی یا صاحب حوصله دور بینی در آن درگاه بودی تا او را
در بند خانه داشته مستعد ملازمت عتبه اقبال ساختی اطمینان نکریدی
شایسته بود و همیشه بلند درشت و هر گاه تریبیت سخن بزرگ یا فنی
چه کار با که از وی ظهور نیامدی سطوت شاهنشاهی و اکاه الما هر بنیان
سر او را بکابل فرستادند و تنه او را به دار الملک وسیع بر او بردار عبرت
کردند عالم از شور و شعب امید و جبهانی ترا سودیک و خرسندی بدید آمد
و از بدایع کرامات غرایب خارق عادات حضرت شاهنشاهی که درین سخن
از مکنم بطون بر منصفه ظهور جلوه کری فرموده است که دار السلطنه وسیع
در هنگامی که حضرت جبهانی جناب شیا زید بعد از فتح اسکندریه بجا تشریف
آورده بودند در تصویرخانه بموجب بشارت علی مشق تصویر فرمودند و نادره

بار یک پهن چون میرسد علی مصور و خواجہ عبدالصمد شیرین قلم که از ریل
 بدلان این فن اند در ملازمت بوده راه در روشن این کار بدیع مزر کو سید
 روزی در کتبخانه حضرت جهاننایه این نسخه جامعہ الہی بختہ تشخید
 تصویر توجہ نموده صورت ادبی نگاشته قلم الہامی رقمی ساختند بطرفی
 کہ عضو عضوان تمثال از رسم جدا افتاده بود یکی از دولت یافتہای حضور
 ان نقش بدیع دیدہ استفسار نمود بر زبان غیب ترجمان آنحضرت گذشت
 کہ این صورت ہیوست و حال آنکہ در آنوقت نام و نشان از ہیو نبود مستمعان
 حقیقت کار دریافته از استکشاف ان باز ماند و در ان روز کہ میر
 التماس منجمد و کوشش میکرد کہ ہیو را بدست اقدس خود بشمشیر بگذرانند
 خبر زبان مقدس گذشت کہ من کار این مغرور را در ان روز ساخته ام
 و نید از بند جدا کرده ام و در شارت بہنگام کہ تصویر فرمودند سبحان اللہ
 در ان سن در چه وقت و بچہ طرز بر زبان فعل و ان قول خبر این وقعہ
 دولت افزا داده بودند اری امروز و فردا و دی حاضر و غایبش
 احشجان ظاہر شد اما پیش نور پرورد اینز دی کہ گوہر پاک این شاکدان
 حق در ستاد ان عقل مظهر نور الہی مطلع خورشید حقیقت است گذشتہ
 اینکہ در خدمت حال است و غایب چون حاضر در شرف حضور حق خدا را
 حاضر اند در دست غایب چه کار حاشا حاشا غایب نباشد سالک شاہ
 رادت ابوالفضل کہ را تم این دیباچہ افضل است روزی صورت این واقعہ
 کرمت بنیاد را از آنحضرت پرسید فرمودند کہ ملام غیبی خبری بر زبان یاد آورده

سرایکار او بهتر داند و خوشیدن نیز حقیقت انجمن و پیرده کزیدن انجمن
قوی حوصله عالی فطرتی که با چندین مخنیهای اقسام باده پوشش با
که به یوانان راه نمی ازان بندت می رساند یکی می آغاز جوانی دوم باده
صوری سیوم شراب سلطوت معنوی چهارم باده حسن ظن پری پنجم مدام
لطف باطنی پوشش والا بوده خود را اندیزه دید بانی الهی نماید مقصود او را
عاشق او گرداند و دولت را ملازم استان دولت امید او سازند
معترف شبانه روزی این عتبه اقبال بیادندارم که بر کسی نگاه لطف
انداخته باشند از روی انس مخاطب ساخته حرفی فرموده که بدست نشود
و در شمت و خاست و گفت و شنید و بر کشیدهای او تغییرش نماید بالغ
نظران خود پرورسنگو درند که انداز حوصله که چه چندین باده مردان بکار برد
و پوششندی او روز بروز افزون گردد که نتواند سخت لیکن سعادت
اگاه دل نیقدرداند که نگاهبان او تر متب حق باشد و چنین فتوحات
عظمی او را با اهل وجود دست دهد و چنین موبت بزرگ و کامی شرف و بهی
بدیع در روز کاران کمتر روی نماید و یکی از غریب کرامات آنکه درین اثنا که
از قصبه جلند به حکمت سخنریند و استان در استیصال همیون هفت علی و واقع شد
روزی بمیرانش حکم معی سعادت نفاذ یافت که بجهت شتر خاطر و تماشا
مردم اقامتش بازی سر انجام نماید و دران میان صورت همیون ساخته بداند
و برود درانش اندازند کار پر از ان کارگاه اقبال در اندک فرصتی کارش سر انجام
دادند و درین اثنا صورت همیون نیز آورده سوختند و ظاهر حکامه نرم باری گرم

کم ساختن بود در زمین مستی بدخواه ساختن اری کسی که در لباس
 نشاء و بازی چنین کارهای والا سر انجام نماید اورا ز سید که با چنین مردم
 در برده در امانه جمال معنوی خود را نماید و در کار خود بصورت پسر و اوی
 باشد و پدشایه تکلف در سیرت که والا نژادان عالی همت غرمت
 تسخیر هندوستان کرده کارزار فرموده اند هرگز چنین کارنامه نطهر نماید
 چنانچه برداشته در ستانهایی باستانه باندک تا طبع ظاهر شود چه در هیچ مرتبه
 ازین مراتب مبالغه که فرمانروایان دادگر قصد هندوستان کردند یکی از اولیا
 هند باین شیخ عت و در اعیه و تدبیر نبود بلکه در سر انجام ملک خود در مانده بود
 بخلاف این مرد در آنه که پوسته تسخیر اقلیم دور دست را از اندیشه مند بود
 پورشهای عظیم مکنون خاطر میداشت و الحی آنچه همورا بخت ساعده که در بود
 فرمان هندوستان در آن اوقات مبر نبود از هجوم سپاهیان کار طلب
 و فرود از مبارزان کارزار و افزونی اسباب تو بخانه که خبر در ملک
 روم از آن نشان نتوان یافت بسیاری فیلان ز سر دست که یک
 برای برهمزدن لشکری کفایت کند مولا شرف الدین علی نیردی در غنای
 حضرت صاحب قرانی که در هند نطهر امانه شرح ملاحظات مبادران لشکر
 و عظمت دایله هندوستان چگونه بیان میکند و بتفاخر مرقوم میباشد که صد
 بیست و نین جنگ در آن جنگ عظیم تصرف اولیای دولت در آمد بر تاریخ
 دانان هشیار بسیار مغر حال اری از زمان روشن است که نسبت همو کم
 با پیرادشت و درین کارنامه عبرت افزا که اندکی از بسیار گذارش یافت

هزار و پانصد فیل بدست فرمان پذیران بارگاه و الادراند سایر معالما
ازین قیاس میتوان کرد و کمیت خزاین و سایر سببالات فرمانروا
خود کجا بشمارد در این میدان فتح و نصرت بها نجا میمنت کسبت
که حضرت کیتی ستارن فردوس مکانی سلطان ابراهیم نبرد فرموده
رایات فتح برافراشته بودند چنانچه محمد ازان در جای خورشید
و در همین روز بخت افزای که بتاسید الهی چنین فتحی بزرگ رویداد سکندر
روز یک با جمعی به تعاقب نامیت یا فکان و حرارت در ارملک رسید
از رسیدن بهش تعین فرمودند و او ساعت نموده خیمه از نفوس شهر پرور
معطله از زندان زندگانی خلاص ساخت و ناظم بر اکندهای ممالک
و غنائم فراوان بدست او افتاد و روز دیگر موکب اقبال از راجا نهضت فرموده
ساعتی که اختر شناسان کاروان گزیب بودند بر تو و وصول بر ساعت
می ساخت در ارملک رسید انداخت و نمود معدلت و زو لور نصفت ان دیار
بر تو رویش افزای قطار کسان گشت و اکابر شراف و نهر مند ان هرن
و نادره پر از ان ه صرف طایفه طایفه و طبقه طبقه شرف استقبال دریا
زبان شکر مبارکباد گشت و ند و محنون خان قاضی حقیقتی در رفت
ذات فرمان طلب شرف صدور یافت و راجه فرمان پذیر گشته از روز
عبودیت نمود روزی راجه و فرزندان در قریای او را خلف نای پاخه
بخشیده برای خصلت مبارکاه سلطنت آورده بودند آنحضرت بر فیله
سوار دولت بودند و فیله از شورشسته به طرف می دوید و مردم

نویسی این فیست بطرف راجه پوتان دوید این طیفه را چون اختصام
 کامل بر اخص خود بود ایستاده ماندند و این ایستادن نیز طریقه جین حضرت
 است اینها همی پسندیدند و درآمد و شکشاف از احوال راجه فرمودند زبان
 عینت جهان گذشت که ترا نهال خواهیم کرد و همچنان شد چنانچه نگاشته اند
 شکر نیز در جهان ارادی که نهد و ستانرا بلکه جهانیان را سری بدید آمد که
 بزرگی او را در فرما رسیده نیاید و دانش او را گستاها کفایت نکند بمیان
 عدالتش باغ همیشه بهار هندوستان طراوتی خاص یافت و خوشی بر
 و دارمید و لا اعتضادی قوی بدست افتاد و لشکر از این مور کسب
 حشمتها بزرگتر تمی یافت و کنجهای انعام در درمن روزگار فشانند
 غنا طفتش اینها همه کرده را که در شپگاه جان سپاری جولان همیت بود
 با صفا فرزندش سر فرار کرد اینه شرفی و وضع و خود روزگار خرمی
 کامیاب گشتند از انجمله عسقلینیان شبانه بختاب خان زمانه سر فرار کردند
 و سر کار سنبل را با سایر پرگنه های میان دو آب بجای که مقرر ساخته گشته
 این نظام مهام انحد در خفت فرمودند و عبدالقدخان اوزبک را از شجاعت
 مخاطب ساخته اسیر کار کالیپ اختصام بخشیدند و در کند خان را از انعام
 خطاب دادند و مولانا پیر محمد شروانی را لقب ناصر الملکی ملقب ساختند
 در رکاب حضرت اختصام در شتند و قباخان با نظام ممالک در انخلا
 کرده و در خود نامزد شد برای ممالک از بیست اینها همی کار سازان
 سلطنت را بهر ناحیه و ستاده نظام بخشیدم و درامده عرصه دولت هندوستان

درین اثنا بمساع علیہ سید که حاجی خان غلام شیرخان افغان
که مخزن شیخ عمت و هوشمندی و لشکری سرکردن امتیاز داشت در الور
و انچه در بوده دم خود سری میزند و نیز بدروزن همیومی سیمت و سایر
واموال او در آن سرکار است ناصر الملک را با جمیع از جان سپاران درگاه
و معتقدان کارگاه با این خدمت تعیین فرمودند و حاجی خان از خدمت
افواج هر سید بیشتر از وصول عساکر راه فرار گرفت و الور و تمامی سرکار
میوات تصرف اولیای دولت قاهره درآمد و از آنجا بحدود قصبه دولیله
ما جاری که نیه و بار همیونجا بود روان شدند جای مستحکم بود نیز در کارزار
سپار شد و پدر همیورا دستگیر زند پیش ناصر الملک آوردند و رالیله و رابو
دین خود را همیوری نموده ان بیکهین سال جواب داد که شش سال است که درین
کیش اسزند خود را بر ستارم درین وقت ترک دین خود چگونه کنم و مجبوریم
نا فهمید که چگونه در طریق شهادت ایم مولا سید محمد سخن او را نا شنیده انگاشته
نیز بان ششیر جواب داد و از آنجا فتح نموده با عنایم فرزندان و نجاه قیل امه
استیلام عتبه اقبال نموده و موارد نوازش خسرو این گشت و حاجی خان
از قصبه الور امه بجانب حمیر و انچه در روان شد که مانع برای عیال خود
خیال کرده و سپاهیان گذارشته آماده ستیزه جنگ کرده راناکه زمینداران بود
و سپران راناکه با حضرت کتبه ستانیه فرخ مسکانی ان طور که مذکور شد
بیکار نمود شکست یافته بود از و خراب طلبید و تکلیفهای مالایطاق نمودن آنکه
میان او و رانانادو بی حمیر عظیم ادبی داد از حاجی خان مذکور و مظفر خان سردار بیک ادب

درین جنگ کارهای نمایان بظهور آمد عاقبت کار چون رانا مغز در کثرت لشکر بود
 شکست یافت و حاجریخان امن اجمیر و ناگور را بخود در تصرف خود در آورد
 چون استیلائی حاجی خان بمسابع علییه رسید محمد قاسم خان شاپور
 و سید محمود باره و شاه قلیخان محرم و طاهرخان و حرم سلطان و بی دیگر
 را بجهت دفع او بعین فرمودند و چون تحت ولایت دهل و میان در آمد
 رزخ و خاشاک معاند و مخالف رفت و رو یافت رای جیان کنای چنان
 تقاضا فرمود که بر توالتفات بر ممالک شرقیه هندوستان انداخته این تباران
 ملکه سیع که مرغزار دولت و اقبال است از غبار آریاب فتنه و فساد
 یابد درین اثنا بموقف عرض رسید که خضر خواجه خان را با اسکندر سور در نوزجی
 لاهور جنگ شد و خضر خواجه خان تالیب پندان پیاورده بلاهور در آمد است
 و تفصیل این اجمال آنکه در موالف احوال مرقوم صحایف اجمال شده بود که چون
 موکب احوال از غرضه جالندز بجهت استیصال همی در پیل رویه بیهضنت فرمود
 مبدافع اسکندر خضر خلیفه خان مقرر شد بود در سمرقند و دلدی قلیخان
 مریطف و قلی نایب و خالق سردی یک و جمعی کثیر را همراه ساخته بودند
 امرای عظام رفته در لاهور توقف داشتند و چنین وقت که غوغای همی در
 روزگار شد و بر امر چنین شکست در حد و دهل روی نمود ملا محمد عبداللہ پور
 که از کثرت و رویای بازی از افغانان خطاب شیخ الاسلامی و از
 حضرت حمایان جناب شیخیه خطاب مخدوم اعلیٰ برای خود گرفته بود
 از فتنه اندوزی در سرد است و آب روی که در نهاد او بود بظاہر خود را از او

ابو قریب و انموذ در باطن بافغانان سری در پشت اسکندر مقدمات نوشت
و او را انخوای بر آمدن از کوه کرد سکندر جمع از او باستان افغانان و بعضی از
زمینداران کوهستان بخراب با خود فرستاد آورده از کوه بر آمد و در بخت
توجهیال کرد و حضرت خواجہ خان شہر لاہور را بحرکت حاجی محمد خان شیبانی
گذارستہ و از زعمان سیتہ ملا عبد اللہ لعین شد اورا لعین و خجہ بودیش
منمود و محبتش اورا در زمین کرد و بعضی از پردہای او کہ کور کرده دست بخل بود
از زمین بر آورد و چون خضر خواجہ خان تتر دیک لقبہ حماری رسیدہ و ف صلہ
فریدی کرد ماند و ہزار کس گزین خود را از لشکر جدا ساختہ پیش فرستاد
و سکندر فرصت از دست ندادہ جمع فرودان رو بر شد و خجہ در وقت
و ان مردم را برداشت حضرت خان اسپتار را صلاح وقت ندانست و چون این خبر
مباہع قدسیہ رسید عجلتہ الوقت سکندر خان را کہ بجا عالمی امسار خجہ
سالکوت و از خود را جاگیر کردہ بیشتر با بنگال تمام روانہ ساختند کہ عتقاد
خضر خواجہ خان باشد چند از صادر و در چنین مسوع شد کہ اسکندر
لشکر خورہم آمد تا آنکہ موکب اقبال سائنتا ہی عنان غریمت بالصبوب
منعطف نو ما بند عقده درین کار مشکل بسیار گشودہ بخوار شد لا جرم غریمت
مالک شرقیہ ہند وستان را موقوف و رستہ از راه یورش بخراب بخت
و از نفالات بدلیعہ انکہ جمع از ملازمان لطف غرت از دیوان سائنتا ہی
تفال نمودند انفا قارین بہیت بر آمد **بیت** سکندر را نمی بخشند اپنے
نیز روز میر بہیت این کار **دل** معنی جوست مخلصان دور بین را
و عتقاد ہی تانہ روی زاد و خاطر ظاہر از زبان را ازین لثارت مبارک

سبب رسیداری چون نیز در جهان ارا اقبال افزای این دولت ابد فرین
 دور بینان انجمن معین را نظر بر فروغ جلال آن برگزیده انداخته راجع
 اندیشه های رسمی روزگار فارغ جمال میکردند و گویا که دولت تابع نظر
 نصیبیت در چنین اوقات که خاطر با اضطراب میکردند با مثال این تقاضا
 مشرتختش دلها می پریشانرا اطمینان بخشید لاجرم فرمان مطاع شرف
 نفاذ یافت که امرای کبار و نو بینان عظام و سایر سربداران اخلاص این
 و دلیران عقیدت اندیش مسلمان و سرانجام یورش عالی نموده ملازم برکات
 آسمان قبا باشد و چون این یورش علیه بر وجه دولتخواه سرانجام یافت
 خاطر کنده ان از جمیع جهات ملکی جمع فرموده با آنکه لشکر سرکمال طغیان
 داشت بتاریخ بیست و ششم از ماه پاه موافق دوشنبه چهارم شد صرف
 مهدی قاسم خان را بجزکت در سیله گذاشته بر بنمونه طلیعه اقبال
 بجانب پنجاب نهضت فرمودند منزل نمینزل شکارکنان آهسته آهسته
 این یورش اشطام بخش میفرمودند هم مراسم دادش تقدیم میسر شدیم
 لوازم مشرتخت و دمانی که ناگزیرش تعلق است سرانجام می یافتند
 از اقطار عالم لضبات مکرمت و الوار معدلت از شرک و تاجیک فرج
 امه خود را بی بند اقبال می ساختند علی الخصوص از کابل و خیشان
 و قندهار روزی می نمود که جمعی کثیر از هواخواهان قدیم و جدید اهل
 سبب نیا از بسجدر گاه سلاطین سپاه نورانی نمی ساختند در ارتقا
 راه خیر آمد که در خانه پسران خان خانان از کوچ سعادت سر

که از نرد خانان میوات بود تباریچ ششم دی ماه الهی موافق بخشینه
 چهارم صفر زندی متولد شد نام او عبد الحسین نهادند و محلی از مقدمه
 احوال آنکه در آن ایام که حضرت جهانباز عرصه دهبی را بقدم معذلت
 ارای زینت بنیت بشیدند برای تسبیح زمینداران اولیا بود که بفرزند آن
 این طبقه نسبت میکردند از جمله جانان عمزاده حسن خان میواتی که از زمینداران
 معتبرند و ستان بود عاطفت حسروایه دختر کلان او را در حباله عقد
 خود در آورده او را بمفاخرت و مباحات غرامتیار بخشید و شیشه خورد و در
 در عقد پیرامان خانخانان در آورده و در نیولا که ریاست شاهنشاهی متوجه
 دفع میباشند خانخانان مردم خود را بلاهور فرستاده بعد درین هنگام که نعمت
 علیا متوجه فتوحات بل اندازده است این نوید رسید و شگون گرفته میباشند
 که پیرامان جشن بررگانه ترتیب داده لوازم آن بجای آورد و اختر شناسان
 بزرگی و شینگی او را از دلایل زایچه طالع استفاده نموده ابلاغ نمودند که
 عنقریب ترمیمت حضرت شاهنشاهی سر بلند شده به لیت گرمی خود
 اخلاص ضیاء عالی تقدیر میسایند و بکار سازی طالع سعود بمراتب والا
 رسد و سواد خوانان صحایف مشایخ از خطوط ناصیه حال او خوانند و خبرها
 گرمی میرسد پیرای دلبامی اخلاص سرشت شدند و الحی بنوبه حضرت شاهنشاهی
 که اکثر اهلیت و کیمیای جوهر سعادت است همان طور نظمو را در جنایچه روز روز
 انوار فراوانی رشتد و انار افزونی اخلاص از پیشایه او خوانند می شد و حقیقت
 آن مجلاد هر جا در محل خود نگاه داشته قدم تفضیل خواهد شد چون حدود و حلال
 مجیم اردوی معین کردید رسکند افغان که در نیولا ریاست فتنه و فداخته

خود را بطرف کوستان سواک که مقوم محمود مستقر مقرر او بود کشید که روزی
 در آن جبال سخک لبر برده نظر وقت باشد و موکب ظفر نشان بداعیه صواب
 انما که یکبار یکبار او را از میان بر درشته شود و در دفع او را پیش نهاد
 همت جنانکشی یا ساحت و دشواری راه و صعوبت جاد در شکاه
 و ظرات عالی نموده بغرضی در دست و قصد می حرم از دنبال سکندر کوستان
 سواک که عالمی است دیگر و گریزگاه خود سران و کردن کتان محالک
 هندوستان توجه نموده بعصه دلسوهر تروال جلال فرمود و از آنجا فضا
 دلکش یا قصبه دهری پور و در موکب علی حکومتان دولت و بهستان
 اقبال شد **اغاز سال دوم از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی**
سال اردی بهشت از دور اول در آن منتر فیض محل سرمایه رونق
 همه جهانیان در پیرایه ارایش زمان و زمانیان نیز اعظم عطیش
 عالم در بهت الشرف خویش مگر که اعتدال رسید زمین و زمان و کون
 مکان را بیفتات ربعی طراوتی نو و تصادیه تانفر ساینده و همانا که
 محل را بهت الشرف برای آن میگویند که درین هنگام خاکیان خاک را را
 به شرفی خاص شرف سعادت داده حیایه بتاز که میخشد و الا پایه آن
 شرف بحسن اجرام علوی در جام سفید برتر از آن است که مکان از خطاب
 بیت الشرف آن روشنائی بخش آن من است داده اید و بالجملة بن سیرکتی را
 در شب چینه متعارف بعد از ده ساعت و چهل دقیقه در چهارشنبه
 نجومی میست و هفتم ربیع الاول سال نهصد و شصت و چهار قمری از شب
 حون نبره نگاه محل آمد و نوروز جهان افروز عالم را رای گشت و اغاز

دویم از تاریخ الهی شد **شکر انصاف** بر زبان مبارک گفت **بلیں جوڑم**
هشیار **عزیز** کشته از نیم صبا **از نام زمین** **مقام** **سوا** **دستها**
برجانی **بالین** **باغما** **پرو** **س** **کاپین** **زاع** **ریختنای** **سفل** **طول**
باغ **بر** **فرشهای** **یوقلمون** **مرغ** **نالان** **قرار** **کلین** **وکل** **مست** **پ** **مطربان**
ساغومل **همانا** **که** **وقوع** **خین** **ن** **اطی** **دیشکاه** **مقصدی** **دلیل** **وضع**
بر **حصول** **مقصد** **و** **مزه** **انت** **بغایت** **روشن** **که** **کارش** **گرفته** **سعادت** **انجام**
و **انجام** **سعادت** **یابد** **چنانچه** **مقد** **وقوع** **این** **پوشش** **و** **ادبار** **کنند** **در** **این** **معامله**
در **باب** **بصیرت** **را** **کاه** **هی** **بخشید** **که** **باند** **ایشه** **فرصتی** **فرار** **اختیار** **نمود** **نقلعه**
مانکوت **در** **امد** **و** **حضرت** **شاهنشاهی** **باموا** **کعب** **ای** **مجا** **صحن** **نموده** **بدو**
و **اقبال** **شیران** **قلعه** **فرمودند** **تفصیل** **این** **جمال** **انکه** **در** **ان** **نکام** **که** **اسکندر**
از **هول** **موجب** **نصرت** **قرین** **راه** **فرار** **شیش** **گرفته** **بکوهستان** **سولک** **در** **امد**
و **قصه** **دهری** **نخیم** **سرا** **وقات** **اقبال** **گشته** **پوسته** **خبر** **می** **آید** **که** **طلب** **ان**
مد **بر** **سکال** **انست** **که** **عساکر** **اقبال** **کشیده** **در** **جای** **های** **نیک** **و** **در** **ان** **تنگنا** **ها**
قلب **که** **رنتمام** **بستینه** **به** **بند** **و** **حضرت** **شاهنشاهی** **به** **کوش** **بر** **ین** **سخنان** **نیز** **نهاد**
باین **ن** **لیسته** **پیشتر** **توجه** **فرمودند** **و** **ناصر** **الملك** **با** **جمع** **کنند** **از** **بها** **در** **ان** **کا** **طلب**
تاخت **و** **تاراج** **زمینداران** **انکوه** **فرستادند** **و** **مبازران** **نصرت** **قرین** **در**
فرصتی **به** **نیروی** **تاسید** **ای** **بسیاری** **از** **را** **جهای** **انکوه** **را** **تا** **دی** **و** **تلبیه** **لا** **ای** **نموده**
تمامی **بسیار** **و** **اموال** **را** **از** **غنیمت** **های** **وقت** **شمر** **دند** **و** **کوهستان** **بد** **کوه**
که **باند** **ایشهای** **نادرت** **با** **کنند** **جمع** **شده** **بودند** **و** **جد** **شدند** **و** **سنگ** **تفرقه**
در **جمعیت** **این** **بد** **عنیت** **افتاد** **و** **بیا** **جنگ** **فرار** **اختیار** **کردم** **مع** **از** **بگاه** **فرمان**

اصداد یافت که دلاوران جاکیست تبعاً این کم کشکان باوید اذبار
 لبت بندوبه نیروی بازوی اقبال سر این بد برانرا بدست آوردند و جمع
 از دلیران لشکر العار کرده به بعضی ارار فرودی اورسیدند و سکنند ازین
 تعاقب خبردار شده خود را از راه اضطراب و اضطراب تعلقه مانکوت که
 سابقاً برای روزید خود آماده داشت انداخت پیش دستان سپاه منصور
 مشتافه ارجمی اورا غارت نموده ارتخص این مدبر معروض بارگاه قبل
 داشتند و قلعه مانکوت قلعه الیت متضمن بر چهار قلعه استوار که سیم
 در هنگامی که بقصد استیصال کرده لکران رسیده جانب و جاسر گشته بود
 این قلعه را بطراز غریب بر فراز کوهها که مقدار آن سم بوده اند بر سر هر کوهی
 قلعه نیک و ساروح ساخته بود و تمامی آن قلاع نیز بنه بنده یک حصین
 زیاده در نمی آمد اصل آن جایی که رسک این حصون حصینه نهاده اند
 در حدودات خود جاری است بغایت محکم لشکر اربابان وصول مشکل و
 بر تقدیر وصول دست برکنان آن یافتن پس دشوار اربابی کوارا فرود
 دارد چندانکه خواهند فکیف که در چنین مکانی که قلعه خدا فرین و ضحال و با
 قلاع حصینه بر آن رسک یابد و او را مقصود اصیل از ساختن این قلاع
 آن بود که چون نهفت ایات حضرت همانبانی جنبش شیایه بصورت
 شود برای لشکر سیلاب سومی و مامنی باشد و بخیر ارباب دهلن امیکدشت
 که لاهور را ویران ساخته انجا ابا بسازد و لشکر ی انبوه انجا گذارد تا در آن

ما من سربرده محافظت این حدود نمایند و باعث بر خرابی لاهور آنکه چون
ان شهرست بغایت بزرگ و مسکن اقوام تجار و اصناف مردم که مانند
توجهی لشکرهای عظیم را از اینجا توان سرانجام داد و سیراق نوحیای در
از ان مهیا توان کرد و سبادهای که اقبال این دو دمان ابد قرن بخار سیله
استعداد افراد ان بهم رساند و کار از علاج بگذرد پیش از آنکه این اندیشه
بجمل ایدیه جان نیت ناپایدار از تنگنای سستی برآمد و با لحظه چون قرار نمودن
سکندر و مشخص شدن او بمساع اقبال رسید از اینجا که غمیت سلطان
تلو احکام نیرد از است حضرت شاهنشاهی باغرمی درست و درای رون
و نینتی حق پسند برنج خویش را منظورند داشته سالیس جمهور عالمیان را و صحت
جان کش کرده اند متوجه محاصره قلعه شدند تا سران فتنه انگیز از این کاف
از نام دور ساخته دولت ارایی باشند و برلیغ مطاع از مکن سلطنت نمودند
یافت که بخشیان لشکر ارایی با نین شایسته مورجیا عبا که اقبال روزنم
و فوج قاهره را از روی تکمین مرکز وارد میان گرفته دایره محاصره برقرار
کشیدند و همواره با دایر قلعه گیری و مراسم تردد و شعی عمت کشی
بر درخته داد جان سپار میدادند ادهم خان که در طب و حضرت شیخ
اختر بخت بلند درشت روز اول در پای قلعه رفته دست بردی شکر
بر روی کار آورد که کارنامه شعی عمت توان شد و تفصیل این اجمال آنکه
وقتی که عبا که حضرت قرین بیانی قلعه رسیدند که دوی اینوه از دلاوران
نامی افغان که سخن شیخ عمت بر کاخ بهرامی می افراختند گمان نمودند

بر شطاق استکبار نهاده از حصار بر آمدند و شمشیرهای خون چکان
 عزم کرده بر ساحت دروازه جولان غزون نمودند ادبم خان بیکه تاز
 نمود شیر مردانه تنها میان آن کرده درآمد و بر قوت دست بهمت
 و زور بازوی شجاعت حزم در برابرش نرود و او درده بجای خون غلط
 و همچنان بباد پای و جا بیک روی بازگشت و صدای افرین در حسرت
 یافت تخمین هر روز سران جنگ است و زیر دستان کا طلک از مورخان
 خوف پیش دست کرده دست بردهای نمایان میگردد و دست مخالف با
 و این احویات مرعی درشته ضرب توپ و تفنگ هیچ نفس برهمن
 قلعه تن نمیکند و در آن تنگنای ادب را آنچه از دست بازوی این
 سیر روزگامی آمد بجای آوردند اما صاحبان اقبال مویک سینه حاصل
 و بوالیان و الاطیع عمرها چه فایده مایع برهنه ایم از دست قضا
 کشته کسی که خویش را بر ما زد و از جمله سوارچی که در سبادی ایام
 روی دی داد انست که بهاداران خان برادر خان زمان که در زمین دور
 کردفته و فدا بخفته بود و عبا شورش و شویب بر سرخو بخته شمشیر منده
 و سرافکنده از زمین دور آمدن بر زمین بوس سرافراز گشت و بوسیده
 سیران خان خانخانان سزای اعمال ناسالینه او در کنار او نهادند
 خانخانان اگر چه مهربانی در حق او اندیشید اما در معنی برای او در سب
 نخوت و بدکاری سر انجام داد عطف است صیلا انست که ادبی را به بد
 سزاداده نوعی تربیت نمایند که دیگر برهمن بدی نکرد و محمد ازین قضیه آنکه

چون رایات نصرت پیرایه حضرت جهانبانی جنبت شیانی به شجر
هندوستان منصفت فرمود قندمار که بجاکیر سیرامخان مقرر بود به تمام
شاه محمد قندماری که از عقل در خلاص مورد اعتماد بود را پیش در
وزمین داور بدواری سبادرخان تفویض یافته بود چون هندوستان
مهیض امن و امان شده مستقر او زنک خلافت کشت سبادرخان را بدینها
بجویش آمد و جناب گرفتن قندمار در سرش افتاد اول خورست که از راه
مکر و فریب کافر تعیین کرده قندمار را متصرف در آورد و از آنجا که حرام نیکی
خبر آن دین و دنیا باری ارد ازین اندیشه تباہ کاری نگشود و شرح
این سرگذشت آنکه سبادرخان این راز را با فرج حسین بیخواسم
نزاره که مصاحب او بود در میان نهاد و متدیج چندی از دیوانه سران
یتیم مغرلا با بلیق در خانه او پنهان ساخت و بیروز معهود قرار یافت
که این کمپین کرد و ما بر لعل کار نکاهیان در روزه با انجام رسانند و سبادر
نیز از دروازه ماسوره در لید و با هم اتفاق نموده کارش محمد خسته
بر قندمار متصرف شود و روز موعده که این پنهان شد ما بر سر پوین
سلاح بودند بعضی از گاه خاطر آن جاسوس شرب ازین عذر دروازه
بجارسان قلعه رسانیدند در ساعت مردم بگرفتند ایشان باز فرستادند
میشتر از آنکه بر سرین کرده بدانند لیش رسد خبر در شده سر اسمیه پلرونو
ماسوره ستا شدند دروازه مقفل بود چون دلها با بی داده بودند از قدر
برگشتن قلعه یافتند چندین حکمت مذبح کرده بخندقی نیست فرزند

دبری

و برنجی خود را از دیوار انداخته بپای خود بر سر در آمدند و جمعی کجیخته
 در خانه های شهر سپاه بدو اتان دوروی مختفی شدند و نیک فریفته
 شاه محمد تکاپوی نموده همه را با یک ساند و بهادر خان تیره رای چون
 درین حقیقه اندوزی کاری نسخت درین مرتبه نیز زمین داوران سرخجام
 لشکر نموده و او پیش واقعه طلب با خود همراه ساخته بار دیگر بخمال خام
 قصد قندمار کرده آماده جنگ و جدال گشت شاه محمد چون کومک هندوستان
 را دروخیال میکرد استحکام قلعه داده بلتجی بغیر مانده ای ایران شد و نوشت که
 حضرت جیما نیاید قرارداد بود که بعد از فتح هندوستان قندمار علاوه
 ایشان متعلق بشد اکنون مناسبت که جمیع را فرستند که هم ندرک
 طبعیان این کافر نعمتان شود و هم قندمار را بر ایشان سپرد اید
 بخش ایران سه هزار ترکمان از جاگیر داران سبستان و مره و کرم
 سرسبز دار علی یا یک افشار فرستادند بهادر خان از لشکر خبری ندر
 ناکمان بر سر او بختند خجسته در پوست دو بار اسپان بخت گشته
 از پافتاد اخر کاری ساخته دو دیگر نیز نهاد و نتوانست که بر زمین
 داور و بخورد بر سر در شاه محمد کومک خود را توضع نموده و عذر نا
 در ندادن قندمار در میان آورد خالی باز فرستاد بهادر خان تها
 و خاشاک ناکر بر سر ملکن بدرگاه کتی سپاه آمد و چون ان درگاه است
 خلعت که بیا ندر کت بر بسیار بخش و لذت عفو لا درین درگاه روزمانا
 بس گرم گنا چنین بزرگ شیده ملتان بجا کر او مقرر شد و جاگیر داران

ملتان کہ محمد قلی خان برلاس بود ناگور و انجند و یافت و سادرا خانرا
 از روی مرحمت و ازین سردار یک از مورصلها فرمودند و کارهای گرامی
 به نسبت گرامی این دو دمان عالی ارکان از و لظهور آمد القصه هر چند
 محضان قلعه در نکا به این اتهام بیشتر میگردد بهادران نصرت قرین
 در سباب گرفتن قلعه کوشش نموده روز بروز بجهد تر میشدند و در برورد
 سر کوهها و سبانهها و سایر سباب قلعه کتایب اتهام عظیم می نمودند
 درین هنگام نوید قدم برکات انظام حضرات عفاف قدس و سب
 سردار جلال از خطه دکن در اقبال کابل مبارکاه عرض رسید
 که با قوافل شوق و روح شغف خواجی لاهور رسیده انظام سب
 عالی میگردند و **روم مقدس حضرت مریم مکانی و دیگر حضرت قریب**
از کابل و توجیه حضرت شهنشاهی برسم استقبال پیش از آنکه خبر
 میرزا سلیمان رسیدن او بخیا کابل بموقف عرض رسید مقتضای فرمان
 شوق پر توارت حضرت شهنشاهی بران نافته بود که مهد علیا
 و شرفی که حضرت مریم مکانی و دیگر برده نشینان حرم مقدس و سب
 بهوستان سرانند و ستان ورود سعادت فرمایند چنانچه پیشتر
 بران رفته بود لیکن بوسطه اشوب میرزا سلیمان آمده حضرت عفاف
 روی در پاره توقف مرشت و یا اتهام تمام منشور اقبال بنام منع خان
 سعادت نفاذ یافته بود که بعد از آن کین فتنه میرزا سلیمان بر دیبا
 حرم احترام را محفوف ضلال محفیه مقدسه حضرت مریم مکانی مستقر خلافت
 روان زد و بعد از آنکه کرد شره و عبا اشوب میرزا سلیمان سبحان تائید

انزوی فروشت و ضمیر اولیاء دولت ابد پسند ازین مرمطین شد
 خیاچه سمت گذارش یافت حضرات سراق عفت حقیقتی الفی
 نذر که از حضرات ظهور یافته بود وجهی موجب شارت حضرات شایسته
 توجه والا نمود سامان سفیند و ستان فرمودند خانه کوچهای اکثر سنیان
 جان سپار که در موبک ظفر غصام بودند در مسخه مخوف الکرامت
 انحضرت فرامان مہیای این سفر بکات اثر بودند و چون فتنه یوم
 سخیب در انحد و زبان زد واقع طلبان این سو قدسیه از قوۃ
 لفعیل نبی آمد تا آنکه خیر فتح داغ بر شایه ظلمانی فتنه اندوزان نهاد
 سر بمورا آورده از دروازه انہین دار الملک کابل اوختہ نقارہ شادی
 ملید اوازہ کردند و بعد از ادای شراطی شکر و لوازم شاطلساعت
 متوجہ انصوب صواب شدند و منعم خان کہ ممالک کابل بخصف او انتظام
 داشت نیز از وزیہ ملت و فرمایند سامان ہندوستان نظر داشته
 در ملازمت حضرات قدسیہ مات روانہ ہندوستان شد تا ہم در راه
 بدرقہ این قافہ معیے شود و ہم در ہندوستان خدماتیستہ بقدر مساعی
 رونق افزای کار خود کرد و کابل را بکار دین و سربراہی محمد قلی خان بر
 کہ بطریق کومک اندر کا معیے امہ بود سپرد میرزا محمد حکیم با والدہ ماجدہ
 و ہمیشہ ماہی اعیانہ خود بموجب حکم حضرت شایستہ ہی در درالنیج
 کابل امہ و خواجہ حلال الدین محمود بحوق حکومت غزنین قرار یافت چون قافلہ
 اقبال بعوضہ حلال آباد رسید بختہ سامان بعضی از اسباب سفوروزی چند

نوقف افتاد درین اثنا منہیان در گاہ قضیہ استیلائی سیرامخان در
کشتن ترویج بکلیان تفصیل رسانیدند مبارک مغسم خان فتح عزیمت
ہندوستان لایق حال خود دید و حضرات را بدرقہ شدہ از کول ستاہ
گذرانند و از انجا خصمت گرفتہ بکابل آمد شمس الدین محمد خان اتکہ و برادران
کرامی او و خواجہ عنبر ناظر و ملا مقصود سبکایہ و جمعی کثیر از ملازمان اقبال
در ملازمت حضرت بودند و چون نعم خان بکابل رفت محمد نجی سر حضرت
ہندوستان زاد و بعد از ان امر او سایر جان سپاران در گاہ در خدمت
ہودج اقبال حضرت مریم مکانیہ زمام را حملہ غم و عنان قافلہ توجہ
مستقر خلافت منعطف گردانیدند و از سواچی کہ در ان راہ محبوب
تقدیر از یاد نمود است کہ ہمیشہ اعیانہ حضرت شہنشاہی یکید در
حوالیہ جلال آباد و دیکری در نواحی نیلاب در کتل ستاہ این جہان
گذران را پدید کردند حضرت مریم مکانیہ و سایر حضرات بکلیان از
رحلت این حکم کوشہای دولت روزی چند بسو کواری پرورختہ
رضا فیضی اللہ دادند و شوق دیدار مقدس شہنشاہی جان جمیع
عموم و اخران شد و بعد از اتمام این واقعہ ناگزیر متوجہ منجیم اقبال
چون فرود قدم حضرات سردقات عصمت در حواشی حصہ مانگوت
مباح و الا رسید حضرت شہنشاہ ازین نوید دلکش و ثارت جان
فرا سلسلہ جنیان عشرت و ریاض کشتہ عصمت یاب ماہم آنکہ مادر دم خان
را کہ فرزند عقل و درستیہ اخلاص نسبتی قوی حضرت شہنشاہ داشت و از زمان
سایش کپورہ تا ارالیش تخت در ملازمت اقدس بود و طریق نیلوت

بفرق منت می سپرد با استقبال محفہ مقدسہ حضرت مریم مکانی
 و دیگر عفاف سعادتی عصمت ستاندن دران عصمت قیاب در دار الملک لاهور
 سعادت ملازمت حضرت قدس مشرف شدہ کمال شتیاق حضرت
 بر یافت حضرت عفاف اطہار نموده در ملازمت متوجہ بحیم اقبال شد
 و چون رحمت نواحی مانکوت مورد حیام دولت کشت حضرت شہنشاہ
 بدولت و اقبال توجہ عالیہ با استقبال فرمودند خانخانان را بخدمت
 محضر گذارند در یکمین زیار احصاء سعادت قرآن سعیدین میسر شد حضرت
 مریم مکانی را چشم از دجبال حبان ارای حضرت شہنشاہی کہ نور افزا
 بصیرت ارباب دانش و بینش است روشنی پذیر شد و مراسم خرمی
 و خوشدلی از طرفین بوقوع ہویت و صباح ان روز بزاران کامیاب
 و کام بخش حضرت مریم مکانی حضرت حاجی بیگم و حضرت کلیدن بیگم سلمیہ
 سلطان بیگم و جمعی کثیر از اقربا و نسوبان این در مان عالیہ و متعلقان
 نصرت قرین بمعرا اقبال ترویج سعادت فرمودند و ارجمندی تقدس شہنشاہ
 را کہ از امتداد محاصره دل شکوہ از رود قدسی حضرات و امدان بسیار
 از سپاہیان اخلاص مند انبساط عظیم روی داد و مقدم کریمی را و سبب فتح
 و فتوح دستہ بمباریکہ در این تمام افزودند و از سواران محلی کہ در محاصره از بسیار
 افزودند دولت کشت ان بود کہ خان زمان را کہ بحد و سبب رفتہ بوسیلہ
 اعتقاد این دولت ابد قرین و انتساب او باین در گاہ سعادت حاشا
 از و تا اخلاص بہرادران فرسخ راہ است از مضمون نو کرمی و اوقایب شد
 ملکہ رسوم و عادت سوداگر منش ان کارخانہ وسیع کہ بہر نادینہ راز ان

که برینست ادراک کرده چنانچه مجملی درین شرف نامه احوال و ضم العاقبت
او در جای خود رقم زده قلم وقایع نگار خواهد شد و آنچه در نیولا سرتیبات
صوری او امور و خدمات لایقه کرد در سید یک خبک کن خان نوحان پادشاه
که از امر ای بزرگ مبارز خان مذکور است که سید مردار نام نموده او در است داد
و اکثر مظهر متمدان حدود سبیل و کردن کنان ان نوحی را تا لکنسوا مل کرد است
و همچنین از کارهای شکر ف که در ان ایام از وجود آمد مدافعه حسن بخوان
و مجمل ازین سرگذشت بدایع آنکه حسن خان مذکور از زمین داران مشهور
هندوستان است هم از روی خویشان و برادران و نوکران استیارت
و هم از روی اعتبار فرمانروایی هند در جایهای مستحکم بوده پیوسته اندیشیا
تپاه بخود راه میداد درین هنگام که رایات اقبال سائیشاه محسن
قلعه مانکوت مشغول بود این کوه اندیشی مغرور وقت را فرصت کار
داشته لشکری کران فراهم آورده متوجه بهیبت و غارت سرکار سبیل
و حلال خان سورا که یکی از سرداران کلان افغانان بود با خود همراه
ساخت چون اندیشه تپاه او معلوم خان زمان شد با امرای پادشاه
که در ان حدود نامزد بودند اتفاق نموده در ظاهر لکنسوا مجاریه پیش آمد
و هماد در ان این لشکر فیروزی اثر کارنامه با ظهور آورد منصور در منصور
لشکر مخالف از بیست هزار سوار جنگی پیشتر بود و سپاه اقبال از چهار هزار
کس یاده نبود تپا سید دولت خدا داد با وجود آنحال که اندکی از اطوار
سردارانها نوشته آید محض میان انتساب این دولت ابد قرین ظفر
یافته کامور شد غنیمت از اندازه برون از هنر نیست او افتاد و قبل بسیار

ضمیمه غنایم گشت و از فیلان نامی که بدست افشاده بودند سید لیا دل
 سنکار بود که با صورت و سیرت سر آمدیم در صفت کشنی بے عدیل بودند و هم
 در کار روی صفت کتبی در شدند و منظور نظر مشکل پسند گشته در حلقه فیلان
 خاصه شایسته های داخل شدند چون سر انجام خان زمان به و بال کمال
 کشید و جوهر بد ذاتی و لظهور سویت و از سران کرده بے اخلای گشت
 کار نامی او را خاطر اخلای کر ای خفت نمیدهد که تفصیل نوشته اند عنان
 حواد قلم ازین عرصه معطف داشتن او بے و از سوارخ اقبال که در حکام صحه
 قلعه مانکوت از اولیای دولت لظهور آمد فتح قباخان است و محلی این
 درستان سترت انجام آنکه قلعه کوالیار که از قلاع مشهورند درستان است
 و در استحکام نظیر خود کمتر دارد در تصرف مبارز خان عدلیا بود و از جانب
 او بهیل خان نام از غلامان سلیم خان بن شیرخان حکومت ان قلعه کلج که می
 در اصرار مساه که در زمان سابق اجداد او حاکم این قلعه بودند تا راج گشت
 بسیار بگردان آن محاصره به نیک آورده بود قباخان از اگر مشوجه کوالیار
 و در ام ساه قلعه را گذاشته روی به بیکار آورده دلاور میا تقدیر ساند
 قباخان دادنیات پائی داده حقیقتها مردانه مانموده و نظرتان
 جهان گشتی نیست حسته غنیم را بر درشت و بسیار بیار وانه عدم آباد
 کرد و محاصره قلعه کوالیار است تمام مکنود و از سوارخ بهجت انتحا که در انشای
 صحه مانکوت لظهور سویت آنکه دختر نیک اختر میرزا عبدالسد مغل که
 باصلت موصوف بود بجباله عقدان کوهر کتبی بی خلافت در آمد بریر خان درین

راضی نمیشد چون خواهر او در خانه میزرا کامران بود و او را از کار مانده
 میلالت درین کار توقف میکرد تا آنکه ناصر الملک او را گاه ساخت که گفت
 در امثال این امور نجابت ناخوش است و بفروغ خود اهتمام نموده این
 خیر انجام رسانید و فرمان بران کار شناس در رستخیز مجلس و نیزم
 عشرت گوشش نمفح حین بادشمانه ترتیب دادند این دستاورد با منجا
 گذرشته بسیر مقصودی ستابد و تتمه سرگذشت محصوران قلعه مانگوت

می نویسد فتح قلعه مانگوت و مراجعت موکب شاهنشاهی بلاهور
و دیگر سوانح اقبال

از حلال نایدات از یله و میامن تو جهات نشانی
 که کلید جمیع مغلقات صوری و معنوی است کتیش کار روی داد و هرگاه
 این در حیان را ارا بمقتضای نیت علیا متکفل مهات مسوبان این خدیو
 صورت معین است در کاری که بنفس مقدس متوجه باشد خیال باید کرد
 که کار فرمایان ابداع چگونه در تمام ان اتمام درشته باشند و مصداق
 اینمقاله فتح جنگ قلعه الیت که سید سندی بهیلومیزد و صورت کشایش
 ان در اندیشه در نمایان نمیکشت و القصد لوازم محاضر که بخمال کس نمیرسد
 بوجه احسن سر انجام یافت و مورد جبار از هر جایش رفته در چند جا سر کوباید
 قلعه بر آوردند از ان میان مور چند که با اتمام کار در این ناصر الملک از نامه
 مورد بیشتر رفت و راه درآمد و بر آمد زندانیان قلعه سینه شد
 هر چند بر سر حکام قلعه یکدیگر داشت از صورت حال پراکنده دل گشت و با وجود
 پراکنده دیه چون واقعه طلبان فرصت فتنه و شور مبارزخان عدلی
 که مجب از حالات اوقتم خنصا گذارش یافته است میطلبیدند که شاید سر بردا

از خاک

از ممالک شرقیه هندوستان وسیله رویه متوجه شود و کا قلعہ ناتمامند
و اور افضت شورش مملکت اسودہ پدید آید دل از قلعہ داری بر خیزد
لیکن چون مخالفان دولت خداداد را کاری از پیش نبرد و مبارزه
سپمانه زند که پیشد و نمونه ازین سرگذشت آنکه چون پسر محمد خان جام
بنکالہ صدر خان نام لقب لال الدین بر خود نسبتہ دعوی بزرگی نموده بقصد
انتقام پدر خود که مبارزه خان او را بر خاک شسته انداخته بود متوجه
دختر عظیم کرد حضرت یافت و مبارزه خان عدلیه در آن جنگ کشته
و جناب سال و خیزی ایام حکومت او بود بنام چه در وقت است عظیم و
عنایتی است کبری که او لیاپی دولت یکطرفه از آسیا بر بخردن مخالفان
میشوند و مخالفان در یکدیگر او بختہ قصد یکدیگر میکنند و معاشرت این دو
جا و دیدن نمایند چون این خیر مستحقان قلعہ رسید یکبارگی بر ایشان خاطر
ویراکن باطن بکشند سکنذ اغتلائی اعلام دولت روز افزون شد
و در خود را چون متبرانه و کارا کا بانہ دیدنا میدی بر روز و او در پله خنبار
در سلسله زینار نان در آمد و بدست غجز و اضطرار جمیع از معتقدان کاردان
بارگاہ قبول بقلعه روانہ سازند که خاطر بقرار مرادش پذیر عنایت
ضمیمہ شکر فروری کردند و رخصت که معدن مروت و مردمی اندازد
مرحوم سید ریغ آنکه خان را که یوفور کار داری و اعتماد از پیش قدمان بود
با این کار و کستادند سکنذ از روی حجالت اظهار ان نمود که عقل محبت
اندیش بر رسته ام و طریق کوتاه بینی سیرده ام دیگران حالت نمائند که
بسجده ان در گاہ روی خود سفید توانم کرد اگر در غیر تبه بمبیا من الطاف

بادشاه چه چندگاه از ملازمت حضور معاف باشم لایق حال منست اکنون
بیر خود راه بنیدیکه میفرستم و امید دارم که مراجعی نامزد شود که روزی چند
انجا بود و خود را آماده سعادت رسانوس کرد و در غم و غمایدی همین افزین
عمد کردم که نازنه باشم کردن عبودیت از خطاطی محنت بر بندارم و طوق
این احسان در کردن جان انداخته زیور سعادت خود سازم و خاطر
فرستاده را بقبول ملامت و موسوم خدمت رضامند ساخت بنا بر الملک
نیز که وکالت خانخانان درشت ملکه وکیل السلطنه بود از نقد و جنس سال
درشت مشارالیه از روی دولتخواهی در انجا مرام رسکندرشاه خلاصه
التماس در اوساطت خانخانان معروض بطریق اقدس شایسته خست
و آنحضرت که لذت عفو بیشتر از انتقام میدادند ملتخص خانخانان را غیر قبول
مقرون درشته بموجب قرارداد خرید و بهار و اخذ و بجای که او مقور خستند
و او بپیر خود عبدالرحمن نام را مصحح غازیخان تپور که از امرای معتمد او بود
بدرگاه سلاطین سپاه فرستاده که خدمت شایسته اینها باعث فرید توجه
عساکر نسبت با شود و بموجب غایم بادشاه مانه قرارداد از قوه یفعل اید
در سپهائی کریمی با چند فیل کزین کشت سینه بارگاه عالی تواند بود در سینه
تبارخ پانزدهم امرداد ماه الهی موافق شنبه بیست و هفتم ماه رمضان کلید را
با دیبائی دولت قاهره سپرد و حضرت شایسته بی رقم غفور جریه جریه او
کشیدند از سواد صحایف اعمال او اعراض عین فرموده او را راه دادند که از زند
حصار بیرون رفت بنزد بیم و ترس خود را بخرد و بهار رسانید و بعد از
عدم خانه ستافت و چون فتح قلعه مالکوت بخوبترین وجهی صورت گرفت

سلطان

و سلطان سکندر از ناریان قهرمان سلطنت شد سری سلامت برد
 حرارت ان بر ابو القاسم برادر محمد قاسم موحی قرار گرفت و بکس خوب
 مشربا قبل موکب عالی بفتح و نصرت بناریچ شازدهم ارداد ماه الهی موافق
 دوم شوال بعد از انقضای شش ماه کسری از زمین کوه سوادک بعبه دکن
 لاهور منت فرمود تا مالک نجیب اسیر انجام شایسته فرموده بدر الحلافه
 ارکه نزول حلال فرماید در انسانی راه از نا فهمیده و بقدر نعمت نارسیده
 خاطر میرخان برهم خورد و شرح این ماجرا است که در او خرابیام محقق
 قلعه مانکوت فی الجمله عارضه در طبعیت خاخانان راه یافته بود و تبلیغ چند
 سپرده که سواری اسپ نتوانسته کرد و در ان ایام حضرت شایسته
 بجهت تیسر خط فیض مظاهر و انشراح باطن قدسی موطن توحید عالی
 جنگ قبل میداشند و اکثر اوقات باین نشاط که صد حکمت شکر فر
 متضمن است روی التفات می آوردند روزی در میان دو فیل باد
 که فتوحا و الکنه نام در ششند جنگ امتداد کشید اتفاقا ان دو فیل جنگ
 فریب بجنبه خاخان رسیدند و هجوم ضالیق و از دحام تماشا بینان
 و خوفای عوام باعث توهم و توحش خاخانان شد و واهمه اسیران
 داشت که مگر با شارت عالی بوده باشد و تصدیق بعضی مردم فتنه انگیز
 نبر صغیره برایشان خاطر شد خاخانان یک از محمان خود را نزد امام انکه
 فرستاده پیغام داد که درین استان سیر مطاف بخود کمال تقصیری نیندازد
 و بغیر از اداب دولتخواهی لظهور نبی اید فتنه سازان چگونه کنایه
 چگونه

بمن اسنا کرده باشند که موجب اینهمه بلا عنایت شده باشد که فیضان
 مست را بچادر من سردند ما هم آنکه مقدمات تسخیرش خاطر شورش یافته
 او نمود در نیولا ازین حدیو همان که خود را در لباس سکا نیک درشته در
 اخفای احوال توجه میفرمود چنانچه سر این را در خورد دریافت خود بیشتر
 ازین ازدل بکاغذ سیره امر بدیع لظهور بد موجب حق شناسی طایفه
 از نیکندان گشت و تفصیل این هدایت بخش است که روزی شاهنشاه
 حجهان را از زدی کوه بنیان به تنگ آهن در جوشش و قوت غصه
 از طینت ذایقه با اعتدال افرین و در بعیت بنامه دست قدرت خشم
 نمودن یافت و از ملازمان عتبه اقبال که پوسته در رکاب سعادت
 اعتصام می بودند دل کران فرموده حدیث شدند و حکم مقدس گنج
 احدی در رکاب نصرت قباب نیامید تا آنکه حل بودار و امثال اینمردم
 خدمتکار خلوت از کثرت اقیام اینمردم چشم الوده نمیکردند باز درشته
 بیکانه و به تنها باطن با جدای خود به نیاز و نظایر از مردم خشم الودار
 معسکه اقبال بیرون آمدند از اسپان خاصه حضرت شانهتاهی طوق
 اسپعی عراقی حران نام که خضر خواجه خان پیشکش کرده بود و در تیزی
 و تنیدی مشایله داشت و در بد خوئی نیز نظیرش پدید نبود هر گاه در شد
 کس سیرایمون او نتوانست گشت و بد شواری بدست امیری انجمنان سلوان
 یلیح بمقتضای قوت و عظمت فطری پوسته بر دسوار گشتی و درین تنهائی
 بران خشم سعادت پیوند سوار بودند از کثرت صورتی یکپوشه در نور

در نور حضور این روی روشنی افزا بود کرم رفتا شدند و چون باره
 راه طی شد ناگهان به مجال آن رخس اقبال متوجه نباشد بکاری فرود
 و بوضع خاص با خدای خود همراز گشتند آن نگارانش خوی با بسجا
 برسم عادت خود تند میا کرد و کرم دویدن شد تا آنکه از نظر دورین
 آنحضرت پنهان گشت چون با خاطر مقدس میل سواری فرمودند
 در ملازمت کسیه و نه در خدمت کسی نختی در اندیشه اشطار شدند
 ناگاه دیدند که همان اسپ از دور دویده می آید تا آنکه دویده دویده
 بار اسپ در ملازمت آنحضرت رسیده استاده و آنحضرت در گفتن غمناک
 بران وحش نژاد سوار دولت شدند اسپ که عادت او باشد که با کسی
 سواری دهند در روان شدن آن باشد که بد شواری بدست افتد
 و آنگاه چنین صحرانی باشد و از نظر غایب گردد محض توجه است نه هی خود
 بارش تمام سواری دهد که هرگز بسایز میسر نیست از عجایب تصرفات
 این سریر ارای دولت تواند بود اری کسیه را که از نزد چون در نواز
 و منکفل این کارها شود در وسعت اباد خاطر او از تنهایی چه اندیشه
 و اگر ذرات تقدس او چنین نتایج بخشد چه دور اگر چه بظاہر چنان بنیاید
 که داد از خرد فرین مجال ارای آن باد شاه صورت و معنی بر خود روشن
 منیب زد لیکن از روی معنی برای رهنمونی ظاهر برستان مختصر است
 چراغی چند در شاه راه هدایت می دهند تا چنانکه او را خداوند صورت
 و بادش ظاہر میدهند بهتر و بیشتر از آن فرمان فرمای معنی در دسته رخصلا

رضا مندی اور ارضا جوئی حق بنداشته بکلیش سہری سعادت حاصل
 نبرکہ کہ کلمہ حسرتین باشد و زہی دولت مند ی کہ اور احسن اکاہ سازند و ہمہ
 کور باطنی حق ناستناسی کہ با چندین انوار حقانیت در حجاب بیکانگی مانده
 و خلاصت بادین فروردیہ باطل سید و لیت با وجود یافت این پایه احمد
 سیرایہ نفاق و خلاف رفتہ با خدای جہان ازین سستہ نماید سخن کوتاہ
 کہ گفتار شکر را سہانیت و کینہ خدیو ظہور این عارفہ غیبی و الہام زبا
 دانستہ فتح غنیمت سہاروی فرمودہ سایہ التفات بران خود دادند
 و جہانیان فروغی و فراغی حاصل آمد و موکب معیہ بنا بریح نیست و پنجم داد
 ماہ الہی موافق یازدہم ہر شوال مشیتہ از رسیدن از جوئی طفی قرین
 حربین بلا ہور نزول اقبال فرمودہ سلطنتہ از گشتہ و بیوستہ بہت طشکار
 اشتغال مفرمودند بعد از چند روز از جوئی معیہ تمام و کمال سید خانخانا
 از فنون فرمان بردار سلطان دلہمہ یازہم ہر حکایت و نسبت الہی محمد
 انکہ کلمہ مندر شدہ ظاہر نمود کہ بچنانکہ جہہ اخلاص و عبودیت من درین درون
 عالی از اعتبار و پوریہ مصفاست نظر حضرت و التفات آنحضرت نسبت خود
 بروجہ اکمال و اتم دانستہ کمال فتور در ارکان ان نمئی برم چون گاہ گاہ
 بے التفات می باکم از نتیجہ غیب و سعی معاتب شما میدارم از من جہہ واقع
 کہ کم بعد اوت من نسبتہ اند و تشنہ خون من شدہ مزاج اقدس را سیر الخراف
 می آرد و کار بجای میرساند کہ قصد جان من میکنند شمس الدین محمد خان ازین
 صدمات مضطر گشتہ جمیع را بخود متفق خستہ با خویش سپوند خود شہس

خانخانان رفت و عمود و موافق در میان آورده سوگندان علقه و
 شد او یاد کرد که هرگز زبان بغیبت نماند شده ام و نخواهم کشود تا آنکه
 خانخانان را دل بجای امدن شورش او قدری فروشت و از سوراخ
 آنکه بهادر خان را بمقتل رخصت فرموده که جاگیر خود را که نویافته بود
 چنانچه سابقا ایجا بدان رفته سرانجام دهد و هم بلوچان انجود سل
 که سرخورد در رشته بودند تنبیه نماید بهادر خان در آن ولایت دکن
 لوازم مردانیک بجای آورد و جمیع اسبها از سوار و پیاده در برابر او امد
 زیاده از اندازه تاب و توان خود گوشش منجمود و تا مدت کجا ادب
 یکبار از جانبین تقدیم می رسید و چون سایه اقبال این خدیو جهان پر توجیه
 بر حصول امنیت او انداخته بود بمیامن توفیقات ایزدی فیروز مندگت
 و چون ایزد جهان را در مقام اظهار سلطت پهنشاهی بود که از مقام استغنا برا
 خود ناظم بر آنگذ که مایه عالم شوند بهر آنجا که پوسته لاف عقیدت زدی پر
 از روی برداشتن گرفت و او را سالک سیر راه سخت و آنکه به راه رفتن او اکثر
 از مردم پوششند در یافتند آن بود که فیضان خاصه بادشاهی را خوابی نخوابی
 با مرای اعتبار کرده خود تقسیم نموده تا آنکه خیلی از فیضان بادشاهی را که بر عظمت
 و جلال جهان ارایی انحضرت بودند گرفته آنکه بمردم می سپارد از انحضرت جدا
 ان خدیو جهان بمنجور است که حکم را قبول کند لیکن چون کارها بوقت خود باز
 و هنوز از زمان نرسیدن بود اغماض نظر فرموده رضا لقضاداد سبحان الله که
 این چه سعادت حوصله و این چه اندازه است و انگاه در عنفوان شباب که موسم

طبعیان طبیعت و مبداء غلبان قوای غضبیه است اری بزرگی را که جهان
افزین در کف حمایت خود پروردانها از وجه برنج باشد و درین هنگام که عرض
لاهور فریغ قدم عدالت را حضرت شانشاهی رونق داشت سلطان اوم
گکر نریسین بوس سید بنوازش بادشاهی اختصاص یافت و چون در عفو ان
در آمدن رایات حضرت جهانیا خنت شیبایه و فتح هندوستان ملازمت
در نیافته بود توهمی در خاطر داشت لیکن چون خدمتی شایسته کرده بود که شل
میرزا کامران را که سرمایه چندین ثوروش در اشوب بود گرفته سپرده بودیم
مرحمت فراوان داشت و پوسته عراض او بدرگاه معیلمی آمد و درینو لاکه
عالم بغیر او رنگ حضرت شانشاهی فروغ اسمانی یافت و اقبال بکار خود
در آمد که هر جا سری و سروری باشد موسی کشان بسجودستان عالی آورده
سر بلند سعادت جاود این سازده و لمتندانرا نیز داعیه استان بوسی گریان
گیرند و از وحی طبیعت خود التماس نمود که چون بکلامت سر فرزند شوم همراه
موکب الاله هندوستان نبرد و بمانثر الطاف خلایق نواز از جا و مقام خود
حلا وطن نشوم و یکی از معتقدان پایه سر بر و الا مرا گرفته بدرگاه معیلمی برخواست
شانشاهی بادش خدمت شایسته او فرمود جمیع ملتسمات او را اندر ده
قبول ارتفاع داد تیموخان جلایر با نخدمت اختصاص یافت او را مورد
استمالت آورده بسجود درگاه کیتی پناه سر بلند ساخت و زیاده از آنچه در حوصله
خوارش بود عمر ششم شانشاهی ممتاز شد و از سوانخی که در ایام توقف عالی
در لاهور عبرت بخش ارباب تمدن باشد ثبات رسیدن بختل زمیندار موسی

ازین قضیه آنکه این زمیندار از شوخی که درشت سلطان سکنه شهر
 موجب ضلالت او گشت و از اینجا که رسم بیشتر از زمینداران هندوستان
 است که راه میخیزد گذشته همه طرف نگاهانیا نمیکند و با هر که غالب و شور و فریاد
 همراهی بنمایند در هنگام شورش روزگار که قضیه ناکزیر حضرت جمانا از حبت
 زبان زدا قطار و کتاف هندوستان گشت سکنه ریف و برد درشت
 و آن گمراه گشته در پاره رایش هنگامه او شد و درین هنگام که در
 نصرت محاصره مالکوت نمود و کار بر محضان قلعه باضطرار کشید بوسیله
 زمینداران ضمیمه سکر گشت پیرانخان چون بر حقیقت فساد او آگاهی
 اورا بسیار رساند و بجای او برادر او بخت مل را که بهوشیاری و دوستی
 در پیش بود مقرر گشت از اینجا که سینه بخت و الای سانه ای است که خود
 اندید با اگر چه از روی اضطرار امن باشد از صدمات قهر محفوظی باشد و نظر
 بلند که برادران مرگ و فووت سرشته است بخون از این طبقه منفرمایند
 قضیه ملایم طبع اشرف اقدس نیاید چون نقاب از جمال جهان را بر نداشت بود
 نظا هر چند آن توجیهی نغز نمودند و چون خاطر جهانگش از مهمات سحاب
 فارغ شد و چهار ماه و چهار روز که در سلطنت لاهور از فرزند اول پادشاه
 منصور عشرت افزای سپه وال بود شریف اوقات بفرار باب اولش طارا
 مصروف بوده نظا هر در لباس پاپروزی استعمال درشته و در معین و رعایت
 پروا بوده عیار در باب اخلاص گرفته می شد چون کار پر از آن کارگاه خلافت
 از نظام مهمات فارغ شد حکومت لاهور بحسین خان خوارزمشاه سپرد

مهدی قاسم خان تفویض نموده در ساعت مینت بخش سبت و نیم
 ارمه الهی موافق شششنبه با تروهم شهر صفو مهند و شصت و پنج نهضت
 حضرت اعظام بجانب سید اتفاق افتاد در جمله سوانخی که در عرصه قصبه
 جالندر که محیم سردقات عالی بود بوقوع پوست قصیه العقاد خانان
 بود بعصمت سید سلطان بکم و تفویض این ساجه اندک حضرت جهانباری جنیت
 در عهد جهان در اخوان عفت نقاب را که خواهر زاده آنحضرت و صبیبه میرزا
 نورالدین محمد بود نامزد سیرامخان کرده بودند که بعد از فتح هند و سمان ان در درانه
 یکی فطرتی که باصالت نسبت و جلالت حسب از محذرات سرداق
 و مکنونات معادن عفت ممتاز بود به سیرامخان سپارند و مرمون وقت
 مانده بود تا درین هنگام که عرصه جالندر از ورود موبک عالی مبهط انوار باشد
 خانخانان خاطر سیرامخان این در عیبه گاشته از زندگان حضرت سید
 استعدا و استرجح این شغل نمود حضرت سید چون در لباس پل پروا
 در امله راه مدارا می سپیدند با مضا ان التماس اشرت فرمودند و بیان خدر
 سید از درواج روی داد تمام ستورات سرداق سلطنه خصوصاً ماهیم سیم
 انکه درین العقاد سعی موفوره ظهور ساینده چنانچه عقد و رفاف در لایفته صورت
 گرفت میرزا نورالدین محمد سیرمیرزا علاء الدین محمد است و او سیر خواصه حسن
 که خواصه زاده حقانیان شصرت داره خواصه زاده سیر خواصه عطارد مدد ایشان
 به واسطه سیر خواصه علاء الدین اند که خلیفه اول خواصه نقشند اند و کوشیدند
 که خواصه زاده حقانیان نسبت دادی سلطان محمود میرزا ابن سلطان ابو عبید

التفصیل

اختصاص داشتند و لیسیم دختر علی شکر یک صد سیوم بر این رخ
 که در عهد سلطان محمود میرزا بود دختر او را که از میرزا شدن بود بخواجه زاده عقد گشتند
 حضرت کیتی ستانیا فرزند کانی ملاحظه نسبت مذکور میرزا نورالدین محمد را
 که آثار اخلاص و حسن عقیدت از پشانی او دریافته بودند مکرمت فرموده
 کار یک سیم را که صدیه قدسیه آنحضرت انداختاب فرمودند و سلیمه سلطان سیم
 که به نیک سیرت و پاک دین و فطرت عالی امتیاز دارند از ان قدسیه
 بظهور آمد و حضرت جهانباز با این مناسبت ان نسبت خیال فرموده بودند
 سبحان الله چه عالم تقلید است ازین که سلطان محمود را در باخچه زاده
 حقانیان سهوی رفته باشد که با غیر کفو نسبت کرده باشد برای حضرت ^{مقدس}
 پیروی نموده نسبت بمیرزا نورالدین گشتند و بجهت نسبت اکنون به نسبتها

این نسبت صورت بند **اغاز سال سیوم از جلوس شاهنشاهی**
 المنتهی که یکسال دوم از تاریخ الهی مرصع بجواهر خورمی و خوشدلی
 او نیز کوشش روزگار و درارش کردن ماه و سال گردید و گویند بسیار سیوم
 الهی بسواطع دولت و اقبال ملنبدی گرفت و بعد از چهار ساعت ^{در وقت}
 دقیقه از روز جمعه سیم حمادی الشانیه نهضت و پنج اوزانک ^{فلک چهارم}
 خلعت زردی هفت طارم بهیچ حمل تحویل نمود عالم صورت را چون ^{معنی}
 طردت تان داد و زمین بزمرد را چون آسمان سال خورده نضارتی ^{نقد}
 بخشید و لبنتکان عشرت ظهورت سعادتی این نشاط از سر گرفتند و از رو

شوق را از نسیم نوروزی روح تان در قلب امانی و مال در دمسیدند پس
دماغ عالم از بوی بهار بهوار سوخته عود قمار زمسک فانی با در
عبیر امیر کشته نافه خاک زمین را مشک سمودن بخردار بهوار غالب
سودن صدف دار نیارده ز نرمی تا مهتاب زلاله خوشکیند فرسمن
نفته چشم بدتعجیل کشیده در بنا گوش چینیل پس از فراغ نیت
نوروزی و در نیت فتح و فیروزی اشجار سعادت رفتار صدائق الهی یعنی
نصرت نیشا همی بغرم سایه کستری در در الملک سایه از قصبه جلند در حلقه
اقبال امده مسک کارکنان و بخیر افکنان نهضت فرمود سرعان کار اقام
خبر آوردند که حاجی خان حضرت نیشا همی بجهت احیای ادراب مستحضه
مدارج سعادت جریه بهرند متوجه شدند که زیارت کند که از احوال او
سابق گذارش یافت با فواج قاهره که برقع او نامزد شده اند دم
مساورت و مساهمت مینرند بنا بر آن توجه جهان کش بر آن قرار یافت
که موکد اقبال تا حصار رفته نظام کار نبرد رفته های مذکور نماید و اگر جمعی دیگر را
برای استظهار انجاعت باید فرستاد فرستاد خاطر عالم ارای را از نزد
با کل جمع نمود بنا بر آن این اندیشه صواب است تمام جمع ارواحی معین کرد
ناصر الملک حصار رویه روانه شد حضرت نیشا همی بجهت احیای ادراب مستحضه
در ارتقای مدارج سعادت جریه بهرند متوجه شدند که زیارت حضرت همانند
جنت شیانیه انار الله بر نامه فرمود بر موکد جنت سایه کستری شوند چه در کام
شکست امر او رستیلای همون خنجر سبک و جمیع از ملازمان درگاه بعش مقدس

انحضرت را بر داشته سپهبد آورده بودند و تا حال الصدوق قدس علیه
 محفوظ استار خلفا ختمه در اینجا بود بعیت گذشته بودند و در اندک زمانه
 بعد از از این امنیت بحصار رفته روئین افزای از او عیال کشند از آنجا
 خانچانان بموجب التماس درین غرمت همراہ بود و درینو لاکه آیات اقبال
 در حصار بود در میان ناصر الملک و شیخ کریمی تراعی و نفاذی هم رسید
 و چون بر آنجا رعایت احوال بسیار مینمود جانب او گرفت روزی چند
 ناصر الملک خاطر عبار الوه ساخته بدرگاه نیامد و در اندک زمانه جمعی از
 نیکو زبان در میان اهل صلح دادند و چون طنطنه عساکر نصرت بجای خان
 و انزدم رسید به جنگ از هم متفرق گشتند هر کدام از جای بجای برآید
 و حاجی خان کجرات شتافت و از لشکر منصور محمد قاسم خان نصرت بود
 با جمیع رفته متکفل نظام انحد و شد و رسید محمود باره و فلینجان محمد و حمی
 حشاران فرستادند بهادران نصرت درین نیز در شمشیر و نیزه و بیست و پنج
 جمیع کثیر از راجیوتان کردن کش را به تنه عدم راهبری نمودند و ان قلعه را
 متصرف شدند و عرصه انحد و از خرد خاشاک اهل بغی و تکرر باک شد
توجه موکب مقدس لطف دار الملک در سیل ۵ چون خاطر گشت
 از جهات انحد و فراغ یافت موکب عالی از راه سامانه متوجه صورت
 و منزل بمنزل داد دهان و عشرت کنان راه سپردند تیار پنج خوارزی
 ماه الہی موافق جمیع بحسب جمادی الاخر لوی کتبه از ای سیه وصول
 و پرتو تزلزل بر مساحت دار الملک در سیل انداخت بزرگان شهر بادا

استقبال مبارک نموده غبار مویک جهان نواد را بر آید بر روی خود
خستند و نور انصاف و عدالت و لمعات را رفت و عاطفت شاهنشاهی
بر بساحت احوال خواص و عام تافت و در آن و لا اذ انجانان با جمیع امرا
و ارکان دولت در هفته هر روز در دیوانخانه شاهنشاهی دیوان بزرگ
میداشت و مهمات و معاملات ملکی و مایه که در آن بارگاه دولت قرار می یافت
بعضی اقدس شاهنشاهی می رسید و بد آنچه فرمان کتبی مطاع میشد به طغرای
نفاذ می پوست و از بدایع و قایع که سهر خیال بازرز پرده بوالعجب بر آورد
و درستان عشق و عاشقی علی بنایان زمان باریان بسیری بود و بسویله
جوهر بد گوهری او روشن گشته نفوس جهان را نور آورده و تقصیرش بطرز جمال
گشت که در عهد دولت حضرت جهانبا زینت شاهنشاهی نام یک نام بر
ساربان ز جمال حسن صورتی و جمال ظاهری انگشت نما بود در سلسله قوریان
خاص النظام داشت و خان زمان بان ساربان بر مقتضای خاست
ذاتی و فطری نظر شهواتی بر وجهت درین طغیان طبعی شهواتی و غلبه
نفسی بهمی را عشق نام کرده روزگار بسیری برد بعد از واقعه ناکر حضرت
حضرت جهانبا زینت شاهنشاهی اتفاق خوشحال یک که او نیز داخل قوریان
در جالندریکستان بنوس حضرت شاهنشاهی سرفراز گشته در جمیع قوریان
می بود در بنجال خان زمان از بسید ولت و تبه را بی گمان و شاه به بخواری
ان پا جوهر معنی که مغرور حسن بدر صورت بود این را نقش مراد و منصوبت

گریخت چه درین درگاه که بازار حسن معنوی کرم است و برکت حسن
 لطف صورت را جا میدهند امثال انبیر دم بمعنی ظاهر اراد که می پرسد
 و کی نظر التفات شاهنشاهی میرسند و باطله ان بدولت بحال فاسد
 از و لخواه اقبال گریخته خود را پیش خان زمان رسانند و بازار حسن فروشی
 کرم در است و این کافرنعت را که بدست دلاوری و دیاداری ضمیمه
 میدنایدی اوشده بود از نورش طسعت کار بر سوئی کشید و چنانچه چریت
 ماورالنهر تری که دل عظمت سلطنت و شکوه دولت را منظور داشته بر نایب
 ارکان الوه در من رسم نری که رانه پادشاهم میگویند ان بیدولت
 نیز کفایت و کوشش و تسلیم بجاوردی و از فروزیه منتهای کوناگون که اند
 گفته اند راه سعادت گذارشته بر راه ادبار رفتی و بلاعی عظیم تر فراموش
 آمدن خوش آمد کویان نزد او بود که نظر کجشان خبر منفعت خود را
 بیفتادی و بسوسیه بدینجهه جمیع بدیهایی او را توجه نیک و افزاین کار خوف
 می بودند و هرگاه بدذات در پایه بلند باشد و بدست چنین روی دهد
 و در باب صحبت از کوه خوش کوی خانه برانداز باشند ظاهر است؟
 دین و دنیای ان شخص خراب گردد و حال مال او خیر ان درجا بر خیزد
 مصداق این احوال و خامت مال علیقلینان است و چون با از روی و
 بچیدان این بخت برشته با مع اقبال رسید بر لیغ موعظت و منشور
 حکمت فرستاده نصیاح والا لوازم نری که بجا آوردند و حکم علی کشند که در

در بابی عفو و احسان است ادومی زاد از فرمان برداری از صحبت بدو اتان
خوش آمد که مغلوب سلطان شهوت و غضب بود مورد انواع ذما می میشود
الکون از مردمی و حقیقت نمک شناسی و عقیدت و اخلاص حرز یافته میشود
سرشته حساب که سرمایه نجات عموم مردم است بدست داشته از کرده سبحان
نیکو خدمت نداد که در دنا سپندین خود نمایع و ان ساربان سپر را بر گاه
فرست تا کرده ناکرده انگاشته بعواطفش منت ای سر بلند کرد زمین و اگر
از بخیری و بد شرمی پذیرای احکام پادشاهی نشوی سرای تو در کنار
نهاده شود که با نخت عبرت سایر کوه اندیش از دست کرد و درین
اشنا که بدست و بد گوهری عیقلینان بیشتر از بیشتر بظهور آمدن گرفت
رای جهان در رای افضا کرده که جمیع از بهادران نصرت قرین را در نزد
جا کرده شود تا از زلف او در استقلال بر آمدن پرده ناموس او درین نکرده
و از نجهت قصبه سندلیه را سلطان حسین جلایر جاگیر نمودند آن بد گوهرین
پیش خود با عیقلینان سپر ابراهیم خان اوزبک که او قرابت نزدیکی داشت
داده هر گاه سر جماعه به بد عملی و حرام نمکی موصوف باشد بر روان او نکرده
از سعادت پامهه میگردند لهذا اسمعیل خان پرکنه مدگو را نداده بمنابر
بر خاست سلطان حسین خان به پشت گرمی چمن خدیو اقبال از وزیر در گرفت
و او سپاه بعلیقینجا برده لشکر بسیار بر سر آورد و سلطان حسین خان
بهین مردم خود میدرافعه آنها بر آمد و چون از منسوبان دولت جاوید اقبال

با وجود کثرت مخالفت فیروز مندی یافت و جمعی کثیر بدترین مردها که
 در حرام نمکی جان دادن است نجاکستی برایشند و شاه بدایع تلایه
 که از خویش آن نزدیکی علیقلینان و از شجاعان نامی زمانه بود به او علم
 شناخت علیقلینان بمقتضای شرافت ذاتیه و بدیهه ادبی خود میخواست
 که آمدن سلطان حسین روبرو شود و بکلیاری که از پرده ارام بر آمدن رو سیاه
 ازل و اید کرد و جمع از خود بردارد و در سپین او را از آن اندیشه نداشت
 باز در رشته در مدارک تلایه حرکات ناشیته او را اهتمام نمودند و او صحبت
 پذیر گشته در چاره کار خود کوشش نمود لیکن چون دولتتمدی نداشت آن سالیان
 سپر از خود جدا نمیکرد و از سب پر امور میدوید و دست باز نمیداشت سلطان
 در اندیشه شاه و بطاهر شروع در ملائمت نمود و ناصر الملک بپوشته کوشش
 احوال حیران مال او کردی و در فرستادن لشکر بر سر او و تنبیه کردن او
 اهتمام نمودی و بر اینخان خاطر علیقلینان نکاه داشته از بزرگترین خود
 کارهای ناهنجار و ناکرده می انگاشت دوستان در خانه او را الضیمتهایی
 کرانمایه کردند و آن نگویده اعمال چون از کردار خود باز نتوانست آمد
 خود را بجلیله و مکرر در برج علی نام نوکری از معتقدان خود را بر کاه فرستاد
 که شاید کاری تواند ساخت و شورش در خانه را علاجی تواند انداخت
 و در آن ایام ناصر الملک صاحب اختیار کل بود و مهمات مایه و بلیک برای زین
 او مغرض بود و از صمیم قلب لوازم دولتخواهی بجای آورده ملاحظه خاطر پذیر
 نکردی روزی برج علی که از مدتها پیش آن مجلس علیقلینان بود پیش ناصر الملک

سخنان که از انداز او بیرون باشد در میان آورد چنانچه دل حق شکست
ناصر الملک بغضب آمد فرمود برج علی را خوارانند خوب زدند و از برج قلعه
فیروز آباد بهلی آوردند بر انداختند در خندق نیت فرستادند میگفت که
این مردک اکنون مظهر اسم خویش گشت و بر این سخن از بیعت بغایت ^{از رفته}
و کینه در دل داشته انتقام او را بوقت دیگر انداخت و از سورخ دولت
افزای که در دار الملک بهلی درین ایام روی نمود بسیار رسیدن ^{مصلحت}
پسر خواجه کلان بکلیت که سعی اخلاص سرشت ناصر الملک بوقوع آمد ^{چنان}
از سرارت اسوده شدند و حقیقت انجالی اسم اجمال است که پوسته دل
باطل او را کند نفاق می بود و سرشت او بخت و چنانچه ^{لا فوج} در زمان
حضرت جهان بانیه جنت بسیار و وجه در هنگام طلوع نیز جهان ^{ررای} حضرت
شاهنشاهی حرکات ناپسندیده از و بظهور آمدی حضرت جنت ^{رشیانی}
او را مصاحب منافق می فرمودند چنانچه سابقا گذشت و درین ^{لا مطری} از
اوقات خود را بحد و در شرقیه بسر برده از صاحبان مجلس ^{علیقان} خیانت
گشت و برین خولا مهر دار او ساخت و چون پمانه عمر او به ^{پیش} شدن نزدیک
بود باندیشه تباہ از رنجاید بهلی آمد و درین اثنا بر این ^{روا} منقید است
مصحوب معتمدان روانه سفر حجاز ساخت از قدم گاه ^{براه} سوخته پیش بود
که کار او ادا شد و قدمش بعیدم فرودفت و باعث برین ^{امر} ناصر الملک بود
با بنیام تمام بر این سخن را بران داشت که در قطعه ^{قرطاس} بر یک رسم قتل
و بر دیگری نفس نجابت انداخته شود تا هر نفسی که ^{از} بر دو غیب بظهور آید

و بر او فتد انرا فرموده الهی در سنته کار ندیم و بچنانکه اندیشیده بود
 تقدیر موافق ندم بر آمد و در ساعت گمان فرستاده او را سزای سزایند
 و زودا قعه ناسیبه که درین سال بظهور آمد گشته شدن خواجه جلال الدین
 محمود بچون است و مجملی ازین سرگذشت است که او با شاه قلی بود و
 نواضع به تقویب مردم تمسک و وزیر کان دنیا نظر بر رواج کار خود گشته
 همه را جاپلوس در کام خود میخواند مباران اکثر بر کشید بای این دولت
 علی او را دوست نمیداشت و باین حالت سبب نزل و مزاج که بدترین
 عیب بزرگان تواند بود نیز داشت و با سران زمانه مطایبه میکرد و بچونها
 دور از کار در لباس طرفی و ظرافت که نادانان انرا خوش طبع نام نهادند
 سرب می برد و بچسب خود که خلش از خاستان ظرافت او در پهلوی نداشت
 درین به کام که غزنین یا سمنو ب محمد قلینان بر لاس با او مفضول شد
 ارباب غرض و صفت دانسته هم خاطر منع خان را شوراندند و اندیشه
 انتقام در برینه او را نماند خشد و هم در هندوستان باعث فرید بر بنمرد
 خاطر بر انجام شده او را در کشن بجدگ خشد ان دور بینی و نیک دانی
 کی است که صلاح دولت صاحب را منظور داشته بند بای کار او را را بجهت
 اغراض نفسی خود هدف تیر انتقام نازند و سود زبان خود را از ^{حفظ} ارباب
 انداخته در برابر کار ارباب سعاد شوند خواجه چون فتح غرمت نمود
 نمودن منع خان و در مقام کینه کشی در امان او شوند در اندیشه دراز فرود
 نه روی ارباب هندوستان که خدیو زمان در لاس پرورایی و میرانجان
 در نهایت سبیلای هر گاه در زمان حضرت حبابا بنای حنث شبایند

بجهت جزیئی نالایم که از ورسانه بودند و او فرصت یافته و حمام سها سیرت
انواع ایانت رسانید و مغلوب غضب گشته بلاخط حضرت جهانبانی نکرند
و امروز که حال ما پنا رسید باشد و ضد یوزمان در نقاب تو جهی چگونه در پیش
دشمنهای تیره دردن چه سعادتها که نمایند و شدت تمنع خان که برای
این ملحوظ میکشت بودن کابل و دیدن او را بخود قرار میداد و سوافائی که
نکو بودترین عار ما پیش او بود بخاطرش راه نیافتی که ازین دولت ابرین
رو یافته بناجی دیگر رود نعم خان جمعی را به پیش او فرستاد و عهد پیمان
اورده مقید ساخت و بعد از آن بشارت او شتر ی در چشم او زدند
چون تقدیر زفته بود دروشنائی چشم او خلاص من او نیافتند و پس از
حیدرگاه که او را کور داشته دست از او باز داشته بودند نکش رویه سیر کردی
یکه از بنکشیان راه هندوستان پیش گرفت تا بهر وضعی که باشد خود را
بهستانه دولت رساند و هر امر ناگذر که از دشمنان روی دهد باری در
بازی قدم صاحب خجی باشد تمنع خان آگاه شده چندی از تیر روان خصمه
تفحص فرستاد و او را برادر خرد او جلال الدین سعید دست او رده گرفتار
نیز زندان ساخت و در سفر و اندیشه این بود که چگونه دفع کند آخر
شبی جمعی را بر سر آنها فرستاد و خون آن دو دو و لتخوله بر اغرض شوم
خود بخت و سیرت بخان نیز فرمانی در دست کرد و میکشتن او فرستاده بود
حضرت شاهنشاهی که برای عیار ارباب سروک و چندین مصلحت دیگر
در نقاب پل تو جهی بودند از رستم این قضیه خردش باطن فرموده
مکافات از آنرا چون سیر امور با بر دستی بخش جهان را تفویض فرموده

بچو صد که داشتند بر زبان نیاوردند الله تعالی این مظهر بر دبار بر
 نظام صورت و معنی ویرداد **ذکر سواری فیل حضرت شاهنشاهی**
 خاطر دور بین پرده کزین حضرت شاهنشاهی که پوسته در لباس ساقچی بود
 مهمات مایه و ملکی بعاشقان ان در گذارسته هر روز سیده تازه برود
 احوال دولت ابد قرن خود انداختی و دنیا دوستان خود را می
 باین طرز بدیع عیار گرفتی در ان هنگام که در کابل نقاب از ان می
 سواری استخیر خاطر جهان از ان سواری بر پشکار سگ شغال
 در نیولا که ممالک هندوستان بقدم مهمنت بخش آنحضرت رونق گرفت
 بغیل شیر تو به فرمودند که در صورت وسیرت از جانوران بدیع است
 اگر از روی گلزار بگو شبیه کرده که روی را که بزین باشند سنانهای
 کاری ناخته باشم ان صورت کو در ان رفتار کجا و اگر شربت
 روی اورا بیا د نسبت بهیم از خشکی در وقت و بر بفرز ان
 عرصه نبرد چون گفته اید در دور بین و دریافت و فرست اگر با
 که در انم بیان واقع شده باشد شرح بدست و کینه کشی و کارها
 شکر فیل را کتاب علیحه باید که مردد ان با تکلفات ان شویم
 آورد و فصاحت و بلاغت تمام درین کار غریب که از قرار واقع
 گفته اید کفایت نمیکند با خبر در است روحی دراز با تجربه کار ان
 ادب امود این بدیع منظر عظیم شکل بلند دریافت کوه افکن سواریا
 فوج بر بفرز در شده پذیرای ساخت بدیع این خلقت غریب است

عبرت افزای تحیر بخش شدن باشد و با این همه خود پدید آمده برای العین
لطف و قهر او را به میند و کارنامه های او را از راه چشم بدل فرستد
که اندکی از بسیار او را تواند نوشت که حسرتی در دل او گوتهی میان
مرا که این شرایط بود قعی دست نداده بعبارت ارائی سخن را چرا
در از کم و از مقصود که درین سکر فنامه دارم چون باز نام بمان بهتر
که بهمین قدر ازین عجایب مخلوقات اکتفا نموده رونق افزای
کا خود باشم چون نظر مقدس حضرت شاهنشاهی برین مهیبت
بدیع شکل افتاد سزاوار توجیه داشته پرده تازه برای خود سر انجام
فرمودند و در معنی انیز در جهان را آغاز جمال ارائی این یگانه عتبه
که برای خود فرمود و بنقد اسباب ترس و بیم ظاهر بینان خلق پرست
گردانید تا باین خدیو صورت معنی گشته عنان و پریشان نشی
نبوده باز اندازه خود بیرون نهند چه ماهران این فن در ستادان
این صنعت انچنین زیر دستی را رام خود میتوان ساخت این بیولو
الهی باین دلیری دلاوری زبون خود سازد همانا که از او ملاحظه
باید کرد و در این معنی خدا پرست را نیز عنفوان دیده وری دور
عجایب این برگزین انیز دری شد چه این کارها که در کالبد کف در نیاید
و ترازوی قیاس ظاهر بر نشخواران او رنگ ارائی سلطنت ظهور آمد
وان سوارها که فیلان مست ادم کش فیلان ربای بدخومی که
اینچنین جبران این فن را از تصور ان زهره میگذارد و از ذرات مقدس

ترا ویدن گرفت در آن هنگام که قبیل این تا مید یافته الهی در حاکم
 ایزدی در امله در میان حمن و صحن خانه جز آمد با عظمی عظمت ارای بر
 ان قبیل نهاد خندان خندان سوار شده اورا انجمن قبیلان ^{قبیلان} سبقت
 دیگر قبیل را طاق طاق شده در نظرمی در اید ان شیر الهی از ان قبیل
 حسته بران قبیل دیگر سوار میشد این گروه حق پرست را سرورد
 افزا ز دید این حالات بخت می افتد چه رسیدن نزدیک این
 عفتت بگر خبر حاکمیت ایزدی میسر نشود فکیف سوار شدن بران
 و باز از راه تنزی خوی در شستن و با فیل دیگر که مثل او باشد جنگ
 انداختن از ظهور این عجایب اصحاب نظر چون اهل معنی در مقام
 حلقه بکوشی در آمدن گرفتند بخاطر کسی نرسد که قبیل را ازین میکنند
 و الب و رساند چند تعبیه نمایند تا سواری میشود در سمانه در کردن او
 حلقه طور که باعث زینت او باشد می بندند و تر در دیگر برون
 نشسته بازبان ریمان اعتماد می بخشند من چگونه سخن بهمانت کلاول
 کفتم بیان حالات از من نمی آید اگر چه در واقع نویسه ظاهرین دانند
 که از درازی شاه راه مقصود بکوشند به بهتان میروم اما کار شناس
 معنی را از خواب بگریز در باید که بیک قدم در راه بیرون تنهایی
 از کم فرستی تاخته می شبایم از جمله حمایت ایزدی که ارباب صورت
 و معنی را از خواب غفلت بیدار ساخته شطری را در تعجب و غلبه یا
 در حست نماید ایام گذشته او در و طبقه را در افزین گریسته

درنش خود بوده پوشش افزای کشت انت که درین هنگام که در دراک ملک
مست پبرای خاطر اقدس بوده فیل سواری فرمودند بخنک انجختن
ان رشتگان بشند روزی بر فیل اکنه نام که مظهر قهرمان صلابت
در عین بدستی و بد خوئی و آدم کشی او بدولت و اقبال سوار شده
نصیب همتهای او جنگ انجختند که کار آنها را حیرت افروز و فیل اکنه
که آنحضرت بر سوار بودند غالب آمد حرفی در شکست داده مدینه
رزپه او میدوید ناگهان بای او که مستوی عظیم را ماند در کوی تنگ
و مغایک عمیق فرورفت و در آن عین بدستی که دهان خشم در داغ
او مجده بود حملهای عظیم و حرکتی عنیف بنیاد کرد و درین اثنا
به بلوانی که بر کفل فیل سوار بود چه قاعده است که بر دوش کوه پاره
یک از شیر دلان کاروان سوار میشود و او را بزبان هندی بهوت
گویند تا صحنش بای آسمان او بیاورده بر زمین افتاد در بخت
غریب از کون مکان برخاسته بود و دلهای آریاب اخلص کداز بر
ذرات مقدس تیر از جای خود جدا شده بای آسمان فرسای حضرت
بر آسمان کردن فیل که بزبان هندی کلاوه خوانند محکم شد و حضرت
بدستی که کند بهمت بر فلک می انداخت و سخته که تا میدید الله را
صایع رحمانی ان بود آسمان را مضبوط گرفته و عنصام مجبل التین ^{حفظ}
و عوده نفی عنایت از پله وارث درشته قوی دل و مطمئن خاطر بود
و در آن جوش و خروش که زلزله در زمین و غلغله در زمان انداخته بود

و فیل از غایت قوت و صلابت با بی خود را از ان مغاک میکشد
 و گوشه‌های غریب نموده از هر طرف به پوز زمین پیرسانند از یک
 غریب عالمیان و از یک جانب کشته‌های فیل در بر آمدن شخص قدسی نژاد
 آنحضرت را از فیل جدا کردند و دل بر بفرزه عالم اسود و جان از جای فتره
 و وزان قرار گرفت نمیدانم که این جمال از ای در صورت قهر مویس بر ارادت
 این گزیده خود بظهور می‌آورد تا در از اندیشه‌های تابه کار را در این چنین نگارند
 کوتاه دست سازد یا از خود یو ظاهر و باطن با در شاه صورت معنی نیاید
 غیب و الهامی را باین دین و در رشته چنین جلیق میکند تا گوری ناتوان پستان
 خلاف این و نور افزای مخلصان ارادت گزین از یک کار شرف از
 مکن بطون مجامع ظهور ستابد و باندگ فریضه که آنحضرت خود را فراهم آورد
 فیل با بنام خود از مغاک پای خود را بر آورد و شروع میدی نمود و در خط
 بهمان کشد یک مپشاید و سگفتگی خاطر با نبر بهمان فیل سوار دولت
 محفوظ حفظ و حمایت حضرت عزت توجیه مستقر بر خلافت شد نیز بر
 خاتمان از شنیدن انجیل که جهانهای ارمیده عاکفان عالم قدسی
 در کتکش پل ارامی می‌اندازد با سبیلام پایه سیر و الارسید لشکر سلا
 ذات اقدس و دفع عین الکمال نشانهای کرامی بر فرق روزگار
 رفتند که در بیان ملا را اعلی و مجلسیان الرحمن قدس دست دعا بر دست
 خلود دولت تانف و ظهور تکمیل جهانیان بوسیده تربیت این نیرات

57
 تا آنحضرت در ضمن وقت آنحضرت
 روزگار آنحضرت جمع از اوقات صلوات
 تا در دست اطلس شهنشاهی بر جای آنحضرت

از این دو بسیار بخش مسالت نمودند بر مشیران اکاه پوشیده ماند
اول فیل که حضرت شمشاد بهی بدولت در اقبال بران سوار شده سر بلند
نخست سعادت داده اند دل سنگار نام درشت که بر امغان خان خانان
انرا با دیکر فیل از جمله غنایم ما چو سواره بدرگاه کتبه سپاه حضرت جهانیار
حنبت ریشیانه ارسال درشته بود و حضرت حنبت ریشیانه ان فیل را در دست
در لاهور حضرت شمشاد شفقت فرموده بودند و چون فیل سواری
انحضرت بان سرحد نبود که پنهان بر فیلان والا شکوه تو آمد سوار شد
بران فیل که کمال اعتدال درشت سوار میشدند و فیعی که در مرتبه اول
په دستبازی فیلان تنها بران سوار شده اند فوج بدر نام درشت دان
فیعی بود که انرا نیز حضرت جهانیار حنبت ریشیانه از ما چو سوار سهر بند
نزول اجلال میفرمودند حضرت شمشاد بهی بران فیل والا شکوه تا سهر بند
سوار بودند و اول فیل میست که حضرت شمشاد بهی بران سوار شدند و مورد
نام درشت که حضرت بهیر امغان بخشیده بودند و چون نیندگان حضرت
منشیه ساخت دکت می دهلوی بسر قلعه سلیم کوه که بر کن در ریای چون
واقع شده میفرستند ان فیل را در میان راه در سایه درختی بسته بودند
از بس که جوهر اصالت درشت در عین میست فیلان دانه نخسته او را ابرست
گرفته بدین اومی نهاد نیندگان حضرت را نحو شخو ائی ان فیل خوشامد
توجه فرمودند و بر ماده فیعی که بهلوی او بسته بودند سوار شده بر کردن او

سوار شده اند و اول فیل مستی که حضرت شهنشاهی بر سوار شده فیل
 دیگر خنک انداخته چهلیمه نام درشت و در آن ایام می صحرای قلعه مانگوت بوده
 بعد از جنگ در میان آن دو محفوت بیکر با مندا کشیده مضمون بطرح بر
 قائم داشته از یکدیگر جدا ساخته اند و در آن هنگام سعادت انعام عمر کریمی
 آنحضرت چهارده سال رسید و بعد ازین زبردستی آنحضرت در سواران
 بجای رسید که فیل مست که فیلان کار کرده در سواران این است که
 عجز می نهادند مویذ منظور پتاشی سوار میشد و جنگ فیلان مست میکند
 و با تکلف از صدر مرتبه زیاده بر فیلان مست فیلان کش مردم ربای که بگوی
 سهری و انشوبشگر پسند باشند سوار شده جنگ انداخته باشند این در
 این نماید یافته از یار در فرن ما و دهور بر او رنگ کامرانی کاخچین
 دارد و از سواد دولت افزا است که خواججه عبداللہ سپهر خواججه محمد زکریا
 سپهر خواججه دولت خاوند که جوهر شد و ارشاد از ناصیه او همود بود
 با سایر خواججه های بزرگ منش که در قصبه تلوند جاگرد شدند و میرزا حسن
 و قراباد و کاشغری سپهر را که کبور چند که در قلعه محقق شدند بوقت
 و این گروه نیکو خدمت با شهنشاهیست رفته از فرط عقیدت و اخلاص
 اهتمام تمام و با عداوتی دولت قاهره خنک گند و بسیار میزدی سعادت
 سر نوشت بخت خداداد فتح بزرگ روی نمود و غنائم فراوان بخت
 و جوهر نیکو خدمتی و حق گذاری را عیار گرفته اند **ذکر توجه حضرت شهنشاهی**
به الخلافة اگر از راه دریای و شکار ماهی و غیره حصوات چون عصه

دکشی و بیع بمیامن نزول جلال حضرت شاهنشاهی تا مدت شش ماه
مان عدل و درافت بود و مهمات اخذ و در وجهی که ملهم دولت تعین فرمود
انتظام یافت رای عالم اراکه بر توبیت اند ششعه فرود مهر عالم افروز
و نوریت مقنن از چشمه انوار الهی چنان اقتضا نمود که آیات عالی العزیزت
در الخلافة اکره که از رشک آب و هوای ان بغداد از دو حبله و مهر از نزل در عراق
نجدت است نهضت فرماید و خاطر در این باره نشستن کشتی و سیر دریای جون
توجه فرمود صاحب اهتمامان مهمات دریاچین کشتی و زورق را در وقت
دادند و نشینای جویر را یکا شهبای فاخر درون و بیرون گرفتند روز
سیست شم همراه الهی موافق روز یکشنبه پست و ششم ذی حجه ان شنبه ی
در یاد دل دیه ساحل کشتی نشست و محضر ایرا قدر دریای محیط بخشید و دیگر
امرای عالیقدر و مقربان سریر والا و سایر زیرکان دولت که سامان سفر
دریا کرده بودند با اینج که کا نامه او و اجرام تواند بود کشتی نشینند
در یار این سینه بودند بالاله و سرین از آب سر بر آورده اند نه از ان
روی غرمت مدار الخلافة اکره آورده کشتی را در یای ساختند و در ان
دکشی روی نبط بنگار مایه و مرغایه در ششده و مجلس عالی که جدا دریا
است از جوهر معایه لبالب بجنبش کشتی ماده موج خیز نبل و عطا بود تا آنکه
سپهدهم ابان ماه الهی موافق یکشنبه سپهدهم محرم سال نهند و ششده
بهمه آیات صبح تابشیرت نهند ای از مطالع افق ششده اگر طلوع نمود

وان هر جامع دولت و سعادت را مرکز در این تخت و مطلع نیز بخت
 و حضرت شاهنشاهی ارکشهر را که سب اول کده شتهار در شته بر نزول
 خاص با پیه آسمان بخشیدند و نیرکان دولت و سایر ارکان سعادت را
 جای منازل تقسیم یافت اقبال در آن ساحت راحت منزل گرفت و
 در آن کل زمین طرح اقامت انداخت در اندک فرصتی به برکات توجه
 این شهر دولت اساس کلکونه خسار هفت اقلیم شد شهری در گرمی و سردی
 معتدل آب و هوایش با طبیعت سازگار زمینش با شمار فوا که خراسان
 و عراق موافق در یابی چون که اش در سبکی و کورانی کم نظیر است از میان
 شهر روان از هر جانب ملازمان عقبه اقبال منازل دکت و رس و کشت
 دادند که بقایب گرفت در نیاید و از کمال شرافت و جلال بنازید در الخلافه
 و مرکز سلطنته شد و چون کواکب سعود بنظرات سعادت بطالع سعود حضرت
 شاهنشاهی ناظر است و ظهور تا ثیرت بموجب بقضای ان لازم بر این
 فتوحات مقدمه غنی و پر جو کسب محذرات تدریج و تدریب کرام
 از آنها هر وقت که تعلق یافته را محاله بهمان وقت صورت گرفت
 و هر امید که بوساطت سبع و کدیانیه در اسطه جد و همد موعود وجود گشته تا
 مقور بحصول بیوتی و ازین قبیل است ساخته دولت انشا که بعد از آمدن
 رایات جلال بد الخلافه اگر بر تو ظهور یافت فتح قلعه کواکب را با سینه
 روی داد و شرح ان برسم اجمال بیشتر ازین گذارش یافته که درین قلعه را

قبایان و فوجی از بهادران نصرت قرین رفته محاصره کرده بودند لیکن
چون آن قلعه متین که در استواری و محکمگی کارنامه است از فرمان دهان زمان
بیشین در اثر سیل بریج از کارا کایان قدیم که رفتن آن به نیروی بازجویی
نشد و در خرقوت اقبال روز افزون چنین ضد یو صحت اقبال کار سبب آن
نگشتند با وجود سعی مبارزان جهان کشت کاری از پیش رفته بود درین
که در آن خلاف کرده مستور است فتح ایت کشت حسب علیجان و مقصود علیجان
سلطان و جمعی کثیر را بکوک قبایان تعیین فرمودند سهیل خان در ادب
قلعه در پی دقیقه نامرعی نمیکند است جمیع آرزاه نمایان دولت متمدنی که با
خیر خورایی در ششده مضایح از حمید در میان آوردند که هر چند قلعه محکم و در
قلعه در پی مهیا است اما بتائید الهی و اقبال سمانه چه کار کرده اید خصوصاً
و قیحه که سپاهی نماز باشد که به پشت گرمی آن کاری تواند کرد و در
تواند زد و چون سخن بغایت در رسید بود و پایه رستی بلند در ششده
پذیرگشت در همین ماه الهی موافق ربیع الاخر حاجی محمد خان ششده
موجب التماس قلعه ششده رفته خاطر تفرقه یافته لور استمال ساخته بکار
حضرت ششده بی آورده سعادت منس کلید قلعه را با و لیبای دولت
سپردن مفتاح ابواب مقاصد خود در دست و آن حصین حصین در آن طرف
مجاهدان اقبال در آمد از حضرت او را بتفقدت گرمی امتیاز بخشید
با نعام و ضلعت و جاگیر سرفراز گردانیدند و اخی با بغیای و عهد الطاف

چندین کار بزرگ را سامان پدید آمد و برایتی و درستی آن معدن بزرگی
 عموم ضلالتی را عقیده دیگر پدید شد و سرگردانان بادی حیرت را اعتقاد
 تامله همراستید و بر یکنان متفق باشد که هر چه درین درگاه عالم بناه قرار
 پدشابه فتور و غالیه تغییر سمت ظهور خواهد یافت و هیچ خاک صله گوشت
 از راه بد کرداری نخواهد بود و حشیمان بیابان ناخسبیت را پشت قوی
 در پیری به برتر است سرای موانست خواهد کرد که در کای است جنس غریب
 در بر کشیدن و بر کزیدن منظور نمایند هر که به سمان درست بادیه خواهد
 کزین و خاطری نمک سناس و باطنی معامله دان قدر تربیت دارند از کزین
 قهرمان سبب است نجات یافته بنوازش خست و از این امتیازی باید و از ما
 اقبال روز افزون که درین سال فخره فال سماع شد کارزار نمودن
 کمان گز و طفو یافتن اوست و شرح این درستان بهجت مشحون
 درین هنگام که در آن خلافت اگره مجسم شد دروان سلطنت شد مسامع علیه رسید
 که قومی از افغانان که از میان کوه کونید در حدود سرخ که در صوبه
 داخل است سرفاد و فتنه برداشته اندک شو و شورش دارند از حضرت
 کمان خان ککریلا که ناراجرات و شیعت از پشایز او سید ابوددی است
 اینجاست داشت با بیکار و مستاد و عیارسعدت او را که فتنه او جمعی
 لایق رفته نیز در از ما نمود و مظهر و منصور یا سبیلام عدیه علیه مشرف شد
 و باضاف عاطفت خست و ازین خلعت زیافت و تصبیه کرده و فتح پور و بعضی

مجال دیگر بجای که او مکرمت شد و از سواخ است که آدم خان و جمعی را
بر سر پتکانت فرستادند و شرح این اجمال است که پتکانت در نزدیکی
دار الخلافه اگر از دست حکم تری جانی نیست و زمینداران رجا از طایفه
بهد و ریه و غیر آن به بسیاری مرد و زنی امتیاز دارند و همواره با سلطان
هند سر کشی کردند و بجای آن چون همیشه از آدم خان موافق بوده اند و
که آن مجال بجای که او مقرر شود تا با بن و سید از در خانه دور کرد و هم تکرار
ان نواحی سزایانند و بجای دل و کارش کف تقدیم لیدنیا بران راند زیرا
بجای که او مقرر شده رخصت دادند و بهادر خان خانجان و سید محمود
و شاه فیلیخان محرم صادق خان و سید علیقلینان و خرم خان و امیر خان
و جمیع از بهادران درین شهر نوشتند و بنام الهی انکس العمل در آمد و
ارباب محمد و سزای لایق یافتند و از وقایع آنکه شاه محمد قلاطی که حکومت
قندار از جانب بیرومجان با و غرض بود اهل سعادت استانبول سر بلندی
یافت سابقا بقلم واقعه گذارش یافت که چون بهادر خان برادر خان
را شاه محمد قلاطی به بیچانه استین بویای ایران و لشکر آوردن منگوست
در بیچانه خود استیاد نیا بران حاکم ایران برادر زاده خود را سلطان حسین
سیر بهرام میرزا حسین بیگ از بیگ علی رستخواه میرزا و ولی خلیفه شاهلورا
مکبر فتن شد تا یقین کرد شاه محمد به تشریح کرمی اقبال شاهنشاهی در لورام
قلعه در ری اهتمام نمود و محاصره قلعه با امتداد کشید تا آنکه شیخ اندرز
نوحیدی از مبارزان مسلم این بر اهل برورد صل و ولی خلیفه شاهلور تخنیتند

و او را زخمی ساخته جمعی کثیر را کشتند بعد از درازی سخن سلطان حسین
 میرزا کارنا ساخته از قلعه بر فرات حاکم ایران بر شفته میرزای بندکوار
 و علی سلطان حاکم شیراز و ولی خلیفه شام و ابا جمعی کثیر فرستادند
 تا هر نوعی که باشد قلعه قندهار را در تصرف در آورند علی سلطان که کاپ
 اینکار رزق بود امنه کوششهای سخت در گرفتن قلعه کرد و متبرینند
 مسافر عدم گشت و تفرقه در لشکر ایران افتاد هر چند که ملک ظاهری
 از خدیو زمان نمیرسید اما زمان تا میسر روی دستگیری میکرد و چون
 لشکر با بر هم میزد سلطان میرزا که نه روی باز گشت و نه درای بودن
 بد حال سر سیمه در گرفت قلعه شسته روزگار میگذرانید درین میان ^{شاه محمد}
 عرصه در شت بد را گامی فرستاد ایستادگان پایه سر و الارا بر حقیقه
 کارگاه ساخته بر بوع مطاع در جور او صادر شد که حضرت جهان پناه
 حجت شیایز میفرمودند که چون فتح هندوستان فرمائیم قلعه قندهار را
 بشاید هم خوب واقع نشد است که او با بنی مردم جنگ کرد و کار با این حد
 رسانده مناسب است که قلعه را بکسان شاه سپرد و عذر خواسته متوجه
 ملازمت کرد دنیا زم مروت و مرد می را که سلوک از بیجا نب در چه پایه
 و باس حق و نکاه داشت نسبت از بیجا نب در چه مرتبه بنا بر حکم عالی
 مشارالیه قندهار را سلطان حسین میرزا سپرد و متوجه درگاه عالم شاه
 شده و درین سال استعداد ملازمت یافت و مشمول عواطف شاه
 آمد و از بدایع سوانح تجرد گزید و جو که شدن شاه قلیخان محرم است

چه قبول خان نام پیری که فنون قصه‌نویسی با وی می بود و او علاوه
خاطری با درکشت حضرت شاهنشاهی چون این طرز را از امر او ملازمان
خود در آن مجلس نمی پسندند هر چند پاکبازی باشد چون متضمن ناخوشی
خداست که اهل هوش بهتر دانند برای جهان را مطلقا بخوبی مثال
این امور نمی نماید آن مغلوب طبعیت از بیچار باز نماند آن پسر را از وجد
فرمودند بیایسبانیان سپردند شاه قلینجان از عواید شهبانیت تنگی بصله
خود راه داده بخان و مان آتش در زد و لباس جوکیان پوشیده گوشه رفت
بیرامخان در دلا ساسی او غریه گشت و در تدارک و ملا فی سعه کرد باز
توجه شاهنشاهی بحال این از کرده بحالت مندگشت و ملحق الطانف
بیکران شد و از عجب بسیارین ذرات قدسیه این زمان عشرت افزا
که خدیو مقدس محدود مند با که در شش گروهی در الحلافه کرده است بنیاط
شکار مشغول بودند که چینه قصه بوبره کرد و او را و در او را بدین ^{روان} کرده
مادران اهوره از مهر و محبت فطری بی تابانه خود را بران دشمن قوی زد
که غرور صبد افکنی در سر داشت می خرامید رصد به ان مافه اهورنطا هر
و توجه عاطفت برشت شاهنشاهی ان چینه بحال تنباه نجانگند است افتاد
در ان غزاله از چنگل مملکت نجات یافته به راهی مادر صحرا نورد گشت اگر چه
خاطر اقدس پرده را بر می میخیزست اما حکمت الهی در انظار رجال
جهان را حضرت بود درین ایام دولت افزای حضرت شاهنشاهی

در در اختلافه اگرچه همواره در لباس پادشاهی بود عیار اهل روزگار
 میکردند و پوسته شکار صیدیه و اهو و جنگ فیل و سایر اشغال صوری
 مرد ظاهرین انرا از اسباب پادشاهی دانند و هوشمند دورین انرا
 نقاب جمال جهان را شناسند استغفال می نمودند و انرا نیز همچون
 روز بروز سبزی سالیته پیر اقبال ان بر کزین خود را بر سر همان ظهور
 لامع ترمی ساخت و آنچه آنحضرت انرا نقاب جمال خود اندیشیدند
 جمال ادای ابواع انرا از اسباب ظهور جمال ساخته روز بروز عظمت
 خدیو زمان روز افزایش درشت و همواره شکوه سلطوت پادشاهی
 دور باش صوری پرده کش بود و شرح خصوصیات و جزئیات این امور را
 در آثار و سفار سنگفل می توانند شد و ذوق خاکشین ابو الفضل که بر آه
 افتاده محلات و قایع این خدیو زمان را قطعه قطعه رقع رقع از کار
 اکبان پرسیه فراسم می ارد شطری در تعجب سخن طراز ان این
 دولت ابد قرین فرمود که اگر خداوند جهان در نقاب بود برای تعظیم
 جمهور انام شرح جلال احوال و غایب سوراخ خود را نمی نویسد نیکان
 دانان قدر شناس را چه غفلت روی داده بود که سوراخ قدسیه
 این دولت خدا داد را با تمام لایق فراهم نیاورده اند و مع هذا
 من شودین خاطر را پادشاهی غایتی عبارتت شایسته خود در دسته و جهات
 مختلفه الاوضاع لبر می برم کجا فرصت و کوه وقت تفصیل ان پردام

ارمی اگر نیز دعوی شایسته در ملازمت آنحضرت کرامت فرمائید شرح بر احوال
احوال کرامی بادشاه صورت معنی خود را تفصیل ادا کرده درین لباس
پرستار نیز خود بیستم و با حمد با آنکه فرمان روی زمان در نقاب
په توجیهی لیسری پر روز پر روز از اقطار عالم اهل فطرت در ارباب استعداد
از مبارزان اخلاص کزین و با دران عقیدت کیش و در نمایان و الودش
و سایر صنعت کران و هنر آفرین کرده آمدن بمقاصد خود میرسدند و در
بادشاهی ظل درگاه الهی شده بر طایفه پیش از روی خود کامیاب صورت
و معنی کشته صمیمیت که اقبال میشدند و با خستان دلهای حیانیان رنگا
رنگ شکفته خرمی و شادمانی کشته در آفرایش بود **افغان سال چهارم**
از جلوس مقدس حضرت شاهنشاهی شکر فیض بهمال و مفضل به اهل
که سال سیوم از تاریخ الهی بغرضی و بختیگی سپری شد و نوبت با غار سال چهارم
رسید روز شنبه دوم جمادی الاخره هفصد و شصت و شش نورالکبر فیروز عظم
به بیت الشرف پر تو سعادت انداخت عالم را صورت را چون ملک تغنی
لفضارت بخشید اوبان نشاط بر روی اهل روزگار کشاد شد اسباب
در چشم حیانیان جلوه داده آمد که گوید سلطان بهار عالم تاب عالمگیر شد
طنطنه موکب خرد کل کوشش زمان باز کرد فیض نور روزی روح نیابتی
باجب و قالب خاکیان درد مید فضل ربی رواج فواج مغز پر و باقیان
تحفه دستار نسیم نهاری نونالان چمن با جلوه کبک و خرام نرد و خنوت

هوای عالم افرو دکان خاک انتهاض اش و انتهاض اب بخشید نفع بسط
 غیر الفش اگلکس و اکسون پ نار بود سیره و کل بدن شد کلوی مرغان بن
 بر یه ات بین نفس خورده گرفت منتقا عنادل کوشمال موسیقار داد و لاله منتقا
 طوطی و سیره بر دم طاوس خنده بخت نفثه سر مینش در چشم نظر کن
 کشید نر کس در تمنای قدر دیده باز ماند شکوفه پرده کثای سفیدی و
 شقایق دریا چین نکته گذار کوزی و الهی کشند **ه** بلاله ز فرد و عسل اند
 ز رضوان بگلشن سلام آمد **ه** شد جلوه کرناز نینان باغ **ه** رخ از رسته
 بر کی چون چراغ **ه** شده مشکبو غنچه در زیر پوست **ه** جو تعویز مسکین سیار
 بدون کرده سوسن زبان خموش **ه** همیکه در دم تقاضای نوش **ه** هوا
 بر سر سینه میخیت سیم **ه** مراغه همیکه در بر گل نسیم **ه** بر چشمه منتقا رطاب
 چو مقراض زرین بقطع حیر **ه** بر شاخ مرغ ارغنون ساخته **ه** بر بنفشه گلستان
 غزل خواریه بلبل صبح خیز **ه** تمنای سنجوار کان **ه** کوه تیز **ه** شهنشه در ارس
 فزوده بهار در کمر بر بسار **ه** درین سال محبته حال که عنوان صحیفه اقبال
 همت جهان کثای اقتضای ان فرمود که لشکری ساسیه بلاد شرقیه
 تعیین فرموده لکنود و محال متعلقه علیقلینان را از ذکر فته و او را از خواب
 اکا با خسته اگر بر روش سعادت پیشهای اخلاصمند سلوک پیش کردوان
 ساریان سپرد که سرمایه نخوت و غفلت است بدرگاه فرستد یا ز پیش خود او
 و مطاوعت و متابعت صاحب عالم و عالمیان را سرمایه دولت خود گرداند
 بر این مشمول عواطف شایسته می شود و بخود اقبال این دو دمان عا

چون بود و آنکه در در فتنه تادیب افغانان که هنوز با مخالف در دماغ فاسد
خود دارند نماید و برای خود جای پیدا کند در این صورت بهم خدمات سالیسته
سابق او منظور شود و هم دیوانه خیریهایی او را در سیرتبه گذرانده مدد و کمک
داده شود و حکم عالی نفاذ یافته که رفواج قاهره بلجا که برای خود تصرف
سامان و سرانجام خود نمایند و هم مدد و معاون عسلیقلیان باشند و اگر نه
ان بدست شود بخت قدر این عنایت نماند سرور و در دفع نمودن
ان سرمایه سباب نظام جهان و برای عبادت جهان افزین دلسته شود
بنابر این اندیشه قباخان گنگ و سلطان حسین خان جلا سیرتبه هم خان جلا
و حاجی محمد خان سسایه و حله خان و کمانخان گکر و جمعی کثیر مبادران اخلاص
اندیش را رخصت فرمودند و فرمان مطاع صادر شد که لکنو و سایر محال را
بلا زمان عتبه اقبال سپرده متوجه پیش شود و عبداللہ خان اوزبک که کلر
کاپله با و مقرب بود بنشور عا طفت سراز گشت که در امر مذکور شریک بود
لوازم و احتیاجی بقدم میرساند چون هنوز سپرده پل از زمینی عسلیقلیان در پاره
نشده بود و روزی چند دیگر بایستی که سپرده کار او برداشته شود سخن شنیده
لکنو و آنکه در راجلا ایران و سایر شکر فیروزی اثر سپرد و خود که کمست
تسخیر جوینور و ولایت پیش بست و ابراهیم که در پیش ایمان ازورفته
درین هنگام که مبارزخان فرورفت و همیونا بود شد او حرکت اندوچی
منووه در جوینور می بود من رالیه پل جنگ جوینور ازورگرفت و ملکه و بیچ
بسیار اقبال بادشاهی بدست او در آمد و او را در آنکه در مبارزخان

و محاربات روی داد و کاریکه بصورت استیک از و ظهور آمد آنکه ساربان
 از پیش خود انداگر بیکار از صمیم خاطرش می بود بایستی بر کاه معبود
 باری بر بخور که بعد ان سرمای ف در از رخه بدر سخت و اظهار خود
 ممنوعه عراض پیش بدر کاه عیسی فرستاد و زر سوارخ پدایت انما که انمای
 سرگردانان بادیه انکار تواند بود و درین سال ظهور آمد کشته شدن ساربان
 سپندگور است هر چند که مسنداری خلافت خود در پرده پانویس بر می
 کار فرمانان ابراع در کار خود بود مخالفان دولت ابرقین را بیک
 ممغاک هلاک برده هر کسی را برزگی خلاص نر امیدند کاه لویا می
 را قوت اقبال می بخشند و این که هو عالی شکوه از اسباب ان میگردند
 چنانچه از فتح همیوست و سنجیر قلعه مانکوت و غیر ان معلوم میشود و کاه اعدارا
 نخلت زده بصجرائی اواری که میرسانند چنانچه از جانب کشتن میرزا سلیمان
 معلوم میشود و کاه در مخالفان تیره رای مخالفت و منازعت می اندازند
 تا بیکدیگر اقصاء که در بقنا خانه او بار میرند چنانچه قضیه ان ساربان است
 و تفصیل فرود رفتن او بخاک سستی که مبین منصوبه باط اقبال تواند بود
 است که چون علیقلینان صورت اطاعتی ممنوعه بنبلیس او را از پیش
 روزی چند و در داشت ان سغله نای میان بر نشان مغز پوسنه
 در ان نواحی بدست گذرانندی تا آنکه روزی بقیه سر هر پور رفت
 که در جاکیر عبدالرحمن یک پسر موبدیک مولدی بود که در سلک مقرران
 حضرت جهانبانی حنیث شیبانی در نظام داشت و این ساربان سپر از آغاز

با عبد الرحمن مذکور علاقه معشوقه داشت و بروشی که خیانت ماورالنهر
 نه سوزی و نه کدازی نه مهری و نه محبتی راه پل حیاتی و پل از می سپرد
 با هم نزد دوستی با ختی باین نسبت بجان او امله و یاد ارام جان کرد و خوا
 که ارام جان را باز کرد و ایندی بکبر و در قصه ارام جان است که از لولیان بود
 و علیقلی جان بشوقی تمام که سر شمشیرش طغیان شهوت رست ان کچه
 کرد که با هم اغوشش نهار کس بود دل هرزه کرد معنی را با و پوسته عقد است
 و در سلک زنان خود در نظام داد و از پل با یک و پل از می در مجلس خاص خود
 که شاه هم یک درستی در نرم شرب ان زن که را نیز خاطر سختی تا کوئید
 نغمه سرای کرمی و سرمایه فساد و فساد کشته تا آنکه فتنه رفتت هم یک
 با و تعلق خاطر بی جا را بطرف زین شهواتی بهم رسید چون علیقلی
 مغلوب بود و هوس بود نو کرانه با و سلوک کرمی تا آنکه ولایت رسید
 سه حصه بخش کرد کج حصه بابت حرف خوف و در حصه بان روستان سپر
 و اگذشته خدمت نمودی شب ان سغله بدست خورش خود را در میان
 آورد علیقلی جان به حمیت ان زن نکاحی خود را با و بخشید و نام یک
 مدتی شهوت را زین نمود و دل سرگشته از روی مستی این فاش
 طبع پل از م را که بزین برداشته بود بهی که خوف گرفته بود عبد الرحمن
 بخشید و او را از زن خوف ساخته در بر دست و احتیاج میداشت در نیولا
 که شاه هم یک پیمان او شد در عین سینه و بهوش یاد ارام جان
 نمود و اظهار پل از می کرد قیاس حال عبد الرحمن را بر حال علیقلی جان
 نمود و توقع آنکه ارام جان را با و باز دهد عبد الرحمن یک لای رسطه جمعی که

از قول ابو نعیم

از قبول تمیغ سر باز زده در مقام امتناع آمد شاهم که باده نبریکه اورا اسفند
درشت و حکم و کسری معناد بود در غضب و حقوق شناسی و دوستی کپاریکه
فراموش کرده را بطه که بنای ان بر باو او هوس شد همین قدر ثبات دارد
القصه شاهم یک در شورش این عبد الرحمن یک بر بست و لوزار از خانه
او بر آورده در باغی که نزدیک بخانه او بود برده مجلس شربت و نغمه گرم کرد
درین اثناء نوید یک برادر عبد الرحمن یک ازین سرگذشت اکا بهی فیت
سلاح شده بر در باغی که ان سفله بدست بود رسید مردم او در مقام مرافعه
شدند و با هم جنگ در پوست ناکاه در ان روز دیگر ورد و بدل تیری بان سفله
خون گرفته رسید مرغ و خوش از قفص تنگ سباز خلاص شد عبد الرحمن یک
از نجات یافته رو بگری نهاد و باستعمال تمام خود را بدرگاه کتی پناه رسانید
و این کارت لیته را که از د نظهور آمد بعنوان خدمتی لائق بفرودخت و همان قدر
که در سبب تمیغی شده است نوازش یافته میان امثال واقران ممتاز
و علیقلینان از شنیدن این واقعه که میان شکیبایی چاک زده ها
حسرت برفق سو کواری رنجیت در اختیار تعاقب عبد الرحمن یک نمود
تا کنه در ریای کنک اند چون ظاهر شد که او تیزتر گذشت تا امید برشت و لاشه
ساربان سپر را بچو نپور برده در کن کولاب فن کردند و بر سر فرار او عمارت
سراسر نهاد و پل سبی فرمان پذیران اخلاص مند فتنه چنین فرو نشست
هکره نبرک که دوا بهی و انگاه چنین فرمان روانی که عالمیان جهان صورت

از فرمان پذیری او لنگا بودارند اینک کشتی نماید و دم مخالفت زنده بخت
دشمنه هلاک بر سینه خود زده باشد و همان کردار ناخوار او برای دفع او
کافی است تا وقوع این سرمایه مزید اکا بهی بخت بیداران سعادت حوی
شود چنانچه از احوال سعادت اشمال بن ضد یو جهان بظهور می نماید و در
خود اندکی از بسیار گفته می آید و از سوانح بهجت انما که درین سال سمت ^{ظهور} ^{نابت}
که خدا سقن ادیم خان بود و شرح آن بر اسم اجمال است که عاقبت ^{نابت}
که شالخال عظمت قباب هم آنکه و فرزند آن او بود متوجه که خدای
ادیم خان که سپه خورده ما هم آنکه است شد و تفحص قائل و خیر باقی خان
نقلیه که از قدیم پروانچی میزرا نهدال بود نامزد ساختند و در اندک وضع
لوازم این جشن را در خور عاقبت خود بظهور آورده و تا به محبت این العقاد
والادست هم داد و همت علی شایسته می که در اظهار مکرمت در بار
مرحمت تقوی طلبت اینچین جشن دلکش را واسطه هزاران مکارم که در آید
مقیس خن بیرامخان ناصر الملک بر محمد خان را چون سرای دنیا
عبرت بخش دین دران دور بین است هر چه بظهور آمد هزاران حکمت
و معدلت دران و در عیت نیاده دست قدرت است و دین باید که پسند
و در درالعدالت و اور حقیقی در جاسوی پر شور و شریح دولتی سپری شود
و هیچکس را از آسمان غرت بزمن مذلت نمی آرنند مادام که او خوی نیک خود را
گذشته ساک راه انحراف نمیکرد و ولهدارین هنگام که بیرامخان اسپانه

نزدیکی شدن رسیده بود فتوری درخوی او رفت تا آنکه بوسیدند
 اندوزان ناتوان بین و حسد پشیمان سعادت که در معنی با قضا ^{لنتنگ}
 و با خدا جنگ اند و از کونه خردی لبادی دیگران اند و رسیکین میشوند و
 نعمتی و اندوه مردم دیگرش دمایه میکند خاطر میرنجان از پیر محمد منظر شده
 او از فرط عقیدت و اخلاص در مراسم و اتخوابی و کارشاهی بود ^{سراج}
 سمات پای و ملکی نمودی در اعتقاد بردستی و دوست خود داشته ^{چین}
 دل و پل کرده بروی غصه می خدمت گذردی و چون ناکندیر انجمن ^{کسی}
 میبسته مرجع خواص و عوام و محل از دحام طوایف عالمیان می باشد
 از بیغیخ دل بچو صلا حسد او در خون میکرد و از تیره رانی مصدر افترا ^{دنهان}
 کشته کارش کنی سنجایند خاطر بزرگان بوسطه افزون مشغله و عدم
 فرصت تشخیص گفت و گوی یکس طشان برهم میخورد پیر محمد خان نیز ملاز
 و معاد جهانیان شد و حجت پشهاراد در خون در جوش امن در سخن ساز
 و فتنه اندوزی که بر تنهام بستند بر امخان که روز را بخطا داد و نزدیکی
 سرشته تدبیر که میرسامان ادمی بها تواند بود از دست داد خود را ^{بیت}
 اهل حسد سپرد از کارهای بلند عالی همتهان او در توهم شد و پلامری ^چ
 که مستوجب غزل باشد با غزوی حسد پشیمان ناتوان بین و بحرف و حکمت
 نادرستان غرض کونی مخلص اعتبار داده خود را از پای انداخت و تقوی
 اقدام بر این امر مجاد اند که در آن هنگام ناصر الملک روزی چند ^{سپار} ^{شد}

بعیادت او رفت غلام تزرک که در بان او بود از روی نادانستگی گفت
خبر کنم خانان از بیغی متغیر شد و ملا بهر محمد ازین واقعه واقف شد از خانه بیرون
و بهنراران تواضع و مجالست در مقام خواهی استاد با وجود آن خانانان
که بیرون خانه در آمدن همایان با وی کمتر توانستند رفت خانانان زمانی بود
چین در ابرو و بیرون آمد و در فکر ناصر الملک شد و عرض کو بیان ناتوان سپن
واقعه طلب فرصت یافته سخنان گفتند و عمده آنها شیخ کردنی بود و بعد از
دو سه روز خواجه امین الدین محمود و میر عبداللہ نجفی و خواجه حسین نجفی را
با چندین از ملازمان نزد ناصر الملک فرستاد پیغام داد که نوکوت جالبی
و فقر درستی که در قند نار آمدی و چون در اداب اخلاص خود را صادق
می ساختی و همواره خدمات پسندیده بظهور می آوردی ترا بمراتب و مناصب
بزرگ میزند که در امید از ما به ملایم معارج سببه ارانی آوردیم و چون تکلیف
بودی از تنگ شریک بیگ ساغر از دست زینت و ملاحظه داریم که از تو
مقاصد عظیمه سرزند که علاج آن بد شواری نمود بهتر است که چند کامیسه
در کلیم نامرادی کشیده در گوشه نشینی و علم و تقوا و دیگر اسباب
جاه و جلال و مواد بگرد و شرف خود را بسیاری و با صلاح خراج خود که هم
صلاح دولت است و هم مصلحت روزگار سپرداری تا بعد ازین هر چه
رای مصلحت اقتضای مادر باره تو قرار یابد بران عمل نموده شود و محمد
بمجرد شنیدن این بشارت چون از آمدن بود مکنت ده پیش ازین اسباب
امارت سپرد و بسببیک بر خاطر انزو اخیست نمود و بعد از چند روزی

بیعی بدان نشان رای پیرمخان گرفت که او را مقید ساخته قلعه فرستند
 و برین اندیشه جمعی را همراه ساخته ملارا قلعیه بیان فرستاد و از آنجا
 بو سیله مردم متوسط الاحوال در شرارت و خیریت خصت سفح حجاز حاصل
 کرده متوجه کجرات شد چون مشا را لیه برادرسن لور آمد فتح خان بلوچ او را
 خندگاه نگاه میدار و در احترام او میکوشد درین اثنا نوشته میرزا
 شرف الدین حسین و او هم خان میرسد که هر جا رسیدن باشد توقف نماید
 و اسطر ساختن غیب بر بند مشا را لیه از آنجا معاودت نموده نیواجی
 ز مشهور بزره جبا یز امنه اقامت کرد و آن نیکی را مضبوط خست
 چون اینمغ معلوم بر پیرمخان شد شاه قلیخان محرم و خرم خان و جمعی را
 فرستاد که او را دستگیر گردانند چون این فوج نزدیک سید میان نهادن
 طرفین بقدر جنک در پوت و چون شب درآمد مولانا پیر محمد خان با معدود
 بدر رفت و اسباب و اشیا را بدست این فرستاد با درآمد القصبه پیرمخان
 بواسطه بی پروائی خود و اغوای حسدیمای کوته اندیشین محصل کار در آن
 از میان برکنار ساخت و بدست خود پیشه بر پائی اقبال خود ردد
 شایسته چون کار و بار و داد و گیر کارخانه سلطنت به پیرمخان سپرد
 در خلوت سر اساطر مقدس عیار جبا میان میگرفتند سنوچ این قصه که شبی
 بر اراض فاسد بود نا پسندیده مکافات انرا با نیزه کار ساز گذارند
 و با فرزند خرد فرزند حوصله هیچ ظاهر نفرموده نظار که تماشاگاه عالم
 و بعد از پیر محمد خان منصب و کالت پیرمخان کاجی محمد خان سبانه که از

نوکران قدیم او بود قفوض یافت اگر چه این اسم بر و اطلاق شد اما شیخ کزلی
که بصدرت امتیاز داشت و کیل معنوی بود جمیع مهمات مایه و ملکیه را بر این خان
په استغواب و نمیکرد او هم از باد مراد افکن دنیا از جائی رفته باحوال مسکن
و ضعیف نمی برد خست و کبر که بنیاد افکن قدیم دولتبان است تا نبود دولتبان
بیش گرفته اسباب بکمال خود و مرید خود سر انجام باندگزی صیغه اماران نظور
خواجه کاشته قلم و قانع رقم خواهد شد از سواد فرستادن حبیب علیخان
است به شیخ قلعو رنبتور که از قلعو نای نامی مالک هندوستان در فرعیست
و رصانت ممتاز است و در ایام تعلیم استیلائی افغانان سلیم خان این
حکومت حجاز خان نام غلامی اختصاص داده بود چون کوس اقبال است
بجانبگیری بنید او نشد این غلام سیه بخت بیدولت نکاه داشت قلعو
از اندانو قوت خود در درین باین اندیشه نداشت که بدست اولیای دولت
قاهره نیفتد بدست رای سورجن که از ملازمان رانا اودو لینگ بود و دران
نواحی تحکم و بوطن درشت فروخت و سورجن دران قلعو خانها را سکن نهاد
بایستی ثابت محکم کرد و مواضع و قربات اطراف را به سبط و تحکم از مردم گرفت
درین و لا خاطر اقدس به شیخ این توجه فرمود و حبیب علیخان را با دیگر سرداران
کار داران و سوادان جنگ فرستادند این لشکر اقبال رفته که سمت شیخ
است و یائین سالیته محاضره کرد همواره آتش سکار در ارتفاع بود و زهر
مخالفان از بیم سلطت اقبال بی می شد چون این بر تعالی فتح این قلعو
بمیان توجه اقدس نماند ای بوقت دیگر باز سیه بود در قرب این حال

تفرقه پیرانخان نبطور آمد و کار اکهان دولت مہمات ضروری بہتر از ان دستہ
 بان پرداختند و از سوانح انت کہ شہر یار برده ارا بسیر کو الیاء تفریق بر
 از انجا کہ ہمت والای حضرت شائستہ ہی مجبول بر صید ممالک و شکار قلوبت
 در حال این احوال پوستہ خاطر نرت پرای شکار چتہ میل فرمودی و انرا
 نقاب جمال جہان ارای خود کردانیدی درین ایام عنان غریمت خنوبت
 بقصد شکار منعطف داشتہ عرصہ کو الیاء راز قدوم و موکب خاص سعادت اجلال
 دادند در شای شکار بعضی اہو بانان و مقربانان بساط شکار بعض
 اقدس رسانیدند کہ ہمراہ شیخ محمد کہ از شیخان مشہور ہند بود از کجرات
 کاروانی بدل کہ لائق کار کاہ شکار بادشاہی باشد اورده اند نیز بران
 حکم نفاذ پوست کہ سوداگران را ہبای دلوخوہ داعو کاروان مذکور را بید
 درین اثنا معروض بساط عشرت کنت کہ شیخ محمد خویشان او بہترین
 کاروان دارند اگر در وقت مراجعت از شکار از منزل او عبور فرمائید بہر
 شیخ برای افتخار روز کار خو کاروان را سپکش خواهد کرد بنا بر ان
 نظر ہر باندیشہ این حیوان و بساطن عیار گرفتن جوہر ان نیست
 لصبوب منزل او عبور فرمودند شیخ کہ موکب عالی سر مرہ دین افتخار خود
 ساختہ قدم اقدس را حرافت پیرانخان دانست و جمیع کاروان را
 کہ عبورم شیخ منسوب بود با سیر تحف و ہدایا و نوادہ کجرات سپکش کرد
 و راقم حلوان دعطریات حاضر ساخت و در آخر مجلس از حضرت پشای

پرسید که حضرت دست ارادت کبسی داده اند باز حضرت که دست رفیق
بید الله داده کنجور کنجینه اسرار صوری و معنوی بوده و در حنفی حالات
درشته تماشا می زند که امیر عالم بودند برسم ظاهر در جواب فرمودند که
شیخ دست خود را دراز کرده دست مقدس ان حیا پرورد الهی گرفت
و گفت ما دست شمارا گرفتیم حضرت شانه اش ای ز فرط مروت و حیا چیزی
نبای ان نداده شدم کمان بر خاستند نیکان حضرت شانه اش ای کز
در محافل عالیه می فرمودند که همان شب بخیم اقبال امن نرم جام و باده
ترتیب داده سرگرم نشدند و شاد بودیم و سر طریقی گرفتن کاروان و طرز
دراز دستی شیخ خند یاد شدم **بیت** نیز بر دلوق ملع کند تا دارند **ها**
دراز دستی این کوته استیخان **ابن** **ها** سبحان الله امر و فرموده
خود ارای در ان پایه و قدر داین و مروت و مردی حضرت شانه اش
در میفرستید که با وجود آنکه مکر عوام الناس مباح علیه رسید که ان شیخ
در هنگامه عوام از عملن شایسته خود پشیمان نشد باین پاره رویش
مباحات میکند کوشش فرموده در تدارک ان توجه نه نمودند و این ساج
برادر خود شیخ هیلوال است که سابقا مذکور شد میرزا هندال او را
قبضه رسانید و این دو برادر اگر چه از فضایل و کمالات علمی عاری بودند
اما بعضی اوقات در روانای خیال نشسته بدعوات اسما استغفال نمودند
و از ارادت او بیزار گاه و اعتبار خود می ساختند و به صحبت سلاطین و امرا
بوسیله ساده لوحان زود فریب کسین متاع ولایت میفر و خستند

و بلطایف الحیل مواضع و قربات میکردند و برادر کلانش که ملازم رکاب
 نصرت قباب حضرت جهانبانیه حجت اشیا می بود چون آنحضرت را
 توجه ضمیر بدعوات بود شیخ را با دعای ادعیه عزت میداشتند و شیخ نیز
 در خلوات خود با ساه لوجی حید نسبت بحضرت جهانبانیه گاه واسطه
 عقیدت و گاه رابط ارادت انتساب داده تفاهر نمودی و در نکام
 فتنه شیرخان چون برادر کلان او در دولتخواهی حضرت جهانبانیه
 عمر خود را سپری کرده بود و اهل روزگار این خاندان از منسوبان
 این دولت ابد قرین میدانستند شیخ محمد از تو هام اسید افغانیان
 بکجرات رفته بود چون سواد اعظم هندوستان از شششعه نراقبال
 شانتناهی روشناهی گرفته دایره امن و امان شد شیخ با ولاد
 و احفاد خود در دار الخلافه که مجلس قدس مشرف شد و اعزاز و رعایت
 یافت شیخ کدایی که با وعداوت قدیمی درشت تباریکه کرد ششینی بر
 و رساله او را که در کجرات نوشته بود و برای خود معراجی نسبت داده
 بدعوتهای غریب جذب خولطر سده لوحان طلب را سر انجام میداد
 نجایخانان رسانده خاطر او را بر و متغیر گردانید و او بوسیده بغض مردم
 از اسپه های خانیان نجات یافته بکویار منرو می شد تا آنکه در یوم
 اردیبهشت ماه الهی سال هشتم موافق در شنبه هفدهم رمضان
 نهصد و هفتاد و مسافر ملک سستی شد و از قضای درین سال بظهور آمد

فرستادن بهادر خاست برادر علیقلی خان با عیال که فرادان تسخیر مالوا
پوشیدند مانند که مالوا ولایت است خوشش هواد بسیار شده بر حاصل حکومت
مشایع عثمان که بزبان عوام اهل هند بسجاول خان مشهور است حکام در
و بعد از او سپهر باز بهادران ملک را متصرف بود در ایام تسلط سلیم خان
نونی بسجاول خان بدرخانه سلیم خان رفت بعد از چند ماه توهمی بخاطر
راه داد و بدو اع خود را بمالوه کشید و سلیم خان با لشکر گران انجا رفت
که بسجاول خان را بدست آورد و او سپاه بر اصرار و مکر پور برد و سلیم خان
رزمالوه کن باستالت او فرستاده بعد و بیجان پس خود آورده
تمام سرکار مالوه را بمردم اعتمادی خود سپرد و جایگزین کرد بسجاول خان
آورده چند پرکنه ازین ولایت یاد داده بود بعد از آنکه نوبت حکومت محمد
عدل رسید او بنا بر آنکه حکومت مالوه بسجاول خان داد و تا آخره خود حاکم
مالوه بود و بعد از او پیشش باز بهادر بجای پدر حاکم شد درینو لافظ
جهانگش در فرام آوردن بر آنکه کیهایی روز کار بود با شطام محاکم
مالوه پرداخت و در باطن مقدس قرار گرفت که باز بهادر اگر سعادت
درشته باشد احراز دولت رسانوس که اکثر حصول مقاصد است خواهد
والا استخلاص چنین بلیکه از دست هوس پرستان بیدار که لازم دین
سروریت باین اندیشه جهان درای بهادر خان را بجمع از سرداران
نامور و دلاوران ملک شای فرستادند که این امنیت سعادت بپزند
رزقوت بفعیل اید و غنچاری و عکس از سرپرستان تمدین که بر دست

واجب است بمقدیر سد ربا در خان روی تسخیر بان ولایت نهاد چون
 قصبه سری مورد شکر فروزی کشت برسم خورد که کار بر اینجاست که تفصیل هم
 پذیر خواهد شد روی داد و او بجهت مصالح احوال خود کسان فرستاده
 سوادرخان وان لشکر را باز گردانید و تسخیر این ولایت نیز بوقت دیگر
 رفتن و خپانچه در محل خود قسم پذیر کرد **دوازدهمین سال** **مجلس الهی از جلوس مقدس**

شاهنشاهی یعنی سال امرداد از دور اول باز بهادر دیکتای
 با هزاران جهان ارایی امر و سال محسم الهی از جلوس سعادت پیوند نشستی
 سال امرداد است بجد و جلال آغاز شد و آفتاب عالم تاب در شب دو شنبه عری
 بعد از چهار ساعت و نه دقیقه نیز دهم جمادی الاخر مهنفد و شصت و هفت پر تو
 محاذات برج حمل انداخته برای رانته خواران سماط عنصری صیالی نوروزی
 نورداد که های اقبال تازه بتازه شکفتن گرفت و از هر بر که منشور دولت تازه
 چشم نظار کیان حدایق سلطنت درآمد نورسان سرالستان جواینه را از بازار
 فرایش پیداشد و سودای فرا جان در روی جنون را جوهر دماغ رویشور نشد

س باط از کل دسینه کلشن شده **چراغ الاکل از بادیه روشن شده**
 بنفشه سر زلف را خرم زده **کره در دل عنجه محکم زده** **اکتاده کل لعل صلب**
 نظاره کنان چشم ز کفر نور **زاواز در راج و رقص تدر** **اسبک شته از خان**
 پای سر **شده فرشت کل مفرش بوستان** **بصجا بردن امد و بوستان**
نهفت موبک مقدس شاهنشاهی لشکار دوبرده از روی بر اینجان بردن
 درین سال فرزند عنوان که خفوان جمال ارایی و پرده بر اندازی ان مجموعه

نقشندان ازل و ابد بود باغ عقل کل کرد و غنچه تدبیر شکفت همان منظر را
سال آغاز برآمد کام شد در آسمان کردند امر در مرفه نتایج نگا بوی خود یافته
ارام پیش گرفت آسمان را مرد در کنار نهادن شروع شد زمین را کل مقصود
از جیب امید بر آمدن گرفت از انجمنه پر انجان که خود را در مردانگی و معامله دانی
و عقیدت و اخلاص یگانه روزگار میدانت و از هجوم خوش آمدگوییان دورا
با خود این عقیده بود که بی وجود او انتظام مهمات هندوستان صورت ندارد
از تیره رانی هم صحبتان کوتاه سپین بر ابراه رفت و مجتهد زده اعمالی که از رو
نبالستی سرزد گشت رسی است پستانه که هر گاه داد او بدایع ارا حکمتها
که او در اندام مصلحتها می که اندکی بان دانان نیز بر مردکی را در اندوه در انداز
تخین او را مصدر امری چند کرد اند که فروغ رضا مندی الهی نداشته باشد
بس آدمی که در عالم اسباب جمال خود جلو میدهد خرد را که مهین ترین عطیه
از بی است بهره نداشتن مردی انرا سرمایه رستری ضای الهی دانند اول
چیزی که مردم فزوان مشغله را اهتمام یابد نمود انت که در صحبت خود خوش
گوینان راه کمتر دهند و اگر اخترازی کلی بوضع روزگار دشوار باشد تا که سر زرو
بصیرت و بصارت مگدونی را از ملازمان و دشمنان برگزینند مادر خلوت
کلمه حق را که بس تنخ میباشند و در امر چه و طالع اکثری ناگوار می آید مسنده باشد
که خوش آمدگوییان زیاده از صد و افزون مشغله از فرصت تمیز حق از باطل
و صواب از خطا کمتر و با کمروایی هوش ربا از صد هزاران کامروا
یکمی باشد که بغرض حوصلی پایه هوش بر جاد دارد چنانچه این عطیه

و مایه از این قضیه خدیو خدا پرورد در زمان سعود ماست که هر چند کامروایی بیشتر
 و جهانبگیری افزون تر پایه اکاهی برتر و رکاب تکلیف کردن تر و خوش کویان
 اگر چه درین درگاه و الابه کام خویش میرسند اما شهر بار دانش بزود سرشته
 تمیز از حکم گرفته بهشمار در این میگذرانند تا هم برده ناموس این کرده درین بخشود
 و هم خوش آمدگویی را اثری پدید نمی آید هیچ میدانی که در پستانه زمانه از این
 توجهی فرمان روایان خوش آمد چه خاها و چه فاند آنها که خراب خند
 و خراب شدن اری بموجب حکمت از این در کارخانه انتظام از خوش آمد
 ناکزیر است لیکن همانقدر که پیش خرد مستحصل شد و آن مخضر در آن
 که در اصول معاملات فرو گذارستی سرود و عقل که کوشی را که سلطان ملک
 ابدان و فرمان روایی عالم اسباب است یکبار که از دست ندهد تا خوش
 و غضب را که فرمان بران او بند از پله پروایی فرمان روشنند **س**
 چاهست ماه و دیده بنیاد افتاب **ا** تا اومی نگاه گذر پیش با خجسته
 چندین چراغ دارد براه می رود **ا** یکذرات با بنفید و میزند سزای خویش **ا**
 و از امور نالایق که بمانند بر مصاحبتی از بر امحان نظهر آمد کستن فیلیان **خاصه**
 بادشاهی بود و محمدی ازین قضیه عبرت بخش آنکه فیلیان بادشاهی درستی
 خود را فرمایند فیلیان کرده یکی از فیلیان را بیسار سایند و در چنین کار که
 بیرون از حساب و اداب و اخلاص بود خود را مورد نفوس ارباب حیرت
 ساخت و ازین بد تعبیه آنکه روزی یکی از فیلیان خاصه شاهنشاهی برستی کرده

خود را در یابی چون انداخت بر امان کبر شیخ سوار بود سیر میکرد این فیلی
 از اطاعت فیلبان بدرامن بود روی بجان کشتی بر امان آورد و حالیکه
 غریب بخانچانان گذشت عاقبت فیلبان بر فیلی غالب آمد و بر امان
 از سبب آن حیوان پراغند ای مضمون ماند چون امعینی بعرض اقدس حضرت
 شاهنشاهی رسید با وجود پیکارهای فیلبان برای دلجویی و دلدهی ^{فیلبان}
 را سبب پیش بر امان فرستادند خان که از ایام ادبش نزد یک سبب ^{نوف}
 او را بیاسانید هیچ ملاحظه نکرد که این فیلبان از قبله دین و دولت است
 و باز از حضرت از روی مردی سبب پیش فرستاده اند و قطع نظر از این
 سعادت افزانند است که برست چه گرفت خصوصاً بر حیوان بدست ^{دعاگاه}
 بر چنین حیوان عظیم که بیشتر در حالت بیستی از فرمان سر محمد حضرت
 شاهنشاهی که معدن مردی و اکاها بی اندامثال این امور باشد سبب که اند
 از بسیار نوشته امده جان دستور خود در نقاب بپروردنی سبب بره بخاطر
 نمی آوردند و همیکه همت والا متوجه آنکه شاید انمیرم عنان الصاف ^{مرفته}
 اگر بره اخلاص نتواند قدمی نهاد ساکد راه معامله در این شوند و این کرده
 دست سری و سروری شده توفیق اندیشه درست نیافته روز بروز تدریر
 میشدند و تا زمانیکه بدین منی این ستم اندیشان طعنان نداشت از نیک
 معیشت صورتی که ملک ضد یوزمان را از او برداشته بخوشش امده کو بیان خود
 کرده بودند و امثال آن بخاطر اقدس نمیرسید و چون حضرت جهانبا یله
 حبیبش سبب بر امان را اسم آتالیق برده بودند بارها بر زبان مبارک

آنحضرت چنانچه برسم است که همین سالان را جو انان دو لقمند بابا کو سید خان با
 میکندشت ان جهان بزرگ یک پیمس پنی درشته امورناش ایتیه اورا میکند
 و بسیر و شکار سرگرم بود و سر تسلیم بر زمین ضا درشته اینر و چون خود را می پر
 تا آنکه کار از اندازه بیرون برده ماتفیق مؤختان خوش آمدگویان معالیه
 نافهم مثل و یکم و القدر و شیخ کدای کنیواند لیشها تباہ بخاطر آورده
 خیالات خام بخین گرفتاری و چون باطن نورانی حضرت شانت ای بر صلح
 این کرده کافر نعمت لکا هی یافت پیش از آنکه این کرده کراه بد کرد در حال
 فاسد و خود طایر سازند راز سر سته خود را در میان اخلاص سپها لکجبت مثل
 ما هم آنکه که بعقل و تدبیر و اخلاص است بود و ادهم خان و میرزا شرف الدین
 حسین و جمعی دیگر از استان شینان بارگاه قرب در میان آورده
 بخاطر خورده دان رسانیدند که نقایچه از جمال حیان را را بر درشته
 فکر او رنگ لرایی فرمایم و بر ارمغان و خوش آمدگویان مجلس اورا سزای
 لایق در کن رهنیم تا از خوار غفلت بیدار شده زمانه دراز در حیرت
 کا خود یا شند سبحان اللہ بان استیلائی بر ارمغان و افزونیا لشکر او
 و تعذب طار بار با اخلاص کجا بخاطر شیری امثال این اندیشهاره
 می یافت اما چون اینر و حیان را میخورد که از صد هزاران پرده جمال
 این بر کنز به خود یک دوئی را بر درشته پرده تانف بر روی جهان فرود
 و اورا بر سر فرمانده و او رنگ کشور ستایه عالم ارایی استقلال کمال
 ملکوت فرماید ناگزیر و چنین به کام امثال این خواطر قدسیه و ارادت

الهامیه بر دل حق کزین ان حق پرست حقیقت امین راه یابد دفعه این
 کنکاش دولت افزا در بیان که بر شکم کار تشریف عبور فرموده بودند
 اتفاق افتاد ملازمان عقبه اقبال چه از روی صق معیشت ظاهر که از ستم
 شریک پیرانخان کار این بادشاه فغان چون حاله بادشاه زمان بعثت
 میکردت وجه بغرور اندک اخلاصی که هنگام طوفان باد سموم پیران خلاص
 اندک ان باب یا منجمود در اندیشه صواب پیوند استقام نمودند و ماهم از آنکه این راز
 سرسید الشهاب الدین احمد خان که خاکم در سینه بود و براری و تدبیر و حق
 و حقیقت ورزی ممتاز در میان آورد تا آنکه تبارج هشتم فروردی ماه الهی
 سوار فوق خوشنیه سیم ماه جمادی الاخره هفتاد و شصت بیست بعزم این شغل
 که مستلزم نظام جهان و مستوجب زمان امن و امان است از دورا الحلقه
 اگر نه هفت فرمودند و شکار کول در بخند و ظاهر ساخت از رب چون
 عبور مویک مقدس اتفاق افتاد دوران شبحان بگیا شده بود در منزل
 حکیم ریل مسرت از ای خاطر اقدس بودند و چون پوسته پیرانخان
 اظهار تعلق خاطری و توجه باطنی بمیرزا ابوالقاسم میر میرزا کامران
 منجمود و همیشه بد اندیشان ان مجلس او را در نظر میداشتند بموجب اشارت
 عقل دور بین میرزا از روی آب طلب داشته درین شکار که قصد مقصود
 بدست آمده همراه گرفتند تا عصابی گونه باطنان مرحله عددان و عناد
 و زنت او نیز راه کوبان بادیه فتنه دف و نشود و الحق تدبیریت سینه
 همان طور که بخاطر الهام تیزیر انفا نموده بودند بعمل در آمده صباح ان

۹۶۶

بد رفته اقبال روز افزون بقصه جلیه نزول جلال فرمودند و از انجا
 نقیصه سکنه رضت واقع شد محمد باقی قلا به خرد هم خان انجا بود
 ماهم انکه او را طلب داشته محرم راز گردانید ان فرمایه به سعادت
 از دولت اتفاق حرمان حبت و باین التفات کرده این خبر را به پیرنجان
 فرستاد و چون وقت سپری شدن رسید لای پیرنجان نزد کبک بود
 و مدیران کارگاه شایسته ای یافتند این منصوبه الهی بود و بدو پیرنجان
 این سخن مثل سخنان دایم به عمق دانسته اند شیه را بان راه نداد در ایات
 عالی از انجا به کارکنان و بخیر افکنان بر ساخت کول ظل اقبال انداخت
 و چون حضرت مریم مکانی در دراز الملک میسج تشریف درشتند از انجا
 برسیدن ایشان را که بقدر تکطیری مزاج اقدس ایشان بود تعویب
 متوجه پیش شد و در میان قصه خورجه شده لبرای درود سعادت از انجا
 درشتند درین منزل شهاب الدین احمد خان با سایر برادران و نحو
 آنکه دولت استقبال دریافت و مورد التفات شایسته ای شد و از انجا
 بقای دولت ابد بپزند و ساعت سعود تبارخ شاستر دهم فرود می
 موافق شنبه بیستم جمادی الاخره در الملک دهم بقدر دهم شایسته
 فرسمازی یافت و جبهانین کامیار دولت شده غلغل شادی بعالم بالا
 انحضرت بفرود خرد خدا داد در جمهوری مخلصان درگاه نموه بر کارهای شایسته

توجه داشتند و مخصوصان علیه قبال و قد میمان این دو در مان عالی مناشیر
مطاع شرف صدور یافت که چون پیران از هجوم مشغل و نیوی از راه
سد انحراف منموده و از نظر انداخته بدیسه تروال قبال فرمودیم
هر که بحضرت موی اخلاص دارد یا معامله مناسبت و نجات خود بخوراید
و وصول مقصد ارادت دارد بر سپیدن بر لعل کیتی مطاع متوجه درگاه خلاق
سپاه کرده که هر کدام را بمراتب والا و مناصب کرامی سرفراز فرمایم که آغاز
زمان ظهور دولت ابد قرین است خوش بخت بلندی که خود را با این دولت
روز افزون اتصال بخشد از جمله ششش الدین محمد خان آنکه که در سره بود
منسوعاطفت شرف صدور یافت که چون مضمون فرمان اطلاع یافتند با کمال
امده متصرف شود و شهر را بمیر محمد خان کلان سپرد و موی متوجه بارگاه
حضور کرده و مهدی قاسم خان را بجلالت آورد که صورت حال نصرت قرین
بر بنیوان است او بر بنیوان اخلاص کامل آنچه حکم شده بود بجا آورده بملابرت
مشافت و محبت فرمان عنایت عنوان در باب طلب منعم خان بدار
بدار العیش کامل تقاضای او میای دولت از اطراف و الکاف احرام
این کعبه قبال پسند چون ششش الدین محمد خان آنکه شرف ملازمت منسوعاطفت
بنوارش خس و رزق پایه نعمت او از امید او در گذشت و در خواص و خلاص والا
بمراتب علیه که در ساحت و هم کنجد سپید و علم و تقاضا و تمنی توقع میرانجا نزا
با و خاست فرمودند و حکومت و هر است سیاح برای زین اموض

و تخریب کاران معامله دان از اطراف ممالک جوق جوق روی بدار کعبه
اورده کامیاب گشت میشدند شهاب الدین محمد خان بجهت رعایت
خرم و احتیاط شروع در استحکام قلعه دهیلا و مرمت برج و باره نموده
تدبیر مهات بلکه و مال از پیش خود گرفت در اندک زمانی او از به تغییر مزاج
اشرف اقدس از میرامخان بکوش تردیک دور رسید و در هنگام او
فتور راه یافت و مردم از وجد شدن گرفتند و لول کسی که از خانان
جد شدن روی توجیه باورند خلافت او در پیش فرمان شایسته
استقامت کردید قباخان کنگر بود که در امرای کاروان و جان پاره
قدیم از نظام دشت و بعد از او مردم نیک و جوهر و سرکرد متواتر متوالی
باستان معیله میرسیدند و ما هم آنکه با اتفاق شهاب الدین محمد خان
مهات را بعرض اقدس رسانده متکفل و کالت بود و هر کس روی
اخلاص بعبثه سعادت اختصاص می آورد بایست خوب اینها مناسبت
و القاب و جاگیرهای لایق و رعایتهای مناسب سر بلند می شد **سیدان**
بیرامخان از خور غفلت و چهاره کار اندیشیدن و راه صلاح کم کردن
از آن هنگام سعادت چونند که ریات علی از دار الخلافه اگر لشکار
اقبال ارتفاع نمود تا تزلزل حلال بدار الملک دهیلا بیرامخان بان پیش
و فطانت غافل ازین که قرعه شش عکس مراد گشته و منصوبه روزگار
نظم و دیگر برآمده همچنان با درین فارغ و خاطر از ادکوس استقلال میزد
از حال نشسته و غرور اگر سخنی از نیتش بکوش او میرسیدان را باور نمیکرد

و اگر صدق این معنی در خاطرش بر تو می انداخت چون باد مندار
که در سردشت از او قیام نمی نهاد تا آنکه مناسبت استمالت از درگاه ^{معبود}
با مراد رسیدن گرفت و غلغله تغییر مزاج اقدس یکجا ضحاک تزدیک و در بلند
یافت و یقین بود که شکار حضرت پادشاه است ای این بار بطرز دیگر است
و در یافت که در او نظر انداخته خود سعادت متوجه اشقام کارخانه ^{سلطنت}
شده اند سرشته تدبیر از دست داده سر سیمه شد و خباز میرزا ابوالقاسم
گرفت دامری بغیر از حیرت و ندامت بدست نیامد تا که نزد دست در حلیه
نرسون محمد خان و حاجی محمد خان سپایه و خواجه امین الدین محمد محمود را
که بحسن خدمت از درگاه پادشاه پنداری بختبار خواجه چهارم سر بلند می یافت
بود بعتیه اقبال و ستاده لوازم فروتنی و نیاز مندی با انواع تقصیر و معذرت
سیغام داد که با فسون جرب زبانی تو رفتند ساخت و عمیدانت که
کار فرمای ابداع در اطهار این حدیوزمان است تا از پرده برآمده جمال
حجاب را رای خود را در لباس نظام عالم و عالمیان نظهور آورد و در نظر آن
ان ملاذ اعلیٰ تماشا قدرت بود در افزایش بختش استقام نمایند
وزمینان امیدوار کام و رانی صورت و معنی کردند و هرگاه معامله ^{معیار}
افسون و پادشاه چه شتی دهد و خیر حسرتان دین و دنیا چه بار آورد سخن کوتاه
چون فرستادها بدو نگاه رسیدند از شنیدن سخنان پادشاه
شرمند و سرافکنده گشتند چنانچه مصلحت خود را از خوب بیرون میدیدند
حضرت سم از درگاه عالی نیافتند حقیقت احوال از نوشته آنها از متوقف

متعفن خود سرسیمه شد و سرشته تدبیر از دست او کسینخته گشت که بران
 میشد که هنوز بهجوم عام شده سرعت خود را برسانم و علاج واقعه نمایم باز
 چون تامل میکرد ملاحظه حرف اخلاص و عقیدت که بارها بر زبان رانده
 بود پیش راه او میگرفت و نقش رفتن بلباس درونخواهی نیکو نمیشد
 که دیگر امثال این امور را کنجایش نماند بود عاقبت همین معنی قرار داد
 که طلیسان هوخواهی بر دوش افکنده کریان و مالان باسوز و کداز
 خود را لصف اقبال بارگاه عزت جایی دهد چون حقیقت حال امران
 هوشمند مسمع اقبال رسانند جمعی را بی چنان دادند که برینجان
 بهر وضعی که بایدهد و فریغ دران ضمن مطلوبست مشتبه از آنکه
 بایدهد بجان لایق نهضت باید فرمود و قرار ملاقات نداد چه جنبه ظاهری
 رسب فراتسب نماید و بعد ازین ملاقات خود چه صورت دارد و اگر
 برینجان بلاهوراید کمال باید رفت و جمعی آماده جنگ بود و فلان حضرت
 شایسته را بجای صلح نمیدیدند و بعد از سرگذشت بسیاران
 مشیر پیشه ملت و اقبال در آنحوه عالم صورت معین با پی وقار
 استحکام داده قرار بر بند و کارزار دادند و ترسون محمد خان و میرزا
 فرستادند که برینجانرا از آمدن مخالفت نمایند و نگذارند که لباس
 دوستی پیش ما آید که در غیر تبه او را نخواهیم دید برینجان چون این راه
 که پیش گرفته بود مسدود یافت و در اندیشه دراز فرو رفت که بطریق
 دیگر رفتن مسیح و مخالف و اکنون در ایمنست اگر چه در یک و شیخ کدا

که سرپرده و نشان بودند کوشش در بیکار تباہ مینمودند و برین میدانستند
 که زودتر باید رفت و پیش از آنکه بحوم عام شو کار را دلخواه خود باید خست
 لیکن بهمان ملاحظه بموجب سعادتیه که داشت بجنک را بمیداد و در بعضی
 همه از دور باش اقبال شاهشاهی بود و نیز بخاطر مغرور او راه نمییفت
 که در این نظام ممالک هندوستان پراو کار از پیش رود پس بهمان شهر
 که در لیس هستی کار در سنج کرده اید تا یکبار که رقم بدیامی جا و داین
 بر صفحه احوال او نکند جمال جهان در ای معنوی حضرت را نمیدید
 و حاشیه کردان بساط غرت را رونق افزای سواد هندوستان
 نمیدانست بنا بر آن پرهوار کار خود بر نمیداشت بلکه از هیچ مردم
 رفتن در یافته در مقام خصمت میداد و دایم زلین خیال کرده بود و گاه
 بخاطر خود این رساندی که چون بهادر خان را به سنج مالوه فرستاده ام
 و هنوز بان ولایت در نیامده من با جمعی از ملازمان خود را به بهادر خان
 وان ولایت فتح کرده و انجا آرام گرفته و صب کا طلیم و بعضی اوقات اندیشه
 خیان جولان میداد که در آن خلا فر کرده را گذارشته از راه سبیل علقینجا نرا
 باخو منقح سازد و بولایت افغانان در امله روزی چند در آن خود در سیاه
 جمعیت سرانجام دهد و گاه رسم بخورد خود در نیت است که در مسکنت که همه وقت
 داعیه ترک و بخیرید که بیان کیرن بود که بقیه عمر در اماکن شریفیه و عثمانیه
 بسر برم در بنیولا که بندگان حضرت بدولت و اقبال متوجه انتظام ممالک
 شده باشند کدام توفیق ازین بالاتر که منیت صمیمی قدری خود را از وقت

اورم از درگاه عالی استغای رخصت نمایم و حکمی مقصود آنکه شاید
 در بی صورت بر حال من بخشیده مرا بر برگردانند از مصلحت خود در برابر همین
 عنایت قرار داد و در رخصت مردم اینهمه اندیشه میکند اگر مخلص میگفت
 من خواهد بود پس امثال منمردم در لشکر بادشاهی بودن مناسب است و اگر
 سرحدار شدن دارند و قطع نظر از آنکه همراه در شستن این قسم مردم بکار
 نمی آید در رخصت این قسم مردم شرط نیکنمایی سرانجام کردن و از آنکه
 خود را خاطر نشان بکنان نمودن است باری بعد از درازی سخن
 و کوتاهی این نبطا هر نسبت حج را گفته و به باطن اندیشه های خود راه
 اول پیر اسکندر افغان را با غاز بخان رخصت داد که رفته در ملک
 محروسه شورش کند و با طرف مکاتبات نماید و فرستاده بخد و اکثر گفت
 که از آنجا اهل و عیال گرفته بجانب پنجاب رود اگر کار از تند بسیر بگذرد
 ماکذیر بجهت ریاست سامانیه است و وقت منازعت مرتب بر پدید
 چون اندیشه نادرست بعضی قدس رسید از آنجا که سجد که عمده این بزرگ
 افاق رفت عظمی و مروت گیری است رسوائی بر آن خان نه پسندیده
 فرمان شغل بر فنون مردمی و اقام مهربانی روانه ساختند و در آن نپذیرد
 هوش افزا که بخش در نظر آمد از جمله عبارات این بود شما جمعی که بسبب
 این بخش و از ارشاد اند مشورت نموده بحال حال ملاحظه ناکرده
 باغوا و اضلال آنها بیرون آمدن باعث برهم خوردن و لایتنها شدن آید
 و دل اسکندر را و غاز بخان را رخصت کرده آید که رفته در ناحیه

شورش نمایند و مهدی قاسم خان مکتوب نوشتن صحیح مسا که در این
او فرستاده اید که متوجه لاهور مشیوم قلعه را نگاہ داشته بکسی دیگر ندی
و بنا تا رخا نخ بهیہ پیغام نموده اید و ہر طرف و جوانب خبر تا فرستاید
کہ از ہر طرف خلل اندازند و خود متوجه لور شدہ اید کہ از انجا بلا ہور
روید اگر چہ یقین است کہ از انجا کہ کمال خلاص شہادت بخودی خود
مطلقا ہیچ کبی ازین راضی نبوده بادی نشدہ اید و جمعی باعث غوریت
و ضلالت شدہ مہمات را با انجا رسانیدہ اند اما شما خود کو مید کہ این
چہ صورت دادہ کہ بعد از چہل سال خدمت بان عمہ خلاص و در ادات
و دریافت انواع رعایت و عنایت رسیدن بمنہنمای غرضت
نامی را کہ بواسطہ اکر ام حسان این دو دمان عالیشان در اکثر معمول
عالم بکمال صدق و خلاص انتشار و رشتہا یافته درین آخر بہ غمی براید
و از خدای خود در ہر معاملہ شرم ندارید و چون با وجود ان بخش و از ار
و امور نامناسب نامہوار غور خاطر شمارا غم نر میداریم و خیریت شمارا
میجوایم مناسب حیان می بینم کہ چون حالا ملاقات و شہاد عقہ تاخیر
و توقف است اگر شہاد بخیزد در حدی و ولایتی ارزانی داریم کہ انجا
روید ارباب اعراض باز با سخنان خوانند رسانید کہ سبب یاد تہ از ار
خاطر اقدس خواهد شد نوعی کہ عرض داشت فرستادہ التماس خست طلب
چون شرفین نمونہ بدین نسبت عازم جائز کشتہ متوجہ شوید و کسان
فرستید کہ وجہ نداری کہ در سہند ولا ہور گذار شدہ اید بار کردہ بکسان

بعد از آنکه هدیایت و توفیق ربانی این سعادت در یافته باشند
 و با حرام ملازمت متوجه شوید در انصورت بر وجه حسن تلاقی
 بدیخچه خاطر شما خواهد دارا ده نمایند مضایفه خواهم فرمود و سوا لوق
 شمارا ملاحظه نموده بیشتر از بیشتر خاطر خوبی خور هم نمود چون
 انجاعت مهم بانجا رسید که نام نیکش در میان خلق بیدی کشید و ما
 با منبعی رضی نیستیم که شما بد نام شوید ز سنا ر قدم در راه نهاده از طریق
 صواب سخن ارباب عرض منحرف نشوید و چون بدولت ما بنیابیت مقاصد
 دنیوی رسیده ابد بدلات ما سعادت اخروی نیز بهی و ر کردید در آن
 که با ساد لوجی و ناداری عقل معاش بخود اعتقاد از خود پیش
 و از باقه کامروائی هوش ربای فریب خورده خوش آمد گو یان بود
 با بن منشور نزر کانه که تعویذ با زوی هوشمندان و متمم کردن دولت
 نشان تواند شد و له نیافت چون گویم که در بیل به تیز تر کشید
 با فروزی و ذوا این عقل انتظام مهمات را از پیش گرفته شما با
 و خواه جهانرا دست افرا خود کرد رسید در دلاسی ایند تا اول بهی
 جمهور خلائی اهتمام سینود و زور بروز از اطراف مملکت امر او که خوانان
 صنمیه کوکب علی می شدند و از جمله سوراخ انت ما هم آنکه کجاست
 ملکی و در نظام ظاهر پرستان معامله ناهم بهادر خان برادر علیقلی
 را منصب ترک و کالت اندیشید از درگاه بادشاهی التماس نمود

انحضرت مقضای وقت را با بس داشته این خلعت فاخره که بر سر
راست نیاید بجا ریت پوشت اندند اگر چه نیم ششپهای معامله در آن برکنه
کار نارسیده سخن دراز کردند و لفظاً هر حق بجانب آنها بود که برای این
خطبیدار عظیم وقوف کامل و تجربه تام و دیانت وافر و حوصله فراخ
و کد فراوان در کار است و باین صفات کمال ازاد که باید که از سود
و زیان خود گذشته سیکه همت در برابر کار صاحب خجسته مصروف داد و کنند
بدر خود را که بکار و بی نعمت می آید باشد بدانند شایسته بوده در رواج
او کوشد با اینهمه حالت که عطیه است عظمی با جمعیان صلح کل کرده
باشد چه با دشت زمان که این در جهان از او از میان هزاران
هزار آدمی بر آورده چندین عالمیان را با وی سپارد و تشریف چندین تن
مستلونه و طبقات ملل و نخل برای زمین او مغفوض مسکیر دادند و اگر در کمال آن
خدیو عالم در آن چنین نباشد لفظاً هر عالم چگونه صورت باید و ندرت
مختلفه دادیان متنوعه را که حکمت بالغه الهی در اختلاف و افتراق آنها فرشته
کجا راهبیت حال است و بهر لیکن در نفس امر سخن بنمیرد از زمانه فهمید که بود
چه این مری بود مستعار برای صلحت ظاهر بنیان و قطع نظر از رفیع
شورش مقصود بود که جمعی از ترکان ساده لوح مثل قباغان کنک سلطان
حسین جلایر و محمد امین دیوانه با او اتفاق نموده در قصد سها الدین احمد
و خواججه جهان و امثال بنمیرد شده بودند برای جهان برای اطفال و نابریک

اشوب این فتنه اندوز اورا بمنصب وکالت سرفروزی بخشید و قباخانرا
 بواسطه خدمات مستحسن قدیم او بهراج در بخدود ماهه رخصت فرمودند و سلطان
 حسین خان و جمعی دیگر را روزی چند مقید ساخته سنزای اعمال شان ^{داده}
 گذار شدند و محمد امین دیوانه فرار نموده سر صحرای اواری که نهادند چون
 سنگ تفرقه در میان این بدانند نشان افتد و سبب در خانرا تا او ^{حاکم} کوه
 رخصت فرمودند و درین ایام هم که رسم وکالت بر سبب در خان اطلاق ^{معمنی}
 بود در تمنعینی خدمت وکالت بر سبب در خان اطلاق یافته بود در ^{معمنی}
 خدمت وکالت ماهم آنکه میکرد ای صورت پرست بر ظاهر صدمی پستی
 درین کار شرف خرد باید و حوصله و الحقی این دو صفت ماهم آنکه را
 بر وجه کمال بود **مصراع** ای بسازن که هند کام خردم در آنه **منصب**
اقبال شاهنشاهی از همیشه برقع فتنه بر امخان و دیگر سواخ
دولت افزایی و در جهان ارایی چون میخواهد که خدیو زمان را
 از نقاب احتقاد و احتجاب بر آورده جمال ارایی نماید هر انبیه عقلایی
 در سلک مخالفت و تحقیر و الا شکوهی برای تیره بخت خیر کرد و لهذا
 پیرامخان با هجوم خرد پشها هر کار یکداندیشیه صورت نه سبت بناچار
 ساریج اسرا سیام فرورد مجاه الهی موافق ^{شسته} در روز دهم حبیب
 از دار الخلافه گره برآمده متوجه الورشد چون شهر بیانه منزل کرد ^{شاه}
 ابوالمعالی و محمد امین دیوانه که بخت دفع فتنه و فاد در قلعه بیانه
 مقید بودند تیز از آنها برداشته رها نمی داد اگر چه ظاهرا گفت که شما

بدرگاه معی برود اما مقصود از زبانی دادن امثال این شورا نیکبازان
از موده خبر سردادن فتنه امری نبود و چون خبر برون رفتن بپیران
از در الحلافه اگر بسبع اقبال رسید و چنان نمودند که او را اراده
که از آن راه غلط انداز متوجه پنجاب شود رای عالم آرای چنان اقبضا
فرمود که رایات جهان نورد از دار الملک سیله نهفت نصرت فرموده
عصه صد و ناگور و آن نواحی را محجم بارگاه اقبال کردند تا بپیران
بای شبات در آن خود ننوازند فتنه در او کرد عیبه امدن ممالک پنجاب
سزاه برد گرفته نگذارند که این خیال باطل صورت بندد لاجرم تاریخ
روز از زبانی اردی بهشت ماه الهی موافق جمعیت و حرم حرم کجاست
از دار الملک سیله نهفت اقبال فرمود و از آنجا که خرم و رخصت مسکنت
شاهنشاه و الا شکره است با چنان نصیحت او که ساقا برادار
اکتفا فرموده در منزل اول امیر عبداللطیف فرزوی را که بدانش عقیدت
ممتاز بود تا پیران را حقایق موا عظمت هدایت نماید خلاصه سخن آنکه
حقوق خدمت و حقایق عقیدت تو درین دو دمان عالی قدر
معلوم عالمیان است چون مقتضای حدیث است توجیه اقدس سرور بود
بر تو التفات بهجات ملکی و مایه نبی انداختم و جمیع مهمات سلطنت
بخش نکایت و درایت تو تفویض فرموده بودیم درینو لا که تو اقدس
خوبکار و ماجربانان و معدلت کثیری متوجه شدیم لایق آنکه آن
خردمند هواخواه که پوسته لاف عقیدت و خلاص امیزد و بمعنی را

از عطیات الهی دانسته شکر سپاندازه بجای آورد و چند وقت درین
اشغال فراهم آوردند بعد از حج که همیشه ادراک آن دولت طالب بود
و همواره در خلا و ملا اظهار کمال شوق احراز این سعادت مینمود متوجه کرد
و از ولایت هندوستان هر جا و هر قدر که خواهد با مقور میفرمایم که کسان او
حاصل از فضل بعض سال بسال بر کار او رسانند و بتاریخ سیزدهم اردی
ماه الهی سنه مذکوره موافق شنبه و بیست و نهم جمادیات عالیات بقصه
حجج نزل اقبال فرمود درین اثنا شاه ابوالمعایه که سرفشته و فساد بود
باندیشمهای تباہ خود را بدرگاه معیل رسانید که چون پروان کاری
سنوالت ساخت در لباس خدمت و ملازمت کاری سازد لیکن که
با برکذین خدا اندیشه تباہ کند خود را بدخواه باشد و کارش روز بروز
خراب تر شود و برای سیرا پاد سخن از ابتدای کربخین شاه ابوالمعایه
از بند به بلوان کل که کو تو ال لاهور چنانچه پیشتر مذکور شد تا حال ابر
رجال نوشته میشود که چون شاه ابوالمعایه برنگ و ریو مکرو و تر و ریو
پردائی و یابد نیتی و کرسنه پیشی نکا بهانان در سال اول الهی از لاهور
که رنجت بوسیله تدبیر یوسف کشمیری خدمت او میکرد خود را بولایت
رسانید کمانخان زمیندار انجا مقید ساخت از حلیه سازی که در دست
کرنجیه نبوشه که قضیه الیت و سرور اجوری رفت و کشمیریان که از
غازنجان حاکم کشمیر نورزیه بودند انجا آمد گرفتند و بعضی از مغلان

او باش منته بحقیقت که در ایم کارشان واقعه طلبی و کافر نعمت است
تا سیصد گنج جمع شد و کشمیریان هم تا هفتصد نفر کرد و در افرام
مایه نخت و بندار او شدند سمع ملک عارواه و خواجه حاجی که پیشتر از
ملازمت حضرت جهانباز حنت بسیار نیز بود رسیدن حکامه این بزرگوار
را گرم ساختند و دولت چک حاکم کشمیر که غازنجان مذکور را کور ساخته بود
با جمیع از سرداران کشمیر مثل فتح چک و هوبت و موسوت برادرزاده پادشاهی
دولت چک مذکور و لوهر و انگر خور هر زاده دولت چک و یوسف چک
که غازنجان مسطور او را نیز کور ساخته بود لیکن نه تیز و کشمیریان سلامت
و محمد خان ماکری پدر علمشیر که الحال در ملازمت است کرد و جمع شدند
و در رانج بر امکا و ره بدو مایه مخفی که انرا بزبان کشمیری گوید و کونیدار
بار هموله رفت و از رانج بسوی بورتستافت و از پیش گذشته در بلندی
موضع پتن بغازنجان مذکور جنگ شد و چون از قبلیه قبالت پشته داده
امعه بود او باز باوردی آورد و کارنامه ساخته بحال تنباه از راهی که اعلان
برگشته بهندستان آمد و نزدیک بود که بدست کشمیریان در آید که یکی
از بیاداران جغتایی که همراه او بود از راس فرود آمد سر سیک را گرفت
و شیر اندازی میکرد تا زمانی که شیر ترکش او خالی شد کشمیریان رسیده
از هم گذرانیدند و ابو المعالی فرصت یافت خلاص شد و دامنه کوه گرفته
بسیار کوهت و مسفته و پریشان تغییر وضع کرده و بقریه میکشت و مورس را
طلبکاری بود تا آنکه بدینا پلپور که بجای کیر بهادر خان برادر علی قلیخان

مقرر بود رفت و بنوک نام از نوکران بهادرخان که سابقاً رشتنی
 باو داشت پناه برد و مدتی بخانه او پنهان بود و سبب فتنه گری را شرح
 میداد تا آنکه آن زن توکل از دل بری که از شوهر خود داشت پیش بهادرخان
 در ساعت سوار شده بمنزل او آمد و رختخانه را محاصره کرد و ابوالمعالیه را
 بدست آورد و توکل را بهمانجا بقتل رسانید و شاه ابوالمعالیه را مقید ساخته
 پیش پیرنخان فرستاد پیرنخان او را به دیلمیک سپرد که از راه بکرخواست
 فرستد و دیلمیک او را از آن راه بکجرات فرستاد که از آنجا بسفر حجاز رود
 و شاه ابوالمعالیه چون بکجرات رسید از ناامواری که درشت و دیوانگی
 که پیش او حرکت ناشایسته را مصدر شد و خوبی کرد تا آنکه از آنجا باز
 که رنجیده بدیار شرفیه گذر کرد و بعضی قلچیان بر پوست که شاید بوسیله آن
 بدرون فتنه اندوز کاری تواند ساخت چون آن کافر نعمت در خود
 گمان سری و سروری درشت شاه ابوالمعالیه را جامی نداد و او را پیش
 پیرنخان فرستاد و در زمان تذبذب پیرنخان رسید پیرنخان برا
 اظهار دروختجوی خود او را مقید ساخته به بیانه فرستاد تا آنکه در نیولا
 بطالع و از کونه بجانب الود میرفت او را از قلعه بیانه بندگش کرده
 سرسجاده داد چنانچه گذارش یافت و در ایت فتح ایت شامش همی بجزیره
 که آن بدست پل ادب از پل دولتی سوار شده کورنش کرد و آنحضرت آن
 دیوانه خیر از خیر فرمود و شهاب الدین احمد خان سپردند تا او را بسفر حجاز
 روانه سازد و رختخانه فتنه اندوزی را در غیرتبه نیز انخذ یو صورت معنی

به لکنکتهای کهنه عمل روزگار برای مراعات وقت خلاص فرمودند
بایستی که جان معطل او را از زندان عنقریب خلاصی میدادند و شایسته
ان بدگوهر نگویید ذات را از بار کردن نجات نه بخشیدند برای آنکه
هر چند نفس خست را علاقه جسمانی بامتدارکند از اعمال ناسانسته
بسیار بظهور اید موجب عقوبت ابدی پشتر کرده دیگر ازین گفت و گو
باز امد بر مقصود میرود بر بوشمندان عبرت گزین مخفی نماید که
چون بریخان را روزید پیش امد دولت از ورور گردانیده بود موعظت
و نصیحت اگر چه بظاهر قبول میکرد اما باطن لعل دراز کونه میزد درین روز
که عرصه حجیم سردقات اقبال شد ناصر الملک پسر محمد خان شروانی
امده خاکستان اقبال توتیای چشم عبرت بین خود ساخت مشتالیه
هنوز بجزارت نرسیده بود که برآمد که دولت بر ارمغان شنود
چون هوا خواه این درگاه بود بر رسم استیصال روان شد احراز این
بوس نمود و آنحضرت بنوازش خسروانیه امتیاز فرموده بخطاب خانی
و تشریف علم و نقاره پایه عزت او را ارتفاع بخشیدند و مقتضای
حسن نیت که مجبول و بود کامیاب صورت و معنی ساختند
مراعتت موکب مقدس شهنشاهی از قصبه حججه و فرستادن عساکر
اقبال بر سر راه بیرامخان چون از ره گذر بیرامخان خاطر اولیای
انتظام نداشت و جهت اینکار نهضت موکب عالی مناسب علونشاهی بود
در ای جهان در ارقضای ان کرد که ادهم خان و شرف الدین حسین میرزا

و پیر محمد خان و شاه بدایع خان و مجنون خان و جمعی کثیر را
 نسبت ناکور فرستادند که اگر واقع چنین باشد که او قصد سفر بخارندارد
 و میخواهد که با و از این سفر غفلت داده خود را به پنجاب که معدن مورد
 مورد کسب است رسانده سرمایه شورش کرد در هر ایته این مبارزان
 اخلاص پیشه نطق اہمیت نسبت سزای او را در کنار او نهند و اگر کینه
 اتهام نموده از ممالک محروسه بیرون کنند و ناکور و ان حدود بجای کبر میرزا
 شرف الدین حسین مقرر شد امرای عظام بائین شایسته متوجه اہمیت
 سعادت انجام شدند و صادق محمد خان را بچہتہ دفع فتنہ سپر سکندر
 و غاز بخان تنور که پیر بخان درین امدان از خود جدا کرده فرستاده بود
 و این پادشاهان با اتفاق مترسین در صوبہ سنبل فتنہ انگیز شدند
 و در وقت اہتمام شتافته باعث تادیب این گروه گشت و عساکر روز
 ماشر را بچہتہ از ایش ممالک و ارش یافتن خصمت دادند و موکبات
 بدولت و اقبال مراجعت فرمودہ پیشتم اردی بہشت ماه ایلی
 موافق جمہار شنبہ یازدہم شہر شعبان عرصہ مہیہ را بغوغ مہجہ اریا
 اسمانیہ ارتفاع نور از آسا خشد و ابوار معبدت و مکرمت بر روزگار
 کشادہ اورنگ ارای سعادت و اقبال گشتند پیر بخان در سر کار موکبات
 بود کہ خبر امدان افواج قاہرہ در لشکر او انتشار یافت سیکار کیاروق
 بنکامہ او فرو گشت مردم از و جدا شدند بغیر از و یک با و دیو
 حنین قیام یک و اسمعیل اقدیس یک کہ خوبتی بہ پیر بخان داشتند

دشمنان محرم حسین خان و چند دیگر که با ستاد و جمیع سپاه
جدانشکه فوج فوج رو بدرگاه کتبی سپاه آوردند چون لشکر اقبال سوهند
کوچ کوچ منوجه الضوب شد برانجا نراه بعین پوست که دیگر مجال توقف
صورت ندارد دل از ریاست برداخته عرصه درستی مشتمل بر فنون
نیاز مندی و قسام عذر خواهی فرستاد در دمندی جدایی را ظاهر
ساخته طلب خصمت زیارت حرمین شریفین نمود و چندین قبله گن
و طوغ و علم و نقاله و سایر ادوات امارت را مصحح حسین قلی بیگ
که بعد ازین به التفات شاهنشاهی بخطاب خاجه نایب ممتاز شد
فرستاد تا شاید از راه نیاز مندی کاری تواند ساخت و با مرکه
لجاری لاری او مافزوده بودند نوشته فرستاد که برای چه قصد خف
میدید من خود از دنیا و کار باران دل سرد شده ام و بسیار بیست
بدرگاه معین فرستاده ام امر از فیب خورده باز گشته حسین قلی
در دهن سعادت زمین بوس شرف شد و برجهان کمال ظهور یافت
که برانجا سفر حجاز روانه گشت و در همین زمان شیخ کدرانی فتنه
انروز خایب و خاسر بر گشته بدرگاه عالم سپاه آمد هر چند مستوجب
سیاس بود لعنایت پیش آمدند و در میان بساط غارت کوشش برادار
در گشتند که مبادا فریبی باشد و از یک ناحیه سر باز گشتند که ندر آن
شکل باشد درین میان ناگاه او از انضراف او بصوب نجا
در افواه افتاد و کرد شورشی برخواست و اداق ان طلبان بخت

قدری خوشوقت شدند که یارب هرگز این کرامان بمقصد خود نرسند
بغی صبح و روزیدن برانخان دپرده از روی کار خود برداشته
روی به پنجاب آوردن خانخانان بواسطه رسیدن افواج منصور
 از ممالک محروسه برآمد به بیکار نبردند و رای کلیان کلان تران سرزمین
 بود و پیر اورای را اینسکه که امروز در سلک فدائیان درگاه اشظام دارد
 و در جرگه امرای کلان است امدن برانخانرا دیدند برانخان که جای توقف
 نداشت مقامی دل پذیر یافته چند روز در آن کلدمین گذرانیدند و کمین
 فرصت بود که شاید از جانی فتنه سرگذرد و چون باقبال بادشاهی برآمد
 که اندوخته بود بر خلاف آن ظاهر شد بایست که امدن بای مراحل سعادت
 بعنایات قدسیه دامکن شریفه رفته روی خجست بر زمین عذر نهادن
 چون در نفس امر ساده مرد بود فریب خورده بعضی پا دولتان شدند و غلو
 غوغا و غصه گشت باو غرور و پندار در سرافزوده با اتفاق شور و خجست
 سمبت پنجاب متوجه شد و دست از جمیع تدبیرات کشیده دپرده از روی
 خود برداشته اظهار می نمود و با امرای سرحد نوشته فرستاد که متوجه سجاز
 بودم لیکن چون معلوم شد که در تغیر مزاج اشرف جمیع سخنان گفته مرا
 رواره کرده اند علی الخصوص ما هم آنکه که دم استقلال میزند بر آوردن مرا
 بخود منسوب میکردند اکنون بیکه همت انت که یک دفعه آمدن سزای بد کرد
 داعوتناز که رخصت گرفته باین سفر مبارک متوجه شوم امثال اینمقدما
 دهی نوشته مردم را طلب داشته خون مظهر علی که بعاطفت کرد و الایست

نجای مطرف خانی اختصاص یافت پیش در پیش میک اوزبک که از امرای ^{عظام}
نجای بود ترتیب کرده او فرستاده که او را با میدواری تمام آورد
چون این اخبار مسموع اقبال رسید از نحو اعطوفت والا که در شنید
نصیحت نامه نوشته پیش پیران خان فرستادند که بخت ورود و بخت پذیرا
این نصیحت از حبه گذشته در حصول سعادت خواهد کوشید بجهت نزد اکاهای
دید پذیرای بوشمنان حال درانیده نقل ان مشور دولت را بجنس می نویسد
فرمان جلال الدین و الدینا اکبر پادشاه غازی خانخانان بدانند که
چون او پروردگوشتم و ترتیب کرده عنایت و عاطفت این دو در مان
عالیشان و حقوق خدمات شایسته او درین درگاه ^{حقوق حضرت بادشاه} تا بوقت حضرت باد
جنت دیرگاه طیب اللہ شراہ بواسطه صدق نیت و اخلاصی که از او مشاهده
مموده بودند اورا بمنتهای عنایت و ترتیب رسانیده امیر عظیم القدر تالیقی
مارا با و تفویض فرموده بودند بعد از آنکه آنحضرت از تنگنای جهان فانی
لفضای عالم جاودانی رحلت فرمودند و او از روی اخلاص و نحو ^{نیت}
که صدق و جان سپاری در میان سینه متعدد مهمات و کالت شد مانبر
ملاحظه سقیقت ان خدمات و نیک اندیشیهای که بظهور میرسانید
زمام حل عقد و رتی و فتق امور را چنان بقبضه اختیار رو گذارشته بودیم
که مزیدی بران تصور نتواند بود چنانچه از نیک و بد هر چه خواست و اراده کرد
بجمل آورد با آنکه درین پنج سال چندین امور شایسته از وظهور آمدن که

که سبب نفور خاطر جمهور بود مثل ترتیب شیخ که اینی که با وجود دعوی
 اینهمه زیر یک و درانای از میان اینهمه مردم فاضل قابل باجست
 مصاحبت و شنائی خوانند انتخاب نمود و با آنکه متعدد منصب صدر است
 بود و در ظاهر مناسبتی هر میکرد و او را از تنگ معاف درشته بود و کمال حبل
 و ناد این در محافل خت مت اکل او را بر جمیع سادات صحیح النسب و علما و حبل
 الحب که بنا بر ملاحظه عظمت شان و حالت مراسم احترام و تعظیم کجای می
 تقدیم دادن با وجود لاف محبت و دوستداری که بخاندان طین و طابری
 میر و نذک و خواری این فرقه شریفه را عمدتاً تجویز نمود و ترتیب کرده خود را
 که مردودها و متردد نظر باست برین طایفه که ترتیب است دارند ترجیح
 از ارواح مقدسه اینهمه بزرگان بهیچگونه نترسم از زم ندرت و او را بر نوبه
 رسانیده بود که سواره پیش امه یا مصافحه نمینمود و نوکران فرود خود را که
 حالت و لیاقت ایشان معلوم بود و خطاب سلطانی و خانی و علم و نقاره
 و جاگیر نای معمور و ولایتها میر حاصل امتیاز داده خورسین و سلاطین و امرا
 و معتمدان متعاندان حضرت جهان بنای خت بسیار را که اصالت و حالت و
 استحقاق ایشان بهمی کس و دشمن است از کمال بی اعتباری به بنان
 محتاج ساخته بود چه قصد خون و ناموس نهادن است و از ملازمان و خدمتکاران
 بابر بی که سالها با میدواری خدمت کرده مستعد رعایت و عنایت
 بودند تجویز نمیکرد که اقل رتبه و معیشتی درشته باشند و جمعی که در شکارها

و سوار بسیار ملازمت میکشید و خود را به هزار محنت و سختی قرار میداد
داده بودند و هر چند روز سقعیما ساخته بخون او نشسته بود و انواع
په اعتدایه و په اندامی می نمود و اگر از نو کران او صد گونه کناه مثل خون
و دزدی و زهریه و تاراج و انواع فسق و فجور ظهور می آمد بر سرطه میل
و مدانه همه را در سیکذرا سید و اگر از ملازمان درگاه و الا اندک چیزی
واقع میشد یا کسی همتان میکرد در قتل و حبس و تاراج ایشان تا خیر
نمی نمود و تا خیر شدن انواع جفا و په ابروئی می رسانید و بعضی از کمال
و نمانت و بیاعت خود را بخدمت او قرار داده بودند و خوش آمدی مسلفند
مثل شاه قلی نارنجی و محمد طاهر و لنک ساربان و دوز سادیکه ان طائفه را
راست کورشته ترتیب می نمود و تقویت ایشان میکرد و چنانچه شاه قلی
په اندامها کرده فرمان نشیند و محمد طاهر ان نوع جواب درشت داد
که مستوجب زبان بریدن بلکه کشتن شده بود و او نشیند تغافل نمود
و لنک ساربان در پیش جمع حضور انچنان لفظ درشتی گفته که او بنبر
سختی سیاست بود و په بکریا خود میداند که در میان قزل باش
چه مقدار حالت و اعتبار داشته باشد و چه خدمت و رسالت و حالیه
همین نسبت که در باد او است آورد و بر امیری عظام گذرانید حتی که
بر سید قلی میرزا که بعلو سیادت و منتساب سلطنت ممتاز بود تقدیم داد
و حسین قید را که تا غایت مبرعی سخته نرزه در برابر سکندر خان و در

و عبد اللہ خان رعایت نمود و جاگیرهای ابادان داد و خورنین عظام
 بجاگیرهای ویران خرسند ساخت و درین اوقات در اکثر مجالس
 از چندین امور سر بر میزد که باعث رنجش و آزار خاطر فیض مائری
 چون خاطر او پیش ما غریز بود و او را در آنچه بپشش این دو مان میداد
 ویر قول و فعل او اعتماد تمام در شتم این همه اعمال و کردار نامحور او را
 عین خیر خواهی و محض نیک اندیش تصور نموده دین و دانسته بکرم عمیم ^{مکنند}
 تا درین اوقات بعضی رسید که او سخن همین جماعه با غیبه قصد دارد که معدوم
 که بجا همراه بودند حدیث خسته ما را تنها گذارد ملاحظه دفع این شرارت از
 در الحلقه اگر متوجه در الملک شدیم و با او نوشتیم که بعضی امور ^{ملاحظه}
 و سخنان بعضی اقدس رسید که بخاطر اشرف قرار نمی یابد که او درین اوقات
 ملازمت تواند نمود اگر چه از آزار یافته ایم اما او را هنوز بهمان دست و خانان
 میدانیم و میکوئیم و بجهت ^{نقد} خاطر او سوگند های مغلط یاد کرده بودم که قصد
 جان و مال ناموس او نداریم و چون تمشیت مهمات جبا نیاید ^{نقش} نیست
 متوجه شده ایم او بجال خود بوده مدعیانیه که دانسته باشد ^{نقش} عذر داشت باید
 سوغی که لایق دانیم حکم فرمائیم چون در بعضی اوقات عرض ننمود که ^{نقش}
 که بدولت و سعادت بهماست سلطنته بردارند تصور چنان بود که شنود
 این خیر اثر مسرور گشته در مقام تسلیم و رضای رخ دم و ثابت قدم ^{نقش}
 و چنان بموقف عرض رسید که از مال سیل و توبه که بر این ^{نقش} در گشته و در آرد

نعمت و تربیت خاندان و الای ما که چهل سال است که در ذمه اوست
 من المهدی الی العهد پرورش یافته با کلیه فراموش کرده گوش سخن انجاء
 منفذ و مفتاح دارد که بواسطه اغراض نفسی میخوانند که او را در حیره اهل
 درازند و درین احوال سعادت اخروی محروم گردانند و شقاوت ابدی
 مبتلا سازند چنانچه از کمال شیطنت و خست و خود پسندی که دارند معقول
 او ساخته او را از راه بردارند و بولد اسکندر سپام کرده که بخالفت و مبارزت
 پیش اید و تارخان پنج هفتاد نفر کس ستاده که او در دین کوه آمده اینک خراب
 و دست اندازی کرده از آن خود در اید و خود خیال لاهور کرده که در آن خود و بنیاد
 و ف و نحوه طریق مخالفت سپرد و در اطراف محاکم و حقه خلل انداخته
 دولت این خاندان لاکه برافروخته فروغ از یله و برافروخته دست قدرت
 بدم سر و منطقی سازد همانا که پرده غرور و نیدار دیده اعتبار او را کور ساخته
بیت چراغی را که انیز دیر فرزند **هراکلیس** زنده نشین بسوزد **چون** نظر
 همه خلاص و اعتقادی که از حیره احوال و جبهه اعمال او واضح و لایح بود این امور
 شیخ بر شرازو دور می نمود و می نماید و باور نمی آید چرا که پر درده نعمت و تربیت
 این دو دمان عظیم ایشان است و طاعت حکم بر واجب لازم بر سبیل حجت
 فرمودیم که خود را ازین افعال و اعمال قبیح گذرانند این جماعه مخدول العاقل
 را که ماعت نقوص دولت و غرت او شن بجهت اغراض خود در پانگی و عدوان
 مفید ساخته بدگاه معیله فرستند و چون مادرین پنج سال ملاحظه خاطر او کرده

هیچ چیز مناقشه نموده ایم و هر چه عرض کرده خواه معقول خواه نامعقول از اصول بدید
 بدر گرفته ایم او هم بنحکم ما را سمعاً و اطاعتاً انقیاد نموده تخلف ننورزیده
 باین حکم عمل نماید خاطر اشرف بر و صاف ساخته حیرایم و تقصیرات
 او را عفو فرماییم و هر وقت میل ملازمت درشته باشد در وقت اقتضا نماید
 بملازمت اشرف طلبیم که رفع حجاب او شود و چون هنوز خدمات او
 ملحوظ و منظور است بانکه هزار برابر خدمات رعایت یافته بخوراهم نام او
 سالها با خلاص و در امدت و اعتقاد در جمیع امصار و بلاد منتشر شده
 بیغی و عناد و اف دشمنی نشود و در آخر عمر در زمره قراچه قرار میگیرد
 و بنا بر حقوق عبودیت او را اکاه سقیم زنه که خیال دیگری نکند و حق
 داند که اگر از روی جهل و کوتاهی اندیش از راه رود و نخوت و پندار دماغ او را
 در سلک اهل ادبار در ارد بدولت و اقبال با عساکر نصرت اعظام بر محبت
 رفع و دفع او متوجه شده بغیابیت بی غایت الهی و ما را از روزگار او بیرون
 خواهیم آورد امید است که درین حالت که عنفوان اقبال خلافت ما و آغاز
 ادما را دست فتح عظمی روی دهد و مغلوب عساکر اقبال گشته شتر مسار و
 گرفتار گردد و بیدولتی را از بیغی استدلان نماید که او درین پنج سال
 مردم خوف لا چگونه رعایتها کرد که بر روز واقعه بکار آیند و از کوتاهی اندیش
 و نادانی نمیدانست که دولت و اسیته بغیابیت الهی است هر گاه ان
 نباشد نو که بدولت بکار نمی آید خپانچه برای العین دیده میشود که آنها را

پرت

فرزند و برادر سکفت و هر که به ایشان گمان جدایی نداشت بر بنام سعاد
اکثری از جدانشدند و انا که مانده اند یک جد شده بدو کا معیله می آیند
ورفته رفته او را تنها خواهند گذاشت درین مقام غیر تسلیم و رضا جوئی
چیزی فایده نداد **نظم** سر نیاز بیاید نهاد کردن طوع **که** هر چه حاکم و
عادل کند همه داد **ما** **خاتمان** که روز ادا بار او نزدیک سیده بود
بلکه در شب تا یک اوبار سیری برد ازین کلمات موغظت که دستور العمل
سعادت تواند بود نپند پذیر نشد چون گویم که باعث فرزند شورش او شد
لیکن در انا داند که بیع خود در مملکت بی ناموس ستافت و با تحفه از سر کنه بیگانه
موجه پنجاب کردید چون در انا خود دست پر زده که بجای کیر شیر محمد دیوانه بود و رسید
عبد الرحیم سیر خود را با اهل و عیال و جمال و الثقال در ان قلعه تر شد شیر محمد که از
مخصوصان او بود گذارشته از انا بگذشت و شیر محمد حق در نعمت اصیل
بهتر دانسته از او فرار نمود و تمام آسیا و ایشیا را که در تیره گذارشته
و رسل و عیال امل از دست آورده در درویش محمد اوز یک مظفر علی را که اطلب او
امن بود مقصد ساخته بدو کا معیله فرستاد و خود نیز که امانت بدو تحویلی
نفس الامری نسبت بمیامن توفیق صاحب حقیقی از وی نعمت محازی
سر باز زد و چون نزدیک تناره رسید میرزا عبداللہ مغل تناره را مظلوظ
کرده آماده جنگ شد و یک به تناره امن شکست یافت اری شمع
الهی را هر کس خواهد فروخت اند خرم دولت و کامرانی خود را آتش در زبند

وجه

مملکت نشانی خود بنفس محبت فرید احتیاط سامان یورش بنجای فرمودند
 چون از کمال دور یعنی در عمیق یورش نصرت یومند که مکنون ضمیر الهام اندیش
 وجهت بخت عیاش شد و بجهت انشطام مهات ممالک خواجہ عبد الصمد را که
 لشرف و یوانی سرکار اعلیٰ سر بلند بود بایه اعتبار افزوده باصف خان پسر فرزند
 ساختند و حکومت دار الملک فیض را صمیمت منصب کرامی وزارت فرموده
 کوشش یورش خواجہ رانصیاج بارت مانه که مشتمل بر صواع حال و مصالح
 ملک تو اند بود باز کردند و فرمودند که مغرور خرد و جاه خود نشوی و بایست
 رسیدگی را بپوسته داشته سر بلندی خود را در فرو نشینی خود منحصر داری
 و فردر الملکیست خدمت و تقاضایت و ترسبیت ما دانسته چشم و دل دست
 و زبان را از مال مردم کوتاه داری خواجہ پذیرای نصیاج از محمد شدن
 سعادت خود را بسجده استان عالی نور از بسخت و دل در خدمت
 و باینین اخلاص و عقیدت سرگرم کار شد القصد چون شورش بی
 در میان آمد بنا بر مصلحت و احتیاط حکم قضا امضا بکنند برین قطع یک
 صادر شد چند روزی او را با دهم خان سپردند و از کمال محبت باطنی
 که کمال و مخصوص بود با دهم خان فرمودند که اگر کزندی بحسن قطع یک
 خواهد رسید باز خورست از و خواهد شد و بتاریخ سیم یکم مرداد ماه الی
 موافق شنبه سیم ذی قعد خاطر مقدس را از مهات فروری
 جمع فرموده از دار الملک دیدم توجه دفع این فتنه شدند بمقتضای
 حق بجز توجهی کار نای شکر ف که در اندیشه روزگار نکلزد تمثیت
 می یابد هرگاه بنفس توجه شوند پدید است که حال چون خواهد بود

الصدوق

و مصداق این مقال بتازیکه آنکه فرستادای اخلاصمندان خصیت یافته
 متوجه خدمت مشایخ بودند هیچ امر دیگری که لازم واقع طلبان گفته نمیکند
 نمیدرخشد تا بپرکنند و گذار از نواحی برکنه حلیه که میان دریای کاسپین
 و سیاه رست بای سمت در رکاب داشته عنان سرعت باز نکشیدند
 و در ظاهر کوما جور که از تعلقات و گذار است سر راه بیرامخان بسند
 بیرامخان در گرفتن حلیه را به تمام درشت که خبر آمدن آنکه خان عساکر
 اقبال شنید از غوری که درشت آنکه خان را در نظر داشت و درده کمر سپارند
 و از روی پند و نوحه مردم خود را در فوج ساخته و یا بیک و یا پنجانیان
 محوم و برادران و یا بیک و یا اسماعیل قلینجان و حسین خان و یعقوب سلطان
 و سر بلخ و کوهی از مقهوران انرا مقدمه ساخته و فوجی دیگر را بر سر کردیک
 خویش ترتیب داده قریب پنجاهیل نامی در پیش خود داشت و از جناب
 شمس الدین محمد خان به پشت کرمی اقبال روز افزون شاهنشاهی
 صفوف نبرد را بگردان کار و بهادران کارزار بسیار است و دلاوران
 و سپه دلان پرخاش خورادلداری داده روان شد غول با خلاص و استقامت
 او رونق یافت و بر الفار شجاعت محمد خان نشاپوری استقامت گرفت
 و چون بر الفار شهاست مهدی قاسم خان استقامت پذیرفت و
 علیقلینجان اندر اینه و قیاخان و حاجی حسن و بعضی از کار طلبان
 کیش بر اول بوده صف را ای این معرکه شکر فک شدند و فرخ خان

از دلاوران در التمس آماده نبرد گشت و یوسف محمد خان گوگلتاش ^{با چو}
از مبارزان میان غول التمس ستاده چون آنکه خان از مردم همراه خاطر
جمع نداشت سوگند و پیمان در میان آورده پیشتر از شروع سپار خوئی دل
جمع همیسانه با بزمخان اگر چه مردم بسیار همراه نبود اما از روی نفیست
افزودند در پشت دینز اعماد پیشتر برین ککر بادشاهی بود که اکثری
از بندگان و بددیله و دروز باینه نوشته میفرستادند و چون در
در موضع که ما جور مذکور در اواسط شهر در ماه الهی موافق اوایل ذی الحجه
هستم نزدیک سید کوشش نای دلیرانه از جانب سپن تقدیم پوست اگر چه
در اول کار از رفوچی پیش از غنیم چنان روی تهو ر بجا بود که اکثر
فوجهای لشکر اقبال راه قرارش گرفت آنکه خان با بسیاری از فوج
خود و یوسف محمد خان با معدودی در میدان نبرد ایستاده از نفاق
و بیدلی مردم حیرت افزایی بوده رستم از بهمت از باطن اقدس با این
می نمودند درین هنگام که مردم بزمخان اکثر مردم را بر داشته تعاقب
و بزمخان با فوج خود بخایل نصرت می آمد فوج او آنکه خان که در سپاه
ایستاده بود سید میشود بزمخان میدافعت پیش می آید که اول
فیلازا که سر کرده آن فیل تخت روان بود میراند و خود از عقب آن
روان میشود ناگاه اقبال بادشاهی دنا سید اسمانیه نقاب حجاب
از جهت مراد کشود میان این فوج شایله پایه بود فیلان مذکور در آن

جمعی می در آیند و بخود در می مانند و مبارزان لشکر حضرت قرین بر تیرزد
 فیلیانان متوجه میشوند و محض امداد غلبه تیری بر فیلیانان سر کرده
 فیلیانان میرسد و او از گردن فیلیان او نیز ان میشود بر انجان چون می بیند
 که حال فیلیان که اعتراض او بودند چنین باشد رزاده میکند که از عقب
 فیلیان بر امله شایه با پیرا دست راست داده از جانب خشکی باید
 و بتازد آنکه خان از دور بینی و پیردیا در عیبه بر انجان در استه مقام
 ان شد که بیشتر از ظهور غرمت او خود بتازد و یوسف محمد خان گفت
 که اگر مردم خاک پای ما موسی بر فرق روز کار خود خفته رفته اند چه وقت
 تا خلق است آنکه خان جواب داد که اگر چه مردم کم اند اما اقبال روز بروز
 شاهنشاهی بجانب ماست و نیز ما را رای که نرسیمت اموز روز در جانش
 است یا جان ستانی و یوسف محمد خان را با جمعی از بهادران کینا دل
 پیش ساخته خود با دیگر دلاوران کجیمت آماده نبرد شد در زمانه که
 بیرانجان منحرف شده بود که ان خواشندگور را بعل در اردان بنام موس
 طلبان نبرد دوست تیغ انتقام از نیام مهمت آخته بر فوج بیرانجان
 تا خند مردمی که همراه بیرانجان بودند این احوال فرار اندیشیده بر هم
 بیرانجان ناچار بر گشت و محبت زده او با بر شد و بتاسید انبندی با وجود
 اتفاق و کار شکنی مردم و دل بای دادن چنان چنین نظریه که طراز
 فتوحات تواند شد روی داد هر کدم از مخالفان تیر کجبت چه انا که معیا

کچھ ہتھ شتافتہ بودند و جمعہ کے ہمراہ ہیرا خان دل بر سکا لبتہ بجا
بر آگندہ شد و عساکر حضرت اعتمام تعاقب کر ادبار نموده بسیار
طعم تیغ خون شام ساخت و گروہی رازخی و نیم کشتہ بجاک و خون بکسان
تا دو گروہ مجاہدان اقبال تعاقب این گروہ محذول میدانند نمودند ^{بسیار}
رازنہ گرفته اورند و تقارن این خبر رسید کہ وی ایک رازخی در سکر راز
مختفی است اورا تیز رستان ہوشمند گرفتار ساختند حسین خان
بزرگم تر کور شد و یعقوب ہمدانی در احمد یک وسی از اعیان محامی
گرفتار کنند مکافات شدند و غنیمت فراوان بدست اولیای دولت
قاہرہ افتاد و انکہ خان فرط دور اندیشی بکار برده ز ریس رفتہا بسیار
سعادت شہنشاہی محض نمایدات غنی چنین فتنی کہ عنوان فتوحات
تواند بود از کمین اقبال نظر بر رسید حضرت شہنشاہی بغری دست
رای راسخ و خاطر خرسند متوسل بر گاہ اینزدی بوردہ باطن با خدا
و اطبا ہر صدیکنان و شکار افکنان نہضت مینمودند در نواحی سہند
منہیان اقبال شہرت ظفر و فیروز و نوید دولت و بہ روزی
رسانیدند و حیان برام خوردہ تازکہ آرام یافت لوازم شہسپاس
بوقوع رسید و مرگ شہنشاہ و شادی تقدیم ہوست مہام سلطنت
انتظام تازہ یافت کونہ حوصلہا را فراخی مسرت پدید آمد سادہ دلان
بہج مدان را سر رشتہ دانش بدست افتاد دولت از دست مغوران
خلاص شد بادشاہ وقت ازستم شہر کیے ماتمی شناسان نجات یافت

خردمند از افزایش دریافت نصیحت دولت روی نمود اقبال
 هر چه که در عالم طراوت تازه یافت زمین و زمان نصارت نو گرفت
 کویا بطنان حمزه در مغاک خاک آری فرودفته خاک او را بر فرق ایشان
 ریخته اند جهان پر جوان شد انصاف نیز عدلت اشکار گشت کار بکنند
 که از جمال جهان آرای خود خدیو زمان دور انداخت و بدی ای دل
 که چنان شد حال بزرگان جهان و پاییز بزرگی در چه مرتبه رسید ازین
 باید کرد که اگر برده خدیو لطیف تر ازین جهت مقصود بر دارد و جلوه چند ضام نماید
 چه کار تا که نشود وجه اسرار که نظمو نماید اما همانا که رخصت اظهار ندارد باقی
 در نظر دور بین او در نمی آید عمر باید دولت و اقبال بماند که جهان را چنین خدیو
 بس که تربیت افتاده است محررین دنیا چه اقبال ابو الفضل نقیبه
 بر آورده معروض نماید که اگر تعلقی نبود می و لیس نوگری نداشت می حرف
 چند از دریافت خود گفتی لیکن چون در رسمیان مخلوطم ازین که گویان
 ناتوان بین این حرف از قسم خوش آمد داشتند بیشتر ازین حرف سرئی
 نمیکند و این اندیشه در فطرت خانه من نیست چه اینجا رسمیان بوده تا
 نمی یابند از طبیعت میگویم نه از فطرت **ه** که گذارم آنکه رشک روشنی
 تا بگویم آنچه فرض گفتنی است **ه** چون عرصه سهند مخیم سردقات اقبال
 منع خان که بموجب منشور دولت از کابل متوجه رستان اوس بود باید که امر
 مثل مقیم خان خویش تزدی بکچان و قاسم میر برود و خواجگی محمد حسین
 و خواجه عبدالنعم مشهور بخوله بادشاه بریض و مولانا عبدالباقی صدر در

زند کرد پانده محمد و شکون و فریدون طغائی میرزا محمد حکیم و ابوالفتح پسر
فضل نیک و میر محمد شاپوری با جمعیت فراوان و سپاهی بسیار شایخ
میت و هفتم شهر بورما الهی موافق دوشنبه هجدهم ذی الحجه شرف ساطول
سرافراز شد و کشمور به ترتیب و شاهپای کردید و منصب عالی و کالت
خطاب خانخانیه خلعت افتخار در بر کرد و باقی امر او سرداران پیر یک فرآور
رشته و مقدار خود بمبراحم بیدریغ سر بلند کشید و در همین منزل دلگشا
شش الدین محمد خان آنکه در سایر مخلصان نیکو خدمت که بفتح و طغی
مراحت نموده بودند بر زمین بوس اخلاص سرافراز گشته بفقدها شایسته
شرف امتیاز یافتند و جامه و آفری و جامه فتاحی پیرامان را با آنکه خان
مرحمت فرمودند و بخطاب اعظم خایه شرف امتیاز یافتند بخشدند و پادشاه
چند که در عرصه نبرد دستگیرمان اقبال شده بودند چون در یکدیگر پیرش
استیعیل و حسین خان و احمد بیگ تکرمان و دیگران را از نجیر دریای غسل در
کردن با غنایم فراوان بنظر اشرف در آورد و علمی که برای روضه ضویب
مشهد اقدس مکمل بجواب هر تر تمیید داده توفیق بر فرستادن یافته بود
از جمله بود و رودان علم از فوارج تفالات شایسته ای شمرند و محمد قاسم
سین پوری و ابوالقاسم برادر مولانا عبد القادر اخوند جمعی دیگر که بیشتر
از خیر طغیان پیرامان رخصت یولتان کرده بودند و مولانان از محمد قلیخان
بر کلاس تغیر یافته بجا که این مردم مقرر شده بود درین هنگام که شمس الدین
محمد خان آنکه متوجه استیلام عتبه عالی باشد بموجب قرار داد انجمن است
مولتان روانه سخت و از گرفتاران روز میجا در یک کت زخمیهای

کاری درشت در زندان فوت کرد سر او را بجهت عبرت خلایق سجا
 محاکمه رفیه فرستادند و دیگران همچنان در بند بودند تا هنگامی که سبیل
 مقربان بساط غرت نجات یافت دیگر باره بتقدیم ما شرعاً بدست
 و اضلاع بدرجات ترقی نصاعده نمودند چنانچه خصوصیات احوالی که
 بجای خود گذارش خلهد یافت سجان الله هر که بدخولو تر بود و فتنه انگیز
 همان را دست قدرت چیده چیده بسایت رسانید علی الخصوص در ایام
 که سرمایه فتنه و فساد بود چنین سزا یافت که باعث افزون عقیدت
 بنیان درست کردار باشد ببادرخان را از نجات برکناری آنچه سرمایه
 و سعادت باشد موجب فرید غنایت و کمر به او باشد چون سرمایه
 و لایسک نواجی به برکنه راتاؤد که جاگیر او بود رساند فاد در دنیا و پیر
 باطنی ان کافر نعمت نظهور بر امان ان نواجی را سبادت رسانید در ان
 بدولت چنین حرکتی نماند لسته بظهور آمد روزی چند همراگان مهربان
 او را بدیوانی رهنمون شدند حالت حاجت که دیوانه ارجیل ان بود که
 عمل شایع گشت پس همانا که او را از دیوانگی به بسیاری آورده چاره کار او
 خستند و او بیای دولت پادشاه مدینه و مساله نبودند و چنین معامله
 ناخوش شناسل نه را پوش میدند اگر چه بعضی از سیره خاطران امثال این
 از قسم تخوی می اندیشند اما در این تحقیق بنفس حال از ناد و تخوی
 عظیم چنانچه بانگ کتابی معامله همان مخلصانه سرانیکار نظهور می شوند
 در دو موکب مقدس شانته ای بلا هو و دیگر سوخ اقبال **باب**
 چون موکب عظیم روی نمود و استقبال بر امخان شرف بساط بوس

استعداد یافت راری جهان ارایی اقتضا فرمود که لشکر را کذاشته
بر ششم طشکار متوجه لاهور شوند که هم شکار در لخواه صورت می باید
و هشتم لاهور مجدد در مقدم کرامی الخضرست رونق و بهای بند
و نبارین اندیشه صواب انتفاع گرفتوزی ماثر اسبر کرد که منع حق
در اخذ و گذشته نهفت عالی فرمودند و تیار پنج چهارم مهر ماه الهی موافق
سینه بیست ششم ذی الحجه هفصد و شصت و هفت در دار الملک لاهور
تزلزل اصلاال اتفاق افتاد و آنکه خان شیرافی ضیافت و جلایل حسن
پردخته نیرم ارایی سلطنت کثیت و حضرت شایسته بهی مقتضای عفا
خردان پایه قدر و اعتبار او را افزوده نمیزد تقویب و عنایت سیر قزاز
کرد رسیدند و خلاصه بنجاب و برادران مرحمت شد و درین ایام
که عرصه لاهور محمیم اقبال بود خان اعظم را عارضه روی داد عاطفت
شایسته او را در لاهور گذارشت و کتبی حدیو بقاید اقبال متوجه
شکری اسبر کرد که منع خان کذاشته بودند نهفت **موکب مقدس**
شایسته بهی بصوب کوه سواک و تمام کار بر ابرامان چون **سپه**
پوست که بر ابرامان پیش راجه کنیس در تلواره در میان کوه سواک
جایی مستحکم است بناه حسته دران خیال متحصن است بنا بران حدیو
صورت معین هر دهم مهر ماه الهی موافق سینه دهم محرم سال هفصد
و شصت و هشت هلایل بقاید توفیق انبزی متوجه الضوب شدند
که با بداخله مکر و تیر و سیر اریاب غرض ان مهم با انجام رسد و جهان ممکن
دولت اید میوند اسود که بنیدار هر می عیله در ما چوواره انتظار **موکب**

۹۶۷

۹۶۸

می برد که گنتی خدیو با غمی حق ساس کوچ بر کوچ ساسیه عا طفت
 بران حدود انداخت منعم خان و سایر بزرگان لشکر اسم استقبال
 بجای آورده بدولت کورش سر بلند شد و از آنجا بقاعدت فوق
 اینزدی متوجه انجام شدند و در آشنای راه میرش و خواجیه سلطان
 که در قضیه نزدی بکنیان فرار نموده سفر حجاز اختیار کرده بودند شرف
 استان بوس استعدا یافتند و چون حوالیه سوا لک مقر ایات
 فیروزی گردید فوجی از دلاوران عا که حضرت قرین چون اقبال
 شیش دستی نمودن تاختی به تنگنای کوهستان در آمدند داد دست
 دادند و بسیاری از جنود لشکر نمودند و روشنائی ایشان از رایان
 و راهبای کوهی علم مدافع برافراختند میان این مردم و عا که نظر
 اعتصام هنگامه بزرگم شد و از جانبین حملهای عظیم ظهور رسید
 سلطان حسین خان جلایر از لشکر بیان منصور سعادت شهادت
 و بتائید الهی شکست راجهای افتاد لقدم ادبار راه فرانسین گرفتند
 و بسیار ازین سیمه بختان کوشین علف تیغ خون خوار عا که اقبال
 و چون طنطنه در در ایات ظفر ایات بنو اجمی کوهستان به برانجان
 رسید عاقبت اندیشه نموده سرالضاف در کرسیان حجات و ندرت
 و جمالجان نام غلام معتمد خود را با التماس عفو تقصیرات و صفح جرایم خود
 فرستاد نیز بان غدر خواهی در آمد که از وقوع بعضی امور که بطریق اضطرار

نه بر سبیل اختیار بوقوع اند عرق انفعال بر چین در روی بند
بر زمین دارم اگر بدانان اقبال طراز عفو با کف نمانید درین افشاده
راه بخیز از خاک بر دارند تا در کینا زمین است و خاک آن رستان همان
ببارگاه شامنتشاهی رسیده عریفیه او را گذرانید و نیز بان نیز خلاصه
مقصود را معروض داشت حضرت شامنتشاهی بمقتضای رفت عام و عفو
خاص و شکرانه چنین موید عظمی عذرنا مسوع او را اصفا فرموده و از اینجا
که فطرت عالی از عفو التذامی یابد کثرت و پشایند و سنگینه خاطر بر تجمی جرایم
رقم عفو کشیدند و برای تسلی خاطر او مولانا عبد اللہ سلطان پور بر این چنین
از مقرران بساط اقبال محبوب جمال خان فرستادند که خاطر بر این خان
بوند عفو و فرود التفات مطمین ساخته لعقبه بوسی آوردند فرستادند اثر الطی
موجظت بجای آوردند لیکن تسلی بر این خان نشد و الت که من از کرده خود
مخلبت زود و سرافکنند ام و مستوجب هر گونه سیامت گشته ام مر از مکارم
اخلاق و حلال الطاف ضد بوزمان خاطر جمع است اما از بزرگان جغتای
دسیر ادیبای دولت قاهره هر سانم اگر نعم خان امه تسلی من نماید و پیمان
درست و عهد موکد در میان اردو بوسیله او میتوانم از عصبان نغمی بر آید سجد
استان اقبال نمایم و خصیت حاصل کرده عقبه عمر را در اکنه شریفیه گذارم
و بدست از بزرگوار و کجی در بندارک و تلافی جرایم و زانام خود بگوئید
چون بحر حسان در جوشش بود این ملت من او نیز بقبول موصول شد در بارگاه

اقبال در خرد و قصه حاجی پور که نزدیکی است کوه مذکور در میان آب
 مستبح و سیاه است نزول احوال درشت که منعم خان و خواجه جهان در
 و حاجی خان سینا نیز را فرستادند که خاطر بر اینها را بمواعد غایت
 و موافقت التفات مطمین ساخته بملازمت عیار آورند فرستادها چند
 دران تنگنای وحشت که پناه برده بود رفتند بجم زمینداران
 شده و جمعیتی که در میان زمینداران محالک محرمه مقر است کشتن
 قرار داده استاده بودند فرستادها مضایق را طی کرده در قلع که بر این
 بود رفتند چون نظر بر اینها بر منعم خان افتاد دلش کجال بود درشت
 که آنچه از زبان حضرت شهنشاهی میرسایند بیان واقعه بوده است
 از روی امیدواری بیشتر امل دریافت و از فرط حجلت رقت نمود
 منعم خان بمواثیق دایمان استمالت نموده بر اینها را امتوجه عتبه علیا
 ساخت بابای زنبور شاه قلی محرم دست در دامن بر اینها اوخته
 بنیاد کریمه وزار می کردند که غدر است زنها شمار و دید و لغز چون منعم خان
 گفت که شما مشرب زمین جا بوده منتظر خبر باشید و بعد از آنکه خاطر شما
 جمع کرد متوجه ملازمت خواهد شد این هر رسنها میر اینها را گذارست
 از همه ای تخلف نمود مانند و بر اینها منوجه عتبه اقبال باشد که با
 که در حدود آن کوه مستعد بوده انتظار می برد و در قعه طلبان حرفها بگفتند
 که این اغوا پیدا شدند و غریزان که با در شاه ای بر خاستد خوشی یا
 روی نمودند و فتنه اندوزان را روزاد بار امل روی سیاه کشت و از اینجا

روی بدرگاه معبد آورد و در ادیان ماه الهی موافق محرم بپنداشتند
و هشت روز پاک در گردن انداخته سجده نماست و مجالست بجای آورد
و سر خاک در پای فلک بجای حضرت شایسته ای بنهاده چه از
درجه از شرم کند و چه از شوق عفو بنیای های بکبریت حضرت شایسته
عذر او پذیرفته بدست اقدس سر سیرانخان را از زمین عجز برداشته در
اغوش مکرمت گرفتند و فوطه از گردن او برداشته رشک امت و کرد
خجالت از چهره او پاک ساختند و بزبان عذر پریش احوال فرموده بقانون
که در ایام و کالت بجای سیرانخان بر دست راست معین بود همان قانون
در شستن بجای دست بر شارت فرمودند و منع خان را در بهلوی سیرانخان
حکم فرمودند و دیگر امرا ارکان سلطنته و عیان مملکت با اندازه قدر و منزلت
مقام گرفتند و بزبان مرحمت و مکرمت چندان انبساط و التفات فرمودند
که کرد مجالست از صفحه پیشانی او بیکه زایل گشت اما همان سخن است **مع**
اگر گناه به بخشند شرمساری است **۱۱** نگاه از بارگاه مقدس برخاسته
خلعت فاخره که در بر کرامت پروردگشتند به سیرانخان التفات فرمودند
و از روی شنودی باطن اقدس او را خست سفر حجاز دادند و بمقصد
بمس قوا عذرم و دور اندیشه که رساس هر کار خاصه مدار در ارکان سلطنت
بران است ترسون محمدخان و حاجی محمدخان سینه از حد و دنا کور جمعیت
فرمودند در یکی از روزها سیرانخان زبان طعن گشوده بجای محمدخان سینه
کفته باشد که مرا از مخالفت و بیوفایی بیچسب القدر کوفت نکرد که از تو اینهمه

حق نعمت قدیم را فراموش کردی حاجی محمد خان در جواب گفت شما با وجود
 این همه دعوی اخلاص و فزونی تربیت حضرت همانا بی حجت شما بیایید
 و این همه مراحم در شفاق حضرت شانهش ای بی نموده شمشیر کشیدید
 و روی داد آنچه روی داد اگر من ترک صحبت شما کرده باشم چه در بر شد
 و چه کرده باشم بر این خان شرمند شد هیچ سخن نگفته و از نقاب کشیدیم
 که بر این خان پیوسته ازین سخن نفس الامری اظهار دردمندی کردی
 لکن الحمد که جوهر بزرگ نهادی و عاطفت داری حضرت شانهش ای بی خاطر
 نشان جمهور عالمیان گشت و این ساره مرد مغرور شیعت و کار دانی
 از خوا غفلت بیدار گشته از کردار بیغی بر آمدیم کار اصحاب اخلاص اعظم
 و هم باز رفته اند و زنان کد گرفت هم زمان را رونق پدید آمدیم
 زمانه نازنریمت روی داد عیینه از خان اعظم آنکه خان نیز پدر آمد
 چون خبر از بعضی سواخ میداد محسب انرا درین اقبال نامه در او رد و بر
 عبرت اهل بوشش شود و حضرت کمترین بندگان دولتخواه سمش الین
 آنکه بعد از دعا و بندگی بزروه عرض میرساند که چون این دولتخواه در
 مشرفستان بوسی رسید و بندگان عنایت و التفات بیدریغ بارش
 را در باره این دولتخواه میزدل داشته بعلم و نقاره و تومان طلوع بر این
 سر فزای داده حکومت و حرمت سرکار نیچایک عنایت فرمودند و خوب
 بنوعی که این دولتخواه نیز فرخوران عنایت و سر فزای خدمت تقدیم
 رساند که هیچ یک از دولتخواهان را در نواهی فرور پور آورده اند

که ارکان دولت جمع شده در آنچه صلاح دولت باشد مصلحت را قرار داد
بعضی رسانند در آن مجلس گنایت بیرمخان که بر درویش محمد خان فرستاده بود
رسید در گنایت مذکور بود که من غلام و بنده ان حضرت امام میخایم که استقام
خود را از وکلای آنحضرت بکرم هر یک از ایشان را نزد مجلس آنچه بجا طریقه رسید
جهت دفع بیرمخان میگفتند چون در آن روز اسباب حسه خان مذکور
باین دولتخواه عنایت شده بود بخود قرار داد که بصدر خدمتی لایق گردد
در مجلس حضور ارکان دولت که خورد و کلان حاضر بودند در آن ظرف و فوضولی
کرده داد طلبید که مهم بیرمخان بعون عنایت الهی و توجیه نامتناهی حضرت
بفقر رسید که هر جا خورد یار و یار و یار و یار شود اگر بای کم ارداز گنیزان و فور خوش
کمتر باشد ارکان دولت فرمودند که دفع بیرمخان مهم کلان است ما دم
که بنده آن حضرت خود بدولت متوجه نشوند صورت گرفتن آن محالست
چون ارکان دولت چنین مصلحت دیدند بنده زیاده بر آن دراز نفسی
و بخادم عرض نمود که محمد قاسم خان و مهدی قاسم خان رخصت یافته
بجانب ملتان و لاهور متوجه اند میتوان بودند که بنده هم در ملازمت مخادیم
بطریق قرار یا بیشتر رود و هر چیزی که ظهور یا بد روز بروز عرضه داشت
نماید واجب العرض بنده دولتخواه در وجه قبول یافت حکمش که بانفاق
امرای عظام متوجه بیرمخان شود و نیز حکمش که بنده را کس کوک نوسند از
ملازمت رخصت یافته چهار و پنج روز در نواحی رشتک و پراکنه مهم تو
نموده از کوک اثری ظاهر نشد چون کیفیت را بخادم عرض داشت نمود

از جمله هزار کس کو ملک پانزده کس فرستادند چون اکثر از کفنه سواران
 در میان بودند از اینجا که خیالات سپاه گرفت هر یکی اندیشه نیز بخاطر
 میرسد چون اب ولای موسم باران نیز در میان بود چند روز در قفقاز
 توقف شد و مردم والده را واسطه ساخته و هزار حکایت بعضی سنانند
 که آنکه هر روز دو گروه کوچ کرده از سرسپس میبرد و از دست او کار نمی آید
 جا که در علوفه او را تغییر باید داد و والده بسخن مردم عمل نموده ملاحظه خاطر
 و حق خدمت بسیار نظر ننظرند آشته هر چیز تکلیفتم بعضی سنانند
 چنانچه حضرت در وضع است فرزند عزیز محمد کناسته و سخن مردم را تا شاید
 باین دو تنخواه نوشت که ای داد سخن مردم ما را هلاک بر چه نصیب ^{بود}
 باشد همان خواهد شد بهر حال تعجیل مهم دفع بر اینان شود این تنخواه
 دانست که عرض حمت توکل بعون عنایت الهی و تکیه بر دولت پادشاه
 کرده متوجه بر اینان شد اکنون که مهم بر اینان بدولت آنحضرت خسته
 جمعی از ملازمان و سلطانرا که همراه او بودند بقتل رسانیده و اقربای او را
 تمام دستگیر کرده بدرگاه او رد عیاذ بالله که مهمات بر عکس میشد معلوم بود
 که کار بکجایمی انجامید و حقیقت آن مهم را بر اینان خود نیز بعضی سنانند
 باشد و بعد از فتح بر اینان هر یکی از دو تنخواهان که در آن معارک بودند
 و خدمت هر یک معلوم آنحضرت شده چند آن بغنایت و انقیاد ^{باشند}
 سرفراز یافتند و روز دو تنخواهان که در جنگ بودند نزدیک کسلی رسیدند شد

که جهان محمد سلطان بهبودیرا که دور در در قلعه حلیدر بود سفارش نموده
خطاب بخانه گرفتند و بغیر او همده چند از تردد خود سر فراری یافته غمزد
عنایت و علفه سر فرار شدند چون ^{بعضی} نهم نوبت باین دو تنخواه و فرزند
یوسف محمد که در چنین معرکه گلانی شمشیر زهر رسید مهر باری که کرده اندان بود
که روز اول خنک کردند که نام او تکرار در فرمان نویسد عالم بنا با این دو تنخواه
از نیکه چشم درشت مادری دارد و عنایت نمیکند خدار و دارد که این دو تنخواه
برو تنخواهی آنحضرت جان بر کف دست بنهاده فرزند دوازده ساله خود را
همراه داشته در برابر برانجان و ده سپت از فرمان او و ملازمان و
او در آمدن شمشیر زند و بیچ یک از امرای عظام رز پر کنه خود بگو یکسانند که
مردم همراه بودند آن نوع حرکات کنند که کار هر یک بر انجان عرض کرده
انچنین سلوک باین سر غلام کنند و جامعه قورچیان بر انجان که بجا سوس
ملازمت حضرت گذارسته بودند بدولت آنحضرت خطاب یافته
دو کور و سه کور علفه بیایند و یوسف محمد خان در برابر برانجان و خان
و سلطان او در آمده شمشیر رسانند و آنحضرت خطاب بخانه عنایت کردند
مخادیم علفه او را یک کور پروانه بر آوردند و او را هم تن نمودند و بنده را که
خطاب خان اعطی سر فرار ساختند یک کور حلیدی عنایت کردند
مخادیم از آنجمله جهل یک فروز بود دادند عالم بنا با همه مردم این دو تنخواه عم
با برادران و فرزندان با مسیذاری خدمت میکنند و الحال بدولت آنحضرت
هر یک خطاب بخانه و سلطانی سر فرار شدند و چون علم و نقاده و طومان تیغ

بر آنجا از باین کمینه عنایت فرمودند و بعد از فتح بیرمجان در اقی طبعیت
 فتاحی در سباب جمعیت را عنایت کرده ر امرتبه دادند امیدوار است
 که منصب او نیز تعلق باین کمینه داشته باشد **نصبت موکب اقبال شاهنشاهی**
از حدود پنجاب بدار الخلافه اگر وظل اقبال بر میسد انداختن و از آنجا
براه دریا بمستقر خلافت تزلزل اجلال فرمودند چون حضرت شاهنشاهی
 به بیرونی بخت بلند از فروغ رای ممالک ارایی بگریه از روی کار خود بردار
 اشظام مهمات بلکه و مایه پیش نهاد همت والای خود ساضند گویند
 تیره خاطر را دوکان بر بام زده آمد هر یکش منده و سراقنده بگوشه رفتند و
 بتائیدات اسمانی خاطر مقدس ازین مهم فارغ شد بدولت و اقبال
 عنان موکب عالی بدار الخلافه اگر منعطف فرمودند که در مراسم معدلت
 توجه افسرده را طرودیه تان بخشیده اید و قوانین چند فرار داده شود که
 دستور العمل ناظران حال آینده را تواند شد و چون رایات اقبال
 سهند تزلزل اجلال فرمود حکم ارتش بقفاد بیوست که اردوی معیله
 از راه راست سمیت و سید روان سازند و موکب عالی بغیر سمیت شکار توجه
 حصار فیروزه شد و چون حصار فیروزه مستقر رایات فیروزی ماشرکت
 چاکب روان جهت شکار عرض رسانیدند که درین نواحی بیشه های بیوز است
 که انرا بزبان هندی چیته گویند و طریق حید کردن از جانور درنده بیع
 فنون شکار است بنا بران ضمیر اقدس که نگارین برای لعبت ان صورتی
 و معنوی است متوجه تماشاگری این سباط نشاطت و حکم کتبی مطاع

از ناطق کاه باطن ترتیب این کار شکر اصدار یافت فرمان بران
خدمت در اندک فرصتی ادوات و آلات ان سر انجام داده گوی چند که
انرا زبان هندوی گویند بطرز خاص کنند و چند قلعه چتیه انجا شکار کرد
موکب عالی بجانیه میله متصرف ساختند اگر چه در سرکار علی پیش ازین حدیه
بسیار جمع آمدن بودند اما آنکه حدیه را حضور اقدس حیدر فرمودند درین مرتبه بود
روز یانزد هجم اذ راه الهی موافق شنبه چهارم ربیع الاول مهندو
هلال در املک سیدی مستور ریات دولت کشت وارد وی بزرگ مشیر بان
ساحت دلگت می نزول سعادت فرموده سرمایه پایش جهانیان شده بود
داز سوانجی که در نیولا نظهور بخت فرستادن جمعی است بسر کرد که ابو الفتح برادر
زاده منعظم لصبوب کابل و شرح آن بر رسم اجمال است که در ان مقام
که بمقتضای فرمان شایسته بهی متوجه بایه سریر اعلی شد کابل را به غنی خان
بر خود سپرده و در ارجای خود نفسک در در تقویت و تمشیت مهمات او
حیدر محمد اخته بکی را از انجا گذرشت که مساعد و معاون او بوده مهمات
انتظام دهد و از کوه حوصلگی طرفین و طفل مشربا جانین ناسازگاری بدید
درین دلا که موکب عالی بیسیه نزول اجدال فرمود عرض غنی خان بدرگاه
سپاه اید نارضای حیدر محمد اخته بکی بظهور بخت بنا بر ان استصواب
منعم خان حیدر محمد منشور طلبی در شد و بجهت گو مکر غنی خان و رعانت او
سکون بسر فرجه و در ویش محمد و خوله در دست و خواجگی محمد حسین برادر
محمد فاسم خان و جمعی کثیرا بسر کرد که ابو الفتح برادر زاده منعم خان نظر بیل

رونما خشد فرستاد یافته روزی چند در معاونت و موافقت کامیاب
 امن و امان شدند القصه حضرت شاهنشاهی چند روزی در خطه دکن
 و بهلی افاضه عدل فرمود روز از رستم دی ماه الهی موافق روز جمعیه دوم
 ربیع الثانی تصمیم غنیمت بدار الخلافه اگر نمودند و از راه دریای جون
 بر کشتی سوار دولت شده توجیه فرمودند اعیان سلطنت و ارکان دولت
 بمقدار کنیالیش کشتیها و زور قها سامان و آرایش داده متوجه کشتند و
 در دوی بزرگ از راه خشکی متوجه نعمت کشت و روز فروری نوزدهم
 دی ماه الهی موافق دوشنبه دوازدهم ربیع الثانی دار الخلافه اگر سفورایا
 جلال شد و ریاض امال از باب اخصاض نصارت یافت و جراحات یافتگان
 روز کارا مرهم شایسته پدید آمد روز بازار عدالت گرم شد رستناز اول ^{حدر}
 کنا گرفت مستعدان وقت خوش شده نهال دولت در بالیدن ^{غذایا} ^{معنوی}
 شکفتن آغاز کرد در ای عالم رای شاهنشاهی در ترتیب ملک صوری ^{معنوی}
 در نقایح و جبهی توجیه فرمود درون قلعه که بهترین منازل ^{است} شهر است
 واقع شد و بناز یک طرح منازل دلکش صورت است عمارت عالی ^{است} رسیان
 و خانههای بزرگان بمنعم خانان عنایت شد و هر یک از مقربان بارگاه
 سلطنت و منظوران عنیه خلافت و سایر ملازمان درگاه برکنار اب چون
 دو طرفه عمارت خاطر گشت رساس بناه زمینیت ^{ارای} سپیدند و در خلال
 رسال بمنعم خان ^{است} خانان عنایت شد و هر یک از مقربان بارگاه
 سلطنت و منظوران عنیه بمنعم خان خانان جسنی بادش پانه ترتیب ^{است}

التماس قدوم برکات درود انحضرت محموده و ملتمس نعم خان در حقیقت قبول
 یافته او از پر تو مقدم حضرت شاهنشاهی بایه سیمه یازده یافت خانخانان
 در مقام خدمت نقد جان برکت الستیاده شرافت و نفایس ملکین پس از روی خلاص
 بنظر تقدس در آورده مجلس ارایی و از سوانح عبرت افزا که درین ایام سمت
 ظهور یافته سعادت نشان بخت او را سر مهر دیدوری کشید گشته ایشان
 میرزا ابراهیم لیسر میرزا سلیمان و التاجاوردن او بدرگاه جهان پناه پست از آنجا
 که نیت حق ساس شاهنشاهی شطاق ذروه اقبال است پوسته هر که دم
 مسازعت و مخالفت زند با آنکه انحضرت مجدداً گذرانده بظاہر در فلان
 نشوند کار فرمایان ابداع سزای او را در کنارش نهاده او را محتاج این کار
 سازند که نسیه سر نشورس بر درشتن و علم تکبر افزا حق است که او را سزا
 لایق داده در مذلت اباد احتیاج او رند تا ز خوار غفلت پدید آمده نگاه
 خدمت نماید و مصداق اینمقال حال میرزا سلیمان است چون در مبارزه
 سلطنت ان طور حرکتی ناملایم بظهور او در که پیشتر گذارش یافت انبرد
 جهان را از جزای انرا در کنار نهاده همچنین شکستی عظیم پیش او آورد و از او
 این درگاه ساخت و عرضه درستی مصحوب یکی از معتمدان خود که عزیز در
 امتیاز داشته فرستاد درین ایام مذکور بدار الخلافه کرده رسیده متظر کوشش
 بعد از تزلزل احوال در منزل نعم خان بالتماس او خست یافته بکوشش
 زمین کوش سر بلند شد و عرضه داشت میرزا سلیمان بایشکش مای لایق
 بنظر اقدس در او رد خلاصه مضمون عرضه داشت شرح مجالست و ندامت

از تقصیرات سابق و سرگذشت کشته شدن میرزا ابراهیم و التماس
 ابداد و اعانت در انتقام اعاد می بود و کیفیت این ماجرا بر رسم اجمال
 است که میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم در عنوان این دولت ابدوزین
 پیراهه رفته تخت نام و بار خود کاشته اند که وجه ایشان را در محاربات اوزبکیه
 چند مرتبه علیه روی داد که باعث فرید غرور ایشان از انجمن بدست افتادن
 میرعباس سلطان که پوسته از حصار از جانب تخرخان حاکم انجا که ابن
 عم او بود امن تاخت نمودی تا آنکه پیش ازین ساخته که شرح داده اند
 لشکر بر حصار برده قلعه بیرون را متصرف شدند و تخرخان در ارک
 رورکاری بجیل میگذرانید و انتظار کو مک اوزبکیه که از اطراف و جوانب
 طلب داشته بود می برد و میرزایان آمدن کو مک را فریب داشته از حصار
 مراجعت نموده به بدخشان آمدند و در سال پنجم الهی موافق به صد و شصت
 قمری میرزایان لشکری از نوکر و ایماقات فراهم آورده متوجه بلخ
 کارا که همان دور پس باین لشکر راضی نبودند که رفتن بر سر بلخ از حساب
 چه لشکر بلخ از بدخشان زیاده و سرداران ایشان پیش از سرداران بزرگان
 کارشناس لشکر اندک را با لشکر بسیار در صورتی تجویز کرده اند که سردار
 در لشکر کم بسیار باشد و هر گاه در بدخشان از جو کس پیشینت یک میرزا
 سلیمان و دیگری میرزا ابراهیم و در لشکر غنیم میر محمد خان و چندین
 برادران دیگر مناسبت که بورش این لشکر شود هر چند حاکمان
 سخنان موجب گفتند چون در کوشش باده بیداد بودند بکوشش بوش در وقت

946

بلکه مزید رعونت گشته در رفتن اهتمام بیشتر کردند و حقیقت معامله است
که کار پر از ان ابداع میخواستند که نزاری اعمال ناشایسته آنها که نسبت
حضرت شاهنشاهی بظهور آورده بودند تا آنکه بدست غفلت گشته بدست خود
خود را در کوه هلاک انداختند و چون جز غریمت میرزایان به برانجان رسید
در ساعت همه کس طلب کویک خود روان کردند هم ایچی معامله دان پیش میرزایان
فرستاده دم مصالحت زد و مقرر ساخت که صلح و امیک را به بر محمد خان میرزایان
گذارند میرزایان میرزا یک بر لاس را که از معتبران قدیم بود رسم رست
فرستادند که اگر صلح و امیک بر محمد خان بدهد و اساس صلح بر اصل نند قطع
خصوصیت نموده اید و خود چون از ولایت بدخشان برآمدند قرار دادند که بر
بلخ رفتن بدو وجه مناسبیت یکدیگر ایچی فرستاده ایم دیگر آنکه ریماق بلخ را
که بالارویه او بجانب خراسان است رفته بخود همراه سازیم و بدست خود دریم
انزنان کار بلخ با سینه صورت خواهد گرفت و اگر چنین نشود بر محمد خان قلعه را
مضبوط ساخته لشکرها را از اطراف فراهم خواهد آورد و خواه این نیت در امنه کوه
گرفت بلخ را پس گذارشته دلهوی چنین ظاهر خراسان رویه را رفته ریماق
صحرانشینان خود را بدست آوردن درین اثنای خبر رسید که میرزا یک گشته
دیر محمد خان لشکر فراهم آورده آماده جنگ است و شرح این قضیه است که میرزایان
خراسان رویه فریب بحول زردک که بان چارپل معلوم است از جنبه کاروان
گذشته پیش رفته بودند و هنوز غریمت بیشتر داشتند که خبر رسید که میرزا یک
از منزل بر محمد خان مهم سازی کونه کرده بر آمدن بود که با شارت بر محمد خان

خسرو شمشیر کشید کردن او میزند که ما چه زبونی داریم که ولایت خود
 میداده باشیم و همگی مقصود پسر محمد خان از حرف مصلحت روز گذرانیدن
 و جمعیت خود فراهم آوردن بود و اکنون که کومک رسید چنین بر این فترت
 سر راه میرزایان گرفتند چون میرزایان این خبر می شنوند کنکش در میان
 می آید مردم کار دین میگویند که مناسب است که از ایشان مالغار بر باط
 سر روزه دار فرود آیم اوز یک عصب منجمد اگر خنک شود هم خوب است
 و در و رفتن مناسب نمی آید میرزایان قبول این رای نکردند و بر او دست
 اوز یک استعداد تمام کنار چشمه کا ذران که ساح افتاده است فرود آمده
 میش خور اخذ قهار بریده و دیوار کرده به بند و چینی و تیر انداز مستحکم کرده
 اما در خنک میشوند میرزایان سرعت فوج رست کرده غافل ازین است حکام
 میرزا سلیمان از پایان رویه این اب و میرزا ابراهیم از بالا رویه نزدیک
 چشمه میرسند میرزا سلیمان بغیم رسیدن کاری نمیدارد و چون جای
 نمیداند میرسد و در ملاحظه میکند که پیش ولایت خراسان در بخد و درین
 باین مختصر گرفتاری چه نمچه دهد باز برگشته با تمام تمام از خرد پایش ولایت
 بر آمدن از ارقه غنیمت گذشته بجانب دشت جول که بدخشان رویه است روانه
 میشود و مردم بسیار ضایع میشوند و میرزا ابراهیم نزدیک چشمه رسیده می نازد
 اما کار نمیتواند غسان گرفتاری آید و به تیر و تفنگ از مردم او هم ضایع میشوند
 محمد قلی سبزه تاخته میرسد که چه وقت ایستادن است پدر شما بد آمده
 رفت میرزا از مردم خود می پرسد که مصلحت اکنون چیست جمعی از بهادران

میگویند که بر آمدن این شوارست مناسب است که بمیدان حاجبک گنم تا هر چه
 پیش ایند محمد قلی در شیت میکند و میگوید که مقرر سپاهیانست که هرگاه کسی
 از غنیم بقید گمان جدا شود دیگر بدیت آمدن او دشوار است برای چه
 تقریب میرزا را در هلاکت می اندازید بعد از گفت و گوی بسیار میرزا
 از انجا بر آمد مرا جمعیت مینماید و ولایت غنیم می افتد و مردم را از خوف جدا
 می اند و سروریش تر نشیده با معدودی راه پیش میکند که شاید باین
 طریق بدو تواند رفت چون قدری راه میرود ز سپاهان از راه می مانند
 پیاده شده در روز دیگر قطع مسافت مینماید و باز با یوسنی بهم رسانید
 بموضعی میرسند که فکر خوردن کنند درین اثناء برادر کل کا فر میرزا را می شناسد
 و با اتفاق مردم ده مقید ساخته پیش بر محمد خان می برد و چند روز مقید
 میکرد و محض سخن آنکه خلاص میازم خیانت ما در انهم بمناسب طبیعت
 پیش میرزا بسیاری ایند بر محمد خان متوهم شده در کشتن آنرا ^{تستیم} ^{تستیم}
 تاریخ این قضیه کوراک کشت یافته اند کوراک نام جلادی و میرزا ^{تستیم}
 کوراک ^{تستیم} امده بدو تاریخ یافته بود و پیشتر ازین قضیه بدو روز میرزا ابراهیم
 قضیه گفته بود که مطلعش ^{تستیم} ^{تستیم} رفتیم بخاک حسرت چون لاله داغ
 از دم بخشه برون باداغ دل سراز کل ^{تستیم} ^{تستیم} و از غرایب آنکه پیش ازین سو میرزا
 ابراهیم بواسطه جوای که دیده بود بوسته متر صد گزندی بود در امید و بیم
 می بود و صورت این در قعه است که میرزا ابراهیم میگفت ^{تستیم} ^{تستیم}
 حضرت جبا بنای جنبت کشیایه رسیدم و آن حسن منظر را مطالعه کردم ^{تستیم} ^{تستیم}

مستوف

مستغرق آن فرزند می شدم گاهی از روی ان صورت بخاطر
 میرسد شبی در عالم مثال که تابع عالم خیال است دیدم خود را بان
 صورت یافته مشکفک میکنم چون دست بر روی و محاسن خوبی بزم
 همه را بوسیده می یافتم که از هم میجخت تا آنکه در اندک فرصتی همه محاسن
 در بر و در منجیت درین غم بیدار شدم و اندوه ان از خاطر منبرود
 همانا که گزند می بین خواهر رسید و میرزا سلیمان چون از ان چیزها
 میگذرد در راه خوش و بیابان محمود موصوفه بدخشان میشود و بمیان راه
 نهرجات با معدودی افتاده تردد های نمایان میکند در اینجا ^{دیده}
 کشته می تازد چنانکه سپه در در شب بر میرزا راه گرفته اند و خوفناخته
 نجات خود را حسیه است و چون به بدخشان رسید خبر مصیبت میرزا را
 و ابواب اندوه بر روی روز کار او گشوده گشت علی الخصوص حرم حکیم که
 دختر سلطان و پس قباچ و مادر میرزا در ماتم در از افتاده جاها
 کی بود پوشید و تا بود بان لباس گذرا مید و یک از فضا این رباعی گفته بود
 ار می نعل بدخشان ز بدخشان رفتی ^{یا} در در هر چو خاتم سلیمان بود
 افسوس که از دست سلیمان رفتی ^{یا} ار می هر که قدر صاحب زمان نشناسد
 و از ناله ناگوار دهمی چنین بدمت شو اورا چنین روز پیش آید این
 اولین نزلت که پیش او رواند کوشش بمن دار که در مواضع وقایع
 ادبار میرزا سلیمان را خواهم گذاشت تا سرایه عبرت ارباب هوشمند
 خلاصه سخن آنکه در ان روز که منعم خان خانخانان بزم نشا طار کشته

ایلیچیا از نظر گذرانید و جو الحاح و زاری و عذر تقصیرات گذرشته
میرزا معلوم شد خاطرش منتهی است که در یاری کرم است معذرت پذیر
امد ما را العطفوت پر سین در برابر کار میرزا ممتنا فرمودند و سخنان بلند
بظهور آمد و تمام انزور بخت از فرزندش اطوری و معنوی گذشت بدین
سال حجتیه صیت داد و دشش خدیو زمان را شنید جمعی کثیر از مستعدان
مرک و وطن نمونه روی توجیه باستلام عقبه اقبال نهاده بمقاصد خود
گام برداشته شای حضرت سائنهاهی را حردین و دنیا ی خود است
از انجمله قدوم برکت لزوم معارف ایات حقایق قباب خواجهم عبدالرزق
سیر خواجهم عبدالمد که خواجهم احمد که شمار دارد در ایشان سیر خواجهم
ناصر الدین عبداللهداند که خواجهم احمد مشهور اند خواجهم عبدالشهید را
با درستی که ظاهر از ایشان باطن در مسکه جهت حق شناس بود شرف
وصول مجلس اشرف اعلی که اگر سعادت صوری و معنوی است در
حضرت سائنهاهی که باطن از قدس انحضرت درس آموز مکتب خانه الهی
با احترام پیش این تعظیمات فرمودند و افادت مآب مولانا سعید زین
ماورالنهر که عمری در صحبت مولانا احمد جنید استغاده نمود از اکابر علمای
ان دیار بود با دراک صحبت علی حضرت سائنهاهی مشرف شد مولانا از علم
باطن نیز بهره مند بود اگر چه در در قالیق حکمت الهی و اسرار طبعی و ریاضی چند
حوض ممنوع بود اما علمی که در ماورالنهر متعافت پایه عالی آن رسید
علم را وسیله شور و غیب نگردانید بود و درین ایام حجتیه زمام حل عقد
امور ملکی و عثمان قبض و بسط تمام سلطنت به بر توالتف حضرت سائنها

نصارت یافته در قبضه اقتدار و شوکت آنحضرت با استقلال در انواع
 اقسام طبقات انام و هنر شهباهای هر دیار آمدن کامروایی صورت
 و معنی گشتند و بسیار من توجهات ظل الهی کار و بار سلطنت علیا بالا
 و کار پردازان را باز ارایج گشت دین را اساس بلند نهادند و اید و بهار دنیا
 را راسته تر شد ارباب ملک را اعتقاد بهم رسید و اصحاب نخل را کساد برقا
 خلق پرستان را چشم بینا بدست افتاد و خدای پرستان را صحیح دولت
 عالم معنی ظهور یافت و ملک صورت رونق گرفت و از سوانح قصه اردواج
 میرزا شرف الدین حسین است شایسته حجبته منت که از نقوش ظاهر
 سرایر باطن درمی یابد پوسته کردویی را که بجز خدمت داری و یاد عقیدت
 منظر اقدس می در آید و بر ریگ زینت ظاهری ضمیمه معنوی میشود مطالعه
 متبصرانه احوال میفرمایند چه منیت حق را سست است هیانت که مباد
 مروری لباس ارستان پوشیدن بصفت خاصان در آید و به تبه رایس
 او در کان سلطنته قصور و فتور رود همان طور که برسم کار داین بستاند
 که از هر کس خواهند پرده شکاف را زدل کردند باده عقل با در کام پوشش لایحه
 مست کرد ایند تا آن تنگ حوصله از مستی هر چه از مکنونات خاطر خود دارد
 بیرون اندازد **مصرع** مردان بساده تجربه کردند مردان **و چون اندیشه**
 خفایه باشد چنین با بعد دادن بفتوی دانش اندوزان دور پس محض
 ثورب و چنین عقل مزور را از پای انداخته عیار او گرفتن لازم دین

جهان ارایی است همان طور دیدن در سینه شاه جهان ارا
انت که چون سنجوهر مدراج احوال و اخلاق یکدیگر بدانده دنیای
مردان سرشار داده او را دیوانه دنیای مشکالومی سازد و بدین
بصیرت مطالعه صحیف احوال او منجایید کونه نظر آن که نظر شان
بر مقصود بنفقا در کول با غفلت سرگردان شده اند زبان طعن
می سازند که با تجربه چندین اعتبار دادن برای چیست و آنها که
شناسای مراتب تکمیل اندامات احوال در رشته شاکر این عبار
گرفتن اند از آنجمله میرزا شرف الدین حسین را که به نسبت صوری از
اشرف کبار بود آنحضرت بنظر ترقی بخش دین ملید مرتبه ساخته بودند
تا اعتضاد سلطنت کرد از آنجا که فرط اعتبار میرزا مشایخ عالمیان بود
بعضی از اولیای دولت دولت قاهره که نظر شان خیر بر علوم مرتب
ظاهر نفی از درون بیرون صلاح دانسته عفت قباب دولت برده بین
عصمت نمره قدسیه سلطنت بخشی بانوسیم را که همیشه قدسیه حضرت سید
بود با سینه بزرگان در جباله از درواج میرزا در آوردند و با سینه نسبت
پایه اعتبار میرزا از باده از اندازه افزودند در آن نزدیکی او را از
سرکار ناگور و بخورد که بجای که او با فرود شده بود فرمودند و از قایمی که
درین سال سمت ظهور یافت فرستادن میرزا قرا با سید در خان است
که برادر میرزا حیدر کورکان بود به بنام شمشیر چون در این معدلت کتری
وقانون کشور کوشی امر است لازم که هرگاه در ایام مملکتی و حاکم ناخسته
بعینش عشرت خود مشغول گردد و یکبار و این نفس و هوا وقت کرامی

و سه ماه جهت آمدن کومک در موضع لاریه کوکمر نزدیک تر توقف افتاد
و چون سران این لشکر کهنه عهده بودند دیرتر رسیدند در آمدن کلبه
از نیت سمنیت که باین استکی و کران پائی میسر شود چه مسالک آن ملک
از آن قبله است که لنگر چند روز بیشتر از در آمدن بکانه و ایله ایجا وقت
تیکه های راه بکند اگر چه لشکری از هزاران رستم در رسته در رسته باشد
که رفتن آن مشکل بلکه حال خواهد بود غاز بخان که آمدن لشکر شنید و
چندین ماه برین گذشت آنچه طریق و مضایق را استحکام میستاد
میرزا قزاق اهداد در نزدیک راجوری بعد از مقابله و محاربه چند روز
برگشت تنها استیلای و استحکام کشمیر باین کار نکرد و موسم بزرگ
و آغاز باران و نار رسیدن کومک عهده استاب این شرکت درین
روز جنگ غریب در سوخت از یک طرف بند و چپیان دراز دیگر طرف تر انداز
دست برد می نمودند و مردم با دوشاهی اگر چه کم بودند اما بجنود نا امید
پشتی کرده داد مردانگی دادند کویک بیاد نام رستم دیا از بخان بزد
نایمی نمایان که کار نامه دلادوری تواند بود تقدیم رسانید او چون امر
مقدور نبود و کار نمایان کارگاه اقبال فتح این ملک دشمنی موقوف
بزمان دیگر در رسته بودند که شهنشاه جهان پرور پرده از جمال جهان
ارای خود برداشته انتظام مهمات را باین شرکت را باب لعنت
نماید درین هنگام سباب فتح و فیروزی چنانچه باید فراموش
قرامیدار لوازم اهتمام بجای آورده از روی اضطرار تقبله دانند نزد

را جویری در آمد و کوهک با در را تیری رسید او را زخمی گرفته
 میش غازیخان بر دزد چون رستمی او شته کشمیر بیان شده بود
 غازیخان او را مستمال کرد اینده بار با علاج سبزه علاج سودمند
 نیامد به علاج راه رستمی پیش گرفت و روز دیگر قرا با در از انجا بر
 نپوشد رسید ایام دولت افزای حضرت شانه ای معبضای صلاح
 وقت بدر اخلافه اگر در لباس به نوجوی از شغل مشغول سپاس
 جلال الهی بودند که روز بروز ما نرا قبال و میامن حالت ظهور می آمد
 چه هر طرف که شایس ملک میشد و نوید فتوحات میرسد و از اطراف حجاب
 ارباب خلاص فوج فوج بهر گیم میدند دولت در افزایش و بخت در ایش
 و عقل در در مینی و مردم در عقیدت گزینی استماع مثال این امور که
 قرا با در را چنین روی نماید در ان نیرم مقدس چه پایه در شته باشد
 و در ان حرم معیله چه عیار کنند انکیرد و از سواخ است که خرد گذشتن
 بیرمان مباح اقبال رسید چون ذات مقدس منع فتوت
 و مردی است با وجود ان سر گذشته که اندکی از بسیار گذشتن
 از ظهور این ساخته عبرت بخش تانف فرمودند عمیدانم که این واقعه
 با درش اعمال گذشته اوست یا هنوز باطن و عیار الود اندیشهها
 متباه بود یاد عای او با جایت سوخت با انکه ان نیکم در اغایت
 از بار کران خجالت خلاص خست و انحن بر انجان در اصل نیک ذات

و خجسته بود بواسطه بد مصاحبت که بدترین افتاد می زار است
اول حسنا بوی نظرش افتاد و از فرزند خوش آمدستی افزود چه
هر که نظر بر نیکبای و هنرهای خود دارد در پیشگاه خاطر او با خوش آمد
گو میان کم کرد و هر خوش آمدی که وار سردار زبان در واقع اندیشیده
خود پست خود را می شود و لهذا سیرامخان را چون این روز آمد
حسن بوی خدیو زمان که در پرده صنوس و عدم اشتغال مهمات بلکه
بود پیشه ماند و از رحمت و جوی عمیق دیگران مطالعه عمیق از خود
نبردخت و از خوش آمد گو میان خانه او ان قدر خراب شده که از دست
کرداران معامله ناهنم که دوستان کوه عقل او بودند ماری بعد
در ازی سخن چون اصل از گروه سعادت مندان سخت بیدار بود لعل او
هو لتمدی کارش در بغی و طغیان سپری نشد و در همین زندگانی
او را پیشمانی حاصل گشت و سعادت ملازمت بدو گشتش و
بختش گستاخ یافت و با در شاه جهان از در اضنی خوشنود گشت
و با عرض و ناموس و اعیال و عیال و سیار و اموال متوجه زیارت
اماکن شریفه شد و چون بشهر یقین که نخستین شهر کجاست و پیش ازین
سند و الله موسوم بود رسید چون دور و دران ساحت دلگشای گشته
ایش محل اقامت گشت و دران ایام حکومت هم موسی خان
نوادری بطریق استقلال تعلق داشت از طوایف افغان بر سر او
فرستیم اهل شورا فرزای ان دیار بودند از آنجمله مبارک خان نو خایه

که پدر او در حینک با حیوانه سیر کرد که سیرامخان نقل رسید بود آن
 دیوانه افغان را در آنوقت انتقامی بنجا طر رسید و قصه سیرامخان کرد
 و نیز زن کشمیر سلیم خان سیر شیر خان با دخترتری که از او بود درین قافله
 همراه سیرامخان غریمیت سفر حجاز درشت و قرار یافته بود که سیرامخان
 آن دختر را به سیر خود بگیرد و ازین را بگذر نیز افغانان سر شور شدند
 و سیرامخان درین امام که درین بار اقامت کشود بود مواءه بسیار
 و منازل آن شهر میرفت روزی سیر کولایه بزرگ که سیر گاه دیش
 آن شهر است و شینج در میان دارد که به کشتی انجا پروند رفته بود
 در هنگامی که از کشتی بر اهل سوار میشد آن جاهل ناحق اسل میس
 جهل افغان بیدولت بقصد سیرامخان بر کنار کولایه و چنان نمود
 که مکرر بیدن آمد که سیرامخان انجاعت را طلبید چون پس سعادت پیش رفت
 به محابا خنجر از میان بر آورده ان چنان بر پشت سیرامخان زد که از کشتی
 و پادولتی دیگر شمیر بر بر انداخته کار او تمام سخت درین حال کلمه الله اکبر
 بر زبان ان عاقبت بخیر رسید ازین عالم در گذشت و سعادت شهادت
 که همیشه در روزی ان می بود و بدعای سحر می میخواست و از اهل الله
 است دعا می نمود و فایده شد روزی درین حکومت او یکی از سادات
 ساده لوح در مجلس او برخاسته گفته بود که نه بیت شهادت نواب فاخته
 بخوانیم سیرامخان بسم کرده گفت میرا این چه خطرات است و چه غوار است
 ما شهادت میخوانیم امانه باین زودی القصة همراهان از وقوع این واقعه

نایند متحیر و متوحش شده هر که ام بجائی شتافت و سیرانخان در خاک
و خون افتاد تا آنکه از فقر و مساکین قالبی بنین او را بر درشته خودی
مقبیه شیخ حسام که از مشایخ وقت خود بود بجاک سپردند و در ور باد
بیت دوم بهمن ماه الهی موافق روز جمعه دهم جمید الاویله نهصد و شصت
این قضیه روی داد قاسم ارسلان در تاریخ این واقعه گفت **س** میرم
لطواف کعبه چون بست احرام **:** در راه شده از شهدا تشکر تمام **!**
در واقعه با تقی بی تاریخش **!** گفتا که شهید محمد میرام **!** بعد از آن بی
حسین قلیخان خانجهان شهید مقدس مدفون گشت و در آن حادثه
غریب او باستان بتم و پل اعتدالان فتن دست تاریخ بار روی
بیرامخان دراز کرد در نظادان چیزی فرونگذاشتند و از حول این حادثه
په عظم در مردم آن مرحوم مظلوم روی داد محمد امین دیوانه و بابای زبور
و خواججه ملک عبدالرحیم را که خلف صدق بیرامخان است و در آن هنگام چهار
ساله بود با والیده و بعضی خدمتکاران از آن حادثه گاه بر کنار بوده
با حمد آباد روان شدند و جماعه افغان از دنیال شتافتند و مصیبت
زدگان تمام آن راه خنککنان با حمد آباد رسیدند مدت چهار ماه در حمد آباد
توقف نمودند محمد امین دیوانه و بعضی خدمتکاران بموجب صلح وقت
عبدالرحیم را گرفته بدرگاه خلافت پناه روان شدند و پیش از آنکه باستان
بوس برسند خبر حادثه بیرامخان بعضی اقدس حضرت شاهنشاهی رسید
فرمان التفات بطلب عبدالرحیم از مکنم بخوار و رو یافته بود در هنگام بی نوا
و با تم نزدیک و بیکی در حدود حالور فرمان مرحمت عکساری مستعمل گشته امیدوار

بجاء کرام

چاره کرده و حاصل مشور آنکه از روی امیدواری بر گاه معسلی بیاید
 که نیز همیشه نهنش بهی شرف اختصاص خواهد یافت و حجتی از حقیقت
 چون بایز بنور و یادگار حسین ان نو بوده اخلاص را در او اسطاسال شاهی
 موافق اوایل نهمصد و شصت و نه در در اول خلافت ^{۹۹۹} که بنظر کمی اثر آنحضرت
 آورده بر زمین کوس و لا سر نمیدی ساخته و حضرت شهنش بهی ان طفل
 روشن پیشانی را که آثار نجاست و حقیقت اسطورنا صید او پیدا بود بچشم
 بدگویان و بداندیشان محض عاطفت ذایه در سایه شربت خود پرور
 گرفتند و باندرگ فستی بخطاب میرزا خاها اختصاص کشیدند و روز بروز
 او را ورزی و نیز کمنشی از نشست و بیخاست او بظهور آمدن گرفتند و شریح
 و شربتیت بدارج عالی رسید و به پایه شناسایی خاست تا نایز اعتلای نیت
 چنانچه در محل خود گذارش ماید و در او از این سال دولت آغاز غنچه
 انجام عصمت قیام با همسم آنکه که کمال را بطه صوری و معنوی حضرت
 شهنش بهی داشت و درین ایام برکات توحیه عالی زمام صل و عقد
 جمیع مہات ملکی و مایله بدانش و منیش او مغوض بود و غریمت کد خدا
 سپر کلان خود باقی محمد خان نمود چون یک دختر باقی خان بگلان بادام
 نسبت کرده بود خاست که دختر دیگر را به سپر کلان منسوب کردند و نری
 دلکش بخت قدوم اشرف اقدس ترتیب دهد برین داعیه از در گاه معسلی
 حضرت کیده بانظام این چنین شرت ارایی پر درخت و چنانچه این ^{بزرگ}

همتان والا قطرت باشد سامان این طوی داد و نه مندان چاکت
استین خدمت بالا گرفته در تر تمین نازل و تر نین مجا چاکستی
و نه غائی بجای آوردند و بموجب القاس این و تمند پسندید خدمت حضرت
شاهنشاهی از فرط سرور بساط بنو حضور خود ان نگارستان عشت
ضیا و بهای کشیدند لوازیم و مراسم این جشن دل افزوز بطریقی خاص
مرتب میشد و مواد بهجت و خرمی بخاص و عام مهیا میگشت و از سوره مخ
الت که درین ایام بشر چند از حدری طاری بدن مقدس و مخلصان
حقیقه و معامله دانان مجازی ابله خاطر گشتند بر بالغ نظر ان در بین
پوشیدن مانند که حکیم قدیر که تندرستی و بیماری مانر مشیت درین
و شادی مظاهر عدل و لوسیت او مقتضای مصالح و حکم بند را که خوا
بیاپرو والای نبر یکسانه لکلشن برای سرور جاودانیه کام درای صورت
و معنی کردند بیشتر از ان جهت فرید اکاهی یا بجهت دفع چشم بد و
مورد امری منافی طبیعت سازد تا بسپادش ان تضاع بر مدارج اعال
نموده محبت ابدی فایز کرد و بنا برین مقدمه خرد پسند درین ایام بدن
اعتدال شست حضرت شاهنشاهی قدری گرم شد و مزاج مقدس
از مرکز اعتدال میل نمود و در اهل خلاص را چگونه چون دلباه خون و حکم
گذشت سودا که طبعان معامله فهم را خاطریشان و باطن از رده شست
و بعد از چند روز ابله چند که پسند کردند را ماند بر سطح جلد بر لید و نیز در غایت
حرارت ان نیراک ساخته خود چنانچه باید فرمود و در اندک فرصتی ان چو

وان اتفاق کند محو شد و صحت کامل روی داد عالم سها رتدرستی یافت
 خاطر افروخته نیکف اتان جهان را طراوت پدید آمد بجهت سپاس داری
 عطایای الهی لوازم بخشش تقدیم رسید احتیاج از ملک درویشان
 برخاست از زوازد لهایی نیازمندان فروشت اولیای دولت
 ابد پیوند بقدر حالت و عقیدت نثار کرده نشاط بخش عالمیان شدند
فتح ولایت مالوه بشمشیر همت عا که اقبال هر طبقه از افراد پستی
 نوع آدم را عبادتیه لازم و طاعتیه و حجابیه و عبادتیه که بر ذمت
 کرامی خانوادہ سلطنت لازم است و شکری که فرمان رویان داد و کرامت
 بان مامورند است که سوخته در اندیشه و اسود کی رعایا بوده بکلی همت
 خسرو این را صرف به ترقیه حال زیر درستان و شکسته پایان سازند
 و بارگران سایه شمعکاران و فتنه سازان از سر اسب سوختگان بردارند
 اولاً به تدبیرات لایقه تعیین مہمیان در دست گفتار نیک اندیش نمودن
 و اگر جنبش کرده در برابر سزاوار مختلف را با اتفاق یکدیگر به نیروی
 خرد در بین مقرر داشتن و باین طریق این احوال خرد و بزرگ همانیان
 درستن و ثنائیاً نظر فرس را که فروغ الهی دارد بکار بردن و در لطف
 ملاحظه فرمودن و ثالثاً به روشنی خرد الای شان فرماید به نیروی نظر
 دور بین و حوصله فراخ بعمل آوردن و ارباب تعداد او را که از مشرب
 عذب اخص بهره مند باشد قوت و قدرت دادن و پایه اعتبار شان

افزودن و پاسبانی اعتبار خود کردن و در هنگام نبره یک چشم خورد
نزدین و با کرده به اخلاص در خو حالت هر کدام پیش آمدن در باب
فتنه و فدا راه که سرشور برداشته بمقتضای ملوک و موس خود فساد
صلاح دانند بعد از نصیحت تا دین است وقت فرمودن و فرمان بان
و الا چنانچه این سجه عالی اسس در معموری الکای خود مصر و فرزند
همانطور در ولایات دیگر محبت است پیرو که مانند دنیا می کشید ملک
حماکت را برین لب طاکاس س ننهند تا روز بروز از نتایج این ملکات
در عمر و دولت نشاط و فراخی مملکت افزون بدیداید و چون این صفا
جنان ارای در ذرات مقدس حضرت شهنشاهی فطرت نه که درین
ایام سعادت انوار که صحت فراج روی داد و در اینهاج بر عالمیان شود
قدری توجیه بان نظام کارگاه سلطنت آوردند و بداد و دید عالم تیرگی
بخشیدن گرفتند و چون حقیقت تم رسیدگان محاکم مالوه و بیداد که با
باز بهادر که حقیقت احوال او مجملی بیشتر گذارش یافت بعضی مقدس
معدلت شهنشاهی مقتضی ان شد که لشکری از رسته بر سران بد
حق ناشناس فرستاده شود و طبقات ضالین ان دیار را که در اربع بی
از اسب حادش روزگار خلاص نموده اید بمتکفلان شغال سلطنت
برین مطاع نفاذ یافت که لشکری که ان از امرای ارادت گیشین است
باین خدمت علیا که محبت بر بندند و در اندک فرصتی بمقتضای اندیشه
صواب اسس کار برداران سلطنت سرانجام این لشکر اقبال نمودند در
او خراسان محشم الهی مبارکی به صد و شصت و هشت پیر محمد خان

و عبد اللہ خان و قیاخان کنکوش و محمد خان قندھاری و عابدخان
 پیرش و صادق خان و حبیب علی خان و حمید قلیخان و محمد قلی قندھاری
 قویا قی و قیاخان صاحب حسن و میرکبها در و ہماجنی خان و پانچ
 خان مغل و محمد خواجہ کفگیر و محمد علی سلو و میرم از خون و
 و شاہ قنابہی و دیگر بہادران اخلاص اندیش و یکہ نامی عقیدت
 بسر کردیکہ ہم خان یقین فرمودند کہ بجانب مالوہ پورش نمودہ افاضہ
 داد و دشمن نمایند و مرہم جراحات سنگیدگان مالوہ شوند اگر و ایہ
 انجا از خواب کران پیجری بیدار شدہ در مقدم اطاعت و ندادن
 ایام بہوشیچ شود اور امیدوارم از خسر و از ساختہ باستان بوس
 عالیہ سر بلند سازند آنچه لائق حال او باشد مخصوص کردد و اگر بالغیر
 باوہ پیجری اورا نگذارد کہ بشاہراہ اطاعت و خدمت شتابد سزای
 در کنار او نہادہ سرمایہ عبرت سایر کردن کشان خود سرگردانند عساکر
 منصورہ لطاق ہمت بادار خدمت تنگ بستہ متوجہ فتح و نصرت شدند
 و با یکین شالیتہ قدم درین شاہراہ ماندند چنان تیر میرفتند
 کہ اردو بازار می توانند رسید و چنان گشت ہم نمیکردند ہر کسی در حق این
 طایفہ گمان خویش تن داری بجا طر سہ **رہ** روان نیست کہ ہندو

کہ ہستہ رود ما **رہ** روان است کہ ہستہ دیوستہ رود **آغاز سال**
ہشتم از جلوس مقدس شایستہ ہی یعنی سال شہر پور **ایچہ**
 از دور اول بہ کام دولت ایتیم کہ کہم خورد از شہی افزای صورتی معلوم شد

ابنه نهای جهی دولت و اقبال گشت و بعد از نه ساعت و پنجاه دقیقه
 از شب شنبه عری و در شنبه حقیقی بیت چهارم مجادی الاخری سال هصد
 و شصت و شصت قمری نیز اعظم و منور عالم بر تو شرف دولت برای حمل آنرا
 در مملکت افزای سائنت شاه در آمد و سال ششم از جلوس اقدس یعنی
 سال ششم یوراهی آغاز شد که در یاجین جلوه این طاعنود و شامیم بیان
 در دماغ عشت سجد **۱** باد شکیری نسیم آورد باز از جو مبار **۱۱۱۱**
 ابر نوروزی علم افزودت بازار کو هسار **۱** این چو سپکان بشارت
 برشتان در هوا **۱۱** دان چو سیلان جو اهرش خزان در قطار **۱۱**
 مر جابوئی که عطش نباشد در میان **۱۱** چند رقیب که نقشش نباشد
 اسکار **۱۱** اجرام علوی کون و مکان را بامتداد ظلال سلطنت روز افروز
 بشارت امن و امان دادند و ادوار سماوی زمین و زمان را رخ
 جدید نوید اقبال ارایی رسانیدند عا که منظور که به تسخیر ممالک مالوه
 که اهتمام بسته بودند چون بان و لایب سیدند و بدیهوشی و بدستی
 باز نهاد که بتغذیه تسلط نه کامه چگونه گرم کرده بود تحقیق پوست بزیب
 صفوف نبرد و تنزین افواج و غابر غمظ لایق قرار یافت ادرهم خان
 دبیر محمد خان همکامه ارایی قول شدند بر انعام عمر در انبی عبداللہ خان
 و جمعی دیگر ار استه شدند جرانعام لشہامت قیا خان کنک و دیگر
 مہاداران کار کرده رونق گرفته ہر اول پناہ محمد قنداری و صادق
 است حکام پذیرفت و این باز ہما ڈار از پخردی ذاتی و پت جو ہری
 فطرت مہجات طلی و مایا نیز داخنتج و بادہ را کہ حکمت اساسان

قدری

قدری معین و زمانه مشخص قرار داده ملاحظه ترتیب غضب
 نسبت به بعضی طبایع و افراد بخواه فرموده اند ان مستغرق لذت بیستی
 از اسباب فرید غفلت خسته و شب از روز و روز از شب شناخته پوسته
 باین اشتغال نمودی و نغمه و اسباب طرب که دانش پروران دور ^{سین}
 در هنگام کلاک طبع و ملالت صمیم از فرط مشغولیا بکار و بار خلاق ^{بهر}
 بجهت که انتقاش طبع و انبساط حال توجه فرموده این مفید مدبر ^{است}
 را از مقاصد عظمی اندیشید همواره اوقات کرامی که بدل نذار بدان
 گذرانندی و بختی و تکبر ستانه اسباب سعادت را سر انجام
 میدادی غافل ازین که گفته اند درین مجلس خیان کن برده بازی
 که ناید شخم در شمشیر بازی و چون موکب بال در حواله ساز نیور
 که غفلت ساری بدست بود رسید از زمان از خواب کران ^{در}
 قدری بیدار گشته با شمار لودیک و سیه روز از ساز نیور بر آمده ^{کرده}
 پیشتر منزل کرد و لشکر فرستاده آورده در مقام بیکار گشت ^{بکس}
 ناسر و وجود خود ز راند و ساخت سلیم خاصه خیل که حاکم رای ^{سین}
 و چندیری بود کار فرامی دست راست را با و مقرر کرد و مردم را
 سردار دست چپ گردانید و تا چنان خاصه خیل و صورتی را که ^{دود}
 در دماغ در شمشیر اول گردانید و لشکر از طرفین بمفاصله ^{دو}
 اعلان بر اهر هم نشاند و پوسته دلاوران رزم از موده از جانبین ^{بر}

لوازم نبرد بجا آوردند و مراسم احتیاط بردست خرد کاران لازم ساخته
اداب مبارزت بتقدیم میرسانیدند و هر روز جوئی از بهادران
کارشناس بابتیام یکی از طرز درانان اخلاص مند که بغزوین نقل
دفراد این شیعیست امتیاز درشت با طرافش که مخالف رفته راه
آمد و شد مترددان علی الخصوص نعل غله که بر زبان نهد و ستان
این طیفه را بنجاره گویند بستی و کاربردش که مخالف تنگ ساخته و وز
نوبت شاه محمد خان قنداری و صادق خان و پانیده محمد خان
مغل و شاه قنایی و مهر علی سلدوز و سماخی خان و محمد خواجه
گفت که بود پاسی از شب گذشته متوجه این کار بودند که راه غلط است
عمور این گروه تر و دیک مسائل مخالف افتاد و بالضرورت جنگ در پست
و چنگش عظیم دست داد و چون خبر یاروی بزرگ رسید که عبد اللہ خان
و قیاخان گنگ و جمعی کثیر جلوریز رسیده شد جنگ شدند که چه
اول بار آدم بر آمدن جنگ ستانه کرد و شکست خورد و بر داشت اما صادق خان
و جمعی مقتضای کار در ایند و فراخ حوصله جوئی را گرفته پای ثبات
رفتند و از افواج نصرت پله هم رسیدن حکامه مخالفان را هر روز
و میان قیاخان و سلیم خان جنگش شد قیاخان منظر و منصور پور
و صادق خان قیاخان با هم ملحق گشته بود که انیم فتح از مهیب اقبال
وزیدن گرفت و غنچه نصرت از کلین امید شکفتن آغاز نهاد و
باقبال شاهنشاهی و حسنیت ضد یوزمان چنین فتح شکوف ک طراز

فتوحات کرامی تواند بود بظهور آمد و باز بهادر رخسار بود مذلت رو
بجانب خاندیس آورده لطف بر ما پور شتافت و جمیع اسباب
اموال و حرم خانه با اکثر لویا زنان و پاتران که سرمایه شاط و سپر
حیات او بود بدست مردان کارزار افتاد ان بید و ملت و چنین
غم مقایله عکس که حضرت چنانچه رسم هندوستان است چند کس
اعتمادی خود را بر سر زنان و پاتران به تیغ بید دروغ گذرانید
تا بدست بیکانها نشینند و چون صورت نه میت باز بهادر
در این امر نمودار گشت ان دیوترا دان بموجبی ارداد نقش
از ان لعبان پیری پیکر با تیغ از صفحه میت پاک شدند و
رقم وجود ان بکینان از ورق جهان کز لک سید از محو شدند
و حیدری زخمی شده رقی از حیات بردند و جمعی را نوشتند
که افواج قاهره شتافت بشهر در رسید و ان اثره بختار انقدر فرست
که بران بکینان دست نوازند یافت و سر در قران زمان
نام ناز مینوی بود که بحسن و دلال انکشت نحای عالم نظر بود و باز بهادر
با و علاقه غریب داشت شعارندی پوسته در عشق او گفته دید
کردی و بیداد کردی که بروی من گذارشته بود تیغ بیداد علم کرده
بر سران جمیده آمد و زخمی چند کاری بر وزد و در ان وقت
اقبال در آمد و ان طاوس نسیم نسیم جان بدرد بعد از فرار کردن

باز بهادر ادهم خان بقصد دفاين و خزان و حرم خانه و پاتران
 و لوله زمان که نغمه حسن نغمه ایشان به افاق انتشار داشت
 و در ستانهای ناز و کوشش این دلربایان را در کوه و بازار بدستان
 میکشید خود را سر سیمه و شتابان بشهر سارنگپور رسانید و بر تمامی
 اموال و اسباب ز بهادر لوله زمان و پاتران و کینه ان متصرف شد
 و کن بخت و جوی رویی فرستاده چون این نغمه بگوش لوله
 خون و فاجوش آمد و سیاله زهر بلاهیل بدو ستکانه باز بهادر
 مردانه در کشید و ناموس او را بنهان خانه عدم همراه برد و ادهم خان
 چون باقیال شاهنشاهی کامیاب فتح شد مسته ذاریه او را فرود
 و از بانو غرور که منشا ناداری و بخیردی رست کلاه نخوت او بکشید
 و دماغ او را بر پیشانی نهاد بر محمد خان که در اعطای بغز او بود
 هر چند در مقام نصیحت نشد سو مند میفتاد و خود در یادش سخن نصیحتی
 بزرگ در مقام سپاس داری درآمد و لوازم گزاری باندازه
 قدرت تقدیم آوردن گرفت و بخت نشاط و خاطر او بیای دولت
 جشنی دلکش ترتیب داد و بمقتضای مهت خود جمیع ملازمان عتبه
 اقبال که همراه بودند بخششها کرد انگاه جمیع ان ولایت مفتوح شده
 قسمت یافت سارنگپور با چند پرکنه کرن با ادهم خان که سردار ری
 صوری داشت اختصاص یافت و مند و واجین به بر محمد خان
 که سردار معنوی او بود مقرر شد در کار نهد به بقبا خان مفوض گشت

و منذ سوزد انحد و دلبها صاحب خان نامزد کردند و عبد اللہ خان بکالپ
 که جاگیر او بود مراجعت نمود او هم خان جمیع شرافیه و فغانیس ریشیا
 و ذخایر و در فاین ان ولایت را که در کوه روز کاران بود و خندان
 یا نزان و لولیان مشهور که در نه گنبد کردن او از ه خوبه و وصیت
 ان لعیتان بری میگر مجید بود و چندین سازنده و نوازنده نادر
 کار را پیش خود نگاه داشته بعیش و عشرت مشغول گشت و چند کبیر
 فیل از غنایم اقبال جدا کرده با عرض فتح بدرگاه کبیری پناه فرستاد
 و از جلال فتوحات که درین سال شرف ظهور یافت نصرت یافتن
 خان زمان است از مشرب عذاب اخلاص بظیب بود بلکه از معالیه
 رسمی و فهمیدن سود و زیان ظاهری اکاهبی نداشت و پوسته از
 عنایت و عاطفت شاهنشاهی غافل بوده از کرم روان کر بویه پلا
 بود لیکن چون پیره از کار او بر نداشتند بودند خود را از منسوبان این
 دولت ایدرین ظاهر سیاحت اما بمیامن اقبال روز افزون بهر
 ناحیتی که غرمت مصمم میداشت کامروای میشد و درینولا که سرانجام
 از میان رفت افغانان تیره رای کونه اندیش فست خیال کرده
 سپهساز خان را که بعد از استمداد داشت بسری و سردار برداشته
 شیرخان نام نهادند و یا هم اتفاق نموده قرار دادند که بر سر خان زمان
 رفته او را از میان بردارند خان زمان اراده مخالفان و حتم العا
 قته را

دراسته در سرانجام استحکام قلعه جو بنور شد و امر ای اخذ در را
از حقیقت کار اکا بهی بخشیده غیر اسکندر خان اوزبک جمع امر ان
ناحیت را میل بهادر خان و ابراهیم خان اوزبک و مجنون خان
قاسم و شاه هم خان جلایر و میر علی اکبر و کمال خان لکر و دیگر جاگردان
اخذ و فرهم آورد چون غنیم بسیار زور بود و قریبست هزار سوار
و سیاه هزار سپاده و پانصد فیل همراه داشت پیش رفتن و جنگ انداختن
مصلحت وقت بمبید افغانان تیره نجات فرصت را غنیمت دانسته
باشکری کران و استعدادی تمام بر سر جو بنور آمده بر کنار در بای
کودی که شهر بر حل ان واقع شده منزل گرفتند و روز سوم ^{شاه} بهیون
غرد با فوجهای ارسته از اوزبک شدند شیر خان و فتح و جمعی کثیر
بجانب سلطان شرقی روان شدند و بدست راست خود یعقوب خان
و فتو و سید سلیمان و سلیم خان که ولاد جوهر خان و جمعی کثیر را مقربان
بجانب دراز لعل فرستادند و حسن خان بچگونه و ادم لیس فتح خان را
با بسیاری او بستان زیادت سر بدست حب بدست شیخ بهلول نامزد
کرده روانه ساختند خان زمان متوزک و مانسج باش که مضمون پر درخته
آماده بکار شد و با بنیست لیسنه نه کام رزم ارسته کرد و جوانان
دل بر کف جان یا موسسه از هر طرف بر امله حقیقتش بای مردان بجای
آوردن گرفتند اسدان کوه پس می نوزد بر حسن خان کوه پرا رسیدند و از هفت هزار مردان

عا که بخت را بر خود پسندید درین اثنا شیرخان با جمعی از دلیران
 جنگجوی در رسیدن نیردی مردانه نمود و ازین گروه نصرت یافته را
 برداشته تا کجوی می شمره را آورد و افغانان تیره رای انرا فتح
 شمره رودی کردان متوجه طرف دیگر شدند که درین میان خانان
 جمعی از یکجستان کارزار را پیش گرفته کار از دست شد و پیش
 و از عقب غنیمت برزده درآمد و بکامه لطلان افغان را بر ایشان
 و به تاسید الهی که موی این دولت بد فرین است در اندک فرصت
 فتحی بزرگ رودی داد و غنائم فراوان و فیلان نامی بدست بی
 درآمد هرگاه بنوبان دولت ارجمند که ساک باطنی و دست نینی
 مشرف نشیند محض انتساب چنین لولای فیروزی مرتفع گردانید
 اندازه فتوحات اخلاص بهادان عقیدت گزین که شناسد
 که تا بجه درجه خواهد بود **المغار نمودن موکب مقدس شاهنشاهی بولایت**
مالوه وظل معدلت گستردن بران تحت ط و رجوع مستقر خلافت
 این در جهان را هرگاه قوایم دولت را تاسید اسمانی استحکام دهد
 بدانند ایشان اورا بر طریق از بای در آورد و نخستین گندم نمایان
 جو فروش را با عبادی ظاهر و باطن در اندازد تا قاعده الالهیم فلا هم
 مرعی گردد اول به سعادتان صورت معینی را بای مال خاکندک است
 اداره خوراید عدم گرداند و تا بینا به دولتان معنوی که از روبا به باز

در لباس دولتیان اخلاص مند در آمدن کار دشمنی سر انجام دهند
در عبادتستان مغاک خمران فرستاده عالم را صفا بخشند و با محله
چون انیز در جهان اراچین فتحی روزی کرد علی قلیخان را سر مایه بدستی
افزود و غنایم این فتح اسمانی را که هدیه الهی بود بدو موعیل نفیستاد
خاطر جهان کشای سانشاهی سحر است که موکب عالی بدو ریای شریفه
نهضت نماید تا میتی او بدو یوانگی بکشد لیکن اصلاح احوال ادهم خان
که ز فتح مالوه روی در دست رستم دانسته یورش انما کرد و در نظام
ان دیار که از مواهب جلیده انیزی بود بحاطر مقدس مصمم شد و حسن
بادشایانه کرد و سیاری حال نظر جوهر هم هر کار میدارد و آنظر در بین
که در بدایت فکرت حسن خاتمت نفس نهایت رومی اندیشد و فضلا
ان فرمود که نخستین بکیران غنمت سمیت مالوه جولان یاید اذ تا
کاران تبار رومی از چاه نکد اردن ختیه درین اندیشه صواب نما بودند
که صادق خان خود را بعبته دولت سپاه سائیده از حقیقت کارگامی
بخشید انغمز مسعود مصمم شرکت و متکفلان اشتغال سلطنت سر انجام
این پورش اقبال مامور شدند نیز خاطر جهان را از مقتضای عطفونت
با اصلاح احوال ادهم خان توجیه فرمود و تماشای ان ملک دلکشای و
استقامت مهمات انحدود دلتشین ان بخت بلند دور بین گشتند
خانچانان و جهانبختان و جمیع را در دراز الحلافه که گزشته برانکه
با مرای کبار و اعیان خلافت خیر فرمایند با جمیع از خواص بساط اقبال

در ساعت سعادت اسبک روز سرش نهم اردیبهشت
 ماه آبی مورق روز یکشنبه یازدهم شعبان نهم و شصت و نهم
 از ششمین اصلال و تحکام خلافت یابی اقبال در رکاب کشور کاشایی
 نهاده این یورش دلکش را پیش نهاد اعمت علیا ساخت چون نزدیک
 به قلعه زنهتمو که راهی سرجن حاکم آنجا بود عبور موکب گیتی نورد اتفاق افتاد
 نظر همانکس یی به سنجان نه انداخته بیشتر نهفت فرمودند را
 سرجن قرب موکب بفرست و زین شنیده پیشکشهای لایق مصوم مردم کار
 فرستاد ادراب یکجا آورد و چون جت حواشی قلعه ماکون که از
 قلاع حصین ملک مالوم است محل ورود موکب عالی باشد بطهور بگوت که باز بهار
 انرا بیک از معتمدان خود سپرده عا که اقبال نهور دست به سنجان
 و چنان بعض مقدس سید که ادهم خان خود قصد ان دارد روزیکه
 موکب سعادت محیطان قلعه شد و بهادران ملکش یی فرمان پذیرفته
 ان بکین متانت را حلقه شدند چون حاکم قلعه دانست که رایات شاهی
 باقبال روز افزون طلال اصلال بر سنجان انداخته از آنجا که کار
 دور بین بود بدست یاری سعادت کلید قلعه را دست او نیز سلامت
 ساخته زمین کوس عالی بر بلند دولت شد و بنوار شش شاهی
 افتخار یافت و آنحضرت خالین را بجز است ان حصین گذار
 در اخر همان روز مسووم پیش شدند و بیستم شب قطره فرموده صحگاه که هنگام

کشیش دلهما و افزایش جانهاست بنوا حجاجی سارنگپور تروال حلال فرمودند
چنین راه دور دراز یا چندین نشی و فری از بات کراقبال در شانزده روز
قطع فرموده روز بهین دویم خورداد ماه پله موافق سنه سیصد و هشتاد و هفت
بهین سال ریبات اقبال ظلمت زدای سواد سارنگپور شد و از غزالی که
در بهین روز ادهم خان بغیر محبت شیخ قلعه کاگردن از سارنگپور به دره
که روی راه قطع کرده بود از نهفت موکب است اطلاق نداشتند چند
ماه آنکه قاصدان تیز رو فرستاده بود که از نهفت اعلام ظفوار نام
خبر در آخته آماده خدمات نمایند که در اندام الغار حضرت لجان نبود
که میعان خیال هم تنگان تواند گشت تا بقاصدان چاکبک رفتا صبر
ادهم خان فوج اراکسته بخاطر جمع کاگردن روی می آمد که از دور کوکبه
همان تاب موکب عالی نمایان شد با آنکه معدودی از عساکر اقبال آن
در رکاب ظفوار عتصام رسیدند بودند اما در تمام آن دشت و صحرا
جنود الطاف انبردی از لشکر عالم غیب و سواران ملک تقدس چندان
و اینو بهی رود داده بود که در نظر ممکن از اندازه و شمار سپه و سینه
و چندی از لشکر گزین ادهم خان که پیش روی آمدند ناگاه بموکب والا
تزدیک رسیدند چون نظر ایشان بجان حضرت افتاد پراختیار خود
از سینه آخته روی ادب زمین خاک بوس نهادند ادهم خان که مردم
خود را چنان دست و پا کم کرده دید سر سیمه خود را از سینه آخته جیران
که یارب اعزاز و اکرم ملازمان او یکسبت و درین تجاربست تیز تر اند تا قدر

قریب شد و نظرش در شش جمال عالم افزود حضرت شایسته ای خیره کشته
 خود را از ره مهال مضطرب یافته از مرکت زمین ادب فرود آمد روی
 بندیک بر خاک ز نهاده بر کابوس علی سر بلند شد و از آنجا که امین بنده
 نوازی و برده پوشی مجبول محض اقدس است و او را بنوازش نای کرمی
 اخلاص بخشیدن ساعتی هما نجا بدولت و اقبال فرود آمدند تا هم او ستمت
 تمام یابد و هم دیگر مقربان بساط اقدس که باو شریک خدمت
 سعادت زمین بوس در یابند و از آنجا بر خاک اقبال سوار شده روی
 دولت توجه باز نیکو آوردند و در آن مهر سرور مشرف ادبم خان
 سعادت و درود اقدس غیرت شش طاق سپهر خشت ادبم خان بر
 بندیک استیاده اجناس نفایس و لطایف بنظر اقدس می در آوردند لیکن
 قدر تربیت و عنایت نشناخته با از اندازه بیرون نهاده بودند
 انوار که جام حقایق نمایی الهی است با او نمی شکفت این اخلاص است
 که در زبان غیب صوری حاضر معنوی روحانیه بوده در اکرام و احترام
 صاحب اهمیت لازم شمارد و خورشش خود را در رضای و نعمت
 من چه میگویم اخلاص کوه است پله با هر سر نباشد و بهر دل نسیارند
 حساب آنی که رفت و طرز سوداگری چه شد در برابر چندین تربیت
 و عاطفت دکاچه تزدیر و بیست تن کلام معامله گذرانت هر که تبه را
 نزد غادر ربط پاکبازان باخت هر آنه خاک او بار در کاسه سر غرض
 و ناموس خود کرد چون ادبم خان تعلقات مرآتانه میکرد خاطر نکته دان

شاهنشاهی انبساط نمی یافت و هر کاری که میکرد بسندیده باطن اقدس
نمی آمد از آنجمله لباس نای حاضر ساخته بود که آنحضرت چون از کرد راه
لباس تازه بپوشند و چون اندک بخاری برداشتن ضمیر مقدس مصیغ از
رنگداز گشته بود بر لباس طبعی بر تو توجه نمی افتاد ادهم خان ازین عمر
در دام اضطراب و اضطراب می طلبید و از فرط بقراری هر یک از منظور آن
بطا قرب توسل حسیه تضرع و بتل منمود اخرا کار آنحضرت که معدن
مردمی و ارزماند بر پریشانی حال او بخشوده و به نیز یک خود کار فرموده
از روی منده نوازی لباس نای تازه که آورده بود بپوشیدند و اظهار
مشکفتگی فرمودند و چون در آنروز پردگیان سردق عفت مانده قرین
مواکب اقدس نرسیدند بود آنحضرت در آن شب بر پشت بام خانه ادهم خان
نگی فرمودند با سعادت بر منیت در کمین بود مشرف فرست می بود که شاید
ان قدسی نظر انظری بر حرم خانه او افتد و آن مدبرانم یعنی راهبان
ساخته قصد نماید و خاطر مقدس حضرت که کلشن برای معنی است این
خیال خایه چون راه دور قطع فرموده بودند بر سر است ممتد فرموده
و آن خرد پرو عفت سرشت را چیزی که بخاطر راه نمی یافت حرم خانه نمود
او بود و چون عواست و حمایت از بر روی همواره نگاهبان القبله گاه
صورت معنی است ان کشته بخت نیزه رای قدرت در دست
و در پیش سلطنت صوری و معنوی در آن مهملی محافظت فرمود روز
دیگر ما هم آنکه محل قدسی را که عقب مانده بود آورده لشراف حضور استعدایت

در جشنی بزرگانه

و حبشی نیز کانه ترتیب داد و ادبم خان برهنه میزدان که با تو بی کاروان
 از خواب غفلت بیدار شد و قدم خدیو جهان را شرف روزگار دانسته
 در ادای سپاس و لوازم عیافت اهتمام نمود مجموع آنچه از سرکار باز بهادر
 بمرست آورد بود از صامت و مناطق با تمام حرمه و پاتران و لولیان نظر
 اشرف گذرانید و آنحضرت بموجب محبت قبول نموده بعضی را عیانت
 فرمودند و چهار روز در ساکن پور توقف نموده روز ششم حر در ماه الهی
 موافق شنبه دویم رمضان روی توجیه مراجعت آورده علم نهضت بجانب
 دار الخلافه فرکره بر فراخ شد و در منزل اول که ظاهر سارنگ پور محکم سردقات
 اقبال شدن بود به بساخور موسوم بود ادبم خان اندیشه ناصواب بخج در راه
 خجلت زده زل و ایدگشت و چون خاطر ما هم آنکه پیش آن قدر در آن
 وجود پرتناس عقیدت عزیز بود اغماز عین فرموده چیزی زبان مقدس
 نگذرانند و تفصیل این اجمال است که از آنجا که نادانیه و کور باطنیه ادبم خان
 مقرر بود با جمعی از خدمتکاران و والده خود که خدمت موم سرای بابشایی
 میکردند در سخته وقت کوچ دو جمله نادره را از حره های باز بهادر که تازه
 که تازه نظر اقدس گذرانیده بود از سر سریر پشته ها میگریزنده چنین نقش
 بر آرزو که در چنین وقتی که هر کس بر دار و کوچ سرگرم است هیچ یک پل سر
 این کار نخواهد بود باین خیال بخورد آن چنین حال خیانتی بر ناصیه دولت خود
 پسندید و در آن لغت ابدی بود باین خیال شرمند جاودایی
 چون این حرکت شنیع سماع اقدس رسید حکم غایب شد که امروز کوچ

موقوف داشته چاکب روان بحبت و جوی کم شرکان نشتا بند طرز در انبان
لطبا متوجه انخدمت شدند و نیز روان خدمت دوست نکا پوی سستی
نموده هر را گرفته آوردند و ما هم آنکه ملاحظه آنکه هرگاه ان در عورت را
خدمت بندگان حضرت راستند پرده از روی کار او برداشته خواهد
و نفاق بپوش از پرده بیرون خواهد افتاد بغیر مود که ان در بکلیه
که سر بریده او از کند خدیو زمان که نقاب از روی جهان افروز خود برداشته
بودند از ان طور حرمیه عظیمه تغافل فرموده کرد در ان کرده انکاشند نیازم
حاصله در بارشام را که بموجب فرادان عطف و بسیار در ان حسن
خطای نای فاحش را انکار و انکار در ان وقت که نوید نزول موکب علی
با مرای در محالک مالوه رسیده بود هر یک از محل خود روی اخلاص بستان
سلاطین مطاف آورد درین روز که عرصه بیرون سارنگ پور مضرب خاتم قبل
بود بر محمد خان و قباخان و حبیب بیخان و دیگر امر او سرداران رسیده
سعادت زمین بوس سربندی یافتند و حضرت شاهنشاهی همه را شریف
مرحوم حلال الطاف اختصاص بخشید پایه سعادت انهارا لمبیدی دادند و
او دشمن او بر محمد خان با سایر امرای مالوه زمین بوس خصصت سرافراز شده
بجا که پاری خود متوجه شدند و موکب انباشته ای بدولت و اقبال سمیت مرسلطنه
و مستقر خلافت مرا حبت نمود و کیتی خدیو کوچ کوچ صید کنان و سکار
دکنان برسم انبار نهضت علی فرمودند چون ماهیچ رایات عالیات
بر تو جلال بر ساحت قلعه نر و زانداخت در انشاهی راه ببری که ملنک

که چون از مهابت ان در هر کس تواند بود با پنج کجه از پیش خود
 بر اهل سر راه بر راه نوردان موکب والا گرفت حضرت شانهت است
 که قوت رسد الهی در باز و درع حر است ربان در بردارند به کجا
 پیش ستافته بان سبع این موی کشین خوی مقابل شدند و از نشانه
 این موی از تن قطار کمان برخاسته بود و عرق از مشام بنیدگان
 روان شد و آنحضرت بچایک مائی سبک دست بر سر او رفته بکجه شیر
 سکارانه بشمشه ابدل کار او تمام خشد **س** کس را که از بند کند
 یاوری **تا** که یارد که بارو کند داوری **تا** اگر جمله بر شیر و در او
 با شمشیر پوست بر تن در **تا** و سبع بان شدت و صولت و درنده
 بان عظمت و بهمت بقوت دل و نیروی باز و بجاک و خون افتاد و غریب
 از چهار طرف برخواست و ان اقل سابع بود که آنحضرت بنفس سینه
 توجه فرمودند و بچه مای ان شیر را جمیع از جوانان و دلاوران که قرین را
 بودند بر تیغ و تبر از هم گذارند و از جمله سواخ افضال بادشاهی که در ان
 راه بظهور رسیدان بود که محمد اصغر منیر شی را بخطاب بشرفی پاینده
 افزودند القصه جهان ارایی داد که بعد از طی منازل و قطع مساکت روز دینا
 دین بریت بیوم خرداد ماه الهی موافق سه شنبه نوزدهم ماه رمضان
 شصت و هشت کامیاب جلالت و اقبال دار الخلافه که راه بود موکب سعادت
 عشرت سرای مراد ساخته ابواب کامیاب بر روی روزگار کشد و از این
 پوشش عالی در یکماه و هفت روز با انجام رسیدت شانزده روز رفتن و چهار روز

۹۴۸

در سارنگ پور توقف نمودند و مفده روز در بازگشتن سنجگاه درین ایویش مقدس
مراتب سجاحت بجای آوردند و هم مدارج عقل ظهور رسید و هم لوازم مهربانی
و مردمی نمودند و هم فراخ حوصلگی و بزرگ منشی ظاهر شدند **شرح قصه**
برای و ساخته که بحضرت شاهنشاهی روی نمود چون خلافت کبریا افتضا
ان میکند که فرمان روایان دادگر هر قدر که قدرت بشری وفا کند پل
مداخله ریاء و اعراض نفس خود متکفل مهمات باشند بدیگری نگذارند چه خرد
خورده بین تجویز نایب و وکیل در مهمات خلائی جانی میفرماید که ان
کار خود نتواند رسید و بیشتری از بزرگان معامله نظر محض تجویز نیابت
فرموده خود عیش و دست کشته کار و بار جیبیان را بدیگر ان گذارسته اند
حضرت شاهنشاهی از دوزدانانسی و هجوم عاطفت مشمول مهربانی
زیاده از آنچه در حوصله بشری کنیایش درشته باشد خرسندی خویش را
در اشیش عالمیان درشته در اکثر معاملات خود بذرات مقدس میسند
و چون کسی از عمده مهمات سلطنت خبر داری و اکاهبی از احوال خلائی است
و حال آنکه از جمیع کارهای جهان در بصورت فساد پیشه ظهور دارد
چون این شغل اکثر بار ازل و اسفل و اداریه که پیشتری بخجانت و طمع و
کذب برشته اند قرار یافته و راستی و درستی و بی طمعی که امروز در بزرگان
زمانه کمتر بهم میسد درین خبر اوران چون همت کی چشم درشته ای
انحضرت درین کار بیشتر همت علی مصر و وفدا داشته خود توجه کیفی نمایند
و با وجود آنکه سلطنته متقیقه الت که ذرت اقدس فرمان روایان ما
جهان ارایی در هزار حصار انهن بود و ناظم معاملات باشند خدو زمانه

تکلیف بر حفظ الهی کرده و سمت از تخرد کز میان خدا پرست خواسته بسا
 بطریقی که احدی نشناسد و بلا سبب که کسی نداند بر این مسیر فرامی رود
 خفایای احوال اکاهی یافته در انتظام مهمات عالمیان استقام دارند
 و بتوجه خدا شناسان صحو الورد که نشان حمایت الهی است از خطر
 این راه چون سایر مواقع خوف محفوظ و مصون می باشند **بیت**
حمایت را کهن دانان درویش ز صد شد سکندر قوتش پیش
 چون این مقدمه تمهید یافت اکنون بخاطر ناخبر الود اعتراض کوش
 بمن دار که در قصبه بهراچ مرقد سالار مسعود غازی که از شهید ا
 عا که غر نه دیده است واقع شده رسمی است در هندوستان که خلافت
 از اطراف و کناف علمهای کونا کون ساخته باندوز فرادان ^{موطن} بان
 می آرند و همچنان خلق کثیر از دار الخلافه آکره دران موعده بر آمده مرد
 شهر احیای چند شب میکند و از دحام عظیم میشود و مردم از صالح
 و طالع فراهم می آیند محرر این دفتر سعادت ابو الفضل از زبان
 اقدس شایسته ای شنیدم که در دار الخلافه آکره این حکامه گرم بود
 بموجب شکر که همه بطرز خاص عبور بانجا اتفاق افتاد و بر شیون احوال
 مردم خاطر تماشا می بود که ناگاه یکی از او بش مرا شناخته بد بگری
 گفت چون من بر تعین مطلع شدم پشایده ملک و تاپا چشم
 خود را که دیده کاج تمام حتم و تغیر روی بوضع غریب کردم و
 بطوریکه آنها نفهمند تماشا می بوده نظار که فنون نقادیر بودم

تکلیف بر حفظ الهی کرده و سمت از تخرد کز میان خدا پرست خواسته بسا
 بطریقی که احدی نشناسد و بلا سبب که کسی نداند بر این مسیر فرامی رود
 خفایای احوال اکاهی یافته در انتظام مهمات عالمیان استقام دارند
 و بتوجه خدا شناسان صحو الورد که نشان حمایت الهی است از خطر
 این راه چون سایر مواقع خوف محفوظ و مصون می باشند
 حمایت را کهن دانان درویش ز صد شد سکندر قوتش پیش
 چون این مقدمه تمهید یافت اکنون بخاطر ناخبر الود اعتراض کوش
 بمن دار که در قصبه بهراچ مرقد سالار مسعود غازی که از شهید ا
 عا که غر نه دیده است واقع شده رسمی است در هندوستان که خلافت
 از اطراف و کناف علمهای کونا کون ساخته باندوز فرادان
 می آرند و همچنان خلق کثیر از دار الخلافه آکره دران موعده بر آمده مرد
 شهر احیای چند شب میکند و از دحام عظیم میشود و مردم از صالح
 و طالع فراهم می آیند محرر این دفتر سعادت ابو الفضل از زبان
 اقدس شایسته ای شنیدم که در دار الخلافه آکره این حکامه گرم بود
 بموجب شکر که همه بطرز خاص عبور بانجا اتفاق افتاد و بر شیون احوال
 مردم خاطر تماشا می بود که ناگاه یکی از او بش مرا شناخته بد بگری
 گفت چون من بر تعین مطلع شدم پشایده ملک و تاپا چشم
 خود را که دیده کاج تمام حتم و تغیر روی بوضع غریب کردم و
 بطوریکه آنها نفهمند تماشا می بوده نظار که فنون نقادیر بودم

چون انمردم نیک بمن نگاه کردند بجهت ان تغییر مراد شناخته با یکدیگر
گفتند که اینچنین چشم در روی بادشاه را نیست و من باهاستیک از ان معرکه
برآمده محل مقدس امیدیم و انظر در چنین نقل این حکایت غریب بالعمل فرموده
تعجب افزای شدند و انچه چنین کاری شکرش مشغول بودند تا که انفعال
غرایب را قصد کرد و نزدیک بود که قومی ضعیف را اسیر سازند و در امور بره
کارا که ای یافته در شبکه اضطراب درآمده و مهمت گاشته بجانب او
دوید و بکرات حمله نای شیرانه بر او در شغال را روز تیر شد و خود را
در کوال ایله انداخته انرا احصار بجات خود ساخت چون پرتو توجه
مقدس بران تافته بود غرور از حاضران بارگاه حضور برآمد درینو لاکه را با
اقبال شاهنشاهی بدر الحلافه اگر نزول جلال فرمود اگر چه نظایر
باقی مَشکار خصوصاً شکار جنبه که از بدایع الهی است میل فرمودی و انرا
برده مجال خوشایسته اما بپوسته در سر انجام ملک و شمشیر ولایت و برادران
و بلند ختن معقدان اخلاص منس و برانداختن بد که هر ان نفاق پیشه
و عیار هر یک گرفتند و افزودن و کاشتن قدر مردم فراخور حال اهمیت
و دقیقه از دقایق کلبات معامله فرود گذار شت شدی تا آنکه خبر بدیست
خان زمان رسیدن گرفت عنان غریمت لشکاران دیار منعطف داشته
توجه یا بخدود صلاح دولت نمود **یورش موکب شاهنشاهی بجانب مالک**
شرقیه و زمین بوس نمودن خان زمان و مراجعت بدر الحلافه که
بر رویه و ان درین که بنف نامه در فتره دستهای از ان در کار کون که نشان پی این بزم پس

پوشیده نیست که کامرود و نهرت بر مخالفان و فرایم این معادمان کاروان سبب می دوزد که
 باصلت معنوی الفصاح داده و بدین زبان در جزو این موقوف بود بولسته از زبان اول خود مطالع نماید
 باعث افزون شدن مندی می شود در برابر امانی که در روز شکر ایستاده و در عقول و لطف صفت
 را از منجات شکر دانسته در اسم بختی بی افزاید اما بخواه که از ادبیت جزو فرزند نهاده از او است
 خبر اسم نصیب و نعمت خلاف از نهمه نتیجه میدهد و باندک اعتبار و بر او کار
 پایه خوف و بر طاق نسیان نهاده اول روش سلوک خود را با نیت بخش خود
 فرایم میکند و حوم با و با نعمت و صاحب خود که خدای محازلت طرز تکبر
 و شرف پیش گرفته اند کشته باه بخاطر مسکیز رفو و سیوم با هم ایان و
 همنشینان خود را تعظیم پیش گرفته مسانه میخورد و چهارم آنکه جمعی
 نام از روی ستم و حیف سلوک میکنند آن بیدولت بر غنم باطل خود
 اسباب بزرگی خود را ترتیب میدهد و نداند که برای او بار و بار
 خود معرکه می آید و مصداق اسمی معنی مجدد حال علیقلیان است که خطاب
 خان زمانه است شمار دارد چشمه جماعت صوری که هر اردو مسجد در آن است
 غالب این امر را می ترسد و دستگیر خود معرکه می آید که در این نخوت می
 استیلا می خورد که بر توی از اقبال ضد بوزمان بود بخود منسوب داشتند
 اسباب فرید غفلت ساخت چنانچه سابقا ایمانی از بدستهای او
 در نیوا که نسیر عدلیه را که جمعی از او باش افغان برو کرد امل بود در جنگ
 که شکست داد و در آن بد کوه هر فرود و تر در کشید که برده از روی کار او
 بیکار که بر داشته اید عقل و عطف و الای نهنس ای مقفیض ان شد

که رسم کار ما بخدود توجه فرمائید و بزبان اقدس گذشت که اگر بهیچ
از سعادت در آن بدبخت مانده باشد و از خوار غفلت سداشته
بر زمین کوس موکب عالی مبادرت نماید رقم عفو بر حرام او کشیده
فرمایم که نهایت است که ما کاشته ایم و کزنده ترین صفات بزرگان
عذر پذیرفتن او گناه بخشدین است که آدمی ذاد معجزه است از سستی
و هشیاری سرشته و اگر سعادت بنمویز او کند و احرار دولت
ملازمت نماید پیش از آنکه مرض مزمن شود و معالجه او دشواری کند
کار او ساخته آید و ساکنان آن مرز و بوم را از دست شما کاران
خلاص کرده شوغوبارین اندیشه از نظام روز شهر بوجها مرام امداد
ماه الهی موافق پخشیه چهارم ذی قعد و هفت و هشت قمری بدقه
حنود نماید الهی موکب عالی متوجه شرقیه شد حرارت در آن الحلافه اگر
مبعین الدین محمد خان فرخزادی قرار یافت و معتمدان خانانان و
خواججه جهان و اکثر از ملازمان عبثه اقبال زرر کال حضرت نطق حدت
بر میان بهمت نسبت بودند و آنحضرت لظواهر لشکار و باطن ناگرد کاران ضریه
انوار معدلت فرموده یاسین سالیته منزل بمنزل نش طرفه بود و چون
حدود کالی حضرت جنام معبد گشت عبد اللہ خان اوزبک کوس سالیته
سطح اقبال التماس نموده که سرافرازان ملک صورت و سنی بر توالتقا
بجال فرود ما کات انداخته کلیه این طایفه را بفر مقدم عالی غرت
و فخر ابدی کرمت فرموده اندا که آنحضرت مرا این سرافرازی بخشید

از زن بر روی ان نیز اقبال چه دور باشد و در جهان مردمی بود
بذروه قبول رسانیده منزل در ابا نواز قدسید و شنائی سهرین کشیدند
و او اداب عبودیت بتقدیم آورد و تمام روز آنحضرت در منازل او
که برکنار دریای جون واقع شده بود حسن ارایی بوده بخرمی و خوشند
گذرانیدند و از آنجا عنان توجیه بصوب شهر کره برکنارکنک منعطف
و چون ساحت بیرون ان شهر مخم سردقات غرت گشت لشکار آن
توجه فرمودند و روزی چند بران کل زمین طرح اقامت اتفاق افتاد و
خان زمان و برادرش بهادر چون هنوز زمان پره در ری ایشان نرسیده
از خورب غفلت بیدار شده متوجه استیلام عتبه بخش ارتفاع شدند
و در ان منزل بدولت استان پوس سر بلند گشته نفالین اخذ و در
بطریق پیشکش بنظر اقدس در آوردند و فیلان بست نامور مثل دل اشکار
و پلنته و دلیل و سدلبا و حکم موهن که هر یک از انها اسمایی بود در عالم
خود از صفای پیش ساخته ندامت کشیده و محبت زده خاک استیاض
اقبال توتیای دینه سعادت خود ساخته و حضرت شاهنشاهی بمقتضا
منیت حق رسک خود اعمالناشائسته گذشته او را ناکرده انگاشته
بعنایات خاص تدارک فرمودند و بر زبان حقایق ترجمان گذشتند
که شجره بدیعیه انیز نهال برودند انیز درمی است در براند اخس درختی صخره
خواهد داد همان ضراعت و جمالت نقد او را شفیع اعمال او دانسته عمال پیش
بجوش آوردند و هم درینولا عبدالمجید صفیان را با بسیاری از مبارزان

تیه بر سر راه در امجد فرستادند که اگر سعادت یاور می کند و غار بخان تور
و جمعی از او بار باغبیاری که با بخند و در فته اند گرفته بدرگاه والا فرستد و خود نطق
اطاعت و بیکو بندگی بندد او را مستمال ساخته معاودت نمایند چون موسم برسات
در میان آمد راه در مقام نخوت السیاد و مجاهدان اقبال گشته بجای گیری خود
در آمدند و بعد از آنکه سپت روز در کوه معدلت ارایی بودند و خاطر نظام
بخش از مهمات را بخند و جمع طفلنه رجوع سریر گاه خلافت ملید ساختند این
دو برادر تا سسه منزل در رکاب معیله سعادت افزای بوده مشمول مراسم
په اندازه مرخص شدند و حضرت شایسته ای بدولت اقبال خود سعادت
قطع مسافت دور و دراز فرموده روز نهم شانزدهم شهر بور ماه الهی موافق جمعه
هفدهم ذی حجه مهصد و شصت و شصت قمری بدار الحلافه اگره تنزل احوال فرمودند
و در یکایک و چهارده روز این سفر خجسته اثر با انجام رسید در رفتن چهارده روز
و بودن سپت روز و آمدن ده روز و چون سایه چتر والا حضرت شایسته ای
بر عرصه دار الحلافه سیرت کشت علی امتنان عنایت طلب بعزم اظهار عقیدت
و استفاضه انوار اختصاص لوازم استقبال تقدیم رسانیدند و هر یک را
در خود استعداد خود کامیاب سعادت کشت عدالت را روز بازاری دیگر سید
جبان را بهاری تازه روی داد زمان و زمانیان رنشاطی خاص در رفتار
اولیای دولت را در انکاف و اقطار مملکت سر خدمت گذاری پدید آید
از هر طرف احرام حرم غت سسته متوجه استیلام رستانه اقبال شدند و در
شهر او اخر بان ماه الی این سال موافق اوایل سال مهصد و شصت و نهم سلالیه
شمس الدین محمد خان آنکه که خطاب اعظم خایه شرف اختصاص یافته بود از

۹۴۸

۹۴۹

از اینجا آمده زمین کوس عبودیت تقدیم رسانید و عبادت قضای
را در ضمن ملازمت خداوند صورت معنی ادا کرد و شرافت پیش ماند
اخلاص خود گذرانید و بجلال تفقدات شایسته ای رفعت امتیاز یافت
و تعظیم تعاقدا یه و ملکی و انضمام مهام سپاهی و رعیت برای زین خود محض
ارای عتبه اقبال شد و ما هم آنکه که بحسب جنمات و فرزین خرد و افزون
عقیدت خود را وکیل السلطنه یا استقلال می پذیرفت از بیغنی از زده خاطر
گشته و در نعم خان خانان که بظاهر وکیل بوده در این مسند و کالت
نیز برهم زدیک باطن راه یافت ان انصاف و فارغی خاطر و ناحی غل
دنیوی کجاست که وجود این شخص که بار مشاغل کسب را برداشته بر سر خود
و متکفل مشاغل مهمات کرد در از اعظم عطیات الهی دانسته شکر بجا آورد
تا درین مقام که خان اعظم برسد و اخلاص خود خدمات شایسته ای از پیش
گرفت و نعم خان و ما هم آنکه این را از امدادات غیب دانسته از صمیم دل
ادبش کجایی آوردند نه چنین انکار درون و از دوه دل میکشید چه در
انصاف حقیقت کارانت که خود را مقید کاصورت در شتن تا همان درجه
سبزه و کز به در شوران حق پرور است که درگیری ناظم ایسکا تواند
بظهور نایلین باشد و رضای و بی لغت در سر راهی مهمات نبر بان حال
نه نبر بان قال مفوض با او باشد و چون بلبان معنوی در یابد که از خدمت
میگیری مفوض شد و خدمت گذاری سر کن کارهای بهم رسید و دیگر از
بودن بی راه رفتن و خود را مغلوب خا همش در شتن است بلکه خوشتر است
از پای انداختن و بدست خود خراب شدن و از سوانح ارتقای علام

دولت شاهی که درین سال سرمه در چشم ساده لوحان مستعد سعادت
کشیدانت چنانکه حضرت حصین تصرف اولیای دولت درآمد
داخلی فرمان دهان کیتی از ای را بزور لشکر و فزونی تدبیر کتر بدست افتد
چه بیرونیان را از ارتقاء و استحکام دست بدان نرسد و در میانرا
از بسیاری ماکل و مشارب احتیاج به بیرون نشود و محلی ازین ساخته
دولت افزا است که چون بسر عدا او راه پایه ادا باشد قلعه خواجه
مسکن و ماوای او بود بدست فتو نامی از خاصه جیلان او در آمده و از آن
حصار منبع را مانع خود داشته در استحکام آن میکوشید درینولا که رایات
اقبال از قصبه که مراجعت فرموده بدر الخلفه نزول اجلال نمود خواص
عبدالمجید اصفهان به سحران نافر زدند فتو چون در سعادت بهیشت
و قدری تحباب و معامله بیسید دانت که روز ادا بار افغانان رسید
ناگزیر جمعی را فرستاد اظهار عجز و انکسار نمود و از روی فراغت و انتمثال
بروگاه جهان پناه معروض داشت و اگر شیخ محمد دست گرفته زمین بوس
عقبه اقبال رساند هر انچه بدل جمعی قلعه را با ولیای دولت بیرون خود را
سسته فتراک قدس اعتصام دولت شاهنشاهی میگردد نام ملت او بوقف
قبول پوست و بلوچ حبکم معیاش رفته او را به بستاری مراد حسام
ملازمت او در و پشایز سعادت او را بسجده درگاه کیتی مانور و شاکتی
بخشید انحضرت پایه او را به تفقدات کرامی افزوده مرتبه امارت کرد
فرمودند و بجز است آن قلعه حسن علیخان ترکان مقرر شد و از سوانج
که در نوبلا بظهور آمد سواری حضرت شاهنشاهی است بر فیل موافقی و

و جنگ نغز اخشن اود ادر جان بخش جهان در روز بروز بروشین
 نو و طرازی تازه ارتفاع مدارج علیای این دولت ابد قرن میفویاید
 و مراتب کمال صوری و معنوی این یکانه بارگاه احدیته خاطر نشان ظاهر
 بینان کوتاه نظر میبازد و خد بزمان لشکره معنوی التفاف نموده بر
 ارای صورت بکار میبرد چون مشیت ایزدی برده از جمال جهان ادا
 برداشته میشود بغرض تدبیر دورانندیش خود برده چند لطیف تر و بدیع تر
 ترتیب میدبهم تماشای فنون تقادیر ایزدی میفویاید و هم نظام
 جهان بخوبتر آرمینی میبده باطن عیار اخلاص و فراخی حوصله و معاظله در
 جهان بنایه میگردد و در ظاهر لشکار و جنگ فیل که نادانانرا از قلمروی
 بامور سلطنته انکار و در بانرا از بدیه حکمت عملی شناسد متوجه میباشند
 و در همان نشاط غلط انداز میان مصدر امری چند میشود که عادتیان
 صورت پرست را بپا اختیار بشا همراه عقیدت آورده سالک سالک
 دریافت حقائق معنوی میگرداند از آنجمله قصه بدیعه مذکور است و شرح این
 واقعه عبرت بخش کوشش است که هورائی نام فیل و الا شکوه
 که در فیلان خاصه انتظام و درشت در تیز کردی و تنزی و بدیست
 و بدخونئی بروز کار بهم پای بود فیلبانان زبردست تجربه کار که در روز
 امثال بن فیلان عمر دراز گذرانیده اند به شوری سوار شدند و تا جنگ
 انداختن چه رسد ان شهسوار عرصه دلیری و شیر شکار سپه دلاوری روز
 در مید چوکان که بیرون قلعه دارا خلافت اکر برای نشاط خاطر تقدس ساخته
 بودند بران فیل همیست سبک در عین طغیان میتی و غلبان انور بلی محابا

به بزوی قدرت معنوی سوار شدن کار پرداز بهای حیرت بخش نظر
آوردند و بعد از آن فیل زن باک آن هم در صفات تردکیان فیل بود
حکایت انداختند و بر مخلصان و معامله دان حاضر حالتی گذشت که سر بکس
نگذرد چون ناظر آن بارگاه حضور از امتداد این حالت جانگاہ مضطرب
مجال عرض نداشتند بآبانه از روی حیرت زدیک خاطر چاره اینکار در آن
که آنکه خانزاد صدر شین بارگاه اقبال است آورده با التماس دست دعا می آورد
ازین شغل بولنگ که از تصور آن زهره شیر دلان است میشد بگذرانید آنکه خان
سر سیمه رسیده چون صورت حال مشاهده کرد سر رشته صیر از دست داده
سر خود را برهنه ساخت و چون داد خواهان ستم رسیدن زاری و الحاح میکرد
و خورد و بزرگ از اطراف و جوانب دست دعا برداشته سلامتی ذرات مقدس
که سرمایه امن و امان عالمیان است از جهان افرین میجو رستند چون نظر تقوا
شاهنشاهی بر اضطراب آنکه خان افتاد فرمودند که اینهمه شکله بناید کرد
لکنین طرز بازی ای همین زمان خود را از بالای فیل می اندازیم آنکه خان
کمال توجیه شاهنشاهی درین امر دیده در ساعت فرمان پذیر گشت و از روی
ملاحظه ماطن شورش زده را با ظاهر رسیده فراهم آورد و شاهنشاهی
شیر دل شملین دولت بان کار عبرت افزا استتغال داشتند تا آنکه بزور
بازوی معنوی و بزوی اقبال الهی فیل هوایی بر غنیم خود غالب آمد و در آن
جبل المتین تماشاگر را از دست داده رو بگرز نهاد هوایی آرد و پیش را در نظر بیاد
و شیب و فراز را ملاحظه نکرد و پیکر بختی را گرفته با در سیر رفت و آن که وقار
بر همان ثبات نشینی تمام گرفتار مشیت ایزدی بود آخر فیل مذکور

راه دراز قطع نموده عبورش مکنار دریای چون افتاد و بر سران دریای
 عظیم صبری بکشتی سرانجام یافته بودند باک از سر اسبکی بر سران حکمگزار
 و فیل هوایی که آن شیرینچه اقبال بر دسوار بود از بله او بران حیران
 روید و کشتیمای حیرانان کران سینک ان دو کوه بیکر گاه در آفرینش
 و گاه بالا میشد و از هر جانب ملازمان عتبه اقبال خود را در آب انداخته
 شناوری میکردند تا آنکه فیلان تمام ان حیران گذشته از روی اسب
 و درین زمان که امر عنایت را ظاهر بنیان تماش کردند در ساعت خدیو
 زمان فیل هوایی را که با تشمس خوی و با باد هم تک بوی بود نگاهداشته
 و فیلان باک جان خود را به تک و دو بدر برد و عالمی را جان نوبت در آمد
 و خاطر نای پریشان تبار کبک جمع شد دلما می برهم زده اطمینان یافت بعضی
 کوتاه اندیشان کم بین بخاطر میسایند که فرمان ردای زمان در زمین را
 مکنش در در است و در بکار از شناچ ان تولد بود در ساعت ازین خیال
 دراز کار باز آمده در یافتند که زرفنون عقل مدایع نگار حضرت است
 که نمونه از انچه به تماشای نگارخانه باطن نظمو آورده بر راه روان
 نادان را لب همراه در نای میخوانند تا بنیای انرا چشم میخشد و دیده در ان
 سرمه جوار هر در می کشد بارها در خلوات انکس این را قم سعادت
 بار یافته بدولت خطاب استعادت از زبان مقدس است شنیده
 انیک پیر و دانسته بر فیلان مست خوخواند سوار می شویم با آنکه پیش از ان
 بعتی فیلبان خود را با پان آورده و باعث خرابی با نیای انکس

شدند و جهت نیت و قبله جهت است که کرد در نمازها مندی این بزرگی داشته
قدمی نهاده میباشیم باید انگشتی در آنچه مرضی او باشد بر آورده آن
فیل کار تمام سازد و بلا رضایی با ترستی نمیتوانیم برداشت سبحان الله
این چه دیده است و چه محاسبه با خود میرود باری در جمیع اوقات چه کلام
خلدات مقدر و چه در زمان مشاغل کثرات چه در وقت لزوم و چه در زمان
بزم پیوسته نکایبان سرشته معنوی بوده بظواهر باخلق و باطن باخلق
در کیزمان ناظم اسباب صورت و معنی گشته پیشوایی این دو گروه والا
میفرماید و عشرت کزین این دو شاه که او شده او رنگداری عالم ظاهر
و باطن میگردند و از سواخ رسیدن او هم خان است بزین بوسه درگاه
مقدس درین هنگام که در اختلافه اگر بفرود معدلت شایسته ای رونق
و بهایافته بود در این راهی جهان را چنین صورت است که ریاست ممالک
مالوه به پیر محمد خان شیر و ازین با استقلال باشد و او هم خان امثال فرمان
بادشاهی که ترجمان حکم الهی است نموده و ممالک مالوه را به پیر محمد خان پیر
روی غریمت باستان بکس آورد و در اندک زمان پیر بسجی رسید
استیلام عنبه علیه نمود و محفوف عواطف شایسته ای گشته هم خاطر ما به آنکه
که از مفارقت فرزندان کریمی خوف فرقه مند بود و فرایم آمدن زین اساطیر است
و هم پیر محمد خان از ستم شرکی خلاص شده کامیاب میگردد و هم جمهور
رعایای صوبه مالوه از بیداری نجات یافته کامرواری امن و امان گشته
و هم او هم خان را از اسباب بخوردی باز داشته اولاً از چندین و بالکامیاب

فرمودند و ثانیاً غم اصلاح حال او مرکز خاطر مقدس گشت و در نیولا
 صدیو عالم ششم که بر میله خود پوسته نظار لشکار برداختی و بساطن با خدا بود
 صید قلوب فرمودی و رسانهای عالی در هر کار نهادی و این های
 در ملک و دولت ترقیب دادی و با وجود عنفوان شباب که شستری
 از بزرگان سابق درین سن پرودی طبعت کرده فرصت محاسن حال
 نفس شایسته اند اخضرخت خلافت نهمه زمان شباب از اسباب خدا گشت
 که در نیک لحظه از ان ذاهل نبودی و کامروای و سر برارای و دوست
 نوازی و دشمن کدازی که هر یک در بزرگان گذشته ساغر پوشش
 بل جرمه بدستی بوده در ذات مقدس حضرت شایسته ای باعث فرید
 دریافت و از دیباچه خرد مندی و فروزید پوشیاری و فراوانی حاضر
 میشود بجهت مصالح الهی حکم نامتناهی ایند چون از فنون جمال جهان
 ان بزرگ صورت معنی را از نظر دور بین خودش پوشیده میدارد
 چنانچه بار بار معنی در زمان خردی که بدرس علوم شرفعال در شتم از
 پدر بزرگوار خود که منبع برکات و جامع کمالات صوری و معنوی بوده
 زاویه انزو اختیار فرموده بسر بردی شنیده ام و بدو نمندی که در شتم
 در زمان حصول دولت ملازمت که اگر الت ار با بی فطرت است
 نیز در یافتیم بجهت آن معنی که حسن جهان افروز معنوی این خدیو زمان
 بر پوشیدن بود و آنچه از خودش بستی حبت و بکار اهل عالم پرده
 هدایت سر سیمه کردن یادیه صلالت نمود از دیگران طلب فرمودی

و بپوسته در دطلب الهی که صحبت کامل همان تواند بود پیرامون خاطر
مقدس که شته باطن اقدس را بقرار داشتی و شکار را که پیرایه بند ساعد
از اسباب در دطلب ساخته شماره شمر و صحر اگر فنی و از افزوین با
چنانچه حق زادر کرد الود کان صحای پد تمیزی که بشیتری ازین بزرگان
معنوی درین لباس تماشایی اندخته و با هر زنده پوشی از جوهر کاشانی
و قلندر و سایر مردان خاکشین و تجرد گزینان پالعهن صحبتی
و از سپاری و ناصیه کاکلمات او مغز حال او در یافتی همان طور از صحای
عالم و در باب تقدم که بای بنیان سلسله علم و جاه و دکا نچه ارایان
مدرب و خالقه اند طلبکار حق بودی و با اینکه ناسر کی و قیسه مردان
این طبقات ذایه انرا بوجه فراخ خود سپردی و بسین این املی
خاک پوشی کردی ابروی این منتسبان حق را بزدی و با وجودین
امور بگذروهمی و فتوری در طلب ان شهر یا جهان نرفتی بلکه از نگاه
افزوده در حبت و جوی طنان نفوس که راه نمایان طریق یافت میقتصد اند
بقرار از شدی **س** س الهاد ل طلب جام جم از ما میگرد **تا** آنچه
خود داشت ز بیکانه تمنا میگرد **تا** اگر شرح این باب کرده اید کتاب
علیه باید نوشت تا آنچه من از ابتدای ملازمت دریافته ام نکار
یا بد بس همان بهترین که ازین عالم با زمان بشرح احوال ان بزرگ وقت
پردازم شیخ موی مقدس بقصد نکار از دار الخلافه اگر غمیت فتح پور

نزدیک مندا که دیهی است در میان راه اکره و قنوجور عبور اشرف
 اتفاق افتاد جمعی از نغمه پردازان هندی اشعار لونیب را در مفاخره
 و مناقب خواجه بزرگ خواجه معین الدین قدس البدره الغریبه که در حضرت
 اجمه اسوده اند و بارها ذکر جلال کمالات و خوارق عادات ایشان
 مذکور محسب مقدس شدن بود خواندن گرفتند آنحضرت را که جوایمی حق حقیقت
 از فرط طلب ساوان ملک تقدس نیز توسل حسنه و استمداد صحت نمودی ثبوت
 زیارت مرقد خواجه در باطن مقدس جوئس زد و جازبه توجه کربان گیرند
 خواجه از سبستان است و اورا همجری یونسند که مغرب بنکری است
 در پانزده سالگی پدر بزرگوارش که خواجه حسن نام درشت و بزرگوار است
 مشغول بود در گذشت شیخ ابراهیم مخدوب قندوزی را که در بردار افتاد
 و از میان نظر او در طلب دامن گیر شد صحت خواجه قطع تعلقات صورتی
 سیر قند و بخار استافت و قدری علوم کسبیه اشغال فرموده و از آنجا به
 بخارسان رفت و نشو و نما در آنجا یافت و در هارون که از توابع پور
 ادراک صحت شیخ عثمان هر دین نمود و دست ارادت باورد و سیال
 در صحبت شیخ ریاضات که کشید و سفرها و غریبها پیش گرفت و بسیار
 از بزرگان وقت را مثل شیخ نجم الدین کبری دریافت و با لحظه از اکابر
 سلسله سنیست برود و در اسط خواجه مورد و در حقیقت میرسد و در اسط
 ابراهیم ادهم می بود و در پیشتر از آمدن سلطان مغز الدین سام از غزنی

هندوستان برخصت پر خود همندا مد و در اجمیر که رای بهتورا فرمان
هندوستان را بجا اقامت داشت منزل گرفت الحقی خواجه از ارباب
ریاضت و مجاهد بودند و نفس ایشان را مجاهدات عظیم روی داده بود
اگر چه خوارق عادت از ایشان بسیار منقولست اما که ام خارق عادت
روشن تر از مخالفت خویش این نفس بوالفضول خواهد بود و خواهد
قطب الدین اولی از جایند در بغداد در ماه رجب یا صد و بیست و هجتم
در مسجد ابواللیث سمرقندی بحضور شیخ شهاب الدین تبریزی و شیخ
او حد که مانده و جمعی از بزرگان بار او را خواصه معین الدین استعدایا
و شیخ فرید الدین شکر گنج که در من اسوده اند مرید خواصه قطب الدین
مذکور اند و شیخ نظام الدین اولیا که سپهر خیر و لذت ارادت شیخ وید
دارند سخن کوتاه که بسیاری از صاحب کمالات از زیر دامن تربیت
خواصه برخاسته اند قدس الله اسرارهم و با جمله چون باطن قدس موطن
شاهنشاهی جوایب مراتب حقی شناسان و طلبکار مدارج حقیقت
اساسان است در عین شکار گاه غنیمت صید معنوی مصمم شد و هر چند
معتصمان کباب اقبال در نار فتن بعد راه و نا ایمنی انخدود بعد
و فراد از ارباب ترمذ مذکور ساختند چون شوق قاید راه بود کوشش
قبول بران نانداخته پیشتر توجه غالب مرعی در شش روز شهروز
چهاردهم همین ماه الهی موافق چهارشنبه هشتم جمادی الاول با معبود
از مؤبان لباط حضور که در شکار معنان بودند متوجه اجمیر شدند و حکم نقل

تعازی یافت که سردقات از راه میوات ماهم آنکه سر کرده با جمعی آورد
 بموجب فرمان معبد ماهم آنکه بطرز مامور بجانب حجر شتافت چون بموضع
 کلاو دل خمیم موکب اقبال شد خضع خان که در باطرقه سخن در حقیقت
 دولتخواهی راجه بهار عمل که در الوس کچو ایه که روی عظیم از راجه جوان
 انبار است درشت بعضی اقدس رسانیده است و در راه پیل در راه
 استان بوس نموده خود را از پالستان فتراک علی اعظام میداند
 و مدتی است که از بدسلو که شرف الدین حسین میرزا استوهم شده شعاب
 جبال متخص است اگر بر نوز التفات نیست ای بر ساحت احوال
 و در از خاک برداشته از شد اید روز کار نجابت شد شاید خدمت
 او بنظر اقدس که اکثر سعادت است بسندیده اید و محمد از قصه تم زده
 او آنکه چون میوات در بخدود بجاکیر میرزا شرف الدین حسین معورش
 میرزا فصبه انبیرا که در ولایت ماروار که جایی بودن بزرگان راجه
 بار عمل بود خواست که تصرف خود در او درین اثنا سوجا لیر پور عمل
 برادر کلان راجه بهار عمل از شتر درت ذایه و طلب نیست خود میرزا را
 دین مقدمات شود انکیز در میان او در میرزا بر سر ایشان شکر کشید
 و چون وقت میقتضا نمود و جمعیت چند از بند داشت صلح گونه کرد و بی
 بر سر ایشان مقرر ساخته پس راجه بهار عمل حکمت و راج سنگی
 اس کردن کنکا لیر حکمال برادر زاده های راجه را گرفته که بزبان هندو لک

از اینجا متوجه اجمیر و ناگور شده است و درین سال غم مصمم داشت که کنگره
فرهیم آورده است و اتصال این جماعه نماید چون حکایت دو تنخوانی این گروه
قدیم الاخلاص بموقف عرض مقدس رسید عاطفت علی بی شاهنشاهی
رخصت آوردن راجه داد و چون موکب اقبال بدیو بسه ترو ل اصلال
فرمود از صیت موکب جهان کثی شاهنشاهی اکثر مردم این قصبه
فرار اختیار نموده بودند و حضرت فرمودند که ما را بجز رعایت و رافت
نسبت بمجموعه عالمیان امری دیگر متصور نیست باعث ویرانی این گروه
چیه تواند بود بهمانا این صحرائ ^{مستقل} وادی توحش از آزاری که از میرزا
شرف الدین حسین کشیده بودند بران قیاس نموده هر سال شده اند
اخرنای روزی جمیل سیر رویه برادر راجه بهار میل که کلان ترس
سرزمین است امنه بوسیله مقربان بارگاه اعلی دولت زمین بوسه
و بعضی شرف رسید که سپر کلانتر این سعادت ملازمت درمی یابد
حضرت فرمودند که امنه او محسوبت باید که رویه مقدم کرامی بار عظیمه
عظیمه عظیمی الهی درسته خود و حرارز استیلام عتبه علیه نماید ناچار رویه خود
امن خاکستان اقبال را توتیای چشم سعادت خود کرد و امید و نوازش
بادشاهی سر بلندی یافت و روز دیگر چون قصبه ساکنان نیز مضرت حیا
اجلال شد چون خان راجه بهار میل را با اکثری از خویشان و درین
قوم بغير از راجه بکونت درس سیر بزرگ راجه که بر سر عیال گذاشته بود
آورده بساط بوس علیه سرافراز کردید و حضرت را نیز چون عقیدت و اخلاص این احوال راجه

واقرباء او بنظر بار یکسپن جو ہر شیخ مشاہدہ فرمودہ مطابقت الطاف حمید
 خاطر او کرفہ پایہ قدس افروزند و راجعہ از دست اندیشی خود و لبر بندگی
 بخت چنان اندیشید کہ خود را از زمینداران بر آورده از مخصوصان
 این در کاہ سازد برای تمہید بمعنی نسبتی خاص بخاطر آورده کہ صبیہ بزرگ
 حضور کہ فروغ غفت در دانش از ناصیہ او می درخشید بوسیدہ محمان علیہ
 خلافت داخل بر ستاران سرادق اجلال سازد و از راجحی کہ غیر نوزاد
 شیکہ کہ ہمہ حضرت شائستہ است ملتئم و بموجب قبول رسید در حضرت
 او را از ہمان منزل یا حنفی خان رحمت فرمودند کہ رفتہ سر انجام این
 کہ سرمایہ صاحبان جاودا را خاندان اوست محمود فرود بخلا رحمت
 یکبارہ از سواج دولت افزا و ائمان معدلت روز افزون شائستہ ہی کیا
 اسود کیہ دار مید کہ جمہور متوحشان ان دیار شد سر دادن جنتیان است
 و شرح ان برسم اجمال اند چون حضرت شائستہ ہی سکا رحمتہ را یکبارہ از نقاب
 جمال جہان در رای خود ساختہ فرط میل ظاہر ساختہ و اکثر نیشات سکا رحمتہ
 را یکبارہ از نقاب لہجہ انبساط فرمودی یکبارہ از چہ بانان از نادانہ مغرور شدہ
 بای بی افروز دل بزور کشیدہ گرفتہ بود صاحبان فریاد میکرد اتفاقاً او را
 بکوش بندگان حضرت رسید و حقیقت حال ظہور یافت ان داد کہ میداد
 از استماع این ظلم در ساعت حکم فرمود کہ او را گرفتہ آوردند و حکم بر بدن
 با بی اولفاد یافت و بمعنی با عثت عبرت جہا میان کشت و حرکت
 نهادن صحرا بی غفلت را سرمایہ ہوش بدست افتاد و بمعنی در ان بار

مشهدت گرفت و دیگر که را که بخین و ادا شده شدن بخاطر نرسیده
در پیش و ارش دران مملکت بدید آمد چون مقصود سانه مقرر ایات
اقبال شد شرف حسین میرزا دولت ملازمت دریافت و پیکرهای لایق
گذرانید و حضرت شاهنشاهی حکمت و راجه سنگ و کنکار که میرزا یکدیگر نگاهدار
طلبیدند یکبار که خاطر راجه با دخیل از دغدغه برآمد میرزا قبول معینی نمود
اما وقت را بهمانه میگذرانید و حضرت انرا راست نپداشته مترصد
ارها بودند و هم درین منزل ادهم خان از عقب آمد با ردوی معینی ملحق
و از آنجا موکب عالی سرعت هر چه تمامتر متوجه اجمره گشت و با بعد مسعود
شهر فیض بخش شریک حجت فرمودند و زیارت روضه منور حضرت
مقدم آمد و منوبات ان شهر مقدس کامیاب دولت گشته و ما هم آنکه
محل اقدس را با بنین لایق از راه میوات در اجمره آورده بحضرت کرامت
توفیق یافت در ای جهان ارای تقاضای ان فرمود که با استیصال معاود
واقع شود شرف الدین حسین میرزا که خدمت شیخ میرته با و مفوض شده بود
برای انصرام مهم مذکور نادره رسته عای ان نمود که حضرت لشکار انخورد
منفعت فرمایند و چون ما سر که این اندیشه خاطر ان اوست درین خیال
افتاد که روزی چند عرصه اجمره مخم سردقات اصلاح باشد و چون خاطر
قدسی میل رجوع مستقر خلافت داشت جمعی از ارام که در انخورد جایگز
داشته اند مثل ترمسون محمد خان و شاه بدیع خان و عبدالمطلب سردار
و خرم خان و محمد حسین شیخ و جمعی کثیر را بموکل او مقرر ساخته متوجه

در الخلافة اگر شدند و حکم عالی بایست تمام تمام صادر شد که میر اشرف
 الدین حسین کرد که فرستای مذکور را حاضر سازد چون رایات اقبال صیبه
 سانه تزلزل اقبال فرمود میرزا حکمت در راجه سنگ و کنکار را اعلا از
 اقدس آورد در راجه بهانهل مصدق نشی که داشت سر انجام رسای از دوزخ را
 بخوبترین وجهی سامان نموده ان صبیحة عادت رشت را مخوف را داشت
 محفه عفاف درین منزل کر می بدولت برای عالی بقصد افتخار روزگار خود
 باین نبرکانه رسانیده و بجهت اهتمام مراسم این جشن دلکش میوز در سانه
 توقف مویک علی اتفاق افتاد و همانجا میرزا اشرف الدین حسین اشرف
 رخصت از این گذشته خود بدولت و اقبال بر باد پای سبک خرام کران قدر
 سوار شده با جمیع فرزندان و خویشان سعادت زمین بوس سر بلند
 و مال سنگه میر راجه بکونت دس خلف راجه بهار عمل درین مرتبه بر تو نظر
 سعادت اثر سر فرزندی یافته بشرف خدمت و ایمینی ممتاز شد در راجه بک
 ارزوی انداشت که حضرت شهنشاهی منزل او را بمقدم اقدس سر بلند
 بخشند تا سر میزید افتخار خاندان او سر انجام یابد چون آنحضرت عزت
 وصول بدار الخلافة مصمم در شدند و کمال سرعت پیش دید خاطر اقدس بود
 افاضه این سعادت را بوقت دیگر حواله فرموده راجه را مشمول افض
 عنایات ساخته رخصت دادند در راجه بکونت دس و مال سنگه و جمعی کثیر از
 اغر و در قریب او را قرین رکاب جهت اعظام ساخت روی توجه
 مستقر خلافت آوردند و بقای اقبال ان راه هر روز را در کمتر از

سه روز قطع فرمود سفر دور دراز اسفندار مدح اسفندار نده ماه الهی موافق
روز جمعه هشتم محمادی الاخری بدر الحلافه اگره شروع لعلال فرمودند حشتم
نفر مقدم عالی ارتفاع آسمان گرفت و دیدهای تظار کسان از زیر تو ناصیه
اقبال فروغ رخیم یافت و در روی عیسی با سینه شایسته منزل بمنزل قطع
از پارسید و جمهور خواص و عوام تهنیت قدم موکب عالی نموده سیاسی گزار
الهی بجای آوردند و خدیو زمان برسند فرمان روانی شسته دقایق ملک
بظهور آوردن گرفت عالم را فرخی دیگر بدیدلدا از آنجا که اقبال روز افزون
رونق افزای سلطنت عظمی است هر روز که نو میشود دولت خاص روی میدید
و نظامی بدیع پدید میاید چون نیست فرمان فرمای زمان نیک اندیشی است
نتیج ان عاید روزگار سعادت پذیرش میشود هر طبقه در خور قابلیت
ارواج می یابد و مستعدان جهان کام یاب استعدا میکند **اغاز سال**
هفتم الهی از مبدای جلوس شایسته یعنی سال مهر از در اول
درین اثنا که آغاز بهار ملک معنی است استیاری ربیع شد و صورت
چون معنی بزم افروز است ادمانی گشت و تحویل نیز عظم و منور عالم تهنیت
بهرادران سیمینت سعادت بعد از گذشتن سه ساعت و چهل و نه دقیقه
از روز چهارشنبه پنجم رجب سال هفصد شصت و نه اتفاق افتاد قوت
ماسیه در آهنگر آمد و در فیض بر عالم تباریکه باز شد موکب در کل از کرد راه
ر رسید به بنگاه چمن جلوه نمود مرغان باغ و زراعت نوری مابودی و سر و نمایی
ملید ختمند بر بهاری نور سیدگان عسکر را حین ارشاد و شوی تا زداد

بیت شکر عدل بهارش آمد **۴۴** دل کل داده بر زبان کیا **۴۴**
 وز پانقشهای جان او نیز **۴۴** اختران نقش بند و رنگ آمیز **۴۴** شاخ مانند
 عقد پر لولو **۴۴** غنچه مانند نافه او **۴۴** و این تجوین بهجت افزا و تزلزل سعادت
 بخش عالم عنصر را چون ملک معنی فیض خاص رسید و ظاهر بجز تک باطن گشت
 عفو ان دانش و اکا هی ان نظام یافت و سال مهر که سال عظم الهی است
 آغاز شد و دست قدرت از چهره اقبال پرده بر انداز گشت امید
 راست بنیان درست کار کارخانه ایجاد است که این در متعال ذرات
 قدسی سمات شایسته هی رازمان دراز کامروای صورت و بی گزاشنده
 سابل سرمایه افزوید عمر و دولت سر انجام دهد تا عالم از تحالف و تناف
 رسیان متفرقه روزگار مصون مانده بعدل و داد این یگانه افاق و
 سستی خلافت کل نارت و ضیارت یا بد حقیقت سبب ان نظام سلسله
 و الهی بظهور آمده و عبادت کبری که کز نارت ربع مسکون در رشته وحدت
 کشیدن است تقدیر سدم ملک بیالو و هم معرفت افزاید و پیچستی تو
 دهد و اخلاص رواج یابد کرد الودکان صحرائی بی پیمبری که در اکناف
 عالم در نقاب اختفایند بظهور عرصه تمیز بیرون خرامند استعداد او را روز
 کرم شود مستعدان مبتاع بخش نقد مقصود بدست آرند و از جلال عطف
 شایسته ای که درین سال سعادت میوند لمعه ظهور در منع بند بود عا که
 اقبال که در وسعت آباد هندوستان در آمدن بودند از روی تسلط و
 استیلا زمان و فرزندان و عیال و اقارب اهل را اسیر میگردند و لغو

تصرف ان اشتغال نمودند حضرت شاهنشاهی از کمال ایزد شناسی و
یزدان پرستی و زرف و دور بینی و نیک اندیشی حکم فرمودند که در تمام ممالک
مخروسه هیچ کجی از مبارزان عساکر فیروز مندی پیرامون معینی نکردند و هرگز
جمع از وحشیه فراوان معامله نایم محکم جای خویش را صمیمه نخوت خود
ساخته پیش آید و مقتضای اقبال روز افزون شکست یابند اهل این
از خدمات افواج کنتی که محفوظ باشد و بچکدام از سپاهیه از خورد
و نبرک نیکند و بگذرانند که آنها بفراخ خاطر بخانه خویشان و اقربای خود در
درازه بواجت برین معدلت آنکه خرد پروی سر بر آری فرماندهی درین
معامله امغان نظر فرموده و نگاه زرق انداخت که هر چند کتن و کسین
وزدن مشکران نخوت مند و تسلیه کردن کتان ما فرمان شنوار و لازم
دارد و کیر ملک تعلق است و حکما و الضاف کزین و صاحبان نوامین
در ان اتفاق دارند لیکن تعدد زبان و اطفال پاکناه را نادیده این مشکران
اندیشیدند بپرویشدن از قانون معدلت است اگر شوهران را لم تقاد
گرفتند زانرا حیه تقصیر و اگر بدران طریق مخالف کینند فرزند از اجه
غیر الخصوص که طفلان معصوم این گروه از سباب بکار سبند و ضمیمه
اندیشه حق بهاد حقیقت اساس آنکه بسا حصمندان کور دل محض خلیه و
یا بجز در فرای بد اندیشی یا بسبب طمع خالص قصد مواضع و محال اندیشه
دست نارج میکشند و در هنگام باز پرس هزار ساخته در مقام اهل ان
میروند چون نیت والای شاهنشاهی پس هرگاه حکم الاطلاق برترک

این عمل نفاذیابد و دیگری بد مکان سرکشی با بیجا استم بد ذرتان
 میشود چون منیت والای شاهنشاهی محض خفا منیت و معدلت بود
 بمیان ویرکات ان جمیع حشیان و متمدان اقصای هندوستان
 حلقه ارادت در کوشش انقیاد کیشده از حمله سیاب نظام عالم کشیدند
 هم کار دین منظم شد که خلاصه ان معدلت ارانی است و هم مهم و
 نظام یافت که عمده ان منقاد شدن جهانیان است و از نشرف سوار
 فتح قلعه میرته است بر نیروی عساکر اقبال الله الحمد که او زکشتین خلافت
 انیز در جهان ار معنی کر امت فرموده است که حسن در کلبه خیال نگیرد و در
 قیاس نیاید و لتمندی که نسبت معنوی را که عبارت از اخلاص دست است
 تقویت بخشید هر کاریکه پیش نهاد همت عقیدت کرن خود سازد بخوشتر
 وجهی انجام باید و کاریکه فرمانندان روز کار را بد شوای دست نهد او را با
 همراه تیسر شود نمی بینی که منسوبان ظاهری که از ولت سرای اخلاص بهره ندارند
 چون بکاری قدم بر میدارند انیز در توانا محافطت نسبت صوری این گرفته
 خود فرموده این را کامروا میگرداند و مصداق این حال قصه فتح نمودن
 شرف الدین حسین میرزا است قلعه بر بنه را که در آغازین سال فتح خال
 صورت است صورت این واقعه دلکش آنکه سالقار قرزه خامه و قالیچه
 شده بود که حضرت شاهنشاهی در وقت مراجعت از ملده قدسیه جمیز
 شرف الدین حسین بفتح قلعه بر بنه در شیر خرف رای مال لوی بود که از را

در ایان بسم رسم هندوستان بمزید اعتبار و دوفور اقتدار امتیاز داشت
و او این قلعه را بجنگ مال نامی که از سرداران بزرگ بود رس نام را حیویتی را که
در جرات و همت پیش دست این طایفه بود با یالضدر را حیوت جدید بگویم که
گذشته بود که با پس این خدمت میداشت چون رایات علی از دارالبرکت
مراجعت نمود بر ساحت دارالخلافت که سایه نزول جلال انداخت بر زلف
حسین که مجدداً الحزود بشرف کباب بوس سعادت پذیرفته بود و پیش
باقبال ابدی بودند هفتا هی کرم شده با امرای دیگر بان سمت کتک کشیده
و تخریب انولایت پیش نهاد همت چنان ساخت افواج قاهره قریب با قصبه رسیده
بچنان کرد راه بر حسین و پامان در اوالتش غرق سلاح تردد نمودند و
بر فراخته پامان با بیای قلعه رسیدند اهل قلعه در حصارم حرمین محال بر بردار
نداشتند درین میان از دلیران کار طلب چهار سوار یک تاز بگنجینش نامی
جرات پیش نهاد تیری چند بر دروازه قلعه زدند ناگاه از صدم تیر بیدار
بر دیوار حصار بر آمدند و کنگره بار اسیر خود ساخته سر کیمیه وار حشت و سنگ
تیر و تفنگ انداختند و در غن جوشان از بالا بگنجه از ان میان میرزا شرف
الدین حسین و دیگر امرای صلاح در ایستگی دیده شبهر مریه مقام کردند و جای
سنازل گرفتند و بتدبیر و تامل در مقام استعداد مورد قلعه گیری شدند و از
روی حرم و احتیاط حصار را محاصره کردند و مورد چهار بابائین سالیته بیم
و از اطراف قلعه تعبیه کردند قلعه نشینان در مقام مدافعه بودند هر روز یکماه
یکبار را کرم داشتند و گاه گاه در کمین فرصت نشسته و پایی جلادت از دروازه

تعبیه

بیرون نهادند و بقدر سمت دست برد نموده باز خود را بیرون می انداختند
 تا آنکه نفعی که تا آنه بیج رفته بود از دروئی تفنگک ساخته آتش دادند بیج
 چون پنبه جلاج از هم بخت شد و خننه عظیم در خصار افتاد بهادران عساکر
 اقبال راه کارزار گشت ده یافته سر پیش دیدند راجیوتان سستزه جوی دست
 از جان شسته گرم قتال گشتند مصادمه عظیم و مقابله قوی اتفاق افتاد
 و تمام انروز باز از خشک گرم بود و از دو جانب دلادوران داد و ستد می داد
 مجاهدان غازی جرعه شهادت کشیدند حیات ابد یافتند و جمیع کثیر
 از رباب خلاف خونابه گمات حشیده مت جام فنا گشتند چون برده شب
 در میان لعد کس مورجل خود باز گشت و مخالفان شبان شب ان خننه را
 محکم خننه اما حصار یی لاکه به نیروی دولت گشته باشند بکلیه بیرون
 نتوان گشت در اندک فرصتی کار بر اهل قلعه تنگ شد و قلعه بر ایشان زندان
 هر چند جمیع پایان آید از روی عجز زهار میجو گشتند و راه بیرون شدن نمی
 میرزا شرف الدین حسین راضی نمی شد و بعد از آمد و رفت بسیار صلاح دید
 اما اقرار دادند که اسباب و شیبای خود گذاشته تنها بدر روند چون قبول
 عجز زهار بیان از لاداب ملک گیری است بموجب قرارداد بهادران اوجوب
 از پیش راه برخاستند روز دیگر حکمال نیم جانیه گرفته بدر رفت دیو داس
 از سینه پختی و شیره راسی دل بردن خود نهاده از روی عناد صمیمی اسباب خود را
 سوخت و چون مادر خود مجید و از آتش درون برافروخته از قلعه بر آمد
 و بتهوران با جبا صد پانصد سوار از پیش عساکر قاهره گذشت جمعی از راجیوتان

مثل حمل و لو نکران در سیاه منصور بودند که باهل قلعه نزرع قدیم در شند بمیرا
شرف الدین حسین گفتند که این مردم نقض عهد نموده اسباب خود را سوختند
قرار داد چنان بود که اسباب گذارشته بدر و رند چون همان امان ثابت
نماند این طور بدرونان تیره جانرا سلامت گذارشتن در چنین وقتی که مغلوب
شدند باشند از دور اندیشی دور است میرزا شرف الدین حسین را این را
بسندید افتاد و صفهارا از رسته کرد در قول خود اینست و در الغار شاه
بدانخان و عبدالمطلب پیرش و محمد حسین شیخ مقرر شد و بر الغار بحمل و
لو نکران و سورجه و دیگر اجیوتان معین ساخته از عقب دیو درس آمدند
دیو درس چون بی نصرت عساکر قیال مطلع شد از کمال تهور عثمان که در این
خود را بر قول زرد و حیل بهسم پیوست که از دستان رستم نشاید بر روی کار
اورد بلکه آن که نند اوراق را در هم محبیه بر طاق لسیان نهاد و با میان کار
از رسب خطاشد بر زمین افتاد و گروهی انبوه بر سر او خنجره او را با باره سوختند
دعا که منصور بفتح و فیروزی مراجعت نمودند و بعضی گفتند که دیو درس ازین
حکایت خمی بدر رفت و بعد از ده دوازده سال ازین واقعه شخصی بلباس
چو کیان ظاهر شده این نام بر خود پیوست بعضی او را قبول کردند و برخی قلم زدند
و مدیة دجیات بوده در بعضی از حوادث گذشته شده القصة باقی را حیوتان
نیم جای از آن معرکه بیرون برده خود را بمالدیور رسانیدند و قلعه میرینه نامی
ان ولایتی بر طرف اولیای دولت آمد چون در آمده داخل ممالک محمی شد
چشم فلک ندید و نه پند بجز خویش **این** فسخ با کتاه چیمان را **میرزا**

هر فتح کا سمان نهدش منتهای کاره: چون نیکری مقدمه فتح دیگر است
حک از آنکه که حضرت شایسته ای بنفس خود نمودند داد دارد اگر
 که نزاری هر کردار را بمقتضای حکمت بالغه خود بوقیه خاص و تقوی مخصوص
 موقوف ساخته جهان ارادت و انامل دور بین بسبب معنی قدری در
 در افزای دانایی می باشد و نادان تیره خاطر در شورستان صحرائی سلطان
 افتاده و بحیالات باطل سرگردان گشته نادان تر میگردد چنانچه حال خود
 از دولت که چشم صحیح المزاج با مورت فرید بنیائی گشته اولاً با انواع
 نعم انبوی شناسایی می بخشد و ثانیاً بر هم شکر گذاری شیفته گردانیده
 بپوینده تر و چونین تر میگردد و بوم نهادان شوم را که بیمار دیدند باعث خرید
 نابینائی می سازد و شب نقض روز است معین دیده در پی است فظانان
 کوتاهاهمت بوم صفت در برده کم بینی میگردد و کوتاهی سخن سکنه قریات قصبه
 سکت که از دار الخلافه اگر فریب سی کوفه باشد در عمر و ناسپاسی عبدل دارد
 عیال الخصوص داشت موضع ان یرکنه که مشهور با تکینه اند در کشتی و وزدی
 و آدم گشتی و پاپا که و پاپا اعتدای چشم روزگار مثل ایشان ندیده که نام خود
 و هم محال مسکن قلب دارند و متهور کوفه که نادانرا مردانگی شمار در لیت مسکنند
 حکام و عمال بخود در از بیداری در فریاد در گشتند تا آنکه درین و لاریات جهان
 تانته ای بر رسم کامتوجه سمت این قصبه شد و در ان هنگام ان یرکنه به
 خواجه ابراهیم بخش می قرار بود با نه نام برهنی بوسیده قرار اولان بار یافته
 شرح پاداری این نمودن بعضی مقدم رسانید که بکنایه سپردار گشته در اسباب

غیارت پرده اند با دشا صورت و معنی که شکار را برای دریافت امثال
این امور لازم وقت کرد زنده با شماع ناله مظلوم لقیهان جلال در جو س آمده
از فرط عدالت فرمودند که صبح تبادیران فرقه منوره متوجه مشوم سحرگاه همین
مردم معدود شکار توجه فرمودند و جمعی را بیشتر روانه ساختند وقت
صبح اقبال موکب علی بجو ایله ان قریه رسید جمع که بیشتر متوجه شده بودند آمده
بعرض اقدس رسانیدند که متمدان خبر آمدن موکب نشانی شنیدند فرار نموده
اتش سطوت معدلت برافروخته برسد و حکم مقدس نفاذ یافت که جان
سپاران تعاقب نموده بهر نکلنایی که متمدان خبر آمدن موکب نشانی
پناه بردند دست باز داشته از پشته بان باشند که مانع توفیق ایرو
رسیدیم و آنحضرت نیز پناه گرفته رخس توجه بجولان در آوردند در انجا
راه قرآتی میر شکار رسید که من از پشته ان رسیدیم کمی که به بکار رسانید
به تیغ ابدار بر خاک فنا نشست و دیگر بر افروز دولت بارشاهی مقید ساخته
آورده ام حضرت از انجا گرم تر رخس سعادت رانند و قرولان خبر آوردند
که مردم ان موضع فرار نموده پناه باین موضع آورده اند آنحضرت چون
تردید رسیدند کمی از ان مردم امله ملازمست نمود و آمدن ان متمدان را
انکاری کرد حضرت نشانی همی بمقتضای بزرگی خود باز کس فرستادند که ان
گروه تبه را می را بر راه راست رهنمونی نماید چون پیمان عمر این بدستان جام
خود سری پیشه بود و در مکافات اعمال چند ساله در رسیده موضع خود را
محکم ساخته تحکیم بن استاندند و مقررست که از پیاده و سوار همراه موکب

در شکار بیشتر از هزار کس نمی باشد و انشب که حکم بر تعاقب کتبختا شرف صدر
 یافته بود بهادران جان سپار هر طرفی رفته متفوق شده بودند قریب ^{چون} رسید
 که در رکاب دولت سعادت حضور داشت و تا دو سیت فیل هم متعاقب ^{شدند} آمد
 و جمعیت متحدان از چهار هزار کس بیشتر بودند حضرت شایسته ^{ای} فرمودند
 که مبارزان دولت داد جان ستایز و جان فشایز داده کامیاب ^{شود} صورت
 کردند که معرکه زود خورد گرم شد لیکن چون مخالفان بسیار بودند ^{و محصلان}
 در رکاب نصرت کمتر سعادت حضور داشتند کاری پیش نمی رفت ناگاه نظر
 اقدس در آمد که از شدت هوا و ریشی که در اطراف موضع افتاده بود
 جمیع از سپاهیان رکاب اقبال پناه بدرخشان برده طلبکار گوشه ^{بافتند}
 قهر پادشاهی بجوش آمد جائی که ان گروه را شدت بایستی فرمود ^{مقتضای}
 عطفوت ذراته اغراض نظر فرموده خود دران وقت که بدولت و اقبال
 بر فیل دل سنگار نام سوار دولت بودند متوجه شدند چون پیش موضع ^{نش}
 بسیار بود در آمدن فیل دشوار از تحقق موضع فیل کوه شکن راندند از زمین
 مقدس شایسته ^{همی} سامعه افوز گشتم که نقل این سرگذشت میفرمودند
 چون فیل در تنگنای ده رانده شد نظردر آمد که جیبه زردی بالای بام
 چون رستم خان همان طو جیبه داشت بخاطر قدس گزشت که مکر او باشد
 فیل را تمیز تر اندم و خود را نزدیک بام رسانیدم درین اثنا از بام
 سیر و جوب سنگ می بارید و حمایت اینزدی که جوش معارک ^{سازید}
 است و همواره نگاهبایز میفرمایند بیشتر از پیشتر محافظت میفرمود چون ^{تردید}

ظا هر شد که آن حبیب پوش مقبل خان بود که بالا رفته یکی از کدوستان
کشتی میگرفت و میخواست که او را از بام بر زمین اندازد و جمعیه از آن غلّه
میداد و دیدند بودند که کار مصلحت تمام سازند درین اثنا حضرت شایسته
سرعت در رواندن فیل فرمودند و بمردم هم او را دادند که بالا تر شوید
نیده علی قورچی یکی منعم خان برادر کلان سلطان علی خا لاری بالا
رویه بر بام بر آمد و آن پادشاهان فرزند خود و سبکی کار غنیم را تمام کرد
در نیوقت دست فیل پادشاهی در چاه غلّه فرود رفت چنانچه جمیع پادشاهان
فوجدار که عقب حضرت بر فیل سوار بودند بر بالای حضرت افتاد و حضرت
بزور بازوی پادشاهی فیل را از آن مفاک بر آورد و سبکی در شدند که خود را
بان حویله که متمر دان مبنوط شده بودند رسانیدند درین زمان پس
از ملازمان در درکاب حضرت نبود از راه به کونت داس و راه بر میچند
تا هنگام رسیدن فیل را به کونت داس اب خود را عمل از دست آورد
فضا را در همان کوه که حضرت شایسته ای موجه فتح بودند هندوئیست
شمیر کشیده انداخت صدمه بر حلقه آهن که دندان فیل را بجهت نمود
در استحکام می پوشانید رسید و اصطکاک شمیر بر آهن سواران حیت فیل
از روی خشکیکن شمیر اندازد از راه هم کشید با مجال ساخت و درین اثنا
از بالای بامی سیر پانزده ساله از اضطراب خویله بر فیل پادشاهی انداخت
جمیع پادشاهان مذکور میخواست که از راه بگذرانند حضرت تعطوفت ذاتی او را
نگاهد شدند و چون نزدیک حویله رسیدند دیدند که فوجداران فاصله از خود دور

از بسیاری کار متحیر الیتاده اند از رنج نهفت فرموده بقصد دیوار
 فیل را اندزد در حیوین تیر اندازی میکرد هفت تیر بر سپر خاصه شاهی
 رسید میفرمودند که پنج تیر از سپر گذشت پنج انگشت و سه انگشت و چهار
 در سپر نداشت و نگذشت حر است از دی سپر دیگر بود و علاء خان
 فوجدار حضرت را شناخته از دور تعریف کنان فریاد میزد که تو نیستی
 که مجرای تو پیش حضرت مکنم حضرت روی خود را از نقاب بر آورده
 او را نمودند و آن سعادت مند را شکر گذاراد اب بندیک است خستند
 و سفار آنچمال تا تارخان فریاد بر کشید که با دست ^{مبارک} درین تیر
 کجا میروید حجار خان با وعرض کرد که چه وقت فریاد کردن و نام بردن
 از حضرت شاهنشاهی همچنان فیل سوار دیوار را انداخته درون حویط
 در آمدند و سه چهار فیل دیگر نیز با خدمت پیوستند و جمیع کثیر از آن
 سرشان را با کشتن رسیدند و جمعی در خانه مضبوط شدند و جمعی
 قضا نقاد سقف خانه را شکافته آتش در زدند و دود از دمار تیر بخندان
 بر آوردند و نزدیک آرس بفرغ شععه آتش قهر الهی بعدم خانه
 مشتافتند و یکس روز نماز که ازین عبارت کبری فراغ داشت
 داد و جمیع کثیر از رباب بغی و ف در ادین عبرت باز گشتند
تعیین فرمودن عبد اللہ خان اوربک با نظام ولایت مالوه در آذربایجان
 افزون چون خواهد که جمال حیان ارایی یکی از بزرگ پدیمای خود را ضلطان
 جمهور عالیان ساخته هم رسایل است روز افزون او را تریب و هم

مغیض رحمت عام شد کافه خلایق را که نه عقل و نه اندیش دارند و نه دین و نه چهره
براه راست او در بعضی از ناحیتهای ممالک و محله‌ها تفوقه کونه پدیدار و او را
بحسن تدبیر و لطف سرانجام او و انتظام بخشید لاجرم جهانیان از او برسم و عادت
و اتفاق معمول ساخته بر بدایع عقل و در اندیش ایشان اعتراف نمایند و مصداق این سخن
محمد در عرق شدن بر محمد خان در سیستان یافتن باز بهادر و منظم ساختن صوبه
مالوه است باز دیگر و شرح این سلسله اقبال است که چون ادهم خان محبوب
اشارت شاهنشاهی روی توجیه مدارا و خلافت او در مرغان اقبال خبر او رسید
که باز بهادر در حدود اورس اهل جمعیت سرانجام میدهد بر محمد خان است و بهادر
و شجاعت بر عقل و تدبیر او غالب بود فوجی از کشته روی لغو نمیت انجام آورد
باز بهادر بر محمد خان را کم خیال کرده در برابر آمد و یکبار در گرفت و باندک دیگر
شکست یافت و غنایم فراوان بدست لشکر منصور افتاد و بر محمد خان از آنجا
متوجه شیرجای که شد در آنجا اعتماد خان نامی از ملازمان باز بهادر بود
بهمت در حکام قلعو گذارشت چون آن قلعو در حد ذرات خود بر غنایم و متاع
و مناسبت علم است محاصره آن بامتدار کشید جوانان کار طلب مثل حبه و پلونه
و یاری بلوچ و اهل کلانش و مولانا محشم و ملک محمد و میرزا افاق بهتور بامی
در زیند و خود را بدروزه رسانده داد جلاوت میداد و اندر روزی محمد کاتب
بهم حجت و چالاک تاخت و موجب کسین همکنان گشت تا آنکه سحری خسرو شاه
که سر ملازمان بر محمد بود کمندی چند تعبیه کرده بر قلعو فرزند و دولت
جوانان دیگر نیرنج تا طلوع صبح صادق بر آمدند متحصنان قلعو را چون شام
شام او باز رسیده است خواب غفلت بودند آغاز دیدن صبح اقبال بود

که مخالفان حاضر شده رو بکنک آوردند و صحبت نبرد در میان آمد و جوانان
 نبرد از مایه او نیز شهبای سپندین تقدیم رسانیدند چون کار به قلع
 دشوار شد فریاد الامان بر درشته متفرق شدند درین اثنا اعتماد خان
 شمشیر کشید تا توانست جان بازی کرد و مردانه فرود رفت و جمعی کثیر
 علف تیغ شدند و لقبه السیف الامان یافته از لان در طه جان گذارند
 بر آمدند و غنائیم فرادان بدست اولیای دولت درآمد و بر محمد خان اوز
 چند بجهت سرانجام قلع اقامت نموده بجانب سلطان پور روی عملیت آورده
 و مانند جنگی از در اخل ممالک حرج و ساخت و از اینجا معاودت نموده
 باز قلعه بیجا کده و دران قلعه خبر یافت که باز بهادر بوالی خان دلسین میران
 مبارک شاه پناه برده است و میران لشکر خود را با او همراه میبازد و محمد خان
 زواید سیاه در قلعه مضبوط کرده تا نیز از جوانان کا طلب همراه گرفته الغار
 که با کمانه با تیسر و بر بانپور رفته کار اخراج با انجام رساند از اب نریه گذشت
 چهل کوه میکشید راند در دو کوهی اسیر قلعه بود و در اینجا فیستیه سینه بودند
 ان قلع را در ساخت بدست آورد و قبل از از ضحایم غنائیم کردانده میران
 از قلع اسیر جمیع را بجهت محافطت قلعه رستاده بود در وقتی که تیر محمد خان
 قلع را فتح کرده متوجه بر بانپور بود در خان دلسین که جای نشین حاکم رست ناکاه
 لشکر غنائیم از در سیاه بی نمود بر محمد خان خسرو شاه و یار علی بلوچ را از
 خود جدا ساخت بدفع ان مردم فرستاد نام برد ما مانند فرصتی ان جمعیت
 برانگنه ساخته و بسیار از تیغ گذرانده مرا جمعیت نمودند صبح از روز
 بر بانپور در امه دران شهر عظیم بنید و تاراج کردند و نقد و جنس فرادان بدست

هر گشتاد میران در قلعه محکم بود بر محمد خان بموجب صلاح وقت
معاودت اختیار کرد درین هنگام خبر رسید که باز بهادر بابک خاندیس
تردیک سید چه اولشکرا با خود همراه ساخته بقصد سکار بجا که رفته بود
چون در آنجا رسید خبر یافت که بر محمد خان با معدودی تیز رستی نموده
به تسخیر آسیر و بریا پور رفته است در اندیشه دراز زمانه متوجه الصواب شد
و در حین وقتی که مردم غنایم موفور بدست آورده معاودت نموده بودند
و جمع متفرق شده و خیر قرب باز بهادرش با جمع گشت بر محمد خان ارباب
خرت را طلبد گشته مجلس ارایی کنکاش شد اکثر مردم متفق شدند گفتند
درین وقت جنگ صلاح نیست چه قطع عظیم کرده ایم و فتوحات روی داده
و همه کس را بنا بر غنیمت شده است مناسب دولت قاهره است که جنگ را
طرح داده از اب نریه بگذریم و بهندیه رفته نفعی است کنیم و مردم تازه
روز فراهم آورده متوجه کار شویم چون تقدیر رسید بود بر محمد خان سخنان
صدق امین ارباب خرت را گوش کرده دل در جنگ است بهر امان لازم
بمراهی بجایا و در دزد و باند جنگ که واقع شد پای ثبات مانند بار علی بویج
جلو بر محمد خان گرفته از جنگ گاه لعین بر آورد که دیگر چه جای توقف است
چون کینا نریه رسید تردیک شام شده بود هر چند بهر امان گفتند که غنیمت دور
است اینجا باید بود اما چون وقت ناگزیر رسید بود هر چند بهر امان علی مرغا
اصل بقول رساخته او را بران داشتند که از اب نریه با سینه بنا کرده
بگذرد و ستم او را غنان تند میر از دست رفت و هم سخن حساب پادشاهان
بگوش بگوش او جایز شد سخنان سواره سیرا سبکی خود را بر علیه در نریه

انداخت اتفاق در میان آب اقطار شتری نیز میگذشت تردیست
 با سپ او بهلوز در سپ نیز چون عقل او از جای رفت بر محمد خان از آن آب
 جدا شده در آب افتاد جمیع که با و نزد یک رسیده بودند از بد روید و در بر او
 از آن ورطه هلاک دست و پایی نزدند بحار بات ستم نایی که درین یورش
 کرده بود مایم کجافات اعمال که در محاربات تردی سبکی نظر او آورده بود
 یا بواسطه امری دیگر که هم عسکری اند غریق بحر فاشد و سر نوشت آسمانی
 حیف مخلص کار دانی جو امر ذی عالی اہمیتی را این واقعه پیش آمد
ه بجایی که تقدیر زود او راست **تا** توانا تری نا توانا ترست **تا** جور او
 روز در تیر که **تا** در چشم جهان بین گذ خیر کی **تا** و لهذا با وجود مکنند **تا** سبب
 شوکت بر سر پند بر زلفه سپای خویش در کرد آب هلاکت افتاد قساخان
 گنگ و شاه محمد قلاطی و حبیب علی خان و جمیع از امر که در الفصوبه جا گیر شدند
 دل از دست داده متوجه در گاہ کتیبہ سپاه شدند و هر کدام جدا جدا فرار خویش
 خود را یافت و باز بهادر یا مالوہ دست تصرف یافت اقبال جهان کت
 نیش شایع چنان صلاح وقت دید که بیک از امرای عالی قدر که با و فرشتی خت
 حسن سیر و با کمال شہامت شمول عدالت رشتہ باشد بضبط و در لولایت
 نافر و فامید نیابان عبداللہ خان اورنگ کہ سلک جانسپاران بزرگش
 السلاک داشت و بیشتر ہم انجاریفته بود و بطرز انجاریستاشد بہ تشیح مالوہ
 مامور شد و حکم عدالت برای قرار یافت کہ امور سیاست و داد و گیر برای
 او موقوف باشد و خواصہ معین الدین فرمودی را کہ بر شد و کار دانی از زود را
 دیوان سومات ممتاز نوعی بخطاب خطایہ سر فرزند محمود نیز ہمراہ فرستند

که نسق و نظام الولايات و شخص صاحب دران و تعیین مجال خالصه شریف نماید
و جمعی کثیر همراه او ساخته باشند و الاخصت فرمودند و حکم عالی شد
بعد از آنکه عساکر اقبال عرصه دکن شاهی آن ولایت را از خروشان که اختیار
پاک سازند عبداللہ خان ہمانجا بودہ و ملک شاهی کردند و معین خان رعایا
و دہاقین و سایر کسان از ملک از وضع و شرف بہت حالت عاقلیت
شیشا ہی قوی دل ساخته و تلافی توفیقہ کہ از عمر و موکوت چنان نور راہ یافتند
بر دراختہ با امراد و سایر ملازمان بادشاہی کہ باین خدمت تعیین یافتند
باینکہ صلاح دولت ابد قرین باشد تقسیم جاگیر نماید و بعد از فراغ اینکار
بہستقامت عتبہ علیہ متوجہ شد و حکم معین عبداللہ خان با امرای عظام سامان
ساستہ در اوایل این سال روی غرمت بہ شیخ مالوہ نہاد باز ہما در راز
منفعت کراقبال آگاہ شدہ پای نیات از دست داد و نامتقاومت
از حوصلہ محنت خجہ بیرون یافت پیش از آنکہ لواری حیوہ دولت سایہ زمین
بران بلاد اندازد و ولایت مالوہ را جیدین حسرت گذارشتہ مگر نہر گاہ عاقبت
شتافت رغبت دولت شہنشاہی و مہابت شوکت عساکر اقبال
و شہادت موکوت عالی نہ چنان بلند لوارزہ رست کہ نہ ہینک سلاطین
عظمت ایشان در ہر کسی بعد بقدر کردند از پستی شایہ امتثال این حکام
چہ عجیبے آنکہ تیغ صاعقہ زیر پا کرد و تیر باران فتنہ ببارد و لشکر ظوق قرین
بولاہت مالوہ درآمد جمع از جوانان کا طلب از روی پیش نمی باز ہمارا
تعاقد نمود بسیار از لشکر اورا نقل آوردند و باز ہمارا خود را در سنگن ہا
برد خشت انداختہ کسب با او کہ ہر گاہ التجا بران او پسند کہ او از کار پسندیدند

غیب پروری وصیت زمینت خاندانهای بزرگ و شمول طرف سناهند
 در آن ف محالک انتمش ریافت عاقبت برهنه بی سعادت از تفرقه سرا
 کشتگی محبت آباد استان معی رسید و نواز نهایی خردانه سر بلند می آید
 چنانچه در محل خود معروض مستعان این روزنامه چه اقبال خواهد شد و باطل
 ولایت مالوه بنازیک در قبضه تصرف و حیط اقتدار اولیای دولت ابد بوند
 قرار گرفت و عبد اللہ خان بموجب حکم اقدس شهنشاه که بای تخت
 سلاطین مالوه بود بر سازه حکومت بر طوق استقلال متکلیف و بلاد
 و قضایات و قریات ان محالک فراخور تبه و حالت با امرای ششم
 و اولیای دولت باجین و سارنیکور و دیگر محال جاگیر فتنه حاصل آرام گزاردند
 و معین خان بعد از سرانجام ولایت و انقام جاگیر روی تو حصر با بنویس
 عالی آورد و پناه راه ارادت کشف یافته با در آن ملازمت کامیاب سعادت
 و مورد فرست قدر و علو حال کشت و از سوانج آنکه راجه کشین زمیندار
 سندرون که از ولایت پنجاب در کوهستان میان دریا بیا به دست
 بر سر حاج محمد بهودی که جاگیر دار پر کنه بر که در ان نواحی بود در زبانه را
 امداد و چون در اصل بد نهاد بود توفیق نیکو کرداری نیافت بلکه مال
 و ناموس خود در رینکار بر باد داد و سیلاب و شبهای او بی اراج رفت
 وزن او کسب شهنشاه در شنت بدست لغزدم درآمد و چون جیل و حل
 اثری از او پدید نیاید غالباً تنگ سپهان بے سعادت بطمع مال او را

بنحانه عدم فرستادن و همانا که ایزد چون تری بچته مکافات اینده فرستاده است
 چون با مرای نجای این خیر رسید خان کلان و فطال الدین محمد خان و جمعی دیگر
 رفته تلبیه لایق نمودند و او را در مشوره بوسیده راجه نمودند و بدو احوال فرستادند
 و مشمول عواطف گشت و در نیکو خدمتی کارش سیری شد و در سواخ آمدن
 ایلیچی فرمان روز ابرارک شاه طهاست صفولیت چون رسمی است قدیم
 که بزرگان دولت منس از برای تحصیل میامن دینی و دنیوی و حصول مقاصد
 صوری و معنوی با بزرگان اقبال مندرجت او را نشا حسنه میابد بیکدیگر
 و بیکدیگر را استحکام میدهند و اگر کج طالع خدا داد و درنتیجه متحقق است
 در نشانی قواعد آن میگویند و سرمایه نظام دولت خود با این طرز برین
 سرانجام میدهند و لهذا شاه رفیع مکان شاه طهاست که ابرارک میامن
 صمیمی معدلت او و بیروز از دولت بموجب ارتباط صمیمی که از زبان لایق
 در میان این دو دمان علوی ارکان و ان طبقه قدسی نژاد سعادت
 و بوق درشت بر عزم خود سپید یک این معصوم میکرد که در باطاعت او
 عنایت و کالت ممتاز بود بجهت پیش واقعه ناکذیر حضرت جهانباغی جنیت
 و مبارک باد جلوس شرف شانهت بی برسم رسالت فرستاده و تحفه و هدایا
 زارتش نهادن عریه و باد یا بیان عراقی و رومی و نفا ایش و بدایع ایش
 مصحوب ساخته بودند چون ایلیچی بجوای مستقر خلافت رسید حکم مقدس
 چندین از امرای عالیشان استقبالی فرستاد او را به اعزاز و اکرام در منزل لایق فرود آوردند

نقد که موزی مفصل تو مان عراق باشد با دیگر اجناس سیم اقامت
 و بعد از چند روز که از ماندن که راه بر اسودد حضرت بار و شرف کوشش یافته
 بغیر طب کوس مغز و محترم شد انگاه دعای شاه سائده مکتوبه که
 از فاتحه تا خاتمه بارقام محبت و اخلص کفارش یافته بود بدو دست ادب
 پیش ورده بر کوششخت نهاد و تحف و هدایا به ترتیب لایق از نظر قدس
 گذرانید حضرت شایسته هی از کمال سرت در بساط زبان و تودد
 احوال گرمی شاه سپیدند و ایچی یواز شهبای بی اندازده مخصوص
سیاست ادبهم خان بعد از آن از در جهان اراجون خواهد که کی از یکا
 بواغرت را بمرتب از چند نریک بخشیده بمنصب والای سلطنت علیساند
 تحسین اورا عقل دوسین کارشناس عطا میفرمایند تا همواره نامح لعن او باشد
 انگاه حوصله فراج کتاب بر داشت چندین ناملایم روز کار درشته باشد
 که امت میکنند نامبعاونت فراج حوصله از دید ناملایم سرشته تدبیر از دست
 پس کویر بیهای معدلت می بخشند تا شناسد پیکانه را در میکشند و رفته
 بگردان باری اعراض فی معاملات کارخانه ایجاد در یافته باطن مقدس
 در العلم از سدب و انایان که در عیار دانش مقصوری نداشتند و در حکام
 حوادث از کوه حوصله تنگدل شده عنان فکر از دست داده اند و در
 جولا انگاه تمیز از بای افتاده و چون شناخت و بر درشت بر وجه لایق صورت
 تا بعدالت از قوت اعتدال و در نعت نهاد دست قدرت است
 بی تفکر و تامل نظمو آمدن مبدد و الله الحمد که این جلال لغوت و لغوت

فطری و حبیب حضرت شایسته است به الایش تعلیم هر بی و در ایش
استفاده بشری از دانش خانه افاضه الهی فایض شده لیکن آن در آن
رموز افروزش مصباح و حکم خود را در نقاب اختفا درشته بلباس بلوغ
زلیت میبماند و بچندین نقار کتفا فرموده همواره در سر انجام برده چند
دیگر است که دیده و روان دور بین بان به نتواند بدو را مشیت الهی
غالب است چون خدا خواهد که عالمیان را از حسن معنوی او آگاه بخت نقاب
ارای خود کند بهر آنکه او را چه کثی اعمال عالم را رای گرداند تا دور ماند
قرکاب بدولت ساری ارادت رسیده صدرشین بارگاه قبول گردند و تمثال
ربیع اظها حلالیت و افاضه عدالت حضرت شایسته است که با سینه عقل کمال
ملک و دولت در درار الحلافه اگر بوقوع پیوست و شرح این و دفعه آنکه او هم
بیر خود عفت قیام با هم آنکه که نه عقل درست داشت و نه بخت سعادت مند
مست جوانی و مد هوش دولت شده همواره همیش الدین آنکه خان حشر و
و منع خان خانان که نیز ازین بیماری در دمندی عظیم درت پیوسته
دور که کس کمتر به برود میان او روی و او هم خان را بر فتنه و غدر خنک بگوش
تا آنکه روز سفند از نهم خود دامه الهی موافق شنبه دور زده هم رمضان که هنوز
اعتدال روی بهشت در لبط زمین سرمان و شرت غریب امری از اعتدال
دور سر بر زد روز دیوان در دلتخوانه با دشت بهی مغم خان و آنکه خان
شهباز الدین احمد و نیزرکان دیگر نشسته مشغول مهات کارگاه سلطنت بودند
او هم خان به اعتدالانه با جمعی از و پله اعتدال تر ناکمان در آن بارگاه دوست

در رسید و حاضران مجلین او برخواستند و آنکه خان نیز بنیم قیامی نمود
 بجز رسیدن پله محاباد است بخنجر کرده متوجه او ننگه خاشاک جو ششم روز یک
 که از طرازان او بوعود و دیگر پله یا کانه که با این خیال گرفته است به سینه بود
 خشم الواد شرت کرد که چه استاده آمد جو ششم سید ولت خنجر شده ^{خاک}
 سینه ان صدرش بین و ساره سعادت رسانید آنکه خان از کمال اضطراب
 سر سیمه دو شمشیر انداخت و ان بزرگ در صحن دولتخانه بدرجه شهادت
 این غایبه پادشاه غوغای عظیم در باگاه والا برخواست و وحشی عظیم در ان
 فضای آسمانی شکوه ظاهر گشت و ان مدبر خون گرفته با وجود چنین
 پله یا که گستاخانه باندیشه تپاه که بدستان را بان راه گذر نیاند متوجه
 حرم سرای مقدس شد و حضرت شهباشی در قفس سعادت راس ^{لب}
 بیدار خورد که بود و ان سیاحت میره رای از دولتخانه به لاهی صفت
 که از بیرون قفراز هر چهار طرف به ارتفاع یک نیم قد امی راس یافته ^{سینه}
 در دست بر آمد و قصد درون نمود نعمت خواه سرای که نزدیک در بار است ^{بود}
 در ساعت در راس سینه مقفل ساخت و ان مغرور مدانیکه مستعمل مردیک
 هر چند بان خواه در شش نمود که در رانکت بد صورت نه لب و استادگان
 حورش عتبه سلطنته را توفیق خدمت شد که ان گستاخ بدست رادر مرتبه اول
 که با ننگه خان ان معامله که در سرای کار او در کنار او نهند و باز از میوش
 و بدو پله حاضران ان لیاط جلویم که درین هنگام که چنین خیال باطل اندیشید
 قصد درون افتاد و در آنش بریزند ^{بنا} در آنست از این ^{ان} در پهلوی ^{ان} ^{نزد}

باجرم عام نموده نمیکند این خود چون گمان برم که در حافران بارگاه والا از زبان
عقیدت کیشی نبوده باشد همانا که نعمت در پرتو توفیق این گروه است که کمال
سجاعت و عدالت حضرت شایسته ابی خاطر آن خورد و بزرگ و در انا
و نادان شود و با حمد آنحضرت ازین غوغای محوش پدیدار شده است و تفسیر نمودند
چون هیچ یکی از بزرگیان سر بریده دولت اطلاع نداشتند آنحضرت از دیوار
قصر سر بر آورده است کشف احوال نمودند رفیق صاحب چهارمصب که از قدیم
در کاوه والا بود حقیقت ماجرای معروفه داشت حضرت این حرف محوش شنیده
از فرط تعجب باز پرسید اند رفیق باز همان حرف مکرر ساخته است حضرت
شش شباهی صورت حال مشاهده بقرمان جلال بر او فرخته اند و از ایستاد
ربانیه از جانب دروازه که آن بخت برشته است ایستاده خیال فاسد بخود
راه میداد بر بنام از راه دیگر بر امل و در هنگام بیرون شدن پانزده
طلبه مانند یک لفظ متکلمان سر بریده غرت شمشیر خاصه را بدست تقدس داد
آنحضرت شمشیر گرفته روان شدند چون صلحی از آن صفحه پیشتر فرموده بود بطرف
دیگر او در ندان حق ناشناس نظر تقدس در آمد بزبان مقدس گفت که
ای بچه لاده آنکه ما را جراگشتی ان کس تاخ بید دولت استعجال نموده هر دو دست
را شرف آنحضرت را گرفت و گفت لغض کنی و غور سیه فرماید و اندکی تلاش شد
ناظران خرافت دریافته را چه نکو باش کنم که هیچ نکو باش در خورشان نیست
اچ حضرت شایسته ابی دست از شمشیر خود باز درشته و دست را از چنگان
بند نهاد کشیده دست شمشیر او دراز فرمودند درین اثنا آن مرد دراز دل بر

دست از آن حضرت باز داشته متوجه شمشیر خود شد حضرت دست از شمشیر
 باز داشته مشت به بر روی او زدند که آن عاصی غفرت بگر معلق زمان افتاد
 و از هوش رفت درینولا فرحت خان و سنگرام هوسناک در اینجا سعادتی حضور داشتند
 حضرت از روی غضب فرمودند که چه استیاده تمامت میکنند این سپر را به بندید این کس
 و جمعی دیگر فرمان پذیر گشته اند و ایستاده حکم عدالت این شرف اصدرا یافت که آن
 یازندانه خود برون نهاده را از بالای صفحه سرنگون ساخته بنیدارید بر بزم
 از کوه اندیشی و ملاحظه که بلا احتکلی از آن هزار بار بهتر چنانچه لایق باشد
 بنیداخته نیم جایز باقی بود باز حکم عاید شد که کشته محبت گشته را باز بالا آوردند
 در نیمه تیر چون موی کشان آوردند بموجب امر نافذ با تمام تمام سرنگون شدند
 چنانچه کردن آن خود بخت و مغزان فاسد ز ماغ پریشان شد و با این طرز
 آن خاکسناک از روی عدالت تقصیر مکافات یافت مشت ایچمان بهلوان
 الهی چنان رسید که جمعی ازین آگاه نبودند بر جسم گزاشته در ششم مغز
 خانخانان و سهاپ الدین احمد خان که در اینجا بودند از صولت غضب گشتند
 بکوشه راه دار کردند و یوسف محمد خان سپه بزرگ آنکس از واقعه بدر گرامی
 آگاه گشته با کتله خیل مسجده سر راه او هم خان و ماهم آنکه گرفت ازین غافل
 که ضد صورت و معنی داد و عدالت داده و ماهم آنکه در منظورند رشته آن چون
 گرفته را در سیاست گاه قهرمان سیاست رسانیده است و چون حقیقت عدالت
 علیای است نهت همی برتر از نه لشری بود خاطر آن عالمیان شد
 حیایان را اعضا و عظیم هم رسیدیم همیشه در سینه ان جمول سنان

ستم سیده باروز بازار خوش پدید آمد نادانان باریه ضلالت را چرخ دانا
سپس راه نهادند تا بر بزرگی صورتی و معنوی صاحب عالمیان اعتراف کرده
لشاه راه اخلاص مهندی شدند و آنکه خلیل هنوز نسبت بهم خان و قریب
ما هم آنکه در برابر داشته و این سخن از اراد حیف پنداشته در کین انتقام بودند
اما چون بر زبانها افتاده بود بوسیده مقربان حضور التماس نمودند که چون این
عدالت بظهور آید ان سیه رودین و دین را همچنان مرده بمانند تا خاطر
شیری از دغذغه برآمده پذیرای جرحت کردان رموز دان او پیش
را بموقف قبول داشته و شیخ محمد غزنوی از طرف ایشان رفته بجنبش عت پهن
دید و بدو سوزش خاطر این طبقه دولتخواه و سلسله سعادت منشر داشت
و هزاران سپاس در پی دست کزاری بجای آوردند و عالمیان بسیار که از
شورش ارت انگیزان کور باطن بجات یافته در مان سودیک و راحت
اصل بیغی گشتند الحق برای این عدالت عظمی اگر فرین آسمانان
تجربین زمینیان بودند اندک حقوق ان ادا یابد و الا زرات خانواد
ان یزدا کجا توانائی که شکر این عدالت عظمی تواند کردیم سیاست برای
که بوسیده ان عالم صورت طراوت خاص پیدا میکند و هم هدایت عامه که از
برکات ان ظلمت ابادها بنور ارادت و شعوه اخلاص نور آید میگرد
و هم کور باطنان سیل سیده لا روز می پیش است و هم تیز بینان بعد
پذیرفته را سره نور هم لنکان عصه عقیدت را پای طلعت و هم است
قدمان راه ارادت را عصبان همت هم شکر شکرته دلان را حصار اینان

و هم خاندان ناشکیبائی را با پسیان بیدار و با لجمه حضرت شانهشاهی
 بعد از تقدیم چنین معدلتی درون حرم سرتشرف ارزنده داشتند ما هم
 که در منزل خود بر سینه سیماری افتاده بود می شنود که او هم خان چنین اعتقاد
 کرده است و حضرت او را مقید فرموده اند هر مادری او را بر درشته عمل از دست
 آورد که شاید بر خود را خلاص سازد و حضرت ما هم آنکه را که دیدند فرمودند
 او هم آنکه ما را گشت ما هم او را قصاص فرمودیم آن عاقله روزگار معروف و ضد حال
 که خوب کردید لیکن ما هم آنکه را یقین نبود که پیشش بسیار رسیده باشد در
 پدیده سبک ما در رسم خان آمده صورت واقعه را بجا هم آنکه گفت ما هم آنکه
 که بچه بطریق گشت گفت آن زخم کزبی بر روی او پدید است دیگر نمیدانم
 و آن اثر شت حضرت شانهشاهی بود که بقوت نامید غیب در مرتبه اول برو
 او رسیده بود ما هم آنکه را چون تحقیق پیوست که پیشش بسیار رسیده است
 بمقتضای عقیده که در شت حفظ ادب حضور تقدس نموده جنج و فرغ نکرد اما
 درون بنبران زخم جانستان مجروح شد و رنگ از رویش رفت
 که بر سر فرزند و حضرت شانهشاهی نظر بر دوام خدمت او فرموده بخان
 تخلص قدری تسکین بشاید اجازت رفتن فرمودند تا فرزند پدیده
 بان مخطنه بنید و بموجب کم عالی بهمان روزان دوغیش را بدیده روانه
 و حضرت شانهشاهی در کرداوری خاطر آن عجز دانش شت نصیاح بلند و
 موعظت نشین فرمود روز دیگر خصیت خانه ریش فرمودند آن عاقله ماتم سید

تسلیم در رضا گونه ظاهر ساخته تن بقضای این روی در داد و بجا نه خود آمده
 بسو کو را کی نشست و ناله و شیون آغاز نهاد و مرضی که درشت روی در زندان بود
 و ارکان عاقبت در تنزل آمد و بعد ازین واقعه کجیل روز در تریح ماه ابی
 موافق شهر شوال بقدر سرای سیتی شتافت و خاطر مهر بر در مهر بارین
 کزین حضرت پنهانست بی از قضیه آن عفت قباب بغایت اندوه کین شد
 و عظیم رقت فرمودند و بائین اعزاز و اکرام بخش او را نیز بدلی فرستادند
 و سعادت خفهم قدمی چند برقت تمام است ایقه این بخش فرمودند و تاجی
 اعیان سلطنت و بزرگان این دو در مان عالی بلوازم تغزیت و ادب
 مصیبت پرورشند موجب شارت اقدس عمارت عالی اسس بر سرزار
 ماهم آنکه وادهم خان بنا کردند و همچنین در ماتم درای خان عظم آنکه خان
 و تسکین خواطر فرزندان سعادت پیوند او و برادران کریمی و التیام
 جراحات قلوب تمامی قبیل و تربیت این طبقه عقیدت طراز دارلق
 مدارج این سلسله اخلاص کزین توجهات عظیم فرمودند اگر زین
 خرداری کیسه را با هم بدن میل خواهد شد بسی را و روز دیگر از سنوح
 و واقعه خان عظم وادهم خان خبر فرامع خان و شهاب الدین احمد خان
 مباح جلال رسیدننده کان حضرت پنهانست ای حمل بر سنگ رای
 و کونه اندیشه آنها فرمودند اشرفی از ابا مثال عاطفت و منشور استمال
 مامور فرمودند تا این مغلوبان سلطان و راه را مطمین ساخته باستلام
 توایم بر علی اسریند خشت و با خاطر پنهانست ای قحطت آنها با برود کونین بدند

ترجمت

تربیت فرمودن اعتمادخان و در نظام ممالک خالصات با توکل و اعتماد
 حضرت شایسته ای ازان هنگام که سنج و این ساخته ناکوارا بحسب قضای
 حکمت از روی روی نمود بموجب شایسته طبعیت زمان و دریافت مزاج
 زمانین با نظام مهیات ملکی پرداخته عالم و عالمیان را رواج و کسبند
 اگر پیش آمدی بخود مغرور را روز بازارک دیدار شد اما مستعدان
 که از زلف الضافی بزرگان دنیا در کج محمول بودند لغرض دریافت شایسته
 بطهور آمدن گرفتند از انجمله اعتبار یافتن اعتمادخان خواجهر است و شرح
 این عاطفت عظمی انکه مقیدان استتعال سلطنت از پادشاهی یاریدست
 نسبتی در معموری خانه خود گوشش نموده کجما برای خود سامان می نمودند و
 تحصیل خزانه معمور شایسته ای تا تعبیر و تکثیر آن چه رسد اجمال می کردند و جهت
 شایسته ای چه بواسطه انکه در پرده پوشی بودند و چه جهت انکه مخاطب است
 نمی افتاد ازین منقوله حرف می نمودند و در آن باب قانون نظام یافت
 و با وجود انکه منوبان پونبات عالی منقصها و شدتها می رسید که گشتی
 بوقت دیگر حواله فرمودند با شایسته که ده و خاطر شکفته تماشای فنون
 نقاد می نمودند در نیواستیک سریشته اعتبار بزرگان آمد و بعضی از رباب
 در ایت و اصحاب خدمت پیش آمدند و خواجهر بهول ملک خواجهر سرگرد را پیام
 حکومت سلیم خان پسر شیرخان افغان بجا بردی که در شایسته
 ممتاز گشته بود و پسر ازین واقعه در سلطنت زمان عتبه اقبال منسلک گشته
 از روی اخلاص خدمت شایسته تقدیم می رسد بمقتضای کار در این

پرتو عنایت پادشاهی بجال و افتاد و از مزاج اقدس شایسته هی در یافتند
مکنونات ضمیر نظام بخش را در باب تحصیل خزانه و تعمیران بمقدمات معقول محدود
و انحضرت پایه شناخت او را دریافته کلمات بوشش افزای فرمودند
و او را بخطاب اعتماد خانی اختصاص داده جمیع خالصات شایسته
که بدست ارباب تقویت بود بروی مسلم درشتند و چنانکه رای جهان ارای
در هر مسلم سندن خزانه معموله اندیشیده بود اعتماد خان بحسن نزد لطف
کفایت بجای آورد و آغاز این کار در اواسط این سال بطهور آمد نقد ربایا
نا درست دست کوتاه کردند و تیره رایان خود خواه گناه گرفته پای در
غلت کشیدند و صفای ضمیران کفایت اندیش در میان آمدند و خزانه
که اس سلطنت و بنیاد دولت و قوت بازوی سپاه است بر وجهی که
لا یق دولت ابدی پونذ باشد از نظام یافت چه بدایع قوانین و غرایب حکام
که هر کدام دستور العمل رفاهیت عالمیان باشد روز بروز از خدیو زمان
نظهور می آمدند یک از بسیار که در رواج و رونق خزینه غالبه بخاطر اقدس
گذشته بود اعتماد خان بعمل آورد چه کارهای شگرف که بطهور نیامد
و چگونه این مهم از هم پیش رفت اگر بچنین فرمان پذیران عتبه خلافت مقاصد
علیای شایسته دریافته در عمل آن بکوشند در اندک فرصتی ساحت
این ربیع مکتوف که عبارت از معموله عالم است تصرف اولیای دولت
می در آمد لیکن عالم در پیش سمت علیای شایسته جایت بس محقر
شایسته کمال توجه نداشته همواره دل در مرضیات الهی میدارند و مخاطبات

فرمان پذیر اگر هزارم حصه دریافت شایسته بودی هم دیگر مختصر کردی
 ظاهر میان از اعظم امور است باند که تو چه صورت از خواهستی و بهمانا
 حکمتی را درین کار نظر پاست و از سوا سخ کر بچین منم خان است و دیگر
 آوردن بدرگاه شایسته است ادبی زاد را در امر غریب در نهاد
 اول طبیعت که نه تمیز دارد و نه چشم دوم عقل در ورین کار شناس و بیشتر
 از یه بزوانی گرفتار اندیشه تابه شده خرد را که کار فرمای صلاح اندیش است
 مغرول ساخته فرمان برداری طبیعت میکند و کاریکه دشمن بقصد یگایوی
 سز و نیز توان سامان داد بیک فکر برای خود هم میرساند و تمثال این حال
 تبارائی خانگانان منع خاست که با وجود جلال عنایات پادشاهی که پایه
 افزای منزلت او بود از الحجه طلب از یکمال بعنوان چندان اغزاز و حرام
 و تشریف خطای خانجانی و دیگر انفات عالی و منصب و کالت و حکومت که کل قدر
 این همه نعمت های کرمی شناخته و از همه قطع نظر نموده بخار خازین سیم
 در واقع خان اعظم داد هم خان او را شعله افزوی این اشک هم میسند
 با خود قرار بودن نمیتوانست داد چنانچه در آن روز هم قرار نموده بود که چندی
 بود که بعد ازین واقعه از معامله با همی بر خور ای معنی را بسته بود که حل عقد
 کارگاه این دو در مان عالی و زرتق و فوق جمیع مهمات بلکه و مایه پادشاهت
 احدی بجهت اختیار و اقتدار او باشد و همچنین صورت می است لاجرم
 همواره سودای خام می بخت و غریمت باصواب مصمم ساخت که از درگاه
 کتبه پناه که وطن گاه سعادتمندان هفت پریم است که بخیه خود را العینت آباد

کابل که بر سرش غنی خان در اینجا حاکم بود رساند و در آن بهارستان عیانت
بمستقلال کامیاب فراخ باشد تا آنکه در آمد ماه الهی این نیت دست
از درار الحلقه فرار نموده راه دامن کوه پیش گرفت و محمد قاسم خان نیز همراه
او بود چون این قضیه بمسب علیه رسید از او قعی ندادند فرمودند که منع خان
جانبی بمبرد و زود خواهد آمد و هر چند ساعتان فرصت جوی وقت یافتند در
اسباب اموال او با خیال و تصحیح عرضه داشت نمودند از نیز گرفتند و فراخ
حوصیل خورشید ارباب سعادت صورت نیت و بدولت فرمودند که اگر بر
منع خان بکابل رود انهم ملک است و او ملازم درگاه بکلیه او را برین
درشته بنه نادر و نتخواهی اگر بساید اسباب اموال او را اعتقد او روانه خواهد نمود
باید که هیچ کی بر ایمن خانه او نکرده قضا را بعد از تکالیف پوی شش روزه چندت
کوه و سیابان نوزده در حواله بر کنه سروت که در جاگیر میر محمودی بود
اتفاق عبور ایشان بافتاد قاعی سبب نوکر میر محمود که شهادت آن پسر بود
خبر یافت که هر کس از امرای بابشاهی میگذرند و رتار خوف از نامیر جال
ایشان پیداست با اتفاق بعضی از اهل قصبه سر راه گرفته ایشان را خواهی
مقد ساخت و سید محمود باره که از میامن ضدمات پسندیده در حرکه امرای
عظام انتظام یافته از نیز کان لبط غرت بود در آن نواحی جاگیر داشت
ازین قضا که اباهی یافت اند و منع خان را شناخته بجان خود بر دو وقت
غنیمت دانسته در ارداب مردمی و اخیر اندیشه کوشید و با عزا در حرام
همراه خود نبر وضع ملازمت شایسته ای او در حضرت بر خلاف اندیشه

اهل دوزخ و نقص خشمش بدان نشان که هرگز زمانه از ان نیره غفلان
 خایه نباشد اورا العواطف سکران افتخار بخشیدند و بهمان تمخط منصب والای
 و کالت و حظا ضایعانه اختصاص داده نوازشهای بی اندازه بخشیدند
 دل برسم خورده اورا اطمینان حاصل شد فتنه اندوزان بدترندیش
 کناره گرفتند و عالمیان را از ارشاد دیگر بی دیداند و چرا چنین نشود بر تارک
 که تیغ سیامت متوقع همایان بود تاج ریاست نهادند و از سوز نوان
 تالین است بدرگاه مقدس شایسته ای و تفضیل این اجمال آنکه چون ذات
 مقدس حضرت شایسته ای جامع مراتب صوری و معنوی و حاوی مراتب
 کونی و الهی است چنانچه در هنگام سخن و ظهور معامله صاحبان مرفه را
 گمان آن میشود که ذرات مقدس غیر این بامری دیگر توجه فرمودند و به حکم
 عالی صرف ایستادند و حضرت در دقائق موسیقی چون سیرنوش
 حیران لغات و سغفای رس و چه صنف رس و دهند و ستان از روی علم و عمل
 یگانه ادوارند چون صفت نغمه پردازی تالین که از کلاوتان کوا لیا
 در صورت و عمل مفوز زمانه مباح علیه میرسید و مذکورند که تالین
 که او را و به سالیس خیال کرده در پیش را بچند راجه تپه سبزی پرد خاطر اقدس
 تخریر فرمود که او در سلک معنیان عشرت سرای اقبال باشد صلال قورچی را
 که از مقبولان سطا قریب بود بجهت آوردن تالین با منشور ستمالت سراج
 فرستادند راجه از التفات شایسته ای سر رفتی راجه عزت ساینده
 مقدم فرستاده پرا بعبادت خود دست تحویب نهایی پرت از بفران نابی و جوارحی را که

روانه ساخت و با بکین بسندید تا سنین را سامان لایق نموده حال
 رخت بکش خود خیال کرد و درین سال سعادت زمین کوس افتخار کا مود
 و حضرت سینهایی خوشوقت نمود انعام در دامن او بختند و کلاه عزت او
 از بکین ان افروختند چون مستقیم و جوهر قابل درشت بدوام ملازمت و حضور
 نش طاعت است که تر قیافت و در نغمه سزائی و مضامین بسین قیافت
 عظیم او را روی داد **اغاز سال هشتم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی**
یعنی سال اربان از دور اول درینو که خاطر طبعی بهما حضرت سینهایی
 نیش طاعنه سردار خسته دوستداران این مشرب را انبیا و بخش بود
 نغمه مقدم نوروزی بدگشت نبی و جان افروزی بلند اوازه شد و عزت
 زبان حال ترانه زن انبیا کشت **۵** وقت که بوستان دم از نوس
 صد نغمه نو بهار بر کوش زند **۶** از انش کل که با صبح افروزند **۷** خون در ک
 مرغان چمن جوش زند **۸** طبایع مرکبات بغض جان پرورش طوطی
 نشو و نما در سر و مرغان چمن در کوش کلهای بهار بچیدن ساقیان وقت
 جریه شوق نیاز که در کام روزگار بچینند عند لبان نیم مست بمضرب
 بر لب نوازی اغاز نهادند **۹** بهر شاخ مرغ از غنوساخته **۱۰** بهر نغمه کلین
 سر افراخته **۱۱** از ان نغمه کوفار ت بیوش کرد **۱۲** معنی ترنم فراموش کرد
 سیر عظم بهر اران و فیض و در فضال بعد از انقضای نه ساعت و سیمی دقیقه
 از روز بخشنده یانزد هم جبهه و منفاد بهر شرف تحویل نمود و اغاز
 سال اربان الهی که سال هشتم از مبداء تاریخ جلوس شاهنشاهی است
 سعادت اقبال اتفاق افتاد و عالم و عالمیان را طراوی تازه و نصاریه

۱۷۰

پله اندازند و در مفتاح این سال فرخنده بنامید از جهان آفرین
 که چون غافرو زولت ابروین است خواص عبدالمجید اصف خان را در جنگ راجه
 را مجید و غازیخان بقدر قدرت روی داد و ملک شد بدست نامید یافته او
 مفتوح گشت و شرح این قضیه در کتاب ایالت که خواص عبدالمجید و پورانزا
 که از وفور کار داری بختیاب اصفیانی خلعت امتیاز یافته بود و از قلم سیف
 نموده در سلک جامعان سیف و صاحبان طبل و علم انظام در پشت
 سر کار کرده که لایستی است وسیع جاگیر فرموده بودند و محققانی کار داری
 و کار طبل خود در مقام انشد که ملک را که بلکه است بر خود تصرف را آورد
 تحسین بر اینچند که اندر اجهای نامور ممالک هند و سنانست و بدر بر بدر
 فرمانروایی را نملک کرده اند بصفای احمد بن پیام داد که گواه خود سربازی را از
 تارک نخوت نهاد حلقه عبودیت در کوش اطاعت افکنده در سلک
 خراج گذاران ممالک محروسه در آمده کامیاب امن و امان کرده و غازیخان
 تنور را که بر بنمویز او بار مسلک یعنی بموده پناه باورده است بدرگاه کتیبه پناه
 که مامن عالمیانست فرستد را مجید چون هنوز بر تو سعادت بر ناصحیت او
 نشافته بود بصفای اصف خان را که کوشوار که کوشش دولت او را است ایستاد
 پینه بغلت ساخت و حرف اطاعت موجب مزید نخوت و غرور او گشت و از
 نجات بر تنگی اماده جنگ شد اصف خان که نامید یافته سطوت این دو در مان بود
 بسیار است ایست بر سر او رفت و او با اتفاق غازیخان نمودن که انبوه از
 راجیوت و افغان جنگ پیش می آمد و دلیران و بهادران جانبین است
 از جان شسته دل در ناموس بسته هنگام کارزار گرم کردند و دلیران نیرو

کمان تاخشد؛ همه نیزه و تیغ انداختند؛ **جهان کشت** پیرا برالماس نیزه
 شده از خاک و خون بادشکوف **ریز**؛ و بعد از زدو کوب باندازه صفت
 غالب و غارتخان نور را با بسیاری از سردران بر دوطرف شمشیر خون
 ساخت و راجه را مجذبت یافتند و باند هیکل مستحکم ترین دفاع
 ان ولایت بود محقق گشت و غنایم بپایان بدست اولیای دولت یافتند
 در آمد درین اثنا بوسیده استعدا در شفاعت راجه بای نامور که بدوام خدمت
 حضور در بطن طرب پای قبول در شند فرمان جهان مطاع از درگاه
 صدور یافت که راجه را مجذبت حلقه بند که در کوش کرده قرار بدریافت
 دولت زمین بوس داده است او را از زمین ندکان عقبه مقدسه
 شمرده پیرامون ولایت او نگردد بموجب منشور قبایل اصفغان
 از انجا جمع نموده بجا گیر خود باز آمد **ذکر تعین نمودن معصم خان**
خانخان کابل و سواخی که روی نمود چون باطن جهان ارایی
 شایسته هی همواره توجه اقدس بانظام کابل در آن خود در سنجار
 سواخی انداشت درینو لامسام علیه رسید که فضل یک برادر عم
 با تفاق امیر بابوس و شاه دیه او که و علی محمد سپ و سبوح رسید
 ماهی و خواجه خاص ملک و جمیع دیگر عفت قباب ماه جو حکم و الله
 میرزا محمد حکیم را برپا اعتدای غنی خان اعتدال بخشیده در بر او در
 روز عشرت سراسی کابل کمال سعی تقدیم رسانیده بر او در خدمت
 از نابلیغ میرزا حکیم ساخته کابل حضرت فرمودند و فضل این سرگشت
 آنکه فضل یک اگر چه پیش از بنیش بهر نداشت اما در کز برت و شرار
 همه تن چشم بود و در حکومت برادر زاده خود پوسته بیج و نادر است

و غنی خان و لدمع خان در اصل از پوشتندی و سعادت نشین
 به نصیب بود و با اینهمه کمستی ریاست او از یابی انداخته بود و بدین
 که بدترین افات ادبی زاد است کجنداد بار او از فرزند سعادت نشین
 شقاوت میکشید از انجمله میرامان و کل بابا بهرزه کوهی و زار خانی سنگاره
 سعادت او بودند آنکه انجمله مهد علیا سیم را با خود متفق ساختند و در اول
 شهر لور ماه الهی سال ستم غنی خان بسیر فایز بجانب روم رفته بود
 شهر را استحکام نموده در حصار را بر روی او بستند و او را کشتند
 در برابر دروازه و سهلی آمده بر شیشه سیاه سنگ سپاده و کاری نمود
 بیولان عمیدی که توان را فرستاد که شاید تکبیر و تزدیر کار سازد
 نام برد ما جواب دادند که تو از جانب ما نیستی بلکه موت اینجا متعین بود
 مردم از ستمکاری و پل اعتدایا توبه تنگ آمدند بودند اکنون مناسبت
 که سلامت بدر روی و اگر میخواهی که باز برایت این ولایت برسی بدرگاه
 همان پناه رفته عیار خود را دست کن و منشور و الا از دیوان خلافت
 گرفته بیایند ~~بجانب~~ ان عمل نموده اید درین گفت و گوی بود و مردم از جدا
 شدن گرفتند و چون ایننادن او بامداد کشید و دولت که رفتن
 درون شهر صورت نمی نید و نزدیک است که گرفتار شود اخر نای روز
 برانهمو با خمه عرب و مرغیث الدین نیش پوری بجانب لال افشار
 و تمام بسیار اموال او را در شهر غارت کردند و باعث دلیری کالان
 برین امر کردند نوک خان تو چنین است و شرح ان قضیه برسم بحال آنکه

غنی خان که مستی جوایز و اعتبار او را ضمیر شقاوتش بود سود خود را
در زیان دیگران دانستی و بستیری کاری و هرزه در اسی بسر بردی و
پایه قدم مردم ندانستی و بدستان سلوک کردی از آنجمله تو که خان تو چون
از دلاوران نامور و از مقربان بساط اقدس حضرت جهانیا در حین استیسا
بود پسیمی گرفته با جمعی از خویشان او در بند کردی دیده با تو نکند هر که کرد
ان بدیقین بجای خود کردی نا آنکه بعضی از ارباب صلاح در میان آمد
خلاص کردند تو که خان ازین پایه بروئی که روی او موضع مالمون که
بجا گیر او مقرر بود رفته و با پی جرات در دامن صبر سجد و فرصت انتقام
می جرت در ضلال انجبال قافله از جانب بلخ می آمد غنی خان خبر قافله
بخاریکان شنیده با معدودی با استقبال قافله و ایما رسبب مرخوام
سیار از آنکه سر منزل است خاطر فریب بهانه ساخت از شد برودن وقت
در بخاریم بدستی ترتیب داد و ترانه خود برستی ساز کرد چون تو که خان که
گاه و بگاه در کمین انتقام بود از بر آمدن او آگاه شد فرصت دست
با جمعی از خویشان و نوکران از پادشاهت نیم شبی غنی خان
که خرد شراب و تن بخوار داده رسیده بخت بکام و صید بدم یافت
او را و دشگون سپر فراموشی را دستگیر کرد در بند کشید و بسزانش زبان
دل شورید خود را که از اشوب غم و غصه پر بود خایا ساخت و بکمان
چون حاکم را بقید در آورده شد بدست مسمی تواند گرفت از رنجای عنان
تا بشکد و حشام کابل است فرود آمدن فضل یک و بوالفتح پسر او و مردم

غنی خان در استعداد جنگ شدند و تو لک خان دریافت که قصد
 بجائی نمیکشد و دست او بشهر نمرید محصور قانع شده حروف
 و تقسیم ولایت در میان او در فضیلت یک نیز بسبب استخلاص
 برادرزاده خود انجمن را غنیمت شمرده اکا بر شهر را فرستاد
 و از معموری یابی ساز تا حد صحک و بامیان که قریب
 محکبل است با او مسلم داشت و اطفای نایره انوش
 کرده غنی خان را از جنگ او خلاص ساخت **س** در اندیش
 ای حکیم از کار ایام **تا** که پادشاهش عمل یاید پسر انجام **از**
 سلامت بایدت کسر امیازار **تا** ادب در عوض تیر **از**
 غنی خان بکابل جای گرم ناکرده دفتر عهد و پیمارا بر طاق
 نسبان گذاشت و جمعیت تمام و مقصد ارتقام بر سر آورده اند
 تو لک خان صلاح وقت در بودن خود ندانسته با خویشان و
 مردم خود در بدرگاه جهان پناه نهاده شاه راه هندستان
 پیش گرفت غنی خان با لشکر کران تعاقب نمود چون **تو لک خان**
 تاب تیر نهان شد راه کر نیز پیش گرفت و قریب بموضع
 ترا که از گذرهای آب غور نیدشت لشکر کابل بدور رسید
 و جنگ در پوست اخو تو لک خان تاب نیآورده پسر خود اسفندیار

و معدودی از خویشان و نوکران مردانه از میان چندین لشکر
برآمد و بایای قوچین و مسکین قوچین و چند می دیگر از ملازمان
او نقل رسیدند و از آنجا غنی خان کامیاب برگشته بکابل آمد
و بساط تحکم و ترفیع مبسوط ساخت و دست تطاول بر عیایا
و سایر اهل شهر دراز کرد و بخود رایی و خوار رایی پرداخت
بانکه حقیقت پاسبان با سرکار میرزا محمد حکیم معلوم او بود پروا
ان نکرد مردم میرزا و سایر اهل کابل ازین عمر تنگدل شدند
بالتفاق فضیل سبک و پیشش ابو الفتح کمر مدفع او بستند اتفاقاً
در همان ایام در قریه معموره فالیز با کابل رسیده بود هوای
سیر فالیز از خاطر او سر بر زد غافل ازین که گفته اند **مصرع**
تو خربوزه خور ترا بفالیز حکار **تا** چون هنگام ادبار او رسیده بود
بسیر فالیز روان شد و شب آنجا توقف کرد ابو الفتح سبک
و دیگر ناموران شهر فرصت یافته مرزا حکیم را بالای دروازه
اینین آورده نقاره و نقره بلند اوازه کردند و غلغله عظیم از وضع
و شرف بر خاست غنی خان از استماع این خبر سر اسیمه
با معدودی که همراه او بودند بجانب شهر شتاب نمود چون بان
حوایا دید که منصوبه بلوری دیگر نشسته **ب** یواب موافقت میدود

و داخل مخالفت مفتوح و کاری از پیش نواند برد و اگر تندرستی آید
 محتمل که همراهان او که عیال ایشان در شهر است او را تنها گذارند
 بروند بلکه دستگیر کرده ببرد حیران و مضطرب برشته سیاه
 شامیان زده ایستاده اهل قلعه تویله بجانب او انداختند
 بحسب تقدیر تیران شامیان رسید غیبه خان از مشایخ
 هراسان شدن و صدراعظمی حضرت و حرمان و هزاران درد
 ارزو و ارمان دل از خان و مان و حکومت کابل برکنند
 روی بجانب هند و سمان آورد و بعد از رفتن غیبه خان
 عقبتاب مهند علیا ماهچک یکم مهاب یکم مهابت کامل را
 متمسک ساخته و کالت مرزا حکیم را نامزد فضل ملک نمودند
 و چون نظرش از سر مره بنیادی بر توی نداشت ابوالفتح پیش
 به حیثیت پدر مهابت معاملات فضل میداد و او را همچو سابق
 زیر یک نمود و عقل دورانیش معامله دان نداشت در تقسیم
 و قطع معاملات عدالت منظور نداشتند بخیر دانه میری بر دو از
 و از همه بدتر آنکه جاگیرهای جدید را برای خود و مورقان مقربان
 و جاهای زیور را برای سرکار میرزا نامزد کرده مظالم غریب
 برای خود سامان نموده از در کجلم غریبان را میرزا اخضر که

از سرداران هزاره است او را و با بوس یکا مقید ساخته بد و سپرد
و او تمام اموال و اسباب باقی مانده او را گرفته بنا کای گشت
و هر که نه عقل صلاح بین داشته باشد که بفرغ آن در سالک رود
و نه دیده بنیا که از دید احوال دیگران عبرت کدین شود و نه مصیبت
خیر اندیش دور بین که سخن او اقدام نماید هر آینه درین سرا
مکافات نزاری لایق در کنار او نهاده آید و لهند چون دو ماه
ازین معامله گذشت والده ماجده میرزا دلازمان قدیمی تابی
ستم شریک و ستین کاری نیآورده مگر عریه بستند و جماعه از آن
مردم مثل شاه و پادشاه و عیال محمد اسب و میرم خوش شاه و پادشاه
و معصوم کاپی و سپوندوک و عیدی است و جمیع دیگر در قصد
فیض یک بجمه استان شده و مرصد فرصت شستند تا شش
بهین داعیمه او را بدر خانه طلبیدن و در خگاه که سخن دیوانخانه
چهل ستون نصب کرده بودند مجلس شرب منعقد ساخته و پیاله را
بگردش در آوردند از شام تا نیم شب تا که سانس بود درین
خند نوبت ابو الفتح اهنک بیرون رفتن کرد اهل مجلس متعلق است
از مجلس بر آمدن نگذاشتند و این بدست خون گرفته بجز از رنگ انداز
دوران چون وقت بدردی شب کشید و کیفیت شرب در او
و فرود رفتگی خواب با در هم انوشش شد و جمیع که خونریزی او را

بخود مخمر ساخته بودند شمشیر کشیده بخاکه در آمدند و ضربات را
 تیغ جانستان کار و در تمام ساختند و میرم بهادر خورشید
 سرور ابریده بر سر نیزه علم کرد و حدیثش را از بالای حصار مان
 انداختند و غلغله عظیم در کابل افتاد چون سرگذشت الواثق
 بفضیل یک سید از سر اضطرار بسباب و اموال خود بعد از
 سخن میر خضر خان هزاره که پسر این جو سکن در نام با و نسبت در
 داشت بار کرده خواست که خود را با بوس هزاره رساند و با ن
 بر آمد بعضی از ملازمان میرزا خبر فرار او شنیده از دنبال او شتافتند
 و دستگیر کرده قلعه آورده او را به صحرای مردم ساختند و بعد ازین
 واقع شاه وی را آنکه کافل حل و عقده هات کابل گشت و خود را از
 بخردی عادل شاه خان خطاب کرد و حیدر قاسم خان کوه بر
 منصب فانیان داد و خواجه فاضل خان خواجه سرور اخلاص خان
 لقب کرد و از خود سری و بخردی بقهائمی که بادشاهان بریدها
 خود مکرمت فرمایند دادن گرفت و بعی خویش در قنای خود
 اهتمام نمود و در اندک فرصتی بکم قصد عذاری از و فهمید ^{اناد} لعدم
 فرستاد و برای ازین خود هات کابل پیش گرفته ^{بصد و وقت} بهمت
 حیدر قاسم کوه بر را که ابا و اجداد او در سلک امرای حضرت کیتی ^{است}

فروس مکانی و حضرت جهاننایه خنت شبلیزه انتظام داشتند
وکیل میرزا اندیشیده برای انتظام مهمات مقرر ساخت جمعیت
سخن بدرازی و بالجمده چون شرح بر آوردن غنی خان و کیفیت
پس رسد سمانیه مهمات کابل معروض بارگاه معین شد بخاطر نکته در
دور بین حضرت شاهنشاهی رسید که منع خان بودن کابل بسیار
نیخواهد مناسبت که او را تا بلخ میرزا حکیم کخته روانه کابل نماید
که هم انتقام بگیرد و رانکشد و هم تدارک پریشانی احوال کابلیان نماید
و هم قدر عنایت و مرحمت شاهنشاهی بهتر ازین در باید بنا برین اندیشه
صواب انتظام منع خان را که بر سر راه صد کور تعیین فرموده بودند از
آناه باز گردانیده باین خدمت عالی رخصت فرمودند و چندین
امراء مثل محمد قلیخان برلاس و حیدر محمد خان اخته بیکدیگر و شاهخان
نگداری و حسن خان برادر شهاب الدین احمد خان و تیمور خان بیکه و
جمعیت دیگر از بهادران و بیکه جوانان نیز تعیین شدند منع خان چون
از تبه رانی قدر دولت حضور حضرت شاهنشاهی نمیکرد نمی یافت
و از کابلیان اعتباری نمیکرفت این نقش را فوزی عظیم داشت
و بخود رخصت سرعت تمام متوجه کابل شد و از روی استیصال
قطع مراحل نموده بجایا رسید و چندان توقف نکرد که امرای کابل
بتمام با او ملحق شوند و محمد قلیخان برلاس حاکم ملتان که جمعیت تمام داشت

کردی از و جدا نمود بکیم بستان آمدن منعم خان با عیان کابل کنکاش کرده
 قرار دادند که اهل کابل را از سپاه و ایماق فراهم آورده و میرزا را
 همراه گرفته متوجه پیش شویم که در ملغانات جنگ صورت نهد
 اگر در مصاف غالب شدیم از آن چه بهتر و اگر نه که خسته خود را بقابل
 مهند و خلیل میرسانیم و از آنجا روی توجیه بجای خدمت حضرت سلطان
 می آوریم و خود را بجاعت درگاه والای سپاریم و اگر نه خانخانان
 بیستتهای کوناگون انتقام برادر و پسر و برادرزاده خواهند کشید
 چون منعم خان خانان بدو غلامان رسید خبر آمد که عیدی مست
 بجلال اباد آمدن در استحکام آنجاست تمهید و خولعه کلان و جمعیه
 بر سر عیدی فرستاد عیدی قلعه را محکم کرده بجنگش آمد روز دیگر
 خانخانان متوجه محاصر جلال اباد شد درین اثنا خبر رسید میرزا حکم
 و لشکر کابل رسید جبار بر دی بیک که در زمره نامداران حضرت
 فرزند مسکازان سلاکت و در دانش شده عمری میگذرانند و درین
 همراه شده بود پیش میرزا فرستاد که شایسته جنگ مهم صورت یابد
 و اگر صورت نیابد قرار دهد که جنگ روز دیگر باشد که ستاره رو برد
 تیموریکه از فوج هر اول جدا شده اند که غنیم اندیکه است بفرودانه اندازند
 که شایسته غنیم بجایی برود و کار دراز شود خانخانان بکوشش خود

در پنجاهم حیدر محمد خان که هر دو عاشق کابل و مغرور شجاعت خود بودند
راه جنک پیش گرفت درین اثنا خواجه کلان که سردار بهر اول بود
کشته شد و میرزا حسن که در جرنغال بود و از جای خود بجنبید و
فاق مشالان و جمعی که در برانغال بودند تیر توفیق خدمت یافتند
و بوالمعایه کوچی که کابلیان با و خطاب رفیعی خان انداختند
در کردار پسر خود بعبیه کاری کرده بود تیری از آن بجله حصار رسید
و از هم گذشت چون از کشته شدن خواجه کلان دل یاری داده بودند
در نیمه شب بخان از دست داده پایی سیات در رکاب مانند و نزدیک
چهار باغ در مقام خواجه رستم این مصاف روی داد و بجهت محاربت
و مکافات نادانستن قدر جنان نعمت و باد افرا که خرد و نیکو پدیدترین
خصلت انبیا است مشکت بر نعم خان افتاد و جمعی محقق بودند
کابلیان ملحق شدند و تمامی اموال و بسیار منع خان بتاراج رفت
بازید یک که یک از معتمدان منع خاست تقرر میکنند که مقدار
از جنس و نقد همراه من بود که بغارت رفت و اگر مردم بتاراج نمانند
منع خان هم گرفتاری میشد منع خان بار و بر ریخته به بگرام آمد
و چند روز در اینجا بوده صلاح کار خود میبخت اخواری تواری است
با عرض داشت بدرگاه کیتی سپاه فرستاد التماس نمود که روی آمدن
بعقبه علیهم اندام امید که خصلت مکه معظمه مایه کم کرد و تقصیرات خود را

۱۲۸
۱۹۸

ارض مقدس پاک ساخته شایسته استکان بوس کردم و چون از پالعه
قدر عنایت بادشاهی ندانستم دیدم آنچه دیدم در کازینو پروری
رضت نشود امیدوارم که چون درین بساط ما یز راه یافته خنده
در پنجاب قدری جاگیر محنت شود تا سامان کرده توانم شرف
زمین بوس یافت و چون عرض داشت روانه ساخت در کلام
نتوانت بود از اینجا بکنار سندر سید و از اندیشه نایک غنیمت از سندر
عبور کرده در ولایت لکرن امده نفس است کرد و روزی چند
در انحدرد توقف نمود سلطان ادم لوازم ادبی کرمی بجای آورد
خانخانان در مقام حیرت امدن روزی رفتن نه رای بودن داشت
سراسیمه روزگاری میگذرانند حضرت شایسته ای را چون بر توالی
بر حقیقت احوال او تافت بر خلاف عقلمای کوتاه اهل روزگار شور
عاطفت فرستاد بنصایح کرامی و مراجع کرانامیه او را از کلفت
و در جواب عرض داشت او در بار جاگیر پنجاب حکم مقدس نفاذ بود
که از روی عواطف بادشاهی جاگیرهای سابق که کمتر از جاگیر
پنجاب نیست از سرکار حصار فروزه و سرکار اتاده و خیر آباد و پور
و کلا نور و جلندر و اندری و غیره را تغییر نداده ایم و اگر معامله یوسا
لکرن در میان نمی بود در لاهور هم مضایقه نیست اکنون مجرب
رسیدن فرمان مقصود ملازمت کردد منعم خان یعنی ایا...

متطهر شده متوجه استقبال در گاه معین شد چنانچه در او اسطاسال
ماه ششم الهی داد و او فرزند و همفالقمری نیز فسطاط بوس
استعلا یافت و عاطفت شاهنشاهی او را معمور بحر رحمت
و معمور بر در تناسخت و از زهره هاشم کرد خجالت و غبار ملا
پاک ساخته بنور شمای بادشاهانه اختصاص بخشید همچنان
مدارج کما شاهنشاهی شده اندیشه خردانه رفتن کامل از سوید او
برادر دیکدل و کیردی کشته که رحمت بخیمت والای شاهنشاهی است
خاطر مقدس شاهنشاهی بودن منعم خان را میخواست و او از پیشانی
و ناسپاسی دل نهاد با چنانمیشد افر پیرایه صلاح خود در یافته بصید
معتکف غلبه اقبال شد و سعادت کوکب بخشش روز افزون گشت
و بدرجات دولت عظمی ارتفاع نمود و از سوانح است که خاطر شاه
پیری حضرت شاهنشاهی متوجه شکار جانب منتهر شد با جمیع از خاصان
بالصوب نهضت فرمودند و فنون شکار دلخواه شد از آنجمله روز
هفت شیر شکاران شیر شکار شد چچ تارابه تیر و تفنگ کجا که خون
برابر ساختند و یکی را ان سرمایه افتخار دلاوران و دلیران بدست
خوشین زن گرفت و باعث هزار تعجب گشت و دیگر را جمیع از بهادران
پر دل الفاق نموده بدست آوردند در همین شکار عبادت را باعث
یکساخته معدلت از این بودند که بموقف عرض مقدس رسیدند
که از دیر باز است که در هندوستان رسم شده که این طبقات

۴۴۹
که در معابد بجهت اقسام عبادات و تقدمات می آیند حکام آن زمین
باندازه حالت و ثروت مبلغی مخصوص میگیرند و گرمی نامند بفتح گاشته
و سکون را شاهنشاه خود بپزوه از فراخ حوصلگی و دور بینی و حق
تمامی آن نفوذ را که در راهی شده بخشیدند و چنین اخذ اموال را
ناشایسته افکاشته بمنع آن بر لیغ مقدس بممالک و در راه اصداف خود
در زمان پاستای از رسای بعضی و حرص اندوزی طایفه بعضی
تقلید از دادار پرستان چنین خواهش بجای نموده اند و بار بار باین
اقدس گذشت که هر چند بطلان کردای شخص کرد و چون بپراهر رفتن
بران جامعه شخص نیت در هر چه توجه تعقیبه کربایی احدیت ساخته
پرستش از دجان افزین مینماید چنین خورستن و سنگ تفرقه اندان
ناستوده خود خورده دانست که بر امینه ان نشان ناراضا مندی ایزد
خواهد بود و چون خاطر اقدس از شکار و ابر درخت غریمیت ان باشد
که ان شترده کرده مسافت پیاده مشتاقته در یک روز خود را بدار
اگر رسای این عشره بر روز اقبال با مخصوصان قدم همت در راه نهاد
یوسف محمد خان کوکلتاش و میرزا کوک و سیف خان و میر علی اکبر
و حکیم الملک و رستم خان و شمال خان و مطلق خان و طبقه دیگر از ارباب
اختصاص را همراه گرفتند ازین ره نوردان اخلاص کرن غیر میرزا
و حکیم الملک شمال خان کسی دیگر همی نمی توانست کرد **فتح و ولایت گلان**
به میر وی همت عساکر اقبال چون عالم عنصری سیف منتظم اصلاح عالم قدس

علویت و نمونه ازین بوالعجب کائنات که انتظام مهمات علیک و مایه
بادش به ان والا شکوه نیست درست و اندیشه راست که در عالم
علویت منوط و مربوط می یاقشد هر اقبال پناهی که از شوکت ظاهری
و عظمت صوری از جای زرفته در اباد این دلها اهتمام نماید و محبت را بر محبت
خورد و بزرگ گمارد و همواره از او تمندی ذاریه بقدر کنجایش مطالبیت
بجمل آورده خود را با سباب جهانیان و اندازید و انا کار نای او را بر او
خیر کرد این روز بروز آثار افزونیه دولت و عظمت او بر ممکنان ظاهر شد
و مخالفان او هم از دوستان خود از راه کشیده و باقی نام نکبت و افغان
بلیت گرفتار گشته سردرگم عدم فرو برند و هرگز از شهرستان باطن
که نمونه ملک سعادت باندیشهای تباہ هوا و هوس خراب باشد
بر اینه بخلاف آن تیره بخش چراغ دولت او چون شعله حسن کم تقا
و نهال قبیل او چون سایه درخت زود زوال باشد اگر چه میزند
و نادل در امثال اینمقد مات خرد افزای دولت بخش احتیاج تمثیل
لیکن چون مقصود ازین محدث نامه الهی را بنموید عامه دست محبت و محبت
سرمه بینائی عبار الوده چشمان کوتاه بین که محبت بجهت مصالح کونا کون
عالم از نشان بر باشد بجای دور و زمان گذشته نمیرود و اوقات
قدسیه خدیو زمان خود را رقم زده کلک تمثیل میکرد اند و مجد در آنچه درین سال
سارک نظمو این موجب فریاد کاهمی اهل دید و باعث دید و روی
کوتاه نظران گشت تخریب ملک لکران است که میان دریای سهند و بهت
در شعاب جبال و اطلال و در غور واقع است چه در زمان پیش از اطلال

بنا

۱۰
۸۵۰

باش که کران و استعداد فراوان زمانهای دراز صرف حصول این منصب
نموده اند چون خبر ظاهر ارای می شده اند داشته اند و بنا بر این بصحت
نه بپوسته بود مرادشان بر نیاید و این عقده با اتهام شان کشود نشود
چنانچه ایمانی بدین در پیش رفته است و اکنون که در عالم بحسن نیت
وصفا علی حضرت شاهنشاهی زین نیت یافته است از وجود جهانیان
افلاکیان مقدس و خاکیان نیازمند کامروای صورت و معنی اندز این
کار بزرگ که از فرمان فرمایان هند پیش زفته بود بوسید اتهام اقبال
نیت شده بر وجه دلخواه صورت گرفت ملک تصرف اولیای دولت
قاهره درآمد و شرح این عطیه گبری است که چون الویس لکران بپوسته
لاف دو نخل آبی و یکجته میزدندان معدن مردت و فتوت جز چشم
بران نمی انداختند هر چند در ادار خدمت است که بزرگان دیار سوره
اگر در ملازمت نباشند گشته گشته سعادت زمین بوسید
یا بند سلطان ادم و کلان تران اتمک که مشمول مرام شاهنشاهی
شده بودند اصلا لوازم خدمت بجائی آوردند لیکن آن حضرت با بزرگ
خدمت در وقتی از سلطان ادم نظهور آمد بود داشته چندین نصیر
ازین طوایف میگذرانیدند و از آن باز که او از کجا بیاید نفردات
اقدس حضرت شاهنشاهی ارایش پذیرفت کمال خان محقق
پشین خدمت و سابقه عبودیت این دو دمان عالی که
نقش ضمیر این مردم بوده روی فراغت بدرگاه معالی آورده

ارکان عبودیت موردی را بوسیله زمین کوس و الامجد تاسیس داده
دوام اعتصام رکاب نصرت قرین نمود و بر تو غایت بر وفاسته
جاگیر نای لایق یافت هنگام محاربه خان زمان که با سپه عدلیه رویداد
در سرکار لکنو بر کشته بنهوه و فتحپور و دیگر محال جاگیر او بود و نیز حکم معیله
جمعیت شایسته همراهِ برده شریک خدمت شد و در آن جنگ
مرد از مای از دو کامها بظهور آمد و چون حقیقت از راست نگاران در دست
کردار بعضی اقدس رسید موجب فرید توجه عالی و باعث نصیحت
اعتبار او گشته چنانچه از فرط التفات فرمودند که کمال خان خد
بجای او را کنون عاطفت ماست بهر مقصدی که داشته باشد
کامیاب خواهد درین وقت سعادت بر تو بوسایل واقفان ^{بسط}
معروض داشت که عاطفت حضرت شایسته ای در باره من زیاده
از حالت من بظهور آمده است اکنون از عوارف بادشاهی مقتضای
حب وطن امید و الا بر پدر خود دارم که با قضیه ناکامی مراد در پیش آمد
و در نیک سلیم خان افتادم ملک موردی مرا غم من ادم تصرف
و ازین غم هزاران عقده غم در دل دارم و شرح این قضیه محلی است
که سلطان سازنگ با شیره خان جنگهای مردانه کرد و آخر مقتضای
سزوشت سمانی او و سپهش کمال خان بدست افتادند سازنگ
بقتل رسانیده و کمال خان را در قلعه کوالیار محبوس ساخت با وجود چنین

فطرت ملک اینها را بدست نتوانست آورد و حکومت الویس گران
 سلطان ادم برادر سلطان مسارنگ داشت و چون کاشغیر
 سپری شد و نوبت سلیم خان رسید او نیز سعی های مینج در قرق
 این ملک نمود و سود مند نماید و از غرایب آنکه نوبتی بسلیم خان
 زندانیان قلعه کو الیاء را حکم سیاست عام کرد که زندان خانها را
 کاواک کرده و پر در روی تفنگ ساخته آتش و ندان قوتش باد
 زور آورد که خانه را از جای کنند و باز زندانیان به او بر د خیز و خیز و
 عضو عضو پر کنند ساخت کمانان در میان بود و قادر بر کمال
 او را ازین اسب محفوظ داشت و در گوشه خانه که او بود
 در دی ازان نرسید و چون سلیم خان برین حراست ایزدی
 آگاه شد عهد گرفته او را خلاص ساخت و ازان وقت سلطان ادم
 عم او استیلای مطلق در ولایت خود یافت و او روز کار با کا
 میکند راند تا در او ایل او رنگ ارای حضرت شاهنشاهی خود را
 نسبت فراتر کت ابد بپونند داشت و عمری مگر خلاص نسبته عرصه
 جان سپاری بمجوده چون شرح ناگامی خود معروض داشته التماس
 وطن قدیم نمود حکم کتبی مطاع از مطلع عدالت پر تو صعود یافت
 که ولایت گران آنچه سلطان سارنگ در تصرف خود داشته و اکنون
 سلطان ادم دارد و بخش ساخته یکیش باو مسلم دارند و بر دیگر

کمان متصرف کرد و باین مضمون مناشیه سعادت بخان کلان
بیر محمد خان و مهدی قاسم خان و قطب الدین محمد خان و سرفراز خان
و جان محمد خان هیسوری و راجه کیسور دیوراجه رام چند که جاگیر در
پنجاب داشتند و شرف ارتفاع یافت که اگر سلطان آدم درین
حکم بایستد افواج قاهره از پنجاب بر سران ولایت رفته پادشاه
نافرمایند در کناران بیدولت نهند تا عبرت جمیع صحرا پروردان
و حیشه شرت گردد کمال خان بنیل نهتای امال از عقبه علیا به
به پنجاب آمد امرای عظام بر طبق فرمان اقدس سلطان آدم گذارش
حکم غایب نمودند آدم و پسرش لشکری یام که صل و عقد کار و بار پیر
با بود سر از اطاعت حکم جهان ارا سچید عذر مای بدتر از گناه
در میان آوردند در این نشدند که درین تسلط استعان اندیک فرود آید
و کالینجان نیز ملک موردی خود کامیاب گردد امر از فرط احتیاط
صورت حال بدرگاه کیتی پناه معروض داشتند مجدداً منشور عدالت
معنون بطغرای جلال و جمال رسید که بانکه آدم در مرتبه اول رالطه
عبودیت کسته انقیاد سپوده بود با وجودان از انجا که شمول
عنایت پادشاهی است اگر نمی از ولایت را به برادرزاده خود گذارد
و نیمه دیگر ابا و گذارند اگر چنین نیز نافرما یز تا بابت قدم بشد تا دیب
نموده کمان را بر تمامی ان ممکن سازند چون سرکشی او بطور رسید

افواج قاهره نهضت نموده بولایت لکران ادم همچنان بر تپیل
 ایستاده در مقام مدافعه عساکر اقبال شد و در حوایا قصه پهلان
 خنک عظیم در پوست و همچنانکه جرات و جلالت در شرف طنقه لکران
 مرکز است قتال و جدال دست داد اما از آنجا که همواره تا مدت
 از یاقربین موکب اولیاء دولت ابد بودند است شش تنی نصرت شام
 زنگ زدای معرکه ظلام کشت و انوشی نژاد ان سباج منشی صحابی
 نیرسمیت طی کردند و باقبال شاهنشاهی فتحی که طراز فتوحات عظمت
 تواند بود در ویداد سلطان ادم بدست نهر بران عساکر و الادیگر
 و لشکری پیرش کر خیزه کوهستان کشمیر رفت و چند گاه از
 خیل کم گشتگان بود در اندک فرصتی او را نیز امیر ساخته او را
 و تمامی ولایت لکران که بهیچ یکی از فرمان روریان هندوستان
 تسخیر نموده بود بهمت والای قلیله از ان و لیای دولت قاهره
 منسخر شد و بموجب منشور اقبال که بتازیکه رسیده بود امرای
 تمامی ولایت لکران به کمانان داده او را در تمامی ان ولایت
 با استقلال منگن ساختند و سلطان ادم و پیرش با دسیره
 برگشتند کمانان از آنجا که در ثبات عقیده و رسوخ خدمت
 در گاه والا ارکان بودند بدولتی که در خیال او نمیکند شتاب

و لشکری را که بجای که قدم باز پس آمدن نبود فرستاد و سلطان ادریس را
مقید ساخته نگاه میداشت تا حیات طبعی سپری کرد اگر حکم بادشاهی
که هر بینه از ارادات سعادیت کردن می نهادند باین روز بد
گرفتار نمیشد و اگر ضعف از ولایت قناعت میکردند بسلامتی
حرمان کل مبتلا نمیشدند از شامت و ن نامهر باری و عدم
انقیاد حکم بادشاهی که مرآت حکم الهیت سایش زنده کاری
خود و خانمان بر باد دادند و از سواخ آنکه خواهم معین بن خواهم
خاوند محمود از کاشغرا آمده به بساط کوس شایسته همی استعدا یافت
المته اللد که بمیمن اقبال روز افزون شاهنشاهی سال سال
و ماه بیا و هفت هفت و هر روز جز خباخچه انا را فرود از دولت و
کشادن ملکه و معموری و لاینها و اینی راهها و از این رخها
نظهور می آید طبقات طالیف از ترک و تاجک و سپاهی و سوداگر
و ملا و درویش و ایراقم انام از هفت اقلیم پشایر نیار
بدرگاه عالم پناه سوده کامروای صورت و مغیبه میکردند از آنکه
درین دلا از حدود کاشغرا سلاله اصفا خواهم معین الدین امده
بوصول بساط اقدس مشرف شد خواهم بسرخو خاوند محمود است
و خواهم خاوند بسرخو عبد اللد که بخواجهکان خواهم شتمار دارند
و بسرخو اسطه هدایت نائب ناصر الدین خواهم عبد اللد اند و خواهم

خاوند

خاوند محمود از برادران و سایر اقوام بمزیت کمال تندیب
 اخلاق ممتاز بود و در ارباب شباب بعد از استثنای علوم متعارف
 قدم در غربت نهاد و بیای همت بعد از سیر عراق و خراسان
 نمونه بشیر از رفت و بعد از استفاضه علوم حکمت در حوزه درس
 علامه زمان مولانا جلال الدین محمد در اول سمرقند معادست نمود
 و در فرات ماورالنهر بجانب ترکستان و مغلستان رفت
 و در زمان طلوع نیر اقبال حضرت کیتی ستایا فردوس مکان
 از طرفان کاشغور آمد و از اینجا بقصد دریافت مجالس آنحضرت
 اکن رسید و بتوفیق و عظیم بادشاهی صدرشین محافل قدس
 و در ایام تفرقه هندوستان بکابل آمدن اقامت نمود و خواهر را
 دو سپهر بوده است یکی خواهر قاسم و دیگری خواهر معین و خواهر
 معین در ایام حیات پدر بزرگوار خود بکاشغور رفته معزز بود
 بودند و عبدالرشید خان بن سلطان سعید خان رودخانه سنک
 پشت که سنک شیم مشهور است بخواجه تکلف نموده بودند و
 چون اعتبار سپهر خود را میرزا شرف الدین حسین از اندازه بیرون
 شنید درین سال غمیت حج را وسیله زیارت کعبه استان
 مقدس ساخته متوجه ممالک هندوستان شد و میرزا شرف الدین
 از ناگور که از جمله جاگیر او بود با استقبال شتافت و همراه پدر

بدرگاه معی متوجه گشت و چون بجوای دار الخلافه اکره رسید
بموجب شایسته و الا اکثر امر با استقبال خواجه رفتند و چون شنبه
تزدیک آمد حضرت شایسته ای بنفس نفس بقصد مشوار آمدند و خواجه را
ازین احوال و اکرام کامیاب سرور ابدی ساختند و بغیرت تمام
بدار الخلافه آورده بودند منازک احترام فرمودند و بکارم
شایسته ای مراسم درویش نوازی تقدیم رسید و خواجه
نفال امتعه خطا و کاشغور نظر اقدس در آورد و مدتی پدر و پسر
مشمول عواطفت قرب کامران بودند و از سوانح عبرت افزا
فراموش نمودن مرزا شرف الدین حسین است از درگاه کتبی سپاه
قاعده الیت قدیم که بزرگان الهی و فرمان فرمایان دیده در
دل درویشان و درویش نژاد از انواع تفکرات بدست آورده اند
درین هم سلوک را که هم همیش داروی مرد افکن است و هم نوش
اهلیت کار بملاحظه انتساب ابایی کرام این مردم و گاه بواسطه
عیار گرفتن جوهر حقیقت خودشان نسبت باین طایفه ظاهر ساخته
و اگر بدین انصاف نظار یک شوند بر او شنیدان آگاه دل موید
که غیایات و مراحم شایسته ای که نسبت این پدر و پسر بطور
بهر امر مذکور منظور نظر در بین بوده است و لهند اراوندک فرصتی
انجمن ارایان اقبال پرده از روی کار میرزا شرف الدین حسین

برداشتمد و حقیقت محققه و پادشاهی او بر عالمیان بظهور رسد
 و چون این دهر جهان پرور میسازد که ساحت این دولت ابد قرن را
 از تیره درون بدینیت پاک ساخته بوجود مخلصان پاک عقیدت
 در ایشان به نقیسه که بهتر از تیره نگاشته لوح وجود نشود خود سبزه
 صورت می بندد و اصحاب اتفاق بسای کوشش خود از عتبه اقبال
 رفته در ادبار میزنند از انجده حال خسران مال میرزا شرف الدین
 که از باده مرد افکن دنیا نشات بائی نورزیده از جای رفت
 و خیالات جنون و اندیشه های ماخولیا در شش افتاد و بنا بر
 بیست و یکم مهر ماه الهی تو هم محض و اقصای خفت باطن که طغیانی
 بدان مجبول بود از عتبه قدسیه که ملازیرگان هفت اقلیم است که
 بجانب جبر و ناکور که بجانب کیر او مور بود شتافت بعضی تاریخ این
 سخر را شش صغیر یافته بودند و چون این حرکت شیخ معروض
 بارگاه معی شد کمال تعجب و استعجاب فرمودند و هر چند منشی این
 تو خوش در عهد از محمدان و منشیان او استکشاف فرمودند
 غیر از خفت درون و جنبه و مانع امری دیگر از پرده برون نیامد مگر
 بزبان حقیقت گذار گذشت که ما اراده ترمیمت او پیش ازین داشتیم
 اما حوصله تنگ او تاب برداشت ان نیامده زود از راه رفت
 و عیا جوهر حقیقت او گرفته امدانگاه صلاح دید ضمیر کتی پیرای حضرت

چنان قرار یافت که یکی از خاصان سلطه اعتماد را بر سر کار بنا کوی تعیین فرمایند
که مبادا خواجیه زاده دست پا جوهر هجوم خوشش مد کویان خانه برانداز
فتنه که آن ملک بر پا کند و غبار انگیزه تفرقه خواطر شکسته آن ولایت
کرد و چون پایه قدر مخلصان افزودن اعلام دولت ^{بلند ساختن} بدایع
و بر انداختن سلسله کافر نعمتان فتنه اندوز پس جمهور رعایا که ودایع
ایزدی اندوختن ملک سیمه درونان تیر رای را شمع هدایت
در شاه راه که اشق حضرت شاهنشاهی حسین قلی بیگ سپرد و ایام
ذوالقدر را که در پیشگاه بساط قرب مغز بود و بد قایق مزاج دایا
و اداریه منکاری امتیاز داشت پایه اعتبار افزود و منصب خانیه
مفتخر ساختند و جاگیر میرزا شرف الدین حسین را با و کمرت فرموده
کوشش صحبت پوشش او را بنصایح دولت اور خود افزا بر ساخته
بجانب نا کور مقروض میرزا بود و دواع فرمودند و جمیع از مخلصان صفای
اسعیل قلی خان بر درس و محمد صادق خان و محمد قلی توقیای و میرزا
و خدیو دیگر از بهادران جالس پارا الموملک او با فرزند خشد و حکم
معیار شرف نفاذ یافت که سهو و خطا لازم نشد بشریت اگر مرزا
از خود غفلت بیدار شدن از کردار نا بهنجار خود محفلت زده باشد
اورا امثال الطاق شاهنشاهی ساخته بدرگاه مقدس آورند
و اگر دو اعیبهایی مدبرانه کافر نعمتانه در رشته در خیال افسان باشد
سزای او را در کناره دهند تا این غنچه عبرت افزای سایه کوه نهند

45
حسین قلینجان اهل و عیال خود را قلعه حاجی پور فرستاد آماده این
خدمت علیا شد و باین شایسته متوجه ناکورگشت چون لشکری موبد
باقبال رسید آمد میرزا ادا بار یافته را فرصت سرانجام فتنه که اندیشه بود
بدست نیفتاد و ناکور قلعه اجمیر را ترخان دیوانه را که از معتقدان او بود
سپرده بجانب لور که در تصرف خود آورده بود در فتنه انتهاض فرصت
میجست جنود دولت بنو اجمیر رسید قلعه را محاصره کرده اند که راه
پاک کرده میشته متوجه شوند ترخان دیوانه عاقلانه پیش آمد و بعد و قول
داخل عساکر مضر شد حسین قلینجان قلعه را بخدم معتقد خود پیش روانه
شرف الدین حسین میرزا که دین و دنیا را پشت داده بود در بروی
ایستادن را بخود قرار نداده از محاکم محروسه بدر رفت و حسین
ولایت از غبار اوصاف شد و قلعه میرتمه که از حکمتین قلاع اجات
و جیل به سوارب میرزا نجابی بود نیز بدست حسن قلینجان افتاد
و بموجب فرمان بادشاهی ان قلعه را بکمال سپرد چون خاطر
اولیای دولت اید پوند نخوی از کار میرزا شرف الدین جمع شده
هممت در قلعه جویده پور که مستحکم ترین قلاع ان ملک است
پوشیده همانند که مال دیوانه را از اعظم راهبای هند بمرتب جاه و افزون
نوک و بسیار ولایت ممتاز بود جای نشست او این قلعه بود و بعد از
انتقال او از حصار است چند رستین پسر خود جانشین او شد

این قلعه را داشت امرارفته بحاصره او برداختند و رام رای سپر کلان
رای مال دیوانه داخل معسکر اقبال شد و از اینجا باستلام غنیمت عالمه
که بوسه گاه سرافروزان افاقت سر بلندی یافت و معین الدین ^{محمد خان}
و خودی و مظفوعقل و جمعی دیگر را همراه ساخته بکوهک حسین قلیخان
فرستادند تا سیدات غنیمی در اندک فرصت آن قلعه مفتوح شود
از سوانج انت که پایه قدر خواهم مظفوعلی تربیتی تحت مظفوعالی
و خلعت وزارت دیوان کل ارتفاع یافت تفصیلهش آنکه چون
بمیان معدلت دولت افزای سعادت مقرون و حسن توجیه
وزارت رای و متانت تدبیر حضرت شایسته ای سلسله ابد بچونند
سلطنت منتظران تازه گرفت و خلاصه موجدانینا و تقاوه مهمام
جهانگشایی سامان و سرانجام یافت با وجود کمال دریافت مزاج
روزگار و جامعیت مراتب کوز و ابی ملایه در اشتغال مهمات صورت
و معنوی و نا احتیاج مندی بوزیر و وکیل بجهت پرده کزین و اختیار
رسم پیشینان که سر مرچشم عوام است و بجهت دور بینی و مزید احتیاط
رای جهان گشایی ممالک رای مقصود ان گشت که مسند الای دیوان
بوجود مردی اخلاص نهاد خدمت حوست معامله دان مزین گردد
تا ذرات مقدس همچنان در نقاب بی توجیه که بهمین طرز عیار گرفتند
جهان نیانت بود و مهمات ملکه و مایه و تصرفات فعلی و قویله از
سباق و سیاق صواب فیصل باید و ساحت مایض ممالک محروسه

اشکات

از شجاعت کلا کفایت قمش طرادت پذیرد و توجه اقبال رسالت حضرت
 شاهنشاهی در او ایل این سال الهی برای اینکار بزرگ خواهد
 منظور علی تر یعنی را که زنده جوهر استعداد او شد خواهد بود
 این خدمت سر بلندی یافت و متکای دیوان بوجود او را ایش گفت
 و خطاب مظهر خانی نیز سپاه این منصب والا گشت و او شکر این نعمت
 جلیل را در خور استعداد خود آماده گشته در لوازم درایت کفایت
 پردازیهایی نمایان بظهور آورد و در ترویج معمور آباد خزانگی که در حال
 سلطنت است و ترفیه احوال رعیت و انتظام سپاهی چنانچه کنون
 ضمیر قدس بود اهتمام شایسته تقدیم رسانید در زینکو خدمت
 مهم وزارت ادب تبارت کشید و بوفور درایت و شجاعت
 صاحب سیف و قدم خواجه ملازم بیراهان بود در بنکام تفرقه او
 در ویش از ننگ خواهد را مقید ساخته بپایه سریر اعلی فرستاد هر چند
 گونه بنیان روزگار در نا بود ساختن خواهد بدلائل و بر این اهتمام
 داشتند اما آنحضرت که جوهر شناس نقود است بی اندر در خواجه استعداد
 کار در یافته جان بخش فرمودند و چندگاه عمل داری بر کنه بر سر در
 با و موقوف شد و از حسن کفایت بمرتب دیوان بیوتات رسید
 و از انجا با غیر تبه عالی استعداد یافت بنازم جوهر شناسی تا قدر
 را که از خاکستان لعل و یاقوت بیرون می آرد و از این سپاه نعمت
 دولت میسازد **امیرن شاه ابو المعالی بار دیگر و فتنه انگیزی نمودن**
داواری صحای او بار شدن چون ایزد جهان ارای میجو آید که عظمت

و شوکت معنوی خدیو ز ما را خاطر نشان خورد و وزیر کرد و اندو پایی
اعتلامی اعلام دولت روز افزون او را ارتفاع آسمانی بخت تا هم
شاه ظاهر سر انجام دل پذیر باید و کمران با دویه ضلالت استبداد شاه راه
سعادت یا بنده لاجرم بیشتر از آن بدخواهان این دولت را بگورنیت
و نشیب بونی در آورد چون افسر رای سلطنت را معدن مردوت و
مردمی گردانیده از استلذاذ غفوج و ایم خوشوقت دارد تا که مقتضای قدر
کامله بداند نشان دولت خدا در ابا تمام خودشان در کردار
هلاکت و موج خیز شقاوت اندازد و مصداق این سر بیع که خردنایا
پایه در حال حسرت مال شاه ابو المعیاد است که نه خدمت خود می شناسد
و نه قدر غنای پادشاهی میداند نه دل خلاص کردن در گشت نه عقل معامله
دان در وقایع سابق گذارش یافت که این بدست تیره رای مگر
مصدراعمال ناسایته شد و مقتضای مکارم ذرات شاهنشاهی از
کشتن نجات یافته مسمول عواطف گشت و بجهت اصلاح حال او در این
خلایق او را بکجه معظمه فرستادند درینو لا از اماکن شریفه که بایسته حسنات
تحصیل کرد شرازه شزارت در ضمن اعمال اندوخته و مورد مسیحت
باز باندیشهای نادرست بممالک خود سه که بانوار عدالت شاهنشاهی
منور بود روی آورد و بخیال فتنه انگیزی و فداطرازی در تجارت
توقف نکرده سمیت کرده و دهللی روانه گشت و چون بجا نور رسید میرزا
شرف الدین بیچاره که او بار یافته دین دولت بود در یافته در فضای خود

بزرگشده

نیز تر شد و در تخیل باطل سری و سرکشی بیشتر اهتمام نمود شرف الدین حسین
 میرزا با دوام عهد و پیمان کشته تا سید کس خوب خود را همراه او خست
 مثل یار علی بلوچ و میر علی کولای که رفته در میان ولایت شوری
 و اشوبه انداخته فتنه برپا کند و قرارداد که اگر در همین جا مهم پیش رفت
 من هم خود را میرسانم و اگر اینجا کاری از پیش برود خود را بجا بل رساند
 و بگذرد اما من خویش دانسته فرصت جوی شود شاه ابوالمعالی
 بطلان ذاریه و اغوای شرف الدین میرزا متوجه حاجی پور شد
 که عیال حسین قلینان و سایر امرانجا بود چون کجایه حاجی پور رسید
 قابوی دست برد نیافت چه احمد سیک و اسکندر میک خویشان
 حسین قلینان بموجب خصمت در گاه معیل از عقب انجا رسیدند
 و این جوان پریشان دماغ بخت بر گشته چون از حاجی پور
 غان فتنه بجانب نارنول تافت و در آن هنگام نارنول از
 تغیر خالصه شریفه بشیاعت خان مقرر شده بود و ققالم خان پسر
 حکومت انجا داشت و میر کیو عامل خالصه در صدان بود که خبر وی خزان
 بادشاهی را که انجا بود برداشته بر گاه معیل آمد و بواسطه اختلاف
 که شتکان معمول و مغزول لوازم احتیاط از دست داده بغفلت مسکند
 تازانگی حاجی ناطقان جهات انجا در خواب غفلت بود در آن کافز نعمت
 از او پیش رسیده آمد قویم راهمت یاوری نکرد و عار گزین بر خود پسندید

و میرکسیو توفیق جان نخدی یافته گرفتار شد و جزوی از نفوذ بدست ان
مدبران قلاب افتاد و شهر را نیز غارت کردند و حسین قلینجان چون از
آمدن این بدست آگاه شد صادق خان و اسمعیلخان و جمعی را
باستعمال وانه ساخت که مبادا ایسیب با غرق او که در حاجی پشت
رسد فرستاد با باهتنام خود را چون بجای پورسا بند ظاهر شد
که ان بخت بر کشته بجانب نارول شتافته است بالظوب موصوفه شدند
احمد بیگ و اسکندر بیگ خبر فوج منصور شنیدند خود را بمعبر اقبال رسانیدند
و چون بدو دوازده کردی نارول رسیدند خانزاده محمد برادر ابوالمعالی
که او را نیز بان عامه شاه لوندان میگفتند و از جا گیر خود برآمده بدیدن برادر
میرفت دوچار شد و این طور صیدی در قید اولیای دولت درآمد
شاه ابوالمعالی رسیدن بهادران نصرت قرین مشیند از نارول
فرار نمود و لا اوران بادصولت کوه صلابت تمبر ترانند چون بمقام
وهر سور رسیدند و شتر باز رسید که از عقب ان سیه بخت می بردند
بدست مردم اسمعیلخان و احمد بیگ و فتاد و میان قلقچیان
زرجاست بر سران نزاع شد و بان کشید که میان صاحبان ایشان
گفت و گوی پدید آمد و چون درین روز راه بسیار رفته بودند در قصه
وهر سور فرود آمدند و احمد بیگ و اسکندر بیگ بواسطه غبار خاطر که طار
شده بود پیشتر رفته منزل گرفتند وقت سحر قدری پیشتر از کوچ
صادق خان و اسمعیلخان بهمراهی ایشان مقید شده الغار کردند

از بدخشان و جمیع از ماورالنهریان عبا تحقیق و تنگ یو فائی را از
شهر ای کز بدیه اندیشه عذری بخود دادند و در آن قبی نام حرام علی جدا
بتجلیل پیش رفت و خود را با ابو المعالی در میان درخت زار
توقف نمود انتهای فرصت محبت مجیر رسیدن این دلاوران
حقیقت کزین از کین گاه برآمده تاخت و ان نفاق پیشه
یو فقا بموجب قرارداد خود بهم متفق شدن بروی صاحبان خود
شهر کشیدند و احمد یک در کشیدند داد مردانی داده
جمیع کثیر را از مخالفان بد اندیش بر خاک اشداختند و خود
نیز شربت و اسپین شهادت کشیده نیکام ازل و ابد شدند
دشاه ابو المعالی از ای عساکر قاهره رو بگریز نهاد چون در
موسسه جمسون رسید مقدار انجا دروازه قلعه را بسته مجار پیش آمد
و فدای راه نمک شناسی شد ابو المعالی از انجا محصار فیروزه آمد
باینزید یک ملازم نعم خان در صورت انقلعه اتهام سخن بجار آورد
و ان سکر دو انه از انجا هم خایب و خاسر شده بیره کابل روان شد
درین اثنا موسی علیا حضرت کیشا هفت اهی برسم شکار در صحرائی ستوره
که با نژده شانزه گروهی دار الخلافه اگر است نشاط ار بود که
خبر آمدن شاه ابو المعالی و کج روی و بد کرداری او بعضی مقدس
در ساعت جمعی از امرای عقیده تمند مثل شایب داع خان و تانار خان

درومی خان را حکم فرمودند که سرور دنیا این مبدولت نهاد و تا اورا
بدست نیاد و نزد دست از کتاپوی باز نذارند تا غبار فتنه کمیار
نشیند و عالمیان با شش گرانید نهضت موکب اقبال هشتابی
لصوب دہلی و بہ جتہ سعادت مسایہ انداختن بر ساحت ان شہر
در رسیدن خارجہ چشم زخم بہ کلبرک حضرت شہنشاہی و ہم سعادت
قرآن گذارندن و قرین صیانت این روزی بودن چون در جمیع اطوار
ار مش عالم و اسالیب عالمیان پیش دید ضمیر الہام بود حضرت شہنشاہ
است و خلاصہ نمیت در معاملات عرفیہ مشکل شکار و غیرہ انکہ حرفاتی
احوال خلافتی بے مدخل اصحاب غرض و شواہب ارباب کذب و زبیا
اکاہی یابند و مقتضای دولت بیدار لوازم با سببہ جہانیان در صہ
و لحوہ صورت بند و درینولا کہ غبار انگیزی شاہ ابو المعالی بمسابع افسانہ
روز ہرسمان ہفت ہفتم ذی ماہ الہی موافق شنبہ بہت بیوم جمادی الاول
موکبت کشای بجانب دار الملک در پیل نہضت فرمود روز مار سقید
بہت بیوم ماہ فروردین موافق بہت بیوم شہر مذکور ان بلکہ فاضلہ بیور مقدم
شاہنشاہی فروغ آسمان یافت و ابو المعالی از فرسوط شہنشاہی
و علو اقبال روز افزون این دو دمان عالیہ در ہندوستان زیادہ ازین
قرار فتنہ انگیزی نتوانست داد باراد بار اکمال کشید و فتنہ کہ سر بدست
بیدار شدن بود بخواب کران رفت و جہانیان بد عای دولت روز افزون
دست بدمان فلک زدند چون روز کار کار کجا چشم در رواج باطل
و رونق ناخوش شناسان کمین جوی و فرصت طلبان پستہ بزرگان

پاک شرت و پاکان خدا شناس را از ان بدانیش حزن خرد و محظوظ آید
 از مکاره آن محفوظ بوده سعادت از یل در ترویج حق بر غم بدانست
 اهتمام فرماید و سنت الهی بران رفته که هر گاه خواهند که را نشاند
 در منها اختصاص دهند و بدو لهنای بلند و مرتبه های ارجمند ارتقا بخشند
 نخستین او را مورد اندوهی و منظر دردی گردانند تا شک نعمتهای ایزد
 بهتر ادراک نماید و ان غم بسند جمال جهان آرای او باشد و از ظلال
 این معنی آنکه موبک حضرت شایسته بی در درار الملک نزل احوال در
 مسرت پیرای خاطر مقدس بود که روز نهم سوم ماه الهی موافق چهارم
 بمهریت تم تجاری الاولیای زیارت مرقد منور شیخ نظام اولیا قدس
 توجه فرموده بودند از انجام راجعت نموده روی بمنجم اقبال در
 چون چهار سوی شهران شهوره لست رسیدگی از خون که فتنه
 کا فتنه نزدیک مدرسه ما هم آنکه استاده بود چون از ان بدخواه
 بدانیش بیشتر توجه فرمودند تر غدر ان کمان فتنه برکش کرده بحاجت
 ان قبله عالم که لست پناه دولت و اقبال است انداخت چنانچه
 بر لنگ راست آنحضرت رسید و قریب بیک وجب شست و غریبوار
 نهاد زمین و زمان بر خاست جان سپاران بر سر ان خطا بین
 کج نظر بخشند و میخواهند که تشخیص حال او نموده ان بید و لست
 سخاک فشانند اشارت عالی نیفاذ بویست که او را زد در از هم گذراند
 که مباد جمع از خانواده اخلاص را درین امر مهم گردانند در سعادت
 ان خون گرفته را باره ساختند هر چند خاطر اصحاب اخلاص بلکه دلای

ظاهرین شرحه شرحه شده در جاره سازی اضطرار در نشد اما ان شاه
 صورت و معنی بر سندی و قار و تکلیف بوده تسلی بوان اخلاص نهادن
 میفرمودند و مقربان رکاب جاه و جلال با شارت معنی تیر را بر آوردند
 و از زبان اشرف شنیده ام که میفرمودند سخت خیانت نمیشد که مگر
 از بامی نادانسته شخصی ریزه سنگی انداخته باشد و با وجود چنین زخم
 کمال ثبات در زمین بدستور سابق بر سندی گران رکاب سواران
 بدو نتواند توجه فرمودند و چون حرارت از روی و دعای مقبولان
 حافظ و حارس بود ز خشم کارگر نیاید و جراحت قوی میقتاد
 حادقان عیسای دم بجاره سازی و مرهم پردازی متوجه شدند علی الخصوص
 خضر خواجه خان و حکیم عین الملک با هم اتفاق نموده ان جراحت تازه را
 بخشک بند قرار دادند هر روز فینه تان می نهادند تا آنکه در کله پخته روی
 باندامال و الیام نهاد و صحبت کامل بغیر قدسی روی نمود و از غریب
 امور قصه سبک با دشمن است در ان ماده که بود مهوره نام در بر آمدن
 از دار الخلافه که در محل مقدس می بود و از تالیج سنج این قضیه تا بلیه
 انار طلال و درخت از و بظهور می آمد و هنوز این قضیه خبر نرسیده بود
 که اکاسه یافته تا بهفت روز خود را از خوردن و ریش میدن باز گشته بود
 و نظر چنین حقیقت و وفا گشته اری هر که را نظر بر حال اراری این سزای
 جهان افتاده باشد امثال این امور از و بدیع نسبت علی الخصوص از
 که حقیقت و وفا مشهور اتفاق است چه دور باشد اگر چه حضرت شایسته ای

بغضای

بمقتضای دور بینی و پیرده پوشی فرصت آن ندادند که تشخیص حال
 این تبه کار نموده ابدار ما این قدر شخص شد که این بے باک الهی دل
 از غلامان پیدر شرف الدین حسین میرزا قتلش فو لاد نام داشت
 نمک حرام او را از جالور باندن تبه همراه شاه ابوالمعالی خسته بود
 و چون او از هندوستان فرار نموده رونه کابل رویه می شد این
 را با سیکار فرستاد و برای هلاک خود نادگفتن بر کان قضا نموده اسباب
 شقاوت ابدی سرانجام داد غافل ازین معنی که هر که را نیز دیند نواز
 نواز داند تبه بید و لسان را در رادق حیانت او چه مجال گذار با
 بلکه هر چه از بد اندیشی بخاطر راه یابد وبال و نکال ان هم درین شست
 ما بهار سد و چگونه نرسد که نه اثری از ناموس و عرض گذارد و نه قدر
 از جان و مال و خانمان را فرصت دهد چنانچه دیده در ان انصاف
 که روز ناچج سلطنت بکند این حدیث مقدس متعذرانه مطالعه کردند
 حال مخالفان این دولت خدا داد را نیکو دانند که چگونه مورد پیرار کونه
 بلا کشته نمیکند بلکه فرورفته اند اگر بلیک بشمارم در ان باب کتاب
 علیچن باید پرداخت اگر چه درین شکر نامه در هر جای این مجال این
 گویا بطنان و مکافات اعمال شان رفته چون صحبت کامل وارد مزاج
 اقدس شد یازدهم همین ماه الهی موافق جمع ششم جمادی الاخری موکات
 مدارا خلافت کرده نهضت فرمود و باهستک سازل قطع میشد با آنکه جرات
 اندمال یافته التیام تمام حاصل شده بود ملاحظه آنکه هنوز قدری روی زخم

تان بعد و تاب حرکت سواری اسپ نداشت پشته می در کاس ارام
 گرفته طی مراحل منفرمودند و چون ظل خیر نور پرور بر ساخت حد و د
 دار الخلافه اگر ششده افزا شد عالمیان بفرمود سعادت پیوند
 شاهنشاهی بناز یک جهان تازه یافته بفرق اخلاص شناختند
 و بدولت اقبال فایز شده نثار با بر حواشی موکد عالم بخشید و سلامت
 سعادت سیمات شکر موارهب الهی تقدیم رساندند و تحضرت در بیستم
 ماه الهی موافق یکشنبه یازدهم جمادی الاخری بدو لجان مقدس
 نزول سعادت فرمودند و برادر و دانش استعمال نموده در مبارک اقلیم
 در غربت پروری قوانین منقذ نهاد جهان ارایی بودند و سعادت
 در نظر سعادت بخش شاهنشاهی از نکامن قوت بموارد فعل ظهور نمود
 از بسیار دولت افزایی میگشتند و سیمه روز کاران مدبر سزای خود
 یافته بکم فایز شناختند و جهان از رخسار ک پراغند الان پاک
 اعتماد طبعیت بهار یافته بود **اغاز سال نهم الهی از جلوس سعادت**
قرن شاهنشاهی یعنی سال اذرازد و اول در قرب این هنگام
 که از در و موکد اقبال شاهنشاهی بمبتغی خلافت گلستان روز کار بناز یک
 برک نو یافته بود و مزاج اقدس بر مرکز اعتماد آمد در نشوونمای بهستان
 عدالت توجه داشت بهار شاه افزایی در آمده تهنیت صحیح عنقریب
 رسانید و بعد از انقضای ساعت و میت و هفت دقیقه از شب
 شنبه میت و نسیم رجب نهضد و هفتاد و یکم نیز عالمات اب بیت از طرف
 جمال با بزرگان سعادت تحویل نمود و طبیعت عالم بطراوت تان کرانید

۹۷۱

۷

۱۴۲

د دوران به بهار رنگ و بوداد **ک** کدسته بدست ارزوداد
 کل کرد بهار عشوه سازان **ج** جوشید و مانع عشق سازان **س** سب
 هو چو مغز انا **د** دوران جو مزاج دل توانا **ز** زانگونه در برابر در حکایه
 که مغز خود جگه معنی **و** از جلال کجی شهای والای حضرت که در غفوان
 این سال دولت افزای ظهور آمد بخشدن خبره است در سعادت آباد
 هندوستان انداره مقدار آن مبلغ را که تواند گرفت چون نظر دور
 شانت همی بر نظام عالم بود در امضای انجمن که سرمایه انتظام عالمیان
 تواند بود توجه موفور فرمودند و با عدم خواهش اعیان روزگار و ظهور
 چندین منافع و گفتگو بسیار از ما معالجه این فرمان معیشت
 یافت و ازین عطیه گیری هزاران مهار و گنبد بر کردن کسان روزگار
 انجام پذیرفت در زمان پیش که منظمان سلسله صورت تجویز این نمودند
 بواسطه آن بود که از معادلات صمیمی دل در امانت و قتل کرده محاف
 سبت بودند برای انتظام ظاهری در آمد حاجات خویش معاوضه آن
 مبلغ قرار داده خبریه نام نهادند تا کامروای مقصود خویش کردند
 تا منفعت نیز حاصل شود امروز که از میان فرط خیر اندیش و دفور عافیت
 والای فرمان روائی زمان انا نکه در کیش دیگر اند چون بختان بگین
 از ته دل که خدمت و عقیدت بر میان جان بسینه در ارتقای مروج
 علیای دولت ایتام دارند چگونه این اصحاب بتا این را که اساس
 ان محض تقلید است و ارادت و عقیدت در آنها تقدیر انکرده سابق

(فان)
 د
 ز
 مند
 ش
 تیم
 س
 نیت
 در قلم
 شانت
 موفور
 خود
 شانت
 عادت
 کام
 باز
 شانت
 موفور
 س
 زنی
 سید

که عداوت جایز در میان بود قیاس نموده در قتل و امانت این طایفه
کوشیده اند و نیز باعث عمل بر اخذ این وجه در زمان پیش فراطیحا
منتظمان و معاوانان بمصالح و اسباب دنیوی بوده تا بدین روش
وسعتی در معاش پدید آید امروز که هزاران کنج در خزانه نظام پیش
جهان پدید است و هر یکی از ملازمان عقبه اقبال را غنای و مسیری عظیم
حاصل چگونه منصف دانای تمیز دل بر گرفتن این مال نهد و اصلاح موهوم
بر فساد بخردم اقدام نماید و از حلال و قایع سزا یافتن ابوالمعالیه است
شرح این واقعه عبرت بخش دولت آرای است که چون ابوالمعالیه
به بنیت پناه کامل رویه رفت و عسکر منصوره به تعاقب و اخراج او
از محالک محرم متعین بود از پنجاب گذرانده مراجعت نمود این پناه
به سعادت از حوایه سند عرضه داشتی مضمین نسبت تو جهات تقسیم
حضرت جهان بنای حینت اشیا را بجایه جو حکم سلیم والد منیر حکیم
که رتق و فتق کامل برای زرین او تمشیت می یافت فرستاد
و شرح حیران احوال خود را ضمیر ان ساخته و علیه را با این بیت
معنون کرد **در سینه ما برین درنه بی غرت و جاه امدن ایم** از بدی
حادثه **پنجاب پناه امدن ایم** و ماه جو حکم کم بعد از اطلاع بر فحوائی غیبت
در وادی او با مردم اعتمادی خود کنکاش نمود جمعی کوه انداخت
ناقص تدبیر و صاحب عرضان به دولت خیانت در مشورت
نموده خاطرشان سلیم کردند که شاه ابوالمعالیه از سادات کرام

نزد است و فرما در این مغولستان و سلاطین کما شغریان سلسله
 بپوند کرده اند لایق دولت است که چون او سپاه باین درودمان
 علیا آورده است اساس التجاری او را استحکام تمام بخشد و سررشتش
 با وج عزت و احترام رسانند بحدیکه در خاطر باغریز و کراغدر شود
 و صبیبه شریفه خود را که همیشه میرزا حکیم است با دولت کند تا در این
 خانه را از خود دانسته رونق و در اوجی بخشد و کار بار برود تیره خیر
 اندیشی و صلحت کز سنی از دغدغه تفرقه فارغ ساخته بجانب جمعیت
 و رفاهیت آورد دل ساده بیکم از سخنان فریفته این مردم برین
 اندیشه نادرست مایل گشت و کلمات ملائمت ترجمان در جواب
 شاه ابوالمعالی نوشته با غرار و احترام تمام بکابل آوردند بلکه
 حقیقت حال بدرگاهش بمنت سبی عرضه داشت نمایند از پیش خود
 با خرف بیکم عقد نکاح صورت دادند در آن سلاله درودمان دولت
 بان نادرست خوبی بداندیش بپوند کردند و به نتایج و ثمرات آن
 در اندک فرصتی گرفتار شدند و در کمتر زمان بیکم از دست امت آن
 وصلت با عاقبت بخیر تقدیر حیات خود را از جیب بقام کردند و تقصیر
 را بنیقال است که ابوالمعالی که همواره انا را کونه خودی و تنگ و صلحی و سایر
 فضایل نامستوده از رقیب شمایل او ظاهر بود چون در آن خانه صحبت
 و قدرت گشت در بر این حوصله خود بکنید و از مصاحت اهل رغوا
 بمقتضای طبیعت اصب و فطرت جمیع خود خست بر خست افزودیم

فیه
 باغ
 و
 بخش
 نظم
 ایام
 بوم
 است
 یک
 عای
 او
 با
 سیم
 سلیم
 ماد
 ی
 بی
 بی
 تی
 رت
 کرم

و منتسبان آن سلسله اصلاح پرا می گرفت و از رضایح کرانمایه بکیم
بندیدیم میشد و در ایجه حق شناسی و حقیقت درزی او در ظهور نمی آمد
و بعضی متقنان تیره رای مثل شوگون سپر قزاقه خان و شاهان
که سابقا از بکیم بخشیدند در نیولا با ابو المعالی بوسشد و خان
و انمودند تا بکیم در قید حیات باشد ترا در امور ملک و محبت کار
استقلال صورت نخواهد بست و در اندک فرصتی مثل فضل ملک و سپر
ابو الفتح و شاه دیه آنکه ترا ضایح خواهند کرد صلاح کار تو است
با بی جرات نهادن پیش دستی کنی و میرزا حکیم را که هنوز خور سال
موافق ارادت خود نشود و نادیدهی تا همه کابلستان سرعت بر خط
متابعیت تو بدهند و آن نگویند ترشت تا عاقبت اندیش گوش
سبختان بد آموز در رشته با عین کاری نالیندیده اقدام نمود
و کلید عقلی که در دست در تبه جهالت کم کرد و خرمن حقوق این دودنا
بیا حقوق داد و در حسابهای تازه بکیم را پشت پازده لقصه خون
که بدترین انواع عقوفت در کین است الحاصل آن بیدولت
شوگون و قاضی زاده لقب خسته مادر الهزرا با خود یار کرده روی منزل
بکیم آورد ابو المعالی از راهی و آن دو بے سعادت از راهی دیگر بدو
خانه در آمدند جامعه از عورت در آن خانه بودند بغلط بانوی را خون
ناحق ریختند و چون ظاهر شد که خطا کرده اند و بکیم نموده اند باز از پله
تفحص بکیم شد و خوراجا بجانب ابو المعالی کشیدند و لقصه تمام مقصود

ساعی شدند بیکم حقیقت حال کا بهی یافته بود خانه برودی ظالم
 برست ابوالمعالی با اتفاق این دو پادشاهت در راه شکت و ماندن
 در آمده بیکم را شهادت رسانید و باین تیرا در این ظلمت
 برافراشت درین سانحه عبرت بخش در او اسط فروردی ماه الهی
 موافق او اسط شهر شعبان بظهور آمد و بعد از خون ریز بیکم بقیص
 میرزا حکیم شتافت و او را از میان خرد سالان آورده در دیو خانه
 هیلوی جا در ده مردم در خانه میرزا خور بهی بخوابی پیش او رفتند روز
 دیگر حیدر قاسم کوه بر را که پدر بر پدرین دو دمان عالی از امر او بزرگ
 بود و او در نیولا بر در خانه رفت و در میان نقش جنگ شکت بخش
 بسیار شد و از جانبین خلقی بقتل رسیدند و جماعه ابوالمعالی غالب
 اینمردم از قلعه بدر کردند و شب پرده ظلمت را بین الفریقین فرو بسته
 میرزا مضب دلالت یافته کار گذار مهمات ملکی بود و خواص خاص
 ملک و بعضی دیگر این را بقتل رسانید و برادر محمد قاسم را مقید است
 تروی محمد میدارند و بایق قاقال حسن خان و محسن خان برادران
 شهاب الدین احمد خان با جمعی از ملازمان بیکم اتفاق برکتین ^{ابوالمعالی}
 کردند عیدی برست از میان اینجایم خبر با ابوالمعالی رسانید او با موافق
 و ملازمان خود سلاح پوشیده آماده قتال شد و آن غیرت مند آن
 از روی قدرت درستیلا از راه راست لقیه در آمدند و از پنجاه
 ابوالمعالی پیش هر کدام را بجانبی متفرق ساخت قاقالان بفرستند

ساعی
 برست
 در آمده
 برافراشت
 موافق
 میرزا حکیم
 هیلوی
 دیگر
 بود و او
 بسیار
 اینمردم
 میرزا مضب
 ملک و بعضی
 تروی محمد
 شهاب الدین
 کردند عیدی
 و ملازمان
 از روی
 ابوالمعالی

شناختند و میدانان طرقي میدان سپردند حسن خان و محسن خان
بروي جلال باد اور دند محمد قاسم برادر حیدر قاسم که در بند بود
نجات یافته راه بدخشان پیش گرفت و عاونه کابل و قندهار نگیری
ان بیدولت بمیرزا سلیمان رسانیده اورا با امن کابل رسانیدند
و میرزا حکیم با وجود خرد سالی از واقعه دالره خود سر اسیمه و عنایت گشته
بیتقیم دولت خوانان نهان یک ان پیش میرزا سلیمان فرستاده
چاره جوئی انتقام شد و راستد عای امن او کرد میرزا سلیمان
بعد از اطلاع بر حوادث کابل که غریمت سیه سامان رفتن ان
نش طاباد که بمولود که طمع ان بر باد میزد و از روی حکومت انجا
په سیر او نام و خیالات او پیش دید سمت خود ساخت و لشکر و حش
بدخت ان جمع کرده با اتفاق خرم بیکم روی کابل نهاد ابوالمعالی
خبر غریمت میرزا سلیمان شنیده از جای رفت و لشکر او حشام کابل
جمع ساخت میرزا حکیم را از بخردی بخود متفق انگاشته و دست بخود
دانسته تا پیش رفتن ان نموده و پیش از انکه میرزا سلیمان کابل رسید
پیش دستی کرد تا ز شمشیر بر آمد و کینا را ب غور بند رفته و سربل را گرفته
بر ساخت انتظار نشست از ان طرفه میرزا سلیمان با لشکر بدخشان
جلو ریز بر بل رسید و فرقی مقابل همگی که فوجها ترتیب داده صفها را
و در خلال ان حال فوجی از جماعه کولابیان از جانب مینه سیاهی
ابوالمعالی از سپاه کابل جمیع را بعد واقعه ان فوج روان ساخت

و بعد از در این مختص مبارزان طرفین خبر شکست کابلیان با ابوالمعالی
رسید او میرزا حکیم را در غول مقابل میرزا سلیمان انضیب کرده خود
مکو مک نهر بختیان رفت در چنین قابو مردم میرزا حکیم وقت
عنایت دانسته جلو او سپ میرزا را گرفته با آب زدند و گرم شتافته
میرزا سلیمان رسانیدند و تمامی سپاه کابل بوقوع این حال
پراکنده هر کدام روی بجان می نهاد چون ابوالمعالی باز آمد و حقیقت حال
اکا به یافت از غایت حیرت و اضطراب دل از معامله جنگ برگزیده
نه نیت پیش گرفت و بدخشیان بیای مودی همت تعاقب نموده
در حواله موضع چار یکاران بان مدیر به پاک بپوشند و او را دستگیر
کرد پیش میرزا سلیمان آوردند میرزا سلیمان با سببش تمام
با حکیم میرزا کابل درآمد و بعد از دو روزان به اعتدال به
مقید و مسلسل پیش میرزا فرستادند میرزا فرمودند تا ان حرام نمک
حق ناشناس را روز او فرخ داد ماه الهی موافق عید رمضان
کمیند مکافات از حلق بر کشیده قصاص نموده **اید** بخشیم خویشیم
در گذرگاه **که** در مرغی بجان موری که راه **هنوز** از صید مفارش میرزا
که مرغی دیگر آمد کار او سخت **چو** بد کردی میباشی امن زافات
که در جسد طبعیت را مکافات **و** به کام حلق کشیدن جوهر را
نا پاک از لظهور آمد و عجز و زاری پیش نهاد که شاید نهر از ان حوزارت
و نکلن اری بچیند و فرزند کاینه که بدتر از مردن باشد کامیاب کرد

اما بغیر از ظهور جوهر پله جوهری امری دیگر بران ترتیب نکند و قالب
ناپاک او را الشفاعت بعضی از عزیزان در حواله امر قد غفران قبایب
خانزاده بیکم و مهدی خواجه مدفون مسخند لکن الحمد که عالم از وجود
خست او پاک شد و بسای سخی در اتمام بکود هلاکت شتافت
هر که قدر نعمت نداند و کفران نعمت کند او را با این مذلت و هوانیت
و نابود کردارند اگر از چنگل اولیای دولت بدرود متصدیان اقبال
مخالفان را برد کارند تا بجهت عبرت هوشمندان و مار از زر کار
او برارند بعد از آن میرزا سلیمان در مقام سرانجام مہمات کابل
و تربیت میرزا حکیم شده کسان به بدخشان فرستاد و صبیح خود را
بکابل طلبیده بودند در از دواج میرزا حکیم در او در اکثر ولایت
کابل را مردم بدخشان جاگیر کرد و امید غلبه را که از اعیان
امرای او بود بوکالت میرزا حکیم تعیین نموده محل اعتماد خود خست
و خود به بدخشان مراجعت نمود خرم بیکم بجد بود که میرزا حکیم را
همراه به بدخشان برد و کابل به بدخشان سپارد و میرزا سلیمان
را بمنجی را قبول نکرد که بحالت الوقت صورت نیکنای ندارد
مردود ایام صورت داده خواهد شد سه حصه ولایت کابل را
مردم خود جاگیر کرد و جابای چید را با نهاد داد و یک حصه زبول
بمیرزا حکیم و کابلین مقرر ساخت و بمنجی را طوطیه گرفتن کابل
فتح ولایت کرده گفتند که به تیغ همت خواجه عبد الحمید اصفهان

خواصه عبدالمجید اصفهان اگر چه تا حکم بود و از طبقه اسبقم اما معتضد
 این دولت ابد قرین کار باز و ظهور اید که ترکان پیش او دست
 نهادند ای هوشمند آنها که هیچ ذرات سلبه نمایند بکار عامه آید
 خاصان از نسبت چشم پوشیده در جواهر حال منگیند بمقتضای
 اعمال شایسته نیکذرات میگویند بالمجمله اصفهان را از خدمت
 و لطف عقیدت و اعتقاد دولت ابد قرین توفیقات الهیه
 مساعد روزگار دولت کشته فتح ولایت کرده باندک جولان
 اهتمام او میشود و تفصیل انجیل آنکه در ممالک وسیع هندوستان
 ملکی است که انرا گویند ورنه گویند یعنی جای آبادان شدن قوم
 قوم کوندوان کرده می بشمارند بیشتر در صحرا سربزند و بهمانجا طوفان
 گزیده در ماکل و مشارب و مناخ گرم باشند و ان قومیت
 اهل آنجا عه راز بون شمرند و بیرون از قوانین و ادوات
 و دنیا می خود دانند مشرق ان ولایت متصل است بر تن پور
 که داخل ولایت جبار کند است و مغرب ان اتصال دارد بر این
 که از مصافات مالوه است و طول انحد پنجاه کرده باشد و این ولایت
 ملک ملتیه است و جنوب ان دیار دکن است عرض ان
 کرده باشد و این ولایت را ولایت کرده گفتند گویند مملکت است
 وسیع مشتمل بر حصون و قلاع منبع محضی بر بلاد و قصبات معموره
 چنانچه ناقلان صحیح القول روایت کرده اند که هفتاد هزار قریه

دران ولایت آبادان بود از آنجمله که شهر کلان است و کتک نام
موضعی بوده است و آن ملک باین دو اسم شهر شسته و در
در آن حکومت قلعہ جورا کرده است و ایران ولایت در زمان
پستانیک یعنی بود ملک چندین راجها در ایران راجا سیرمی بودند
و امروز که آن ملک توسط حواریت روزگار باین نظام و نسق نماز
چندین راجه مثل راجه کده و راجه کرد و لاور و راجه هریا و راجه سلوی
و راجه درانگی و راجه کهنولا و راجه ملکه و راجه مندلا و راجه دیو مار و راجه
لاخو و بیشتر در ملک سپاده جنگی باشد سوار کتر و در اول ظهور اسلام
که فرمان روایان و الاشکوه تسخیر هندوستان کرده اند با وجود امتداد
عمده دولت ایشان طایر فتح هیچ یکی ازین تخت نشینان بر کرد و شرف
ان قلاع متین و حصول رحین نتوانست برید و نعل سهند خیال
این جهان گشایان بر قضای تسخیران ممالک نتوانست زمین بماند
در نیولا که اصف خان جاگیر دار بر کار کرده گشت و فتح ولایت نینه خود
ریالت ان ملک در کاویله نام زلی که مشهور بر آن بود رسید بود
در شجاعت و تدبیر و سخا پای بلند داشت و توسل این صفات
کزیل تمام ان ملک یک قدم ساخته بود از مردم با وقوف که راجا بوده
اند شنیدم که پست و هزار موضع آبادان در تصرف او بود از آنجمله
مقدار شین او دوازده هزار موضع بود بقیه اهل و مطیع بودند و کلان
تران الوس غاشیه واری او میکردند او دختر راجا سلسا را راجه را
تتمه موبه از قوم چندیل است و راجه مذکور از راجه سیرمن است و پست نام

سنت اد

در چند روز قوم اصيل نبود ليكن چون دولت صوري داشت در راجه
 سالهاين را روز بدش آمده بود تا نگرين نسبت تحقيق گرفت اين نگرين
 در سلطان بهادر كجوايت چون در فتح راجي سپين معاونت سائيه
 بجاء آورده بود مرتبه اش افزوده بخطاب سنا ام شاهي امپراتر خشيده
 او پسر اچند اس و او پسر سنا سید اس و او پسر گور گداس و او پسر
 كهو جي است اگر چه از قدیم بزرگ در خانه حاكم كره بود ليكن بزرگ اعتبار
 نبود و اين كه جي يعقل و تدبير از بزرگان ديگران ملك كش كويان
 چيرى ميگرفت و تا صد سوار و نه هزار پياده او را فراهم نمود و پسر او
 دلسپين در اس پدر را بكار برده رتبه خود افزوده و پانصد سوار و
 هزار پياده او را جمع شده و از قوم راجه پوت بسيار از سوار و پياده
 نگاه داشت و او را دو صاحب كزار و رتبه هم رسيد بكي از
 كه صاحب اسكان حمر بود و دو مزرعات پرنار و بغروغ عقل شان
 رياست عظيم ان ملك يافت و بعد از و حكومت انجا به پسر او راجه
 در جيل سالكي رسيد بعد از و پيس اس ننگور و كلانيه انجا قرار گرفت
 اين من در اس بد ذات بد كردار حيله اندوز بود همواره خلاف رصا
 پدريت و بر او خويش ان ابدى سر انجام دادى پدر مقتضاي عطا
 او را چند گاه مجوس داشت و باز بعد و پيمان بر او ردوان پل
 باز بر عادت خود رفته كارهاي ناست ايته مپش گرفت و كنجينه
 مپش سنده و پو حيدر اجه پتير رفت در اجه او را پسر خواند و بر سنده و پو
 ملامت سلطان سندر لودي مي آمد او را پش پير بهان پدر اجه

رام چند که خورد سال بود گذارشته متوجه شد او در انجا رشت ظاهری
 به اسم رساند پدر را در اخذ اس چون ازین بدولت ناخشنود
 و یله عیدی خود را به لیر میان خود جو کید اس مقرر سخت در اول نسبت
 کلان را منظور داشته قبول این معنی نمیکرد که با وجود برادر کلان این
 مهم بنام من شایسته سعادت نیست امن دس پر دولت میر را
 از شنیدن ان که پدر لیر میان را اعتبار می دهد الغار کرده برزد
 در خانه مادر خود را معینان شده با اتفاق یک از خواص راه که از
 قدیم با اول نسبت شایسته حسیه قصد او کرد و مردم بجوم کرده او را
 مقید ساختند و کس پس ان لیر میان فرستادند او قبول این معنی نکرد
 که قصد برادر کلان خود که بجای پدر است از من نمی آید چون او حسرت
 ابدی برای خود سر انجام داد روی او را چه نیم هر چند مبالغه کرد
 سودمند نیامد و تجرد کرده راه صحرا گرفت و ان دو مصاحب
 حقیقت اندیش بر جاده وفا ثابت بود اختیار ملازمین را و نکردند
 بلکه حقیقت حال را بر راه بر سنگ دیو نوشته تحریر کفرین نمیکردند
 و راه از سلطان سکندر رخصت گرفته جمعیت تمام به ان ملک رفت و امن دس
 در عاب جمال تحصیل شد و اگر چه تاب مقاومت راه نداشت اما چنان
 ظاهر ساخت که از نادانستگی و خبط دماغ قصد یک پدر کردم اکنون
 به پدر دیگر چون مجار به بنام چون راه ان ملک را تسخیر نموده و گمان خود
 گذاشته مرا جمع نمود امن دس مذکور در انشای راه با معبود
 امل ملازمین را چه کرد و بعد از زاری راه گناه او را بخش نموده همان ملک را

با لیر

با و سپرد داد همیشه کرسی داری کار بد خود بر خود نغزین کرد پس
 و معلوم نیست که این معنی از ابله طرازی او بود فی الواقع در بر می خود
 اکاه شده پیش خود و خلق نثر مندی که ظاهر می ساخت چون به تپت
 خانه شناخت نوبت حکومت به دلپیت سپرد رسید داد و هفت
 سال سپری کرده جهان را بدرد کرد چنان مسموع نشد که سنگرم را
 پیمت را ز کونند اس کجما او که از ملا زمان او بود خورشید نمود
 که زن تو چون حامله شود وضع محل درون حرم من بکند اگر دختر شود
 از زن تو و اگر پسر شود از انانام خود ممنوب گردانم و کیس برین سپر
 اطلاع نیابد گویند درس مذکور فرمان پذیر گشت و چون از زن او
 سپر ظهور آمد از راجه به سپری خود بر درشت نام او را دلپیت نهاد
 و رانیه در کاویا را با این دلپیت نسبت کردند و چون دلپیت را
 عمر سپری شد سپرد و بیزار این پنج ساله بود رانیه در کاویا
 با اتفاق ادما کا بهمه دها بر همین اسم را جلگی بردلسته معنی زریک
 بود متکفل شد و در لوازم شجاعت و تدبیر دقیقه مهمل نمیداشت بعقل
 دور اندیش خود کارهای غریب کرد با باز بهادر و میانه با او را محاربات
 عظیم دست داد و همه جا غالب آمد تا بهت هزار سوار خوب در جنگها
 همراه داشتی و تا هزار فیل نامی پیش او جمع بود و خزاین را جهاب
 ان ملکیت او افتاد تیر و نیدوق خوراند ختی دیوسته لشکاره

و جانوران شکاری را به بندوق زدی و عادت او بود که هرگاه سگ
که شیر نمودار شد آب نخوردی تا او را به بندوق نه زدی و در نرم
در زم از دوستان و دوستان است لیکن عیبی بزرگ داشت که هجوم
خوش آمدگویان بکام و ای صورتی مغرور بود تا از اطاعت رعیت
شانتها بی بجایاوردی چون صفحان ملک پسر را فتح کرد در کاوی
مذکور لشکر و شجاعت و عقل خود مفتون بود از چنین همسایه نداشتند
نبودی صفحان در ایام قرب جوار ایوان ملایمت و موانست
مفتوح داشته حرفیان جاسوس نهاد و تا جران بوشمند بولایت
میفرستاد و از نکند فاضل و محارب انرا بواقعی می نمود و چون بر
و فوج جمعیت از خزان و دفاین ان عورت اطلاع یافت بفرست
کتخزانی ان مملکت در خیالش افتاد و میل انغوش عروس را
بلاد در خاطرش خنید در بدایت بله و لعینش امده دست خط
و خال شاهد ملک در از میگردد و شرع در تاخت و تاراج مواضع
و قریات سرحد می نمود تا درین حال حکم شاهنشاهی باده هزار سوار
و پیاده فراوان لغزمتی کمر خنیت چیت کرد و محب علیخان
و محمد ارخان و زبیرخان و بابای قاتل و نظر بیاد رواق محمد
و جمیع کثیر از جاگیر داران انخذ و دیام عالی همراه او شدند و رای
ست غفلت بوده بکام ای سرب می برد تا که همان خبر رسید که عاقر قاصد

بادشاهی

۶۵
۱۵۵

بادشاهی بدموه رسید و آن از شهرهای معتبره ولایت اوست
سنگ تفرقه در هنگامه غور و افتاد و لشکر بجهت کرد و اوری و پکا
رساندن عیال خود متفرق شد و زیاده از پانصد کس پیش او ماند
بجز در اجتماع این واقعه را نیز از حیرانی که داشت متوجه عساکر مضمونه
و از راه تنور که پشتری از غور خرید و کارزار استقبال کرد و بار
که متکفل اشغال حکومت او بود از متفرق شدن لشکر خود و فرزندی
لشکر بادشاهی چنانچه خیر اندیش دولت گوید پیده از همین سخن
بر درشته گفت رایز چو را داد که این برسم زدیک لشکر از پانصد و قوی
تست من که سالها ریاست این دیار کرده باشم در حوصله فطرت
که بختن یک بکند مردن بنا موس خوشتر از زلبین بعاست پادشاه
داد که اگر خود می بود دیدن من صورتی درشت اکنون انمردم قدر مرا
چه دانست بمان بهتر که مردانگی فرود شوم تا چهار منزل رو بروی لشکر
مضمونه آمد اصفهان که آن تنذی و تیری می رسید در دموه توقف کرد
بارایه هم نادر و نهر کس فرام امد اعیان دولت او متفق شده
گفتند که قرار داد جنگ سخن است اما سرشته تدبیر از دست دادن
نه از این شجاعت و فرزانی روزی چند در جاهای محکم بر سر
خیزان از نظام باید کشید که تفرقه لشکر با جمعیت کراید رایز این سخن

استماع نمود متوجه درخت زار شد مغرب رویه کرده برآمده بحسن تدبیر شمال
رویه کرده برخت زار دیگر آمده است در آن مغاور میرفت تا آنکه
بموضع نرایی که مشرق رویه کنه است رسید و آن جای است
راه برآمد و در آمد پس دشوار از چهار طرف او کوه ها سرنگشته
و ای در پی خود دارد کوز نام و یک جای دیگر در یابی خوشخوار نریده می رود
و کوهی که از گذشت آن آب واقع است بعد از عبور از آن کوه
بان موضع رسیده میشود پس تنگ هولناک اصفهان که خیرای ای ای را
مشید در دموه توقف کرده بودند یکبار که از راز نریده میسر شد هر چند
بجبت و جوی یک نر از ستاد چون ملک غریب بود اطلاع بر احوال او
نیافت از خود را مکه رسانید مواضع و قریات را بعقل آوردن
و چون از راز نر اطلاع یافت جمیع را مکه گذارشته خود بدین حال
خبر بر این رسید که لشکر آمد سران لشکر خود را طلب داشته مشورت
که اگر جای دیگر مصلحت میدانند تا فرام آمدن لشکر را جای بر سرده شود
خاطر من خود خوانان جنگت تا چند پناه بدرخت فولام برد هر کوه
بر درخت است که حکیم من شوق ثالث ندارد یا بعلمم فوفین
یا نصرت مندندان افرایم مردم او که تا پنجه را کس جمع شده بودند دل
بر خیک نهادند روز دیگر خبر رسید که مرکز کوه را که محل در آمد است نظر محمد

واق محمد و جمع کثیر از بهادران بزور گرفتند و در حین درس بیس که
فوجدار فیضان بود در انجام برداشتی فرود آمد پیش گرفت رانده سلاح را
و مغفول بر کرده بر فیض سوار شده با بهادران مستعد جنگ با سبیل لایق
ایمان شده می آمد و به دلیران و دلاوران سپاه خود میگفت که نیز جلو
میکنند و نگذارید که حریف در میان آید تا از هر طرف آماده جنگ باشد
شکر را برداریم بخمانند اندیشید بود نظموارد و جنگ عظیم در بخت
و از طرفین بسیاری بجاک افتادند تا سید مغل شربت خوشگوار ^{سپاه}
مردانه در کشیدند و رانده غلبه کرده تعاقب کردند تا نمود و از کوه
روز افزوده بود اعیان ملک خود را طلبیده مشورت نمود که صلاح
چیت هر کس در خورد ریافت و مقدار مردانگی خود سخن در میان آید
زاینه گفت مناسبست که امشب بران لشکر شیخون اوریم و کار او
بازیم و اگر این را قبول نمیکنید همین جا که آمده ایم شب برون آوری
اماده جنگ بشیم و اگر نه صباح این سر کوه را از صفحان خود آمده خواهد
و متوجانه استحکام خواهد داد و کار رسان شده مشکل خواهد شد رای
بجس بران قرار گرفت از خوفت جمهور گزید از میان منزل
که آمده بود برشته رفت و به پیش ما تم رسید با می خود پر در حمت
و چون بخانه آمد به بعضی از یکمستان خود انداخته شیخون در میان

هنگامی که بمحضت خود نیافت چون صبح شد همان طور که رازی برای
صایب خود دریافت بود بطهور آمد و اصحان با تو نجانه خود را در
سر کورا محکم کرد و عاقرنصوره در کوه درآمد رازی با مستعد و حبس
بر فیض کران کسب کیا میساربان نام که سر آمد فیضان او بود و کارش
بر آمد و بار بارش صفوف برداخت و فیضان مست را هر جا در مقام
خود باز داشته اما در پیکار گشت و بعد از انقاي رفواری کلر
از تیر و تفنگ مخفی و شمشیر کشید راجه بر ساه بر رازی که رسم رازی
بر بود حمله ای مردانه نمود و کار نامهای غریب بجار آورد و شمشیر
میان و مبارک شان فوج دست برد مای دلیرانه کردند تا پس
روز بار راز در خورد و نوعی گرم بود که اگر شرح وقوع آن بر درخت
مبالغه محمول شود سه بار راجه بر ساه فوج فیروزی مانتر را برداشته
در مرتبه سوم زخمی شد رازی چون بر حال بر آگاهت یافت مردم
را عمادی خود فرمود که او را از رزمگاه بامن رسانند فرمان پذیران
او امتثال امر نموده او را بکوشه بردند و بدین بسجعی کثیر از معرکه
بر آمدند و فتوری عظیم بشکر رازی راه یافت و زیاده از سصد کس
پیش او نماز و غنیمت و نه پی پدید آمد و محنان بها در آن خود را
بجنگ گرم در شسته است تمام میکرد که تیری از کماخانه قضا بر سقیفه
راست او آمده از روی چرات از او بزد کشیده بیرون انداخت

و پیکان ان درون ماند و بر نیاید و مقارن ان تیری دیگر کردن
 او رسید انرا نیز بدست سمت خود کشید و از افراط درم غشخی بود
 استیلا یافت چون رفته رفته بهوش آمد او بار که از قوم کمیندا
 لشجی غت و کجپتی امتیاز دست در پیش فیل او سوار بود او را
 ضحاط ساخته گفت بمکی نیت در تربیت و رعایت تو ان درم
 که بگیرد بکار ای اموزان روز است که مغلوب خبک ام مبادا
 مغلوب ناموس و تنگ کردم و بدست مخالف در ایم حق نمک بجار و بیان
 خجبره کار من باز دل کجبت او برین سنگدلی قرار نداد و گفت
 دست مرا توانایی انت که باین کار پردازد و از دوستی که عطایا
 ترا برداشته چنین کاری دور از کار چون تواند کرد از من اینقدر
 میشود که ترا ز معرکه جانگاہ بیرون برم چه برین فیل با در فتا اعتماد
 دارم رای از استماع این سخن که از نرم دریا خیزد بر هم شده و نام
 که بر من چنین عاری پسندی و خجک کشید کار خود ساخت و مردانند
 رختیستی بر لب و جمعی کثیر از یکچنتان او درین وفاداری در
 خصوصاً کنو کلیان بکسیلا و چکر بان که حله و خاچمان و کت و مبارک
 برهنه بو فاداری نقد حیات را در کار صاحب خود صرف نموده
 بچمان عدم شتابند و فتی بزرگ طراز فختای شکر و تقدیر اندند

نظهور بپست و مانهر فیل و غنایم نامحور بدست اولیای دولت
رفتاد و هلم مال موفور بدست اید و اسم ملک وسیع داخل ممالک خود
شد مدت حکومت رازی مذکور شانزده سال بود و چون برق
حکومت رازی فرو نشست و در عین حکومت رازی دست او بار
خاک فایر بر سران عورت و الا نزا و نجات اصفهان بعد از هوه ماه
که خاطر از میان ولایت جمع نمود و به تسخیر قلعه چوراکه آورد
و ان حصار مملو شرافیه دفاین و نفالین جوهر بود که عمرهای
را جهای پیشین در جمع ان سعی ناموده بودند و انرا استند است
خیال کرده و عاقبت هم باعث هلاکت و ضحمت ایشان شد
سپاه نصرت را تاب بغرم تسخیر ان حصار زرین که محمت است و در
هوای ان خزان دست از جان شسته در خدمت اصفهان است
پسر رازی که از جنگگاه بر آمدن بود در ان قلعه محکم داشت باید ان که اقبال
بجنگ پیش آمد و بانکه جنگی قلعه مفتوح گشت در اجمه ارادانه فرودت
و بجهت ان نظام هم جوهر بروج کایت و میان بهیکاری رومی را متوجه است بود
چهر اسم را جهای هندوستان است که در چنین وقایع از جویت و بنیه
و حسن و روشن و امثال ان جائی بقیه میکنند و عورات را خورهای نخوانی
آورد و میوزند و انرا جوهر نامند این دو نوکر مخلص باسیان ناموس بودند
این خدمت بتقدیم رسانیدند و هر که از کوه عقیق نقا غل می نمود و جوهر است

ایشان بهوج مذکور میگذرانند و از عجايب قدرت آنکه بعد از چهار روز
 که در آن محوطه آتش زده بودند و آن خرمن کل همه خاکستر شده بود
 چون در آن روز گذارند و کس زنده برآید که چوپا بزرگ جابلان
 آنها گشته از آتش و قاسیت کرده بود کلا و تپه نام خواهر را نیز و دختر
 راجه پیراکن که برای راجه آورده بودند و هنوز با او نرسیده بودند
 دوزن که از آن طوفان آتش برآید بودند بر زمین بوس عنبر گشته
 ابروی دولت یافتند انقصه چون قلعه مفتوح شد از تمام طلا و نقره
 و زر مسکوک و غیر مسکوک و مرصع آلات و جواهر و لایله و سهکل و تماشیل
 و اقسام مرصع و مکمل و صور جا نوران که تمام از زر ساخته بودند دیگر
 نفایس و اجناس خارج از اندازه حساب و قیاس بدست اصفحان
 که تنها بر آن دست تصرف یافته بود آمد صد و یک پراشرفی علی بن
 و چندین سیاه و شبای دیگر که از حیطه احصار در احصار بیرون بود
 و چون اصفحان را بمساعت بخت بلند که از پرتو نظر اقبال بخش
 حضرت شایسته بود چنین دولتی روی نمود در چنان مکتب میرايد
 که صاحب خزاین و جواهر بقیاس شد در تبه اعتبارش از آنچه در ظرف
 کجند بهم رسید چون عقل درست نداشت این باره هموش را با حوصله
 او در ظاهر سخت یکبار یک راه صواب گذارشته که از آن نفایس
 اجناس و شرف جواهر و لایله را اقبال نشانار تا که دولت و رفاه

که ساخته خود را در میان دیده غبار او بار بر ذوق غرت خود بخت و آن
تیر بخت نادان که لوح خاطرش از نقوش اصلاص ساده بود بلکه
از رقوم الصاف حریفی بلکه نقطه بر آن ننهاد از جمله کپه از زنجیر
که بستش افتاده بود همین دولت فیل بر سمش بدرگاه معینه
فرستاد و کپه هم نفایس لطایف را خاک بوس کرده و بر ساده
حکومت کرده کپه زده عمری بغفلت میگذرانید و حضرت شایسته
بموجب جهان بخش نظر بر آن اسباب نفروده از خیانت او
را غماض عین فرمودند و چون به نصرت رایات جلال مرتبه سیوم بقصد
تا در عین قیامان زمان بصوب جوپور اتفاق افتاد اصفی نرا
مخضو اقدس طلب فرمودند و او منشور عالی را امثال نموده متوجه
بوش و در حین که عرصه جوپور محکم منصور بود سعادت سنبلا
عقبه قدسیه دریافت و تفضل آن کسایه بجای خود رقم پذیر خواهد
اعطای انوار عدالت از فرمان سلطنت شایسته به نسبت خواجهم
اقتضای دالای سلطنته در باز پرس معاملات الت که دوست دشمن
و خویش و بیگانه را منظورند رشته داد مظلوم دهند و پادشاه مظلوم در
کریبان ظالم بپند تا مخصوصان دولت عظمی و مسووبان بارگاه عظمت
خصوصیت نسبت خود را سرمایه ستم و ستیزه نگذاشتند و اگر عیاد با ستم
از دست چنان امری بظهور آید در رکعت کردار آن در رسا شدن آن
مظالم اندیشه مند نبوده در عرض احوال ستم رسید با دلیری نمایند

۱۲۲
نما محمد که این سوره علیا در فطرت ذات مقدس شاهنشاهی بدان
کونه است که قوت بشری در توفیق ان بعجز اعتراف نماید و این خصلت
جهان پرور بپشت بوضع و مداخله بر یاد رساند اقدس و در رعایت
دست قدرت است طبقات عالم به پشت گرمی این شمیم کریم همواره
در عاقبت رباب مسرت بوده در عبادات و عبادات و فضایا
معاملات خوگامیاب امن و امانند در او ایل این عنایت الهی
و واسطه همد و همنقاد و یکیم که غنغوان زمان عدالت رور می عنوان
و بساجه داد دهبی بود خوره عظیم که برادر اخیای همد مقدس حضرت مریم
مکانی بود و چون از نسبت معنوی رایجی نداشت این نسبت صورت
داروی بهوشی ان بدست به اعتدال شده بارها خود را همد
حرکات نامتائیه میساخت در زمان سعادت این حضرت
جهانناز حینت رشیا را چون وقت مقضی مدار بود از حضرت
همد مقدس فرموده از و میگذرا میدن خباخچه در سال یورش جشان
قصه خوله رشیدی دیوان از حضرت کرده به تیغ به اعتدال خون
ان طوره غزنی ریخت و بعد از ارتکاب این حرکت شنیع فر فرموده
بکمال امد و باز التجماعت مقربان لطف قدس با ریافت و محدود
مصدر اعمال نالیندن شد تا آنکه او را از خراج کردند و بسفر حج از دست
و شرارت بر شرارت افزوده باز همدستان امد و همان زمان
اخلاق بروی کار او در روزی در دولت سرای شاهنشاهی

که اعیان مملکت و ارکان سلطنت جمع بودند با میرزا عبدالعزیز
که در سلک امرای عظام منکک بود بی جهت جنگ کرد و متعین حکایت
بر سر او دید و او را در مشت و لگد گرفت و مرتبه دیگر به میرانخان
بهشتی پیش امراء دست بکار دبرد و باز او را اخراج کردند و خواجهم
بکجرات رفته بهشت خوی بد خود روز و روز کار بد میکند راستند
و از بد خوئی و پیریشان حایر انجانا نتوانست بود روی توجه بدرگاه
کیتی سپاه آورد و در اول مرتبه که در آن خلافت گرفته است
بدولت ملازمت سر بلندی یافت و بغایت در رعایت ممتاز افاق
در از انجا که نهاد و به اعتدای سرشته بود بصدد پایک و به ملا حظگی سابق
برده کنای جوهر فطرت خود گشت پیرانخان درین مقام بود که او را
بویا یک سارد که از راه مکر بکجرات روانه سازد و درین اثنا تفرقه او
روی نمود و خواجهم بوسید انتاب این دو در مان قدسی رعایتهای
عظیم یافت اما بدست خوی بد خود گرفتار بود و بصدد اعتدای پیش رفت
میکرد تا آنکه روزی پاپه فاطمه که از دو یک حضرت جیابا نبار جنت
بود و در سراق بیگمان آسمان مکان حضرت شانهت ای نیز با اعتبار
در پشت زهری افاد ختر او در خانه خواجهم بود و پیوسته از تا نبی
و بد خوئی در زندان بلا بود از زاری کشید نیز اران اضطراب اهل
استغاثه نمود که خواجهم بخوابد بر کنه رود و ختر مرا همراه برد و از بد خوئی
دید که از در طینت است مضدان غفیفه بکیناه کند و مکر این عرف

بر زبان راند در دار الخلافه از معدات شاهنشاهی اندیشه مند بود
مکتب این امر نمیشد اکنون در اینجا گیر بر دعای چه خواهد بود حضرت
برزاری آن عورت قدیم خدمت ترحم فرموده شیخ بخش خاطر
بقرار او شد ندو بر زبان اقدس گذشت که مابعد دولت عزیمت
شکار در ایام بخاطر تو از راه خانه خواجه خواهیم گذشت چون او بر راه
امه ملازمت کند نصیحت او کرده عاجزه تر از آمد بعد از زمانه
آنحضرت از ادراک شهر نهضت احوال فرموده بر کشتی سوار شده
از اب چون عبور فرمودند و بجانب خانه خواجه معظم با مخصوص چند که
از بیت سزایه نبود روان شدند از آنجا رستم خان و طاهر محمد خان
میرزا غت و قلی خان و شمان خان و پیش رو خان و حکیم الملک
و جمیع دیگر از خاصان بطا قرب بودند چون با همواری خواجه معلوم
میرزا غت و پیش رو خان را پیشتر فرستادند که خواجه را از مقدم غایب
اگاه ساخته بشاه راه استقامت او رند در رستم خان و مقبل خان نیز
بعد از آن روان شدند که خواجه بعبادت خود در مقام دیوانی باشد
معاون طاهر محمد خان شوخوان دیوانه بی اعتدال از طاهر محمد خان
و پیش رو خان شنوده که حضرت باین روی آب گذشته است
فرستاده اند بشویش در این میگوید که من پیش حضرت می ایتم و قسم
توجه هم سرای خود میشود زهره آغاز حمام برآمده در جاسر خانه لباس

تازه می پوشید که خنک شدن کاران عاجزه حیا رشت را تمام میکند
و سر نایب سران ایلی خود سر انجام میدهد و سر از رزن خانه پرورده
جایی که رسم خان استاده بود خنجر خون الوده می اندازد و بسیار
لمبه میکوید که من خون او نختم رفته بگو رسم خان خنجر خون بر رفته
محضو اشرف آورد حضرت شاهنشاهی چون برین سینه آگاه شدند
سلطوت قهر و صولت غضب جوشیده بدرون خانه ان بلا اعتدال
در آمدند و ان دیوانه شمشیر جابل کرده و دست در قبضه شمشیر زد و در
پیدا شدند کان حضرت از قمران عتاب فرمودند که این چه روش
دستی بر قبضه شمشیر داری اگر حرکت دهی دانسته باش که چنین
بر سر تو خواهیم زد که جان به پرواز آید ان دیوانه صولت عظم شاهنشاهی
را دیده دست و پا کم کرد و در سلطوت بادشاهی فرودفت حاضران سابط
معی ان دیوانه را مقید ساختند و یکی از کجراتیان شمشیری در کمر عقب
خواجه استاده بود که این قهر بود آنحضرت از چشم و روی دریافته
بقبضه قدم خان فرمودند که زن ان دقیقه شناس بکجرف کنون
ضمیر اقدس را دریافته یعنی لشکر دستی زد که سرش از تن جدا شد
بپای او هم از غوش شد و ان قامت پارس زمانگی بر سر با استاده بود
و چون شاه از عروق کدش تیزک میرد نگاه از خوله به پاد اعتدال

برسیدند که خون این عایزه را بچشم گناه ریختند آن سفک باک زبان
 سقا هست و نه بیان برکت و آنکه یک زوشت او را خاموش کردند
 و موی کتان و لکد زنان در یار دیه روان کردند و در بای غصبان
 محیط عدالت در جوشش آمد بموجب کم معی ملازمان او را که همواره
 در بدست و شفقت دماغی هم کاسه بودند دست و کردن سینه غرق کردند
 محاررات ساختند و آن بگردار بدولت را هر چند در اب غوطه داده
 می آمدند سخت جایز نموده از هرزه گوئی باز نمی آمد و سب بزرگان
 دین را سر نایب از راز خاطر بادشاهی داشته در آن اهتمام می نمود
 هر چند نقین بهم بود که درین در طاعت قهر مطیع موج فنا هلاک خواهد شد
 اما او از سنگدلی و سخت جایز زنده ماند بمقبل خان سیاهل سپردند
 و در آن شفقت مغز القعه کو الیا فرستاد محبوس ساخت و در آن
 مانجولیا بروز آورد و بیفاد دماغ از عالم رفت و در ظاهر قلعه بسته است
 از جان مدفون شد و از زنجیر بدیدل آوردند سبحان الله زهی اقبال فتنه
 سوز عدالت اشوب گذار از زنجیر که منتهای نیت حق است خراب و
 انوار عدل و نصف و محو آثار ظلم و عدوان امری دیگر نیست بمیان
 همواره دولت افزاست و از سواد دولت افزای این سال مسعود
 ظفر یافتن حاضرانست بر فتح خان بتی شرح این درستان است
 فتح خان و حسن خان برادر او را و ملو خان و جمعی کثیر شکر یاران

از قلعه رویتاس فرود آمده ولایت بهار و بعضی از محال متعلقه خانها
در تصرف در آوردند و سپهر سلیم خان را که او از خان نام درشت
سیروری کزین سر لشواریش برداشته خان زمان و دیگر امرای
راخذ و مثل بهادر خان و مجنون خان و برابر هم خان مشوحمه اطفای
نایب فتنه شدند چون افغانان برزور بودند خان زمان خبک را
صلاح ندیده کنار دریای سون محل اندنیاری قلعه اساس بناده
استحکام داده بود درینو لاملانا علاوالدین لاری و ملا عبد الله
سلطان پوری شهاب الدین خان و وزیر خان بزور درگاه
آمدند چه درای جهان درای سمانت ای اقصای ان فرمود که بیجا
ارجمند رهنموی خان زمان بشاه راه سعادت نموده و لعطوا
خسرو از اختصاص بخشید و در مسلک عقیدت راسخ کرد و در دست سلطان
کر راز حاکم که خود را از منسوبان این درگاه ساخته بجان زمان
بوسته بود و خطبه شانت است به خواننده او در اینر استمال الطاف
په در بیع کردانید و اگر مصلحت وقت باشد بستان بوس این درگاه
که اکثر ابلت صوری و معنوی است راستد این فرستاده بادرین قلعه
بخان زمان نوید عنایت رسانیدند و بصورت و بی تعویب او فرمود
او را در حین اضطراب بفتح و نصرت مقرون گردانیدند روزی این فرستاده
سپس خان زمان نشسته بودند که افغانان تیره را لشکری ادا رسته و

و فیلان مست معرکه سرانجام زن را اعتضاد خود ساخته متوجه قلع خانزنان
 شدند و او فوجی از آنسته معرکه ارانی میکرد که تهور نهادن بدو
 مذکور در رسیدن و مجبور در فوج خانزنان بر داشته در هم نوردیدند و لشکر
 تمام کربخت و افغانان بتاراج منازل و محال ایشان مشغول شدند
 و درین هنگام که کار برین نخوت مندان دشوار گشته بود اقبال روز
 افزون شد نهایتی حفظ انتساب صوری این کوه بدرگاه معیل
 نموده در بدایع نگاری در آمد و جمعی ازین نادره کاری الت که خانزنان
 با معدودی در پناه قلع خود در کین فرصت بود که کاری بسازد و یا
 کوشه کرد حسن ثنی بر فیل بخت بلند نام سوار شدن با جمعی رو برد
 مردم قرار نمودند او با چندی که مانده بود بر قرار مردن خود داده سگی از
 بروج ان قلع رفت و دیگری که در ان تعبیه کرده بود چاق کرده پیش ان
 فوج مغرور که چون فیل مست عربه کنان می اند توپ را سردا سردا
 توپ بهمان بود و رسیدن بر سر فیل همان فیل را گردانده بر زمین
 سیلانک است اینرا خست درین فوج رو بگرز نهاد و از نایب ایزدی مقارن
 این عتبه الهی کوه پاره نام فیله که بر امتحان در حینه که بهادر خان را
 بمالوه تعین میکرد داده بود در ان حدود مستطاح مقید سلسل عربه
 چون بود در انتهای انهم فوج خانزنان فیلبانان افغان از
 کشته سوار میشدند که او در مقام بدستی در آمد و یکی از فیلبان افغانرا

که در آن نژدیک بود بر خاک هلاک انداخت و شورشی غریب میداد
افواج افغانان این را شنودند که اقبال دانسته فرار نمودند و افغانان
که دست بتاراج برداشته بودند یکبار یک سر رشته ندیدند دست داده رو
بگریز نهاد و باستماع این تائید غیبی فرار نموده باز به هم رسیدند تا قتب
افغانان تیره نخت نمودند و غنایم و افر و فیلان نامی بدست افتاد
و محض اقبال شاهنشاهی این چنین فتحی عظیم روی داد و بعد از ظهور
چنین نصرتی خاتمان مراجعت نموده روی تجوز بر آورد و از زبانه
فرستاد های شاهنشاهی را با احترام تمام روانه ملازمت ساخت
و از سواخ قدوم کرامی امیر مرقضی است چون در کاه جهان پناه
جمع نادره کاران روی زمین است چه ایند تعالی ذات مقدس
بادشاهی را مستجمع جمیع کمالات و جامع فنون مضایل و حادی قسام
فواصل ساخته است متفردان هفت اقلیم ترک او طان و بلدان کرده
روی توجه باین مقدس آورده کامیاب سرور میگردد و از عجایب
دانش اساس هر حکمت و صنعت از حکمت الهی تا درود کری که در کار خود
یکانه عصر باشد چون نصیحت فیض منقبت حضرت شاهنشاهی می رسد
چندان سخن دقیق در آن هنر و پیشه می شنود از استادان این فن
بگوشش او رسیده باشد و یقین خود میکند که پوسته اوقات کرامت
مصروف بهمین است و بس فراخی حوصله و نیر که حال در آن پایه که از

مرتبه اعیان بدرجه افضل درخور مخاطب کلمتی صعود و نزول فرموده
 مخاطب خلیش را کامرادی صورت و معنی میکردند از آنجمله سید اجل
 امیر مرتضی که از اسماء طایفه علامه هر جایز بود و در فنون معقول و منقول
 ید طولیا داشت طواف حرمین شریفین نموده محل اقامت بعقبه علیه
 که کعبه و فود برکات و مشعر قوافل سعادت است کشود و با این لایق
 ادراک محفل عالی نموده پذیر شد و خدیو زمان که قدر شناس جواهر
 انسانی اندامن میرزا مختتم دانسته بجایای مرام و جزایل عطیای
 اختصاص بخشید **نفت موبک مقدس شاهی بجانب مالوه و شکار**
فیل نمودن و بر سر عبداللہ خان الفار فرمودند بفتح و نصرت بازگشته
شکار فیل برداشتن و ظل مراجعت برستو خلافت انداختن
 چون بر ذمت والای سلطنته فرض وقت است که همواره از احوال
 ملک و اوضاع اعیان دولت مستخبر باشند مخصوص خود سران تنگ و صلح
 که کامیاری است شهن از حورشی سر در در فرشته باشند تا بیشتر از آنکه
 کارشان و حال ملک لفساد انجامد بفرغ تدبیر و لمعان رای چاره
 ان نموده اید و المنته لئذ که این شمیمه عظیمه در ذرات مقدس شاهیست
 بر وجه انم و مکمل شرف ظهور داد چنانچه در انا در یافتن عاجز اید
 پیوسته استطلاع خفایای ملک میفرماید و هر چند لشکار و تمثال ان
 نظا هر اشتغال دارند اما انرا پرده احوال خود ساخته لحظه وقت

کرامی را از مهمام دین و دولت فارغ نمیکند از ده همواره در لوازم خدا سپری
و هر کس رعیت پروردگار مهمام می فرماید و لهذا چون درین دلا بمسابع
اقبال رسید که عبداللہ خان اوزبک که نمک پرورده این عایدہ اقبال
در مالوہ سرخوشش دارد و از تنگی ظرف بار عاطفت کبری را میخواهد
بر انداختن کفران نعمت و رزد بنا بر آن نکار فیل را پیش نهاد غریمت
یورش مالوہ بخاطر اقدس مصمم ساختند و تباہید الہی روز ہرام ستم
تیر ماہ الہی موافق روز شنبہ بیت و یکم ذی القعدہ کہ موسمی کہ فیلان
کج خوام ابراز میت و مدہوشی جوش و خروش در زمین وزمان
بودند زمان از مستی حکمید و سیلا ہای روان ساختند شیب از فرار
عمید استند و از سرکشی و کردن فزاری فرمان پذیر چکل برق نمیشدند
رایات عالی بجانب روز سیرپی کہ پشہای فیل دارد نہضت فرمود
چون ساخت در یای چنین محمید اردوی نصرت قرین کشت از کثرت
بارندگی آب در یاد طغیان بود کجبت عبور اردوی معلی فریب دو ہفتہ
سراقات عظمت را قامت فرزد شد تا تمامی خلائی کبشتی گذشت
و در آن ہنگام کہ حلقہای فیلان خاصہ از آن دریای طوفان خیزان
میکند شدند فیلی لکنہ نام از فیلان نامی در عینستی باب فرود رفت از رجا
عوضہ کو الیار محمید موکوت ببال شد و از رجا فضا یکجا جان پرورد حضرت
فلک ارتام کشت و چون پشہ فیل از آن مقام فرسودہ تر تریکافیل نودہ

۱۳۳
ملازمان عتبار قبایل را چند فوج اعتبار فرمودند و بر هر فوجی یکی از امرار را
سر در اساخته چند بز خیر فیل مطیع و نقاد همراه کردند و طنا بهای سطر
استوار که زور کشیدن این کوه بکران درشته باشد بلکه کند فیلان
افلاک تو اند شد تعبیه فرمودند و حکم تقدس بنفاد یافت که هر جا فیل
وحشی پیدا شود این فیل منقاد ایله را از دنبال او چندان بر آید
که فیل صحرائی از ماند که دست و پا کم کند نگاه از دو جانب فیل و
جیب فیلان فیلانان سوار فیل ایله تکطاب در کردن فیل وحشی از نازند
و سرد و طاب بگردن فیل ایله مضبوط سازند و باین دستور قید کرده
فیلانان فیل خود را بر آید دران فیل را کشان کشان بر بند و هر روز
بند ریخ لایق بفیل صحرائی از راه ملائمت قریب شوند و علف من از او نازند
تا رفته رفته بران سوار شوند و در کم فرصتی باین اسلوب رام سازند و
اصید رام شدن هر وحشی ملائمت و امضا را بنده ملائمت طبع او است از گاه
و در آنه و آید بود از روی قیاس تقسیم شکار سهل اوضاع شکار فیل
که فیل وحشی عظیم حسته قوی همگی را بفیل قوی تر از او یا او مامور
خود سازند و شتر او را از خود دور دارند و باین تدبیر بر مراد خاطر او
دل طفرایند و با جمله آنحضرت توجه فیل بند شیر شکار در پیشه زور تر
ازین شکار فرمودند مردم را کرده کرده بر جانمیس روانه ساختند و خود
نفس نفیس با خاصان بساط قرب شیرانه دران پیشه شاطرا فرات

در آمدند از روز بعد از تکاپوی عظیم و حیرت و حوی تمام ماده فیلی از دور
سیاهی کرد از دنبال او شناخته و مانده ساخته بغیل دیگر بستند
و هنگام سبت او هم نیر لای کتاب در درز بر دست و پای فیلی
امه بقدر مالیش یافت اما افتان و خیزان سلامت بر آمد
فردای از روز عید قربان بود غم خان خانان که درین شکار
دلکش فترک و لرزین رکاب سعادت بود با رعیان دولت دارگان
خلافت که در آن نهضت نصرت ملازم موکب عالی بود ندروی بان
عبه اقبال در روز زمین بوس مبارک با بجا آوردند و حضرت شایسته
جبار سعادت التفات عید افزوده بغیرم شکار پای توجه در رکاب
شوق آوردند و هر فوجی بهر ناحیه که مقرر شده بود روان شد از روز
بعد از سعی تمام کله فیلماده که در سه فیلی نهم داشت نمودار گشت حضرت
از نظاره آن عشاء عید را نازه کرده باینین معهود مجموع انرا که فیلی بود
صید اقبال فرمودند و روز دیگر در سراق اجملال بوده با نظام پیش
ملک صید معلولیت پر در خشد صبح سیوم با سراق صبح سوار دولت
در آن شب که تراکم اشجار و تابل اعضان تکاپوی شمال و صبا از آن
مشکل بود تا آخر روز سیر فرمودند تا که آن بکلی فیلی که از افتاد زنجیر
زیاد بود بواسطه عظیم فرموده عبور اقدس افتاد تفاعل بر صید
عظیمه گرفتند بموجب حکم شرف مجموع فیلا نرا به پشه بردخت رانده

پایان

با بی بر فیلی بد رختی بستند و بر هر فیص صد کس دیه بان نگاه داشتند
 و طبا با از اردوی معین طلبند و آن پیشه که هرگز نرسید می کشید بود
 و چاکب رودان دهم و خیال از آن عبور نموده بودند در آن شب
 بود و موکب عالی غیرت فزای مصر جامع و بعد از خلافت شده بود
 فراتشان کاروان یا غایت بخاران رکاب سعادت بجهت استراحت
 عنبر اقدس تختی بلند از جو سبخته سقراطهای رنگارنگ در گرفتند
 و در حضرت بدولت و اقبال بران سندنش طو و سر بر عرش آرام
 گرفتند و خاصان بساط قرب مثل یوسف محمد خان کوکلتاش
 و سیف خان کوکلتاش و میرزا ملک و میر علی اکبر و حید خان که عالم
 فحاشی شده و میر عیاش الدین علی که اکنون بخطاب نقیب خان
 شرف افتخار دارد و دیگر موقبان و مخصوصان در حواشی ان نشین
 قدس دوره زدند روز دیگر که خورشید جهان تاب طلعت عالم افروز
 بر سریر ارفق جلوه نمود حضرت این شاهای صید مقصود بدام ساغر مراد کلام
 بران بخت سعادت بدولت نشستند و حاضرانرا از فرط النفات
 حکم نشستن فرموده بجهت تشریط ضمیر و تفریح باطن ساعتی چند
 امیر حرم از دربار خان استماع نمودند تا بخش انجمن اقبال شدند
 درین اثنا چند حلقه فیل بدخو که شدت سرکشی و صولت زور او را

داشتند هر فیل را در میان دو درخت بادشاهی لطیفای محکم
بر بستند و با این سالیته را نزهت تا شامگاه بجوار ای اردوی معین آوردند
و طنابها چون گنبد عیاری بران کوه بهکلان انداخته با این سالیته
مقید ساختند جهت سامان اینکار روز دیگری آن منزل مخیم خوب
عایا بود چون حید بعضی وحشی نژادان دیگر در فضای صمیم انور
مرگور بود عنان توجه بجانب ولایت مالوه تافشد و از امتداد برق
و باران ورشند و خلاها و سیلابها و فور کل ولای نوح و کثرت
کو و مفاک که در زمین مالوه میباشد کار بر گرم روان است همراه
دشواری شده بود اسپان چون اسپان ایستنا کرده می آمدند
و شتران چون چهارهائی عمان طوفان نوردی میکردند
تا آنکه بعد دشواری ساحت ظاهر قصه رنوده مخیم اردوی معین
و بسبب کثرت بارندگی دو روز متوالی در آن سرزمین که مسطح
فیض آسمانی بود مقام شد و از آن منزل براه سارنگپور نفست
اتفاق افتاد و در طی این راه از کثرت وصل و خلاها باد با بان
آتش خور با بی تاسینه در وصل فرو می شدند و شتران سبک با
راهم مویشان گرازی میکرد و بهزار حجر ثقیل جنبش میکردند و درین
خیام موکب منصوبه که سیایان را از زرد هام تنگ داشت در عقب ماند
بغیر از خمیه و سراپرده بادشاهی و یک خیمه خانانان و میرزا عزیز

کوکلانش

گوگشتش و چندی دیگر از اعظم امر اجنبیه هیچ یکی از بندها درگاه
 نتوانست رسید لاجرم یک روز در اینجا نیز مقام فرمودند و روز دیگر
 علم غمیت افراختند و فضای ظاهراً قصبه کعبه را به مع منزل محجم سزدقا
 حلال شد اگر چه درین مراحل چار و ادانه نیافته بود اما سبزیهای تر
 و تازه که در آن مرعذارهای روح پرور از فیض هوا کمال نشو و نما داشت
 از فرط طراوت و صلاوت نعم البیدل شده شوق دانه را از تن طالع
 حیوانات سرور سینه زار فرود برده از آن علقهای خوشگوار سیر میزدند
 و در آن سبزی زار شوق که مستانه کام میزدند حضرت شاهنشاهی
 خاطر از شوق پرور حتمه اردوی معیاد در آن منزل نشا طاراری
 گذاشتند و چند دیگری از امرایان کماشته خود هم عنان دولت
 و هم کار اقبال بر توسن سبک خرام بصورت مند و که مقولان خود بر لب
 الغار فرمودند و در آنشاهی راه ریشرف خان و اعتماد خان را بیشتر فرستادند
 تا عبد الله خان را که از اعمال ناسلینه خوف متوهم و خالی است نوید
 عنایات بادشاهی داده بملازمت او روند و نگذارند که در آره
 صحراهای بیدولت شود و بحاج تعجیل از قصبه که در جبله سار نیکپور
 نخستین شهر مالوه است و بیست و پنج کره مالوه که از جبل کرده معمول
 و هلیه زیاده مسافت دارد در چنین ارباب کل سبک منزل نهضت و لا
 فرمودند و مجد و دسار نیکپور محمد قاسم خان سنا بوری که حکومت آن
 نواح را با و تعلق داشت بتبارک اداری استتافته دولت استقبال

دریافت و از آنحضرت التماس سعادت نزل بمنزل خود نمود
بلو از منشار و ایشار پرداخت و قریب هفتصد اسب و ستر از خود و
لازمان خود از نظر اشرف گذرانید و از آنرا بر او ملازمان موکب و الا
که درین یورش حضرت فرجام و رفع حجاب ظلمت است بدولت سوار
متوجه او جن که در سولف ایام تختگاه ملوک نالره بود گشتند و عروضا
شهر مینامند قدم موکب غایب عشرت فرای آسمان شد همچون
هوای و بار بود و موکب و الا عطر بر کردید و شرفخان و اعتماد خان
از ترو عبداللہ خان امده ماجرای او معروضند و ظهور است
که هر چند این مخلصان و انشور کرم نفس کردند بیاطل نفاق کرای او
در گرفت و بهیچ گونه تسلی یافت و بنه و باز خود از قلعه سیرستان
تا شام توقف نمود از در بنال مردم خود ستافت و از روی ظاهر
بعضی ملتزمات و ابھی گفته اند از سر خود او کرد مثل خرمالی
و جاریه با و نرسد و ولایت مند و بدستور سابق با و مفوض باشد
و تنکر بر روی و خان قیو و اسل نخت را با و همراه کردند منعم خان
و ثوق بر عفو شامل و حلم کامل نمود التماس عفو تقبیر است او کرد
حضرت شاهنشاهی از فرط عاطفت رقم عفو بر جراید جرایم او شنید
ملتزمات او را بوقف قبول داشتند منشور عاری متضمن مشایق
و عهد در خراج مقاصد و مطالب باز مصحوب اعتماد خان و دربار
مقرر ساختند درین هنگام که طلال جلال بر متوطنان قصبه دینار

کستردند

و ظاهر این قصه معکروالاکشت کی از غور است تم رسیدن بغریا و آمد
 که محمد حسین قوری یکی عبد الله خان ستم برد خرنابانغ من کرده و خانه
 تباراج برده است حضرت بزبان قضا تر جان فرمودند که خاطر جمع است
 منظر ظهور انوار عدالت بپوش که عنقریب او را بسیار عظیم خوارم
 رسانید از غریب دور بینی حضرت شانت ای اندک اول کسی که گرفتار شد
 و بسیار شاه عدالت رسید سزای او بود درین شهر موقوف عرض
 رسید که چون خبر الفار مکتب غایب بعد الله خان رسید از آنجا که فاینا
 خایف است هلاک خود را یقین پذیرد شد و خویش تن را مغلول
 و مفید شخمه قمریانه غضب شانت ای دیده رد بر راه کریر نهاد از منند
 بجانب نوایه شتافت و حضرت خدا یگانیز بدولت را قبول از خوب
 مند و مصروف فرموده بهمت بر تعاقب ان بد کردار کما شند جمعی
 از امرای اخلاص نهاد مثل میرزا ملک و مقیم و محمد قاسم خان سیاه پور
 و شاه فرالدین و شاه قلیخان محرم و دستم خان و معصوم خان فرخوری
 و قلیق قدم خان و خرم خان و قلیچ خان و اعتماد خان و چغی خان
 و چند ی دیگر ابرسم هر اول بیشتر روان فرمودند تا گرم شتافت
 سر راه بان گمراه بگیرند و خود نیز بذات اقدس با چند ی از مقربان
 سریر اعلی در الفار شتافته ترک شدند و از هر روز دین بیست و چهارم
 امر و دماه الهی موافق سینه بیست و ششم ذی حجه وقت شام موضع

لوائی تروال جلال فرمودند از آن بخت گذشته پیشتر ازین که بختی فرمود
سنت بدولت و اقبال در مدینا توقف فرمودند و در اثنای راه
اعتقاد خان و دربار خان که برای انهمون ان کمره نامزد شده بود
رضت یافتند که ان کمشه بیابان نادان را بنصایح پوکش فرا
ساکس ساکت شاهراه سعادت کردند و صبح ان از لوائی بیشتر
نهفت و قعش در اثنای راه فرستاده ها بر کشته آمدند از اینجا
که روزاد بار او هست حرف موعظت را بر ضد لغت خیال کرده از اقبال
گردانیده است اتفاقا قائل فتح و نصرت نام برد ما را که بر سر
نامزد شده بودند بموضع باغ هدایت نمود و از اینجا معلوم شد که ان
سورین بخت بنه و بار خود را بیشتر فرستان و خود توقف نموده است
تضار مردم بر اول بوسط نشیب و فراز زمین از پیش یکو افتادند
و معدودی مثل محمد قاسم خان نیشاپوری و خال عالم و شاه فلینی محرم
و سماجی خان و خواجه عبداللہ و میرزاده علیخان و سید عبداللہ تین
طلبکار بنزد شدند و غنیمت را بشیبه سر گرفتند و عبداللہ خان همراه
خاقل از جنود غنیمی از بخت پر شگفتی بر کشته میجنگ آمد و با همرازان خود
گفت که موکب عالی در چنین وقتی از راه دور الفار کرده و کس کم سینه
و ما مردم بسیاریم و بر زور همت لبه به متوجه نیکار شوید و باین اندیشه
ناصواب رو بکنجک آورد و با جماعه راه سینه دکا زار پیش گرفته
درین مویدان اقبال داد دلاوری و جاسباری داده معرکه

نبرد داشته بودند که منتهیان چابک دست حقیقت حال بعضی افسوس
 رسانیدند در ایات اقبال نیز در نهفتن تعجیل نمود درین روزگار
 سلطان از نامعامله همی و خود در انش ناقص خود حرف باز ایستاد
 از الغار بوقف عرض رسانید قمر بادشاهی در جوش آمده دست
 بشمشیر کردند و از کمال غضب بجانب او متوجه شدند و ان بپوش
 از اسب پیاده شده در دست و پای لشکر اقبال پنهان شد
 و حضرت نیز بدولت از اسب فرود آمده با او رسیدند و شمشیری
 برداندا خشد چون ان تیغ کمانده هندی بود تا بدیم نرسید و قهر
 بادشاهی چون او را بر خاک مذلت افتاده دید دیگر محافظت
 فرمود و دست از دوازده درشت و اهل حق این غضب لطف بر داشت
 بر جای خود بود تا همه کس رتبه خود دانسته در خوران عرض نمایند
 مقرر خورد در اندیش است هر که ملازمت حضور را در خور بود لاتی
 بطاعت نباشد و هر که نزار او را بساط اقبال شود در خور نشست
 نتواند بود و هر که بدولت مجالست امتیاز یا بد رخصت سخن نداد
 و انگاه بخدیو عالم و هر که رخصت حرف سرایی یافته باشد سالیتمت
 که در مطالب جرات در نقیض مقاصد از جنم بادشاهان کردن و خلقت
 رای این بزرگان رفق ناستوده خود را بسپندید و خوردند است
 مکر و فتی که این بزرگان عایانها و یکی از دور بینان بساط غریت شدند
 بر یافت خویش این پایه عایان داده او را در ملازمان خود ممتاز فرمود

از زمان که حقیقت حال او در لباس نیاز مندی بموقوف عرض رساند
بر اینیه حق خدمت بجای آورده باشند و با جمله حضرت شاهنشاهی در ایات
اقبال را که طراز فتح و نصرت بران مقصود و مربوط بود و حرکت داد
و خلال اقبال بر مبارزان اخلاص پیشه که ستره دین و خود بدولت سعادت
بجوانانگاه نصرت در راه بجای رسیدند که تیر مخالف از بالای سر حضرت
سکندشت و محافظت از دین از نهام حوادث سپری میکرد بهت از
حضرت خانخانان مغسوم خان و بهت دیگر اعتماد خان با پی نیات
رفته بود و درین هنگام که نایب پیکار اشتغال داشت بالهام عینی
حکم جاری شد که نقاره فتح بلند اوزده سازند و حضرت خانخانان
مخاطب ساخته فرمودند که دیگر جای توقف نیست بر سر غنیمت با بدتاخت
و در مقام ان شدن که عثمان رخس اقبال سبک بگذرند خانخانان
بزرگان عجز عرض داشت که خوب بخاطر اقدس رسیده است اماهای که
تازگی نیست اینک مجموع ملازمان فدائی یکجا شده می تازیم درین
حضرت ششم الوود در مقام تاختن شدند اعتماد خان از فرط اخلاص
صلو حضرت گرفت و حضرت برد اعراض شده بیشتر توجه فرمودند
در نیوقت غنیمت شکوه بادشاهی و جمله معرکه ربائی شاهنشاهی
که کوه تاب ان اندر در برای العین دیده پای از جای دل از دست داد
فرایه و شکوه از دین که بمغضبان این شمسوار میدان سمیت بود ان
بید و تان سیه کلیم را برداشته زیر و زبر کرد و چندی از مردم معتبر

عبداللہ خان یقتل رسیدند و بسیاری از ان شیرہ بختان ہزاران
 خوردی و کوناری دستگیر قوی داستان معرکہ اقبال شدند
 و فتحی کہ کارنامہ ازمان داد و در دست محض صفت اقبال رہ نموده
 و اعیان عقیدت کرن ہم باہمی کردہ ہمراہ موکب منصور رسیدند از
 سبید کسی زیادہ نبود مثل نعم خان خانان و میرزا غزیر کوکلتاش
 و سیف خان کوکلتاش و مقیم خان و محمد قاسم خان سہا پوی
 و میرزا ملک و میر علی اکبر و شاد قلی خان محرم و دستم خان و معصوم
 فرخوردی و قلیچ خان و رحمن تلخان قوس سکی و خرم خان و قلی
 قدم خان و خواجہ عبداللہ و حاجی محمد خان سہتا نی و عادل پیر
 شاہ محمد قنداری و مطلب خان و راجہ تودرمل و راری تیردرس
 و خاک رودزیر حمل و مراد سبک و باد وجود انکہ لشکر منصور در غایت
 کمی چنان راہ در چنین وقت قطع کردہ بر سر سارزت آمد و لشکر
 غنیمت انچہ رو بر و با استعداد تمام آمدہ بود از ہزار سوار زیادہ بود
 بہ نیروی تائید انیز دی فیروز مندی رودی داد جائی کہ اقبال
 بکار خود در اید کثرت عدو در جہ اعتبار نماید و زمانہ کہ کار و پایا
 و بدراج در امداد باشند خاکلیان خاک را راجہ یار اکہ در برابر تو رفتند
 در امد القصہ بعد از انہرام ان منکوب الہی و مستغلابی لواری فتح
 حضرت شہنشاہی خود بدولت شہ ان منزل قرار گرفتہ خدی از
 سرداران خالص پارا الہی کردیکہ قاسم خان سہا پوری بتعاقب

ان کمره فرستادند چون در آن شب باران عظیم بارید جمعی که نامزد
ان خدمت شده بودند نتوانستند که پیش از چهار بج کوهه را قطع نمایند
در هنگام ظهور نور صبحگاهی خود بدولت کوچ فرموده کسان مبروم
پیش فرستادند که هر نوع باشد دست جلالت از استین حرمت
کشیده بخار به پیش ایند جان سپاران کام سرعت زده روی بهمت
شب راه اطاعت آوردند و صبح روز رستاد میت و ششم ماه او داد
موافق در شنبه بیست و سوم ذی حجه ریات سما یون با الی رسید
حکیم عین الملک که بر اصرار معرفت داشت رفته اورا شرفیادت
آورد و او مستمال شده بمبارزان حقیقت مند پیش ملحق شد و در
روز که زمان ظهور عیار کار داین و مردانکی حقیقت مردم بود تمجیدیکه
شیر دین نموده خود یو جهان اورا اسب خاصه محبت فرموده بجز
آوردن پیش تعیین کردند آن پادشاه را بهمت یادی نکرد و بیماری
دروغ را غدرنا سماع خویش گردانید پاسی از شب مانده خود یو جهان
سوار جالت شده و چون هوا گرمی پذیرفت زمانه در زیر درخت
نزول رحمت فرمودند و خوش خبر خانزاقین نمودند که بزودی رفته
از مردم پیش خبر آورد هما بخا بدولت تشریف داشتند که خوش
تره حضرت مندی منی ادلیای دولت رسانید و خلاصه سخن آنکه
زمینداران ناحیت از رود و تختوای صمیمه که فرزند مندر شده
دل در خدمت بستند و لا در آن افواج قاهره نزدیک کر بوه که

جانپانیر از ان منمود بر اردوی عبداللہ خان میرزیندوان سپہ ارد
 بی حیثیت سرکسیمیہ شہ زمان خود را در صحرا بر تافت و لیسر خود را همراه
 گرفته از میان بیرون رفت امرای عظام تمامی نیر و یا خصوصاً
 حرم ما و فیلان او را کرد آورده در ان منزل توقف کردند و میرزا ملک
 با تفاق جمیع از امرای ازین فوج جدا شده تا پنجگروہ دیگر این مید
 را تعاقب نمود در این موید ان اقبال حبت و چاکبک شتافتہ باورید
 و بسیاری از مردم او را جدا ساختند و میرزا ملک و چند جمعی شده
 سرخرو گشتند و ان با سعادت خایب و خاسر نیم جاریہ از ان
 مہلکہ مردار ز مای بیرون برد چون هنوز نفی چند از ان تیرہ بخت
 باقی بود بروز سیاہ و روز کار تباہ خود را بر سر حد کجرات انداخت
 و چون حکم کتبی مطاع نبود کہ ان عرصہ جو لالفاہ جنود اقبال کرد و لاجرم
 عسکر منصور بفتح و اقبال در ان نصرت متوجہ پیش شہ بان سرزین
 کہ مورد فتح بود رسیدہ سکر الہی بجا آوردند و امرای اخلاص اندیش
 بر لٹ بوس حضور سر بلند یافتند و غنایم فرودان از حرم و فیل در سب
 و دیگر نفوذ جناس و نفاہیں سباب در شیا کہ بدست ادلیای دولت
 قاہرہ افتادہ بود تمام و کمال از نظر انوار اشرف گذشت از انجہ فیل
 آب روپ و کوچ کتیس و سمن نور کہ ہر کدام کمال توجہ عالیہ شد لٹ
 ہر کئی کا نامہ افرینش ہو حضرت شہنشاہی سکر موراہب ایزدی نمود
 از ہمان منزل بدولت اقبال کوس مراجعت بجانب سند و بلند اوازہ کرد

توقف نمود چون ان شب را یکایک علیہ سب
 ہر کئی کا نامہ اقبال در ہم را کا نظر است م

سلسلہ کوچ کنجین

۹۷۲
وان مسافت راسته منزل کرده بتاریخ روز مار در سفید پست و نهم
ماه الهی موافق روز چشمنه دوم محرم هفصد و هفتاد و هفتم قمری منازل دلکش
قلعه مندور اجمیان نزول مورد و فر سعادت ساختند و از آنجا فتح نامها
بمالک محروسه خصوصاً بدلاطلا فر کرده که خواجہ جهان نظرفغان انجا
با نظام کارگاه سلطنته استغال در شدند فرستادند و قریب یکماه در آن
مصر سعادت دو ستکام بوده انتظام انمالک بر طبق علم اقبال
فرمودند و ملازمان در کارگاه معیبه را بقدر خدمت و تردد پایه قدر افزوده
کامیاب حلت ساختند از آنجمله مقیم خان که درین یورش اقبال تردد
پسندیده کرده بود بخطاب شیخی عثمانی خلعت افتخار پوشید و چون
انتظام رایات حضرت ایات در ولایت مالوه ملید شد و صدای کوس
اقبال گوش زمین وزمان را باز کرد تمامی سران و سرداران انخدود
چنین ضراحت سجده گاه اطاعت آوردند و جمیع رایان فرزنداران
زمین بوسه الا تارک سعادت خود را فرودت دادند و در آن مقصد
معروض بارگاه معیبه شد که عبداللہ خان منہزم شده پیش چنگیز خان
که در آن ولاد کجرات سرب بزرگی برداشته بود رفته است رای
جهان کرد اقسای انفرمود که یک از کار دانان بارگاه مقدس
پیش چنگیز خان فرستاد شود تا ان مدد منکوت راسته بدرگاه معیبه
یا از ان ملک نیز اداره سازد لاجرم حکیم عین الملک را با منشور جهان
مطاع فرستادند چنگیز خان منشور عالی تا قریب جانباً میر استقبال

نموده اقامت بجای بوسیله بجای آورد و پیشکش لایق با عرض در شرف
 مصحح بعضی از معتمدان خود بدرگاه والا ارسال در شرف مضمون آنکه
 من سنده بادشاهم و از فرمان پذیرای گزینندارم از آنجا که حضرت
 خطا پوش عطا پاش انداگر در غیر تبه گناه او را بخشیده نوازش فرمائید
 تا او را بدرگاه عالی فرستم از سنده نوازی دور نیست و اگر این التماس
 پایه قبول نیاید از فرمان ناگزیر این به سعادت را ازین ولایت
 بدرخواستیم کرد بعد از یک روز که رایات اقبال ازین سفر سعادت اثر
 فتح و فیروزی فرموده بد الحلافه اکره نزول اجلال فرمودند حکیم الملک
 باشکس خلیفه خان ادراک زمین بوس والا نمود از جمله سورج آنکه
 خانیق نام یکی از معتمدان شجاع عبداللہ خان که او را در سر کار بندید
 گذاشته بود معوض شد که نمودنما بخا در ورطه امید جان ده است
 اگر بنویسد جان بخشی سر بلندی یافته در سلک غلامان درگاه در اید خوب
 سعادت است لاجرم فرمان استمالت از تکمیل فضل صادر شد
 و او ان مشور دولت حرجیات تعویذ بجات ساخته جمعیت خود
 متوجه استان شد و سعادت پذیر بندگی گشت و از جمله وقایع آنکه
 مقور خان که یکی از امرای دیکه گین بود از راه ولایت برار کر بندگی
 در میان سینه و بفرق اخلاص شتافته سعادت زمین بوس درین
 و با نظر عواطف شایسته اخلاص گرفت و سر کار بندید بخا کرد و نوازش داد و چون او را آنکه

میران مبارک شاه و ایری خانندیس که از قدیم الایام بامتداد سنین
وادوار با و اجداد او ابالت و ریاست ان ولایت در کشد از
اطاعت در خلاص عرض درستی مصحوب الیچیان کار دان فرستاده
شرف پیش را نشانار موبکب غایر سخت و بوسید مقربان بساط قدس
معروض با پی سریر و الا شد که غایت طلب و مقصد میران است
صیبه خود را در سلک برستاران حرم سرای اقدس در آورده عبادت
این نسبت ظل عنایت از حضرت رامان حوادث ابدی سازد
از آنجا که کاغذی شیوه حضرت شایسته ای است ملتس میرزا را در وجه قبول
فرمان عنایت نشان اصدار فرمودند و اعتماد خان خواهر برادر که از
معتقدان بارگاه قرب بود همراه الیچیان میران با نخدمت خاص نامزد
فرموده با جلال تشریف و شرف العام روانه کرد و در اعتماد خان
چون قرب قلعه استیر که تشبیس میران بود فرود آمد میران بتبارک تعجب
عبادت استقبال مشور عالی بیرون آمد و اعتماد خان را با عزاز
و اکرام درون قلعه برد و این عاطفت دلدار از سر نوشت عبادت از
خود دانسته صیغه خویلا با بنین کرنی دارالیش شایسته روانه عظیمت
و جمعی از اکار و رعیان ولایت را همراه کرد و در ادب فرمان پذیرایی
و لوازم خدمتکاری بتقدیم و سائید اعتماد خان در بکاهی که موبکب و الا از سنده نصبت فرموده
بلک منیر از نزل اقدس فرموده بود برین اوس که علم بر بندگی یافتن ان صیغه فرموده
سبر اوقات عصمت سائید و شرح احوال و عبادت میران بود و سنده نصبت

و صفای عقیدت او سخن بارگاه قبول افتاد و از جمله سواران آنکه از اینجا
 که عنصر اقدس حضرت شایسته ای متطور مفتور بر جرم بخشی و غریب نواز است
 حسن خان حراچی و بانیده محمد پنج بهیبه و خدا بر دی یتیم را با بنسور عاقبت
 سجد و دو مکر پور فرستادند که باز بهادر حاکم مالوه را که دوران نواجی
 سرگردان بادیه حیرت و غربت است شمال ساخته بدرگاه معیار آوردند
 چون فرستاده ما فوید بخش نوازشش باو شایسته شدند باز بهادر
 اینمغنی را از بیدار بخت دانسته غنیمت ملازمت نمود و مکر سعادت
 جست کرد که متوجه استانبوس کرد درین اثناء خواجہ سرای بی عقل
 او از دار الخلافه اگر آمد و بعضی سخنان دور از کار که شعار مرز کویا
 بی دولت است گفته او را از شاه راه دولت باز داشت و چون
 سواد سبیه کلیمی هوز از طالع او بر نداشتند بود به اختیار شده معذرت
 چند نامسموع از او از سعادت زمین پوس محرومی اختیار کرد
 و میعاد حصول این مقصد علیار الوقت دیگر باز است و داردان
 اقبال با غرضه ای مشتمل بر شرح محبت و تقصیر روانه درگاه معیار
 و این فرستاده در دار الخلافه اگره شرف استانبوس استعدایا
 القصره قریب کماه قلعه مند و در ظلال رایات علی مہبط انوار جاودایا
 کشت و چون ضمیر نظام بخش شایسته ای از عنده ضوابط و روابط
 این ممالک مطمئن شد و بمیان اقبال اید پونذ مہمات ایضو بہ نظام

جدید پذیرفت در ساعت مصعود که سعادت معاودت را موافق باشد
اعضاد اسطیور ماه الهی او از محرم بدولت اقبال بجایند در الخلافه
اگره عنان توجه یافتند چون ساحت بقدر لغت محکم موکب عالی شد قرا
قرا بهادر خان بادیکرام ای عظام و ملازمان اخلاص پرور حکومت مند و
مقرر خشتد و فرمان اقبال مطاع شرف صدور یافت که از ملازمان
بارگاه والا هر کس درین الغار از هم ای موکب قدس محروم و متقاعد بوده
عبارت قصیر بر جبهه خدمت پسندیده است مجازات و مکافات
او همان است در مزد و همراه قرا بهادر خان بوده بخد مت الحدود
قیام نماید و چند گاه از بساط حضور محروم ماند و روز دیگر بقریب
این مهم در آن منزل توقف اتفاق افتاد و روز سیوم در عین باریدیک
بدولت اقبال کوس مراجعت بسمت دار الخلافه بلند او از بساختند
و همان سیلا بهام موکب عالی باشد در ازشاد راه بنده کان حضرت شاه
اکثری یر فیضان است سوار میشدند و این کوه بکلان چیره دست را
مغلوب نیروی عظیم صوری و عنوی میداشتند روزی یر فیل کهاندی
رای که در بدست و زبردستی و خود سری و بد خوئی سهیم و عدیل شد
سوار شد غریمت منزل پیش فرمودند آن فیل آسمان شکوه را
که فیل بانان قوی دست را در هنگام سرکشی و کردن فرازی بای شبان
بر جانی ماند از روی اختراع عالی گجا که سپرده نوک از ادر سر فروردند

و دسته اش بر پشت فیل استحکام دادند و کجا که دیگر بر دست نایب بافته
 خود داشته در وقت کشی بر سر او میزدند و باین دو تعبیه قدرت
 او را از حملهای باز داشته زویراه می آوردند و باین فرد شکوه قطع
 مسافت نموده بمنزل نزول اقبال فرمودند و حاضران صفوف غرت
 که ناظران بدایع قدرت بودند در مقام حیرت آمدند و بمعنی را محض
 تائید الهی که آن فیل نامور فرمان پذیر تقدیر اوست در دست زین
 اخلاص بدعای دوام ابد قرین گشودند بعد از قطع چندین مراحل
 طوفان خیز دومی جبال سیلاب ریز عرصه او جبین مخیم عساکر فتح شد
 و از آنجا چهار منزل کرده بسیار بکپور منزل احوال فرمودند و کهنه در آن
 نشانی طغیان کامیاب عیش و عشرت بوده از آنجا ساحت قصبه کرد را
 مورد موکب گنجه فرود ساختند و در دو منزل آن کوهستان بخراب
 و پیشه انبوه پیش آمدند و در روز آن نهر بر همان شکار در آن
 ماه و فیص چند در گنجد مقصود درآمد و از آنجا کوچ بر کوچ تا حدود قصبه
 سید نهضت موکب ای فرمودند و در آن منزل شوق فراوانی
 عرصه شکار خبر رسانیدند که درین نزدیکی پیشه است عظیم و در آن کلیه
 میکرد حضرت شایسته ای بشوق شکار در هنگامی که خمر و خاوردان
 بخطایض صبح در عین متوجه این صید شدند تا هم تسبیح سلطنت
 شود و اسم طبعیت حاصل کرد چون نزدیکی بان پیشه رسیدند تا

تا به فتاد فیل نظر اقدس در آمدند از آنجمله یک فیل کلان خوش سنجی بدید آمد
 شیران عرصه شجاعت تمامی آن پشه را احاطه کردند بدستور مقرر و این
 معهود در آمدند آن کله بجانب اردوی ظفر قرین اشارت عیادت
 پاره رانده آمدند و ماده فیله از لکن میان از کله پراوده رو بسوران کرد
 و لثه فخر الدین رسیده او را از بسپ انداخت و متوجه آب شد و میرا
 افتاده گذاشت درین اثنا بهادران تبرکست در رسیدند میزاق
 اضطراب سرشته عقل از دست داده انگشت بردمان نماند بخانچه بود
 و مدتی این ادای میری موجب اسباب طبایع بود از روز کله فیل از میان
 بدر رفت و همگی تمت مقدس کبر فیل مذکور شد تا آنکه او را بکند
 در آوردند و همان زمان بعظمت خداداد شکوه فیل را اعتبار نمود
 بران فیل سرکش تازه شکار سوار شدند محرران کارنامه قدرتی
 اینزدی ابوالفضل از زبان گوهر نثار آنحضرت شنید که فرمودند
 آن فیل صحابی نمود از حکام انجالی که کشید بر آمد بود حضرت
 نام آن را که میری سنگ نماند و روز دیگر بهماجا اقامت فرمودند در در
 کله فیل نکاپویی فرمودند ناگاه پنج ماده قیل نمودار شد و متوجه صیدان
 شدند و متوجه عالی ماده فیل را از آن میان بر شمش معهود بسته
 مسر بر ای خاطر مقدس شدند چون ساحت قصبه شیرینی مستقر اردو
 معیی شد حکم نافذ شرف صدور یافت که قراولان کرم رو لوازم
 نکاپویی و دیده وری بجای آورده در میدان کردن آن کله فیل که بان حدود
 پلان گرفته اند کمال زین تمام نمایند آخر روز بود که پله از وحشی نزارا

ان صحا که زبان را بجایبل گویند تردید در لخوا نه مقدس آله از ان
 کله فیل نشان داد و این کس را چه حکمن دهند برین بود بجهت آنکه اردو
 جهان بچارا گذر در لایت او نیفتد و ان کله را از انجا رانده بودند
 و نیز مقرر ساخته که اگر بحسب تقبیر کذر موکب عایا در ان تردیدی بود
 ناکزیر برفته خبر کنند که حکمن از روی دولتخواهی قراولان تقوی
 شکار گذاشته است چون ایچمه بهجت پیش رسید حضرت شایسته
 در ساعت سوار اولت شده روی بقطع مسافت محمد و داد و
 تا آنکه بنظر اقدس در آمدند قریب بهفتاد فیل در رفتار بودند در ان
 میان فیل مست در غایت شوخی و رعنائی خرامان میرفت
 بهادران سحاب هجوم برق کردار از اطراف در آمده رانند
 و ان فیل از غایت مستی و غرور نگاه نمیکرد و دو ماده فیلان
 از کله جدا شده قصد دلاوران اقبال نمودند درین اثنا ماده
 فیله دوین محمد طالب برادر کلان سعید بدیش را از زین است
 و زبر دستانه زیر کرده بر نشسته مالش داد تظار کبیرا یقین شد
 که استخوانش سر مرده شده باشد درین اثنا دید که سواران رسیده
 ان ماده فیل او را بدین و فرطوم گرفته دوید چون سواران نزدیک
 شدند او را انداخته تیز تر شد انداختن همان بود بر خاستن
 و دویدن او همان بمعنی باعث تعجب مکنیان شد اما چون نظر
 بر فنون قدرت الهی انداخته شود تعجب را کنجایش نمی ماند و جمله

همت علیاد در رفتن فیل مصروف بود حکم مقدس بنفاد بومست که فیل
مست چنگ از فیلان خاصه شریفه آورده بان جنگ اندازند و او را ازین
کشتی فرود آورند بهیرون نام فیله که قرین ان فیل بود آورده جنگ
انداختند حمله نای عظیم و صد مریای قوی در میان آمد چو بهیرون
تردد بسیار کرده بود روی خود کردانید مصدبند بمران صحرا سی را از او
مازور شدند در اینجا طاهر امام پذیرفت طاری عجمی و طایق اینست رسید
که با سهل و جوه شکار فیل توان کرد این چنین بود هر گاه کله فیل نمایان شود
سواران تیز دست از دور کرد گشته چند آنکه فیلان را بران میزدند نظر بگفته
و با داز طیل می آکا میزدند یا شدند که جمعی در عقب اند و در فیل اس گرفته را
فیل بانان با نشان بطوریکه نمایان نشوند سوار شده محکم که میخواسته
باشند برده ان فیل را در قید آورند و در این ستمه میرانده نباشد تا از
تقلیدی که در طبیعت جانداران سرشته اند بهر اینه ان کله فیلان در فیل
دیده راهی میشوند و سعی خویش در اینجا انده پای بند میکند و چون چنین
تدبیری ستالیه که تا حالا بخاطر هیچ یکی از بزرگان نگذاشته بود منظور
خاطر اقدس شد باعث الشرح عظیم گشت و حکم شرف سعادت نفایس
که رفوای عظیمت اقتدار از اطراف و جوانب در آیند دان فیل صحرائی را
بان کله در میان گرفته راه اردوی معین سردهند امر فرمان پذیر گشته
درین خدمت برزدند چون قلعه سبیری رسیدند کله را بدرون قلعه
رانند چون تمامی کله بان نیل بزرگ قلعه در آمد ان فیل سرکش

باز بنیادید میته کردن گرفت انحضرت مجتبه تادیب رو فیل که اندر بر
 را که عدیل او بود آورده بان بدست فیل صحرائی رو برو ساختند این
 دو کوه متحرک لصد مات جنگ در هم او بختند و تا یکس بعبرده و سینه
 سر کرم بودند قریب بان رسید که گماند برای غرور فیل وحشی را شکند
 و بجو بر سارت عالی بمن غل صوابی کرد در آن گماند برای راز جنگ با در
 و فیل صحرائی لصد مه کوه مشکن دیوار سنگین حصار شکسته راه صحرائی
 گرفت انحضرت یوسف خان برادر بزرگ میرزا غرور کوکلتاش را
 با جمعی فرستادند که ان فیل را که مانده شده است مقید گردانند و خود
 بنفس نقشین توجه عالی بر این کله فیل گذاشتند و فیلبانان قوی دست
 از هر جانب فیل صحرائی در آمدند و سارت عالی بر ان تافت
 که فیل رن بهیرون که در فیلبان است زبردست بود در حلقه فیلبان
 خاصه اختصاص داشت برده سر راه بران فیل بگیرند باز این کوه
 پیکر کجی شده در هم او بختند و چون فیل صحرائی جنگ عظیم کرده بود
 تر و دیک بان شد که مغلوب شود فیلبانان هجوم آورده او را به پای
 درختی بزرگ رسانیدند و از هر طرف طنابهای زنجیر قوت را
 بستند و پای او حلقه ساخته بستند و با سینه رام کردند
 و در فته رفته در حلقه فیلبان خاصه انتظام یافتند و کجی بی نام او شد
 و بعد از فراغ خاطر از شغل شکار و دستگیری اسباط از لوازم

ان کار حضرت را بابت حضرت ارتقا مستقر خلافت کرم تر فرمودند
و مرموکب بر سمت نرورد کوا بیا اتفاق افتاد و تمامی عظمی و کبری
در الخلافة طلفه قرب موکب عالی را که لوای از عنون عشرت ایدیت
شیدک سرت کنان بلوازم استقبال شتافتند و بقواعد اکرام و احلال
ادراک ملائمت نمودند و با نظار عواطف شایسته ای کامیاب صورتی و
معنوی گشتند روز سیاد میبیت ششم همراه الهی موافق ششمین بیوم
ربیع الاول ظلال درویدار الخلافة را گسترده و از مقدم اقدس است
انوار فضل و افضال بر عالمیان فرمودند و خلائق را بیکار این نعمت عظمی
استیجاب و استیبار روی نمود و از سواد انت که هنگام عشرت ارتقا
که مقدم سعادت توام حضرت شایسته ای بدرار الخلافة رساعت انوار
معدلت فرمود و حضرت بر ساد عیش و تنکای حضور بدولت
نظام بخش بودند جهان افزین دو بهر نایاب از یک منبع ظهور کرد
و در اختر جهان از یک مطلع طلوع نمود در چشم سر در جلا یافت و
کوشواره اقبال اغشا گرفت و عقد مین درخشید و بازوی قوت
پدید گشت و در پاره مقصود ظهور نمود و در برو حی حسن بشارت
در آمد و کوش بشارت بار شد یعنی حاشا نهاده قدسی سیکر برود
منظر بطریق توامان سعادت ولادت یافتند جهان شکوفه دولت گشت
و چون چمن گل عشرت خندان شد با طرب طرازی کران تا کران
گشید عالمیان را صدای نشاط خوانندند او از کوش شادی

در نه گنبد گردان مجید و نوازی از غنوم کامرانیه در شش جهت عالم
 چنان کلیانک نوشت نوش بر خاست **۴۴** که صبر از صبر و هوش از هوش
 بر خاست **۴۴** و آنحضرت گفتن این دو کلین باغ عشرت تعادل بر سعادت
 و وجهی گرفته ادراک کرداری بتقدیم رسانیدند یکی را میرزا حسن
 دیگر را میرزا حسین سمیه فرمودند قاسم رسولان در تاریخ ولادت
 این جو گوهر شاموار گفت **۴۴** شد شاه یگانه فرزند خلف **۴۴** اندر دو
 ز درج مقصود کلف **۴۴** دوران با تاریخ ولادت نبوت **۴۴** نمود جو
 روی از اوج شرف **۴۴** و این جو گوهر کلیای در پای قدس بعد از نگاه
 بار بفسحت سر عالم قدس و نزهت اباد مقام غیب خرامیدند و
 نقد حیات خود را نشانار پدر الا قدر کردند و آنحضرت از رحلت این
 دو با کوره قدس سرشت قرین هموم و اخزان گشته گلگشت مهاجرتان
 رضا و تسلیم فرمودند چه دور بنیان بارگاه کبریا در قضای مبرم در پای
 و احکام محکم نبرداری بغیر از تسلیم و رضا چاره دیگر تصور نیست و از سواد
 طرح معموله نکره بن انداختن و چو گمان نشاط بدست یاری اقبال
 باختر است معمار کارخانه بدایع عظمی و مهندس نگارین سراسر
 صنایع کبری وجود اقدس علی حضرت شاهنشاهی در مشیت و قدرت
 جامع چنان خواسته است که در هر ایزد مظهر کمال اسماء که دارند
 در هر مکانی خیال جمالی را مطرح ایجاد انار مملکت را می سازد
 بنا برین مقدمه حقیقت اسس خاطر حیان ارا را آنحضرت باران بر سر

موضع عالی کلکرازی توجه فرمود ان کل زمین در لطافت آب و هوا
و طراوت زمین و صحرا نظیر بسیاری از سرزمین های دلکش امتیاز ^{دارد}
و در آن مقام تا در الحاقه اگر یک سنگ در است و در میوه لا پشته ^{بود} خراب
که هر کاد موکت عالی برسم سیر و شکار از شهر صومالی بر آمد دل صفای
منزل آنحضرت اکثری بان ناحیت دلکش میکشید و در آن سرزمین
به غمی بساط شکار گسترده می شد و بعد وحش و طیر در آن مرغزار
فقیح بخش خاطر شرف می پردخت درین هنگام که رایات جهان کش
از سیر ممالک مند و مراجعت فرموده مستقر در الحاقه منگن شد معمار
همهت عالی بر اساس اقصای ان فرمود که در آن قضای دولت فزا
عمارات دلکش با تین جان پر و طرح اندازند بنا بران در ساعت مسعود
و طالع نایب که تا شش و نینان نشاط را زید مهندسان ^{سج} کار
و طراحان جاد و خیال بمنازل دل سپند و عمارات خاطر نشین ^{که} قواب
در لوح شوق توانند شد طم انداختند و در اندیک فرصتی بنایان ^{جایگز}
و معماران کار گذار بطوریکه روزگار خانه ضمیر نور نور بود تمام کردند ^و چمن
جمع اعیان مملکت و ارکان خلافت و سایر ملازمان عتبه علیه بحال
و فرار خورشته منازل و با تین تربیت داده عشرت ادای کشیدند
و در ایام معدوم و مسموم جلوه نمود که غالب خسار شهرهای افاق تواند
و حضرت شهنشاهی ان معموره قدسیه و با کوره غنیمی را بگره بنام نهادند
پشتتري در ان ایام بچوگان بازي کوي عشرت از اقبال مي برودند

و بشیر کار دارد خوشدلیه و کام ستایه میدادند و درین سال ایلی
 فرمانروای ایران شاه طهماسب با کلدسته گنجینه در رسید و متنسوقات
 ان دیار بر سر آمد مغایه آورد سلطان محمود مگری که همواره اطهار بند
 کردی در از روی ان افتاد که منصب خان الله خانی که خانی نایب باشد
 از درگاه معیل یابد چون امرای کلان تر از او بود که از مرتبه شناسایی
 و در حال پیش قدمان خود از روی این مایه را بخاطر نرساند کام
 روی این امنیت نکشت مبلغهای زر بر سرش پیش شاه عفران
 فرستاد که شاید بوسیده سفارشش شرف ایشان این دولت
 روزی کرد شاه ملتس او را قبول فرموده رشادت کونه بدان رقم
 پذیر کلک محبت ساخته بود لیکن چون حدیو عالم بر سر آمد مرتبه
 دایه معدلت ارایی بودند روی استحقاق بودند نه رواج سفارش
 خصوصاً مثل نعم خان باین منصب والا اختصاص درشت نیابان است
 شاهي را مغذیه بخته فرموده امده را باین بزرگان حضرت

التي ميرزا حکيم بدر گاه کتبي پناه شاهنشاهی در استخلاص
 کابل از ميرزا سليمان و دیگر سواران اقبال در مطاوی احوال

فرخنده مال بیشتر صورت گذارش یافت که ميرزا سليمان کار الوعابل
 تیر بخت خرن عاقبت را با انجام رسانیده بدخشیانرا در کابل
 گذارشته رفت و قدر حقوق نعمت این دو دمان مقدس ندانسته
 در لباسی سستی کار دشمنی را ترتیب میداد در مقام ان بود که کابل را تصرف

و میرزا حکیم را در کمی از مجال بدستان داشته باشد کابلیان حقیقت شناس
اگر چه بقدری پایه سراراده میرزا سلیمان می بردند اما چون امرای دور از کار
یقین نداشتند تا آنکه میرزا سلیمان همان مردم پیش گفتا کرده برخی دیگر
را بتدریج فرستادن گرفت دفعه عبدالرحمن سبک سپهر تو لک قدمی را
باجعی فرستاد و دفعه تنگ بر دی قوس سبک را با جماعت روان ساخت
کابلیان گمان خود را یقین دانسته در معالجه کار اهتمام نمودند عمل را باب
اهتمام خواجه نقیسنیدی و باقی قاقال دیوندک و علی محمد سب
و سید علی میدانی با سایر میدانان و خواجه حضرتیان و یار محمد خوانند
و فیروز و خلیفه عبداللہ بودند حقیقت معالجه را بمیرزا حکیم که بسن تمیز رسیده
رسانیدند میرزا که از تنگی محاش و بد سلوکی بدخشیان به تنگ آمدن بد
مستحسن شده در خارج بدخشیان اهتمام نمود و ولایت غزنین که میرزا سلیمان
و ابن حسین کابلی داده بود از آنرا تغییر داده بقاسم سبک برانجی داد
و نیکش و انجد و در از مراد خواجه کشیده تنخواه ملازمان خود نمود و حلال آباد
و انجد و در اما سیلاب میرزا سلیمان بقاضیخان و سفیدخان و مبارزخان
و بهیاءالدین خان داده بود گرفته بجایه خود مقرر ساخت و بتدریج کند
تسلط بدخشیان از ولایت کابل گسسته همه را از آن ولایت میزد آورد
و اهل بدخشیان منکوب و مخدول رو ساخته بخدمت میرزا سلیمان
رفتند و غازنجیان در کوتل هند و کوه بمبیرا سلیمان که متوجه تدارک کابلین

و چون خبر آمدن میرزا سلیمان میرزا حکیم رسید فلعنه کابل را بساقتی قال
 سپرد و طایفه از مردم کار کرده تجریب یافته که محل اعتماد بودند همراه او خست
 و خود با جمیع از یاران خود از آن طرف جلال آباد و پشاور روی غریمت
 نهاد میرزا سلیمان چون کنار آب باران رسید سه چهار روزی
 در آن منزل مقام کرد که لشکر از تردد سفر براساید و چون معلوم شد
 که میرزا بجلال آباد رفته فکر گرفتن کابل بوقت دیگر موقوف داشته
 رزده منار بقصد ستیکه کردن میرزا الطرف جلال آباد حرکت نمود
 و چون میرزا محمد حکیم بد که رسید خبر غلط شهرت یافت که میرزا سلیمان
 از عقب نمی آید میرزا حکیم بر گشته بکوه ماران شتافت و دختر
 میرزا سلیمان متوجه اینچنین دست زد که در جلال آباد بمقتضای نقصان
 عقل مانده بود پشیمان شدن متوجه همراه میرزا حکیم شد و در حدود تبادول
 آمدن ملاقات کرد و عنذ تقصیرات خورست و در میان منزل مقصود
 که میرزا سلیمان متوجه اینچنین دست و ان خبر غلط بود میرزا بر عتق تمام
 بغریب خانه رسید و از آنجا علی مسجد و از آنجا به پشاور هر نواریج
 قبیله حبیب فرود آمد و در همین روز ایلی میرزا سلیمان پیش میرزا
 رسید که شاید درام فریبی تواند سرانجام نمود و میرزا اسر سوار
 او را دیده و در اع کرد و خواجه حسن لای پیش میرزا سلیمان فرستاد و خود
 متوجه حدود نیلا شد درین اثنا حال اکله بان که کجاست آوردن

حقیقت حال مانده بود آمد و خبر رسانید که میرزا سلیمان چون جلال اباد رسید
خرم سکیم را با جمعی در جلال اباد گذارشته خود متوجه بلخ میزد و دست میرزا حکیم
باستعمال از ارباب سند عبور نموده عرضه در شئی مشتمل بر ابطهارانکس را
و افتقار مصحوب حاجی غالب بیک و طوفان اوجی بدرگاه کیتی پناه
حضرت شاهنشاهی فرستاد و سرگذشت کابل و ستمندی خود را معروض داشت
استمداد توجه و هرگونه استعانت نمود و خود برکنار سند ساگر توقف کرد
و چون در آن ایام حکومت صوبه پنجاب برای رزین و عهدی خلخال
میر محمد خان برادر کلان آنکه خان مغوض بود ایام حکومت صوبه پنجاب
میرزا خواجه بیک محمود دیوان خود مقصود جوهری را پیش او فرستاد
مدد طلبید میر محمد خان قاضی عماد را با تحفه و هدایا فرستاده میرزا سلیمان
چون گذشتن میرزا حکیم را از ارباب سند شنود مایوس گشته از نوشار
برگشت و از راه کرمه متوجه جلال اباد شده و در اثنای راه با بغنان
سواری جنگ روی نمود جمعی از بدخشیان مسافر ملک سستی شدند
و بعضی سباب اردو بازاری بتاراج رفت و هر دو سوار
که کلانتر این قوم بود بعدم خانه شتافت و در جلال اباد فرزند جمعی را
گذارشته متوجه کابل شد و اردوی استیلارفته محاصره کابل کرد
مستحضان قلعه کابل لوازم حقیقت و مراسم کار اکی بجای آورد
در استحکام قلعه اهتمام نمودند و در هنگام که مکر حین از فرورد

و حضرت شایسته ای قده گاه مفت اقلیم بود ایچیان میرزا حکیم رسید
 بوسیده و افغان بایه سرسلطنت سعادت رستان کوس بوده
 سر بلندی یافت و عرض داشت میرزا بمساع علیه رسید و بعد از
 اطلاع بحقیقت حال گوشه نظر عنایت خسروانه شامل حال منوریم ^{حکیم}
 و چون خلاصه اسباب تفرقه میرزا از نا بودن اتالیق خف منش خیرندیش
 بود حضرت شایسته ای از فرط دانش انتظام بخش که استسینه مروت
 و مردمی است فکر اتالیق فرموده قطب الدین خان را که بعقل و تدبیر
 و اعتبار امتیاز تمام درشت باین منصب والا اختصاص بخشیدند و حکم
 مقدس شرف نفاذ یافت که خلاصه لشکر پنجاب بسرگردیکه میر محمد خان
 بمیرزا محمد حکیم رسید اورا کابل رسانیده برسند حکومت ان محالک
 متمکن سازند و بعد از تمکین و اسفوار میرزا قطب الدین محمد خان در کابل
 توقف نماید و امر ایجا کیر بای خود بازگردند و ناسا شیره مطاعه بنام
 میر محمد خان و امر ای کرام مثل محمد سلیمان برلاس حاکم ملتان ^{قطب الدین}
 محمد خان و مهدی قاسم خان و حسن صوفی سلطان و حاج محمد بود
 و کمالخان لکه و فاضل محمد خان و محمد قلینان و کلان سزان و یار غرا
 عزا صدرا یافت که کرم شتافته برکنار آب نیلاب بمیرزا ملحق شوند
 و بمرای او برسر میرزا سلیمان رفته فراز حمت اورا از کابل دفع نمایند

و عاطفت شاهنشاهی سرانجام لشکر بزرگ فرموده نقدی در آن از خزانه
عامه بامردم بیکر اسباب شوکت و اساس فراغت ترتیب نموده
همراه ایچمان روان ساخت و چون مناسبتی اقبال بامرار رسید که اوقات
بر میان اخلاص نسبت با عساکر حضرت فرین متوجه ملازمت میرزا
قطب الدین خان و کمال خان و فاضل خان و محمد قلیخان و جمعی بستر
امله بمیرزا پوستند و بوصول تفقدات بادشاهی و مرادم خسته داند
احوال میرزا زیب و فردمیکر یافت و از گذرانگ تیار س که گذشته متوجه
کابل شدند و بر محمد خان و سایر امرا با سامان استیسه تری در یک حالت آباد
بر سپن اور بمیرزا رسیدند و هر یک از امرا فرار خور حالت خود پیشکش تا
مناسب میرزا گذرانید و از انوار تفقدات بادشاهی آنکه برود صحت
احوال میرزا تا فته بود مهات میرزا رونق و طراوت که هرگز میرزا را
در خوار خیال در نیامده بود پذیرفت و از روی قدرت و استقلال
بغرم درست روی امید بجانک بل ادر دند و نا جلال اباد غسان مبارز
باز نگشید و چون میرزا ایسمان قلعه جلال اباد را بقبضه نامی از کبان
خود سپرده بود میر محمد خان و ملاد سیاری تر باینده و عارف سنگ را بنصرت
او از پاویته کردن از طوق اطاعت مجبوره و چون ان خون گرفته
جابهیل بر جان خود نه بخشود بهادران لشکر منصوره بشیر حصار متوجه
بیان قلعه کیر بفتح ان کمر بستند و بقوت سرخه مردی و زور بازو
مردانکی ان عقده مشکل استان کشودند و از هر طرف داد مردانگی دادند

و بقدم نهمت و علم نهمت بر معارج قلعه کتاسی طایفه عروج پیش گرفته
 نزد بانهای وسیع رفیع مرتب ساختند و بر دیوار انقلعه نصب نموده
 شروع در بران کردند اگر چه بدخشان بقدر قوت و توانائی در مقام
 مدافع شده و دقیقه از دقائق قلعه داری نامرعی نگذاشتند و بضر
 تیر و تفنگ و دیگر ادواب بر کربستان قلعه کتاسی حمل می آوردند و
 خاک و گستر عمارت بر سر صاعدان ذروه فتح می بخشید اما آن بدلان
 را بخاری بر اینه دل نمی نشست و در حیانا اگر علاج این مناسج را در حقیقت
 پایان می انداختند اینجا شوق قلعه کتاسی نداشتند که از ملا حظ
 حال آن متوهم گشته متمنع شوند بلکه جرات بر غریمت خود پیشتر
 نموده و پایی نهمت بر سر او نهاده بالا میدویدند و با قبائل هندی
 آن قلعه در یک عت بخوبی مفتوح شد و قنبر فر کور با سید جوان که
 همراه او بودند هفدهم سیاهت و علف تیغ هلاکت گشت و دو نفر از
 اصل سید را بر بگذر سفر دادند تا واقعاً حوال قبر و تمامی بلاد سیدکان
 پل دولت را یک یک چنانچه دیده اند بمیرزا ایمان خاطر نشان گشتند
 در قبر را بار معاینه کنند قلعه کابل فرستادند و سابقه قتل مردم
 کابل و شمالت نامهاروانه ساخته بوصول لشکر اقبال خوشوقت گردانیدند
 و چون خبر غایت و دستگیری حضرت شاهنشاهی نسبت بمیرزا
 خرد فتح حصار جلال آباد بکابل رسید غلغله شادی طپید و آوازه شد

دسر قنبر از زیب کنکر قلعه کابل ساخته و از او از فتح جلال آباد و صیقل
وصول سپاه ظفر امین میرزا سلیمان را اگر چه بای قرار او از جای رفت
اما تنگدیب این خبر دلهای هرسم زده مردم خود را تسلی میداد که این حرف
و صوت کابلیان است اصیل ندارد تا آنکه آن دو بدخشی آمده از حقیقت
استیلاي افواج قاهره خاطر نشان نمودند میرزا سلیمان و خرم بیکم را
از آن خبر سر رشته خبر از دست رفت و سلا جمعیت از هرسم دست پریشان
و بد حال در باب جنگیاش که ظفر قرین با مراجعت بصورت بدخشان نگاهش
نموده بعد از رد و بدل قرار بر فرار دادند روز دیگر میرزا سلیمان نعل
و از کون زده از کرد حصار کابل برخاست و بجانب قلعه جلال آباد
رو نهاد بخواجه ریواج آمد و شهرت داد که جنگ میرزا امیروم و چون
شعب در آمد سر اسیر بحال غریب روی غمگین بدخشان آورد
و در هنگام گذشتن از آب پیروان سید عظیم آمد و بسیاری اسباب
و پیرنال بدخشیان را بردند هزاران محنت بجایی که کس نمیدانست خود را
بدخشان رسانید عا که نصرت اعتصام بجکد لک سیده بود
که خبر که بختن میرزا سلیمان آمد میرزا حکیم با تفاق امرای اقبال قرین
بکابل در آمده و اهل آن خط سعادتی کامیاب گشت از رضی
قلعه بندی و محاصره خلاص گشته غلغله شدی و وطنه ازادی شهر وال
رسانیدند و عموم خلایق جمهور را با این پانجمی تازه کرده بدغای دوم

انتصاب آیات اقبال که ظلال دلوش بر دور و نزدیک سایه عدل کسرترا
 نزاره سنج عشرت گشتند و امرای عظام در منازل و بطنین تردول کوه
 کامستان عیش نشدند بعد از چند روز قطب الدین محمد خان بسیر غزنین
 که وطن بالوکس او بود رفت و کمانی ز امر او خود برد و در آن خطه که مولد
 و منش او بود و تمام قبیلہ سعادت نژاد او بود خویش و خرمی بسراورد
 تمام اقوام و احباب دور و نزدیک التفقات کرد و از منزل و ناخ و دیگر
 بقاع خیر که از آثار سعادت و از اسباب ذکرجیل است طرح انداخته
 برگشت و بعد از انتظام مهمات کابل خان کلان از تبه رأیی کالت
 میرزا را بخود صلاح اندیشید و در کابل توقف نمود و باقی امر او دایره کرده
 هندوستان معاودت نمودند و سکنه بانو بسکیم تمشیر خورد میرزا محمد بیگم
 جهمت که الطاف شایسته ای در استعداد ملازمت اقدس متوجه هندوستان
 شد و بسدرقه قطب الدین محمد خان با سیتلام عنبه علیه سعادت تدبیر شد
 چون سعادت ذاریه در طینت میرزا محمد حکیم تنها بودند نه او را عقل
 مصلحت بین می افزودند ملازمان اخلاصمند سعادت پیش بهم میرسیدند
 درینو لاکه بمیان تو جهات نظام بخش شایسته بی مهم کابل نظام یافت
 و خان کلان بسیرا بی مهم انجائی استتعال درشته متعشان کابل
 معقبضای خوبی بدخود در مقام فتنه اندوزی شدند و حکیم میرزا با وجود
 حدانت سن از عقل معامله رس بره وافرند زشت همواره گوش سخن
 و راهی میکرد و میر محمد خان که کجبت مزاج و درستی اخلاص موصوف بود بره

مدار انمیرفت و بانگ چنری طبیعتش متغیر میشد و کار شدت میرسانید
نیابران او را بمیرزا و کابلیان نقش سازگاری نشست و میرزا احمد حکیم نیز
اگر چه اظهار معیت کونه میکرد اما بسیاری از مهمات بزرگ را بکسب مصواب
خان کلان سرانجام میداد ازین قسم یکی آن بود که خواججه حسن نقشبند
در کابل بسر میرد میرزا تمشیر خود را که سابقا والده اش در عقد ازدواج
شاه ابوالعالی او رو بود بکسب مصواب حضرت شایسته هی و پاد
کفایت و مصلحت خان کلان بخواجه حسن نسبت کرد و خواه چون بخت
عالی افتخار یافت مهمات در خانه میرزا را از پیش خود سرانجام نمودن
گرفت و او را که باو مناسب بود می ساخت و اکثر مردم در خانه میرزا
سخنایه که ملازم طبع خان کلان بنوعی میگفتند و میر محمد خان که با وجود
شورش مردی مزاج دان دقیقه بیخ بار یک غور بود و در روز ناچار
امروز فترت روز آینده مطالعه میکرد از ناماعدی بخت برای
اکسب خود حکم شایسته هی را مصلحت دید دولت انست انجمن
روز بدیش آمد و چون دانست که عاقبت بنا خویش خواهد کشید
نظر پیش بنی انداخته در شبی از سبهای آنکه کسی وقوف یا بدر کابل
کوچ کرده شاهراه هندوستان پیش گرفت و غرضه داشتی مضمون
دارد و کیر در خانه میرزا و وقایع همت و نسبت کابل شرح و بسط در
سکله سخن بر کشید بدرگاه معیل ارسال داشت خان کلان اگر برای
اسود کما خویش چنان پیراه رفت بایستی که از روی مزاج در این
روز کار و نبض شناسی عالم خواججه حسن و یار محمد اخوند و فیروزه و چند دیگر را

مصحوب امر اهند و ستان میفرستاد تا هم کار میرزا افسان و غیر رسید
 و هم خود بخوبین حال معادرت نمیکرد لیکن چون کشیت الحی بر امرای میورد
 بیشتر از آن عقلای دور اندیش را بنادایه منسوب میکرد و اندر آن
 مکتبون عالم کشیت در جلوه گاه ظهور میستابد و الحی پیش بنیان
 ملک در نایه اراد در امثال این امور جز تماشا گری نبودن و بر فنون
 تقادیر الهی اگاه شدن چکار باید کرد و از سوانح فرستادن ^{قلعه} ^{خان}
 بریتاس به تماثلت فتح خان محلیش آنکه در صوبه بهار از قلاع والا
 ارتفاع هندوستان قلعه السیت از بدایع افرید کار دریتاس نام
 مسنون زد و هم احتمال بر سر کوهی بغایت بلند واقع عرض و طول آن
 از پنج کوه زیاده است و از زمین هموار تا سطح القعه یک کوه پتیر
 ارتفاع باشد و از غرابی آنکه بالای قلعه بان بلند می هر جا که دو کتر
 بکاوند اشیرین می براید و از مساری نیای این قلعه پنج فرسوی
 از فرما و ایان بران استیلا یافته مگر شیر خان تدر بر در لباسن
 جمیع را در آورده متصرف شد چنانچه محلی پیش ازین گذارش یافت
 و از آن باز بدست فتح خان تبنی که از سرداران شیر خان و سلیم خان
 بود افتاد و به پشت کرمی انجان قلعه با سلیمان که حکومت بنگاه
 یافته بود دم مسامت و مضارعت میزد و از دور می پوسته با سال ارض
 خود را از دو تنو اهان این دولت می شمرد درینو لا که انار با سعادت از
 احوال علیقلیان زمان بدوردنزدیک معلوم میشد انحضرت فتح خان
 پیش فتح خان که پوسته با رسال عوالین نیاز اظهارندیکه میکند

فرستادند که بر چگونگی احوال او کا هی یافته اور ابر جاده اطاعت و خدمت
در سنج کردند و مقرر سازد که چون در ایات اقبال مجرود جو پور رسد
آخر از دولت ملازمت نموده نقد عقیدت خود را بعبار حضور شرف
تیر که جوهر خود را خاطر نشان دور و نزدیک نماید قلب خاں رعیت
هر چه تمامتر بر هتاس رفت و او را بر جاده مستقیم بندگی را سنج کرد
و حسن خان یقینی برادر خورد او را بملازمت آورد که برای العین جلال
مرحوم خسرو این را در یاد در ان ایام که موکب مقدس از رشک فارغ
از گره و زور که شرح ان غنویب گذارش باید مراجعت نموده
مستقر سلطنته نزول جلال فرمود بر زمین کوس معیا مراد فرزند
و حسن خان مشمول عواطف شاهنشاهی گردید و در اوایل این سال
عفت قباب حاجی بکم که از ارواح مطهر حضرت جهانیا فی حیات
و دختر طغائی و اله حضرت ایشان بودند و الامان میرزا از لطن مطهر
مقدس ایشان بر کف ظهور آمدن بود بموجب خصصت شریفه شوه طواف
حرمین شریفین شدند و در حضرت بانواع احترام لوازم این سورا
بر وجه حسن ترتیب و ادع فرمودند هر چند خاطر اقدس مفارقت
از ان قدسی مرثت میخواست اما اراده باطن گرامی ایشان را مقدم
داشته تجویز بمعنی فرمودند و جمع کثیر با بن و سید کامیاب این نسبت
نهضت موکب مقدس شاهنشاهی تصویب فرود فرستادند

حذیو عالم که همواره با قلم شکار در قلمش غلظت هر چه می دارند
 بمیتده چنان خیال میکند که مگر خیز اینکار اندیشه دیگر بر امون خاطر
 اقدس نمیکرد و آنحضرت پوسته نظایر با خلق و باطن با حق تعالی
 منظم سلسله ظاهر و باطن اند بهیئت ظاهر را چون ظاهر پستان صورت بین
 و باطن را چون خردنشان معنی افزین قید داشته میدارند درین
 نقاب را بی خویش را در شکار فیصل اندیشیده در اسفند از ماه الهی
 موافق رجب را بایات علی را بجانب نزور که بره نهفتند و در بند و بخار
 سلطان شوق بجانب دهم پورشتا بان گشته چون در اب دهم
 اعتدال بود فیصل سوار از در یابی جنبل با موکی علی السجاده و اقبال
 عبور نمودند و در ایات مضموره از راه کوالیار که شست چون عرصه حوائش
 نزور و جوالانگاه موکب لغت شد فرادلان نوبه عشرت او در بند
 که در پیشه نزور چند کله قبل میکرد در امر علی شرف صدور یافت که اردو
 میعل در همان ساحت دلگت مقام نماید و حضرت سینه ای
 بالعیض از ملتزمان غرت بان پیشه در آمده دور و دران پیشه درین
 نقاب پوی نموده بکله قبل رسیدند و انرا با سبک سابق از اطراف و جوانب
 احاطه نموده و بیلان وحشی را در میان گرفته بار دوی علی در او در بند
 و از پیرایه شکار شاطرین الت که در روزی در مغادر حدود نزور
 شکار اشتغال داشتند که نظر مقدس بر او دانی که قریب بهشت گز
 اگرش بی بود افتاد که بعضی از جنبل را که نزدیک مجاده اهو باشد

فرورده بود و مابقی را در فروردین بود ازین صورت بیع نظاره
کارگاه تقدیر فرموده ان موزی را از هم گذراندند در زمان ان شرارت
سرشت مکافات خوف را باز یافت و دور و دور ان عرصه دلکشت
امور جهان بنا بر بود لشکر خان میر خشی را بولایت کرد و پیش از صف
فرستادند تا از فیلان حنیقا و دیگر نفایس آنتو که به منبروی اقبال با دیشا
در حنکر این بدست او افتاد بود آنچه لایق درگاه معید باشد بسیار
و فرمان عالی شد که خواجہ غیاث الدین علی فروزی تاملدن لشکر خان
خدمت او تقدیم رساند و خوف سعادت سرگرم شکار شدند و بط
شکارگاه را برودن شاط برای این بسند **افغان سال** **بسم**
از جلوس اقبال قرین معینی سال دی از دور اول درین شکفته
زمان محبته زمین که هوای شوق در مغز اقبال مجید بود شاط
مباری در دماغ روز کار افتاد و مقدم نوز و جهان افروز به جنگ
فیض عالم و عالمیان گشت چا حمن عالم ببالیدن در آمدن در آمد
و کلما می صدر بر کسب شاط سکفتن **ک** کل بران شد که پر از مرک
برون ارد باز **تا** تا کند بال نشان همزه بیل پرواز **غنجانی سحر**
هم شکفت از سر شاخ **ب** بهر دل بردن مرغان چمن شکل باز **از**
از تماشاگر می سیر و کل می یابند **تا** که ره عشق بهر کام نشیب و فراز **از**
سنگ حوصله غنچه این باغ شوم **ص** صد زبان در لب و اگر گویند **از**
کویا مقدم شامت که انداخته اند **از** پرند کل بیای سخن پاندا **از**

عبدالز

۹۷۲

بعد از گذشتن نه ساعت و پست دیگر دقیقه از شب یکشنبه هشتم شعبان
 هفده و هفتاد و دوم بهایه تحویل نیز عظم منور عالی به بیت الشرف روی نمود
 و از آغاز سال دهم از جلوس سعادت بپوند یعنی سی سال دی از دوره اول
 بحر می و مشکفتگی شد در برابر طبع اعتدال برشت شاهنشاهی بهار دیگر
 افزود و آنحضرت در بهمان مرغزار دلکش که نقشبندان بدایع نگار
 بهار امین سبته بودند کامیاب سرور حضور صوری و معنوی بودند که
 روز دیگر قراولان پیشه نورد نامون بهجای رسیدن مزده عشت
 رسنیدند که در فلان جانب پیشه الیت بس ابنوه بر از فیل حضرت
 شاهنشاهی ازین خبر مسرت برای خوشوقت شده و بهمان امین
 و دستور شتافته صیدار زو فرمودند و فیلانرا شکار کرده جمع کرده و الا
 فرستادند و خود بدولت و اقبال در آن پیشه کامستان شوق بودند
 و فردای آنروز بار دو می ساعت نصفست فرمودند در انشاهی راه قراولان
 باز نوید سرور آوردند که در مانت کرده ای موکب عالی پیشه الیت که زیاده
 بر دو میت و پنجاه فیل بخود کامی در آن میکردند بندگان حضرت امین
 تمام فرمودند بهمان وقت بجانب ان صیدگاه عمان غریمیت تاب از روز
 بجزاگاه ان کوه پیکران رسیدند و بموجب اشارت عالی جمیع ملازمان
 را حاجت است ان فیلانرا کرده سمیت پیا نوه رانند و نهی کشیده بود
 که درون حصار رسانیدند و بحکم عالی که بطریق عموم جریان یافت علمه موکب عالی

حوضی بزرگ که این سحاب نهادنرا سیراب تواند کرد کمنده اذابت زلال
مالا مال ساختند و آن کرم خویان در بیا شام را از چشمه سار فیض که شیشه
تامیض را از فاضله کفیل است ساداب کرد ایندند و این وحشی نهادن را
لطناب رفیق و کمند بدار اصد فرموده چند بر اطراف نزور و چند ی را
لطرف کویار و بسیاری را بار روی معیل روان ساختند و بقدر تنظیم
این کار در روز ظاهر حصار میانوه مجیم بارگاه اقبال بود و الحاق از سنج این
ساخته نشاط افزا که درین عرصه دکت می هندوستان نزدیکان نشان داد
منیدند انواع سنگ گنبدی و فنون تعجب بر ناظران این بزم مقدس روی
چه تدبیر و الاست و چه رای عایله که خدا یو عالم این مقدار وحشیان کوه
پیکر اسمان سیرا در قید در آورد و از اینجا بجانب اردوی مقدس که
در حواله کبره مقام درشت غمان تاب کشند و قریب بیت روزان
سرزمین جولانگاه موکب عایله بود و چون ایام امتزاج فصلین بود و هوا
روی بجزارت داشت و با لخصیت اب و هوای انولایت کرم فصل
خیز موافق امر چه و طبایع اد میان نبود اکثر اهل اردو را قدری بغیر
مزاج و تکلیفیت بهم رسید انحضرت نظر محنت بر عموم خلائق انداخته
کوس مراجعت بلند اوازه ساختند و بعضی از ملازمان عتبه اقبال را
لشکار بقیه فیلیان گذاشتند و بدولت و اقبال لشکارا فلکان منزل بمنزل
منضت نموده کویا رتروال جلال فرمودند و اینجا بوسطه مخالفت هوا
و کثرت فطرة بقدر حرارت طاری مزاج اقدس شد و در اندک زمانه

انوار صحت و عافیت از مطلع عنصرقه سستی شربت یافت در اعتدال
 با اعتدال میدکشد و فیض اقبال با استقامت گرانید و مزاج ناطق
 با نظام پیوست بعد از پنج کوشش روز از حصول شفا مویک علیا متوجه
 در الخلافه اگر شد و بساعت سعادت برای بائین که کترین الحکم
 و افلاک بود ظل ورود و نور تزلزل بران متوا قبال انداخت و از
 سواخ اوایل این سال مبینت افزای بنای قلعه رفت اساس در الخلافه
 اگر بنا میدعمار اقبال است بر ضمایر رستم سنجان هند در اراک و جدول
 شناسان مقولس افلاک مخفی نماند که چون این در جهان ارای وجود
 مقدس نهند بی را بجهت تکمیل طبقات موجودات ابداع فرموده
 در این زمین و زمان میفرماید پوسته ضمیر خورده دان در ان تمام
 دارد که هر فردی از افراد موجودات از مکان قوت بمطایر فعل آمده
 رنگ امیر دولت کردد دفعه برای حیات جانداران زمین را اصلاح
 زراعت و تخم انیری و آب دهی کمال ان رسانده اسباب انیری
 سرانجام میدهد و دفعه جهت حفظ اموال اقوات و حر است نام و ناموس
 اقوات و حر است نام و ناموس و نکا بهایز بقای افراد ان سایه قلاع
 مستحکم ترتیب داده مورد دولت صوری و مغنوی تحصیل میفرماید بنابر
 در نیوالا در الخلافه اگره را که بمنزله مرکز هندوستان است بجهت مصالح بلکه
 و مایه قلعه عالی که در خوران باشد و لایق حال این سلطنت تواند بود
 اشارت فرمودند و امر طاع بنفاد پیوست که قلعه پیشین که بر ساحل
 دریای چون در سمت شرقی شهر واقع بود و بواسطه توایه نوار زمان

و تصادم حوادث روزگار کارکان ان باختلال رنجامین بر درازند و دران
محل منبع حصن حصین و حصار حصین از سنگ تراشیده اساس نهند که چون
بنیای دولت این دو دمان عالی استوار و چون اس رفعت این اقبال
موبد پایدار باشد بنا برین درین ساعتی که ثبات کار و کار حضرت از
هفت طبقه زمین گذرانیده بنیاد نهادند عرض دیوار سی کز بادشاهی
مقرر شد و ارتفاع به ثبوت کز رسیده و مشتمل بر چهار دروازه که بمیان
ان درهای دولت چهار رکن عالم گشته شد و هر روز سه هزار و
چهار هزار کس از بنایان چابک دست و مزدوران قوی باز و دیگر
عمده بر دوام کار میکردند و از اساس ناکنگر مستلما تراشیده سرخ نشین
که هر یک در صفا این کتیبه نمودند و رنگ کلک و کز رخسار اقبال تواند بود چنان
با هم وصل یافت که سر موی را در دران راه وصل نمود و این حصار عالی
که مثل ان مهندس خیال ندیده در عرصه شش سال باکنگر و فضیل و سنگ
انداز با اهتمام مخلص حقیقت بودند قاسم خان میر بر و کجرفی و فیروزی
صورت ارتفاع و نقش اقصی گرفت و درین سال رای همان ار
اقضای ان فرمود که بمنصب جمیل القدر صدارت شخصی که بدانش و پیش
درستی و درستی و معامله داری ممتاز و عقیدت و اخلاص در افسر مخصوص
باشد نامزد کرد تا همواره بوسید اوصحاب فغرفه در بار با تحقیق
و احتیاج بستیلام علیه استعدا یافته در خور حالت و استعداد بوظیف
و در ادرات شایسته ای کامیاب است شوند باین طریق خواطر این طبقه

فغان کن

قناعت گزین که لشکر دعانید جمعیت کلید و بدل جمع در اطوار عبادت
 و عبادت خوف ناسبت قدم بوده جو یای حقیقت کار باشند و در تحصیل مطالب
 حقیقی فتوری در راه ایشان نیفتد اگر چه این گروه در هر ملک باشند و هیچ
 ازین طایفه خالی نباشد اما در بلاد هندوستان از همه جای بیشتر اند تا گزید
 کی که مستعدی این طبقه باشد اول باید که حیرتیم بود تا این منصب عالی را
 وسیداخذ و جرات زرد و در مال فقیران دل نه بندد اگر چه بر حق کسی
 نظر از درشتن خوف را سخره عام و خاص کرد ایندن است و چه با سعادت
 ازین راه معده حرص خوف لا خواهد که سیر کند دوم باید که کار دان مردم
 و شناسای مراتب درانش باشد تا سفارش مستمکان و مشاطگی
 مردم نماند که خوف ترجیح رجوع درقع نشود و هر کدام در خور استعداد
 اعتبار یافته در مقام افزایش کار خوف کرد و سیوم میرزا طبیعت
 تا اوقات شریف را بطلال و کالت گذارند و مهمات فقرا در پر
 توقف افتد بلکه جداوری باشد که روز از زین ساخته و محتاج مهمان
 مسکنان و محتاجان را گزین ترین عبادت شناسد چون ابن انبیت
 حتی اساس پیرامون ضابط مقدس گذشت و جو یای این چنین شخصی
 مذکور در آریسته باشد با انگل استیک در نکا بوی اهل بیت قرار با
 شدند مظفر خان که حل و عقد مهمات سلطنت به شهاب ادمی شد
 از سخنان مداحان نادربت و حرف سراجان ظاهر پس از جای نشد
 باینکار بزرگ شیخ عبدالبنی را مقرر ساخته موقوفه عرض مقدس رسانید

و انخدمت شریف را برای او التماس نمود خدیو زمان از حسن نیت پادشاه
که در حق مردم بغیر از گمان نیک نمیفرماند برادرش مظفر خان اعتماد در
انجمنت با و مافرد کردند و او دوکان خود را بتبلیس و تزد و بر دست خدیو
زمان که بدار الامن حسن طین اقامت در شته نشا طار ارای بودند توجه اول
و در اندک فرصتی هجوم خوش آمد که میان عرض الود و استیلائی مادران پنهان
طالب علی او عیالک فروخته اید و علم ظاهر او بعلم باطن تبدیل یافت او بیک
و اسطه پیر شیخ عبدالقدوس است که اهل هند را با و گمان دلالت بود
و چون این دو جهان ارای ذرت مقدس است بی را محکوم هر عالمیان
ساخته است عیار این مرد نیز گرفته آمد و پرده از کارش برداشته شد
چنانچه در جای گذارش یا بدنهضت موکب موبد شانت می بی
فتنه بقی خان زمان علی قلی و دیگر سوانح اقبال که در آن پورس
عالی روی نمود بر دریا کاشان مخمانه همش پوشیده نیت که دنیا
حکم باده دارد در صراع کاجنجان را انجنان تر میکنند تا اگر ادبی سعادت مند
فرایم امن امور دنیوی را سرمایه هزار نیکی می سازد و برای نیت
حال و ذخیره سواغین اسباب ترتیب میدهد و اگر ستاره تخت
سیاه باد در فطرت بد که هر دین در دن هر اینه دنیا داری او سبب
هزار حسرت و نکال کرد و دان بد نهاد مدر پخته ذخایر دنیا را سرمایه

هزار و بال گرداند و ترغیبی را با باعث چندین از ارجیای این
 روز بروز دل تیره اش تیره تر شود و پایی ضلالتش فشرده تر گردد و قدر
 نعمت شناسد و نه حق و نیغمت داند در خور حالت کار در مکر و ترویر
 روزگار گذراند و گاه پرده از روی کار برداشته بظاہر و باطن دم بغی
 و طغیان زند و مصداق این حال احوال خسران مال علی قنینان زمان است
 از آغاز در آمد هندوستان و زنگ زدی این مواد اعظم که بنور اقبال
 حضرت بنیاد است همی وقوع می یافت بمجرب اعتبار بنین صورتی بچونست
 حرکات شنیع کشتی و از ننگ ظریفی انار بدست بظهور آوردی چنانچه بنی
 ازان رقمه کلک و قاریع بگاشد و ممواره حضرت بنیاد است به بفرایحی حوصله
 گذرانده از صفوف ذات رقم زلات ضلالت او را باب عفو و صغیرت
 دان تیرنجیت حق نام شناس قدر این رحمت داند انسته اسبابش
 و اشوب بر انجام دادی چون بمسامع اقبال رسید که اسکند خان
 روز یک سر پانز بنی و طغیان را اینجا در ازان اغماض فرموده در
 هنگام که ریات منصور تفریقش کافل سمیت نزد نهضت والا میفرمود
 اشرف خان را مصحور فرمان قضا متشکل بر شمال و تفقد نبرد
 اسکندرفان فرستادند تا او را بشیر العف الطاف مشانیت ای امیدوار
 بهستان بوس والا سر بلند سازد و از اندیشه تباہ باز داشته ساکن راه

سعادت گردانند از طرف خان چون نیواجی روده که جاگیر اسکندر خان بود
رسید کندر خان به استقبال مشور مطاع مبادرت نموده اشرف خان را همراه
اکرام دریافت و با دایب تعظیم پیش این لرزوی ظاهر در دست تعداد ملازمت شد
و مدتی ممتد برین حمیه گذرانید و در باطن با اتفاق پیشها خیال دیگری بحسب
عاقبت کار با شرف خان چنان گفت که بر ابراهیم خان اقا شقاو یعنی رش
سفیداست و قرب جوارد در دفته ادراجی بنیم و با اتفاق او در خانه
متوجه بنیتویم و برین غریمت از او ده سربار پور که جاگیر ابراهیم خان بود
رسیدند و از اینجا پیش عسقلینان شناختند در آن خود مجموع این جماعه
تبرک باطن خیالات دور از کار پیش گرفته و غریمت مخالفت مصمم ساخته
و با اعلان عصیان جنفی را اظهار طغیان ضمیر مبادرت نموده از حجاب حیا
و پیرده شرم بیرون آمدند و با خود در میان آوردند که درین ایام موکب
مسافت بعد طی کرده بشکارتیل توجه دارد ماد و جوق مینویم اسکندر خان
و بر ابراهیم خان از راه لکنو بقنوج شناختند در آن خود و خلعی از لکنیزید و
عسقلینان دهبادر خان برادرش از جانب مالکیور بر سر محنون خان قاضی
که جاگیر دار اینجا است رفته تا بزرگ شرارت اشتغال میدهند و باین تدبیر
شاید کاری از پیش رود چون فکر ناقص درای علی بن محبت شکرگارا
برین سودای فاسد او را از طرف خان را باین محمان پارس میدارند
و باین راه ورود ابراهیم خان و کندر خان سمیت لکنو و عسقلینان و
دبادر خان بجانب کره و مالکیور شناختند

چون صیت عصفیان حرام نمکان و اتفاق این شورنجان با یکدیگر امرای
 سرحد مثل شاهم خان جلایرود شاه بدیع خان و امیرخان و محمد امین دیوانه
 و سلطان نقیبه خالدار و صلیبه توابعی و شاه طاهر بدخشی و برادرش شاه
 خلیل الله و کدرا عیسی قوچی و خانقیا ساربان و یوسف طغایی و دیگران
 شنیدند سامان جمعیت نموده سرراه با عیان گرفتند و میان ایشان
 و سکنه خان و ابراهیم خان در نواحی قصبه نیمکارالش کارزار بالا گرفت
 و محمد امین دیوانه بر قول سپاه براهه ناخسته چند پرا بر زمین او بار
 انداخت اسپش سکنه خورده و او از پشت زین بر روی زمین افتاد
 و مخدولان از دحام نموده و در دستگیر ساختند و شاهم خان و شاه
 بدیع خان اگر چه از معاینه حال محمد امین قدری دل بیاد داده بودند
 اما جاهله کاران بود که فدایان قدم جلادت پیش نهاد و گوشتش در گوش
 نمایند به اختیار پیش آمدن نزدی مردار ز مای نمودند چنانکه دلاوران
 کا طلب از جانبین در جنگ افتادند و چون یکدیگر از آن در عدد زیاده
 امرای عظام بموجب صلاح وقت متوجه قلعه نیمکار گشته بدان تخصیص
 حبسند و صورت ماجرای را معروض عتبه و اولادش شدند و عسقلانیان
 و بهادر خان عنان غمناک بصورت یکپور تافته دست فتنه در آن خود و شریف
 و غارت دراز کردند و مجنون خان قاقال که مرد معرکه دین تجربه کار بود

باخذ ولان لایق حال نید و قلعه ما که محصور شد و قاصدان تردد اصف خان
و ستاده او را اطلاع داشت اصف خان بعد از اطلاع برین قضیه که دوی کز سپاه
خود را بجا رست و لایقه کرده مانده و بسیاری از مردم کار کرده همراه گرفته در
کره رسید و در اینجا از اموال اشیا که در جوار گرفته بغنیمت یافته بود بر سپاهیان
بخش کرد و مجنون خان نیز که آمد سعادت نمود چون مجنون خان با عادت
اصف خان قوی دل گشت پیشتر اوقات مردم جنگ را از قلعه بیرون میبردند
تا به افواج علیقلیان بر مردم اندر میگردیدند و درین اثنا مجنون خان در صف
نیز حقیقت احوال بوسیده قاصدان با یکدیگر متعارف و معروض بساط اقدس
گردانیدند و درین هنگامی که موکب منصور از شکار فیل مراجعت فرموده در سفر
سریر خلافت نظام بخش بود و عارض در آنجا ایان متواتر و متواپا
رسید چون دفعه فتنه و فدا شود بختان موجب اسایش عموم را یا
و باعث اسایش کافه خلائق است هر انچه غنیمت این کار شکر و انصاف
مقرون داشتن بر ذمت دالای فرمان روایان عالی شکوه موجب
فرموده سلطان خرد که نایب دارالقدرت الهی است امر لب از جمیع
فرائض معروض تر و شوبات این عبادت کبری از جمیع نواها گرفته
تر چون مضمون عارض ام انضمن بر طغیان عصیان این سیه بختان برین
روز کار بزرده عرض حضرت مقدس سید رای عالم ارای حضرت شایسته
که بگید جهانک است چنان اقتضا فرموده که درخت خار دار اهل بغی و عصیان را
برین از آنکه سر بهوا گشت و پای استحکام نمود و بعد از مدتی باطلش و صرصر
طیش از بیخ و بن باید برکنند تا بر این حکم عالم مطلع با حصار و اجتماع

عسکر

عا که اقبال غراصداریافت و مقتضای آنکه تاخیر در ارسال امور نگنجد
 میش از آنکه سامان مقدس شایسته ای انتظام یابد منعم خان خانان
 را با بسیاری از بهادران برسم منفلائی تعیین فرمودند و خود بدولت اقبال
 آنحضرت در آن چند روز از اول صبح تا آخر نفس مقدس سامان مهمات
 سپاه ظفر تا سید داود تهیه چشم نضرة بودند می نمودند در اندک فرصت لشکری
 در دسته شد که شدید تر تنگام اندیشه در میدان تعداد آن جوانان توانمند
 و چون خیل لشکر در سایه ستمی گردون سایی فراهم اند توجه اقدس چنان
 بر تواند اذخمت که فیضان مرمت جنگی در دیکر فیضان نامدار در عرصه عرض
 درآمدند و نظیر دو سپن از آنجمله ده هزار زنجیر فیل بجهت همراهی موکب عالی
 گزیدند و چون خاطر اقدس از مهمات ضروری فراغ یافت حکومت دار اقبال
 اگر رسول خان تعویض فرموده روز تیر سیزدهم خورد ماه الهی موافق
 پنجشنبه بیست و سوم شوال بای دولت در رکاب سعادت آورده
 از دریای خون عبور فرمودند و چون موسم گرمای مغرط بود عا که کربان
 بوی شبها کوچ میکرد تا آنکه مر حله بر حله طی نموده سواد قنوج محیم اقبال
 و منعم خان خانان که بطریق منفلائی پیشکش میرفت در آن
 منزل رسید سعادت زمین کوس سر بلندی یافت و قبا خان که
 از طالع ناخجسته که زمره عاصیان که آنکه بود درین هنگام چون دولت
 از آن بید و لسان روی کرد امید بوسیده شفاعت خانانان به

پایه سیر و الا استعداد یافت از ان جان که شیوه جان بخش فطری
انحضرت است جراید جرایم او بگرداب عفو انداخته به پیر ششهای تقه
امیر نوازش فرمودند از بارگاه فضل دل داده به پایه اعتبار سابق از
دوازده بوعصه ساحل کنک فرودامده ده روز تقرب گذشتن
اردوی معین مقام شد درین وقت منبیاں دولت جزا آوردند که
اسکندر سبخت با آنکه طنطنه انصاف مکرر الا در کوشش او بچید
همچنان قدم شقاوت افشوده در لکنو بجای خود است از اجتماع
این جرات و حسارت قهرمان قهرت هفتاهی و سطوع سطوت
ظل الهی برین داشت که ایغا فرموده نزاری ان خون گرفته را
خود بنفس نفیس در کنار او نهند بنا برین اندیشه صواب خواجہ جهان
و مظفر خان و معین خان و جمیع دیگر از امرا بر سر اردوی معین
گذاشته نیم شب بجولان گاه آتش جهان نور و کیتی خرام و بلغار
فرمودند و یکسان روز بدولت اقبال در زلا نوردی گذشت و زور آید
که سفید صبح از افق شرقی بر آمد غبار موکب والا از عرصه لکنو برخاسته
توتیای دولت مسدود دیده اقبال شد و حکم والا شرف ارتقاء یافت
که یوسف محمود خان کوکلتش و شجاعت خان و برخی از بهادران
اخلاص کرنی بمنزل هر اول بوده پیشتر میرفته باشند و اسکندر خان
که از تہی مغربی دیر دیر در لکنو پای شتاب افشوده بود از خبر بلغار
بادستاهی دست و پا کم کرده از طلوع گو کبر موکب والا خاک ادبار

بر فرق سعادت خود بختی راه گزینش گرفت بندگان حضرت پیش
 بر سواد لکنو ظل اقبال انداخته سر بر سرش گزیدند و چند سراز بهادران
 کار طلبک سکا سی را نامزد فرمودند و این شجاعت بی شک از دنبال شتافت
 هر که از مدبران برگشته بخت می پوستند شمشیر ابدار خاک درگاه
 سواد میگردند سکندر خان نیم جان سلامت برده رانده مانده
 حو فلا بعی قلیجان و بهادر ساینند و بهادران را مانده که اسپان
 باعث برالینا شد عسقلینجان و بهادر خان که با مجنون خان
 و اصف خان مقابله داشتند ازین واقعه آگاه شده با بی ثبات خود
 مترنزل میشتند از محاصره مانگپور برخاسته از کمال اضطراب و اضطراب
 خود را بگویند و بر ساینند و با رخواستش انداخته از کدر توهم بدریا
 کنگر عبور کردند و از روی زمینهای قلب سپاه بردند و موبک موبدان قدر
 عرصه لکنو قرار گرفت که در اردوی سعید رسید و جنش موبک منصور
 مقارن ان اتفاق افتاد در ایات نصرت دار تا جوینور آمده بود
 طی مراحل منبمودند اصفیان و مجنون خان و دیگر امر که با عسقلینجان
 و دیگر مجذولان مقابله و مقاتله داشتند چون سنک راه از میان برخاست
 در شاه راه لدادت تبارک اخص شتافته در دمنزله جوینور سواد
 سر بلند می میشتند پیشش با می اصف خان که مشتمل بر نفایس اولادیت
 بوده با فیلان مت و اسپان غیر اقی و ترکی منظور نظر قبول و حسان

دشمنه توجهش نهنه ای ساحت امید و یافت و از آن وقت اصفهان
بر روی اقبالش نهنه ای تسخیر ولایت کریم کرده در خزان
دفاین حوراکر متصرف شد سپاهی گری ترتیب داده بود که توجه
راستای حکمت عرض خدمت التماس نموده که آن سپاه از محو آن نظر اقل
در اردو از آنجا که اجابت مکنات از باب ارادت مشیوه عرصه حضرت است
استدعای او باین قبول گرفت و انور را فصال بر ساحت حال مغال
او بچوب ترین صورتی یافت روز دیگر که خسر و خار در بر حیارم
نور فزای عرصه غرا شد و سپاه ظلمت شبان شب راه گریز گرفت
اصفهان لشکر خود را قریب پنجاه سوار عرصه چون کف همت صاحب
فرخ و چون سپای دولت از باب کرم کشده نظر جهان افزون
جدوه داد و مورد الطافش نهنه ای شد و فردای آنروز که کسی دریم
ماه الهی موافق روز جمعه چهارم ذی حجه بود لویا کوکب الاطلال سعادت
بر ساحت جو پور انداخت و منازک نعت اسس درون ارک بود
روز اقدس دولتجا بان سعادت و اقبال شد و توجه عالی بر اصلاح
ان محال که از دست برد ظلم ان مفسدان باعتدال خرابان
بود پیر تواند اخت و چون عسقلینجان و دیگر لاهل لغی و عصیان از صدمه
سلطت موکب ال روی بغرار آورد و مجنون خان و شاه محمد خان قندهار
تبعاقب ان نخبه کشندگان فرستادند و بجهت مزید احتیاط و حفظ
سلطت سلطنت قورباوش ای با متهام وزیر جمیل مقرر گشت تا پیش
عسکر منصوره باشد عسقلینجان و امرای ادبار یافته نزدیک حاجی پور

روز دوی ارجایی قدر فتنه مستحکم شدند و با فغانان سیه بخت چون
 سلیمان کر راینه که حکومت بنکاله باور سپید بود و فتح خان بیخه حسن
 برادر او که ایالت رهناس داشتند استظهار نمودند و این طبقه بر رویه
 در مقام استاد شدند بر گروه عناد و طغیان ایستادند و رای دولتی
 فزایی تقضی آن شد که یکی از معتمدان بساط غارت را نزد سلیمان
 کر راینه به بنکاله فرستاد و او را معاوضت و مظاهر عزت سلیمان بنامند
 لاجرم حاجی محمد خان سبب یز را با این خدمت روان کردند که لکار را
 و سخن بر در زوی احصاف داشت چون او بنو اجمی قلعه ریواس رسید
 جمعی از خود سران افغان که باین طایفیان دم کجخت میزدند او را از
 رفتن بنکاله مانع آمده پیش سلیمان بنام روانه شدند و چون حاجی محمد خان
 را با سلیمان بنام سوا بق رد الابط بود بمقتضای رابطه قدیم و طبع آنکه
 از موافقان باشد یا نشود بغزت و حرمت پیش آمد چون اثار نویسد
 از نفوسش ز او خواند از آنجا که با ولایت در من گیر بود او را مقدور
 کرد ایند و حاجی محمد خان سبب حقیقت و بندیکه از دست نداده بودند
 نصیحت بای سودمند بگوشتش او زدی و انصاف آنکه توقف حاجی محمد خان
 در میان با عنان جهت محولف و تخدیر از ارتکاب امور مخطور و دلا
 بر جاده ستقیم اطاعت دخل عظیم داشت چنانچه عاقبت او را بواله
 خود همراست خسته بعبده الا در آن ساخت چنانچه بعد ازین نگاشته

خامه عرصه کرد و از سواخ فرستادن حسن خان خراچی است بولایت
 سیه که در اقصی سمت شرقی جنوبی سواد اعظم هندوستان فتح شد
 پرتو لویای سبج کی از سلاطین بران سوادینا فته و همواره فرمان
 روایان ولایت ادیسه باعتبار اقتدار ممتاز بوده اند خصوصاً راجه
 که درین هنگام فرمان روایی ادیسه و از ان مدت که فرقه افغانان
 دست استیلا بر بنگاله دراز در شد نبسته کلین تمنای فتح ادیسه
 همت خود می نداشتند ولیکن درخت نشان بار در نمکیت چه در
 ان عقبات خطرناک و کوههای بلند و پست سکتیهای بچند و مر سبهای
 سخت گفتار خردالت دست تصرف بادشاهان باب مملکت
 متعذر و خاک ان زمین را عساکر شدن متعبر است بلکه هرگاه کسی
 از معارضات ولایت بنگاله بنیاه راجه حکمنا تمه می برد و ای بنگاله
 بر جویست غریب و خنایه از اسیم خان سور که در وقایع سابق نام او
 مذکور است راجه حکمنا تمه بنیاه آورد و ان راجه ناحیتی از ادیسه
 بطریق مساعدت داد هر چند سلیمان کرال بان تسلط حمید موهف
 او نتوانست که در پوسته از او بر اس مندی بود درین هنگام که بلده جوپور
 مورد موکدال کردید ضمیر نوربائی حضرت شاهنشاهی که فرست
 فردار از روز ناچیه اموز استخرج سبهای جنیان اقصیا فرمود که یک از طرز
 ادنان پایترب راجه ادیسه فرستاد تا بجلال الطاف مستظهر
 گردانید در ملک قوی بولایت نظام دهه فرمان پانی که بولایت افاضل از ناظره احوال ادیسه بود
 بان اخصی

یافت و مها پانتر که در فنون شعر نهد و موسیقی عدل خود داشت
 با و فنی ساختند این همه با اتفاق عازم ادب گشته در اجماع مجرب شنیدن
 اطراف گشته اند هی تبارک را سعادت اقبال فرستاده با در یافت
 تعظیم کریم و اردان دولت را بشهر بزرده بمنازل شایسته فرود آورد
 و خدمات لائقه اقدام نمود و گریه بر میان جان بسته معروض داشت
 که سلیمان اگر حلقه غلامی آن درگاه و دادگوشش بوشش نکشند و پانته
 عبودیت نگاه دارد و اسس ارتباط و سعادت بعین یقین در میان بند
 من با جمعیت خود برابر هم را که خصم دعوی دارا دست پیش روی بیگانه
 می ارم و کار پردازی بروز کار سلیمان ملکینم که عبرت جمیع شوخچان شود
 و فتنه انگیز را چه بعد از سه ماه که بر خیزان و مها پانتر ادب خدمتگاری
 که انعام انتحاب کرده روانه درگاه سعادت و دران هنگام که موکب الا
 از جوینور معاودت فرموده در معموری مگر چند معدلت ارای بود و حسن
 و مها پانتر همراه ایلچی را چه مکنند و لو که رای بر مانند نام درشت سعادت
 سر بلند شدند و از سوانح در بیگامی که رایات اقبال در جوینور استوار داشت
 که خنق عبدالمجید اصفی داشت سبحان الله مستان دنیا که خرد صلاح بین
 ندارند سعی خود در هلاک خود میکوشند و ان از تندی بی نامند و یک از اعظم
 بلیات است که با وجود هستی و مدبوشی و قدرتمند شناسی بر دولت خود چون
 بیدی لرزند و باندیک توهمی از جای رفته کار که هزار دهن برایشان بخوانند
 اندیشید بکشیم زدن برای خود هم بر استند چنانچه اصف خان

راستاب زد که وسیکری و ارفع پیش آمد که رفع محال است اینرا ندیدم در آن
 روزگار مقید نیاید که مکارم شایسته ای بعنوان اراد بر خوار محال است
 از غبار جرایم پاک سازد نشان انفعال یا قیامند غرض از تمهید این مقدمه
 صواب است چون آنکه اصفحان از درگاه والای شایسته ای بمنصب ^{از محمد}
 و بایه عالی اختصاص یافته مجدداً بایشلیغی است که ظور سیکر مقرر و معترض بود
 از اینجا که خیانت گزینیان را خوف در من گیری باشد بحرف و حکایت
 فتنه اندوزان تپی معزاز جای رفته و می قطت رتبه خود نموده توبه می
 و راهی که نخواست بجا نگیرد رفت و محل این قضیه آنکه از آن هنگام که اصفحان
 و لایبیکه مسخر ساخته بر خرابین چوره که متصرف شد و از کوهی خود
 و خست نفس و کفران نعمت از بارشاه مرید و بی نعمت که بدولت اوزار
 اقدم بعلم رسیده بود و پوشیده از آنرا ذخیره ادا با خود ساخته بود و نموده خود
 توهم آراه میداد و هر چند آن معامله نامش مقصد باین شغال
 رشتو تا فرستاد و اما از آنجا که معده طمع این جوان جوان خبر خاک بر سازد
 سودمند نیاید همواره سخنان تباه معاینه بر فرود ایامی کفشد در نوالا
 که استکثرت سینه منظر اقدس آورده منظور الطاف عاطفت شایسته
 کشت صد نیرکان باین معنی در حرکت آمدن بویسته در سوالات و ترو ولت
 اهتمام میکردند در دستان ناقص در معامله با فهم و فتنه اندوزان
 سخن سازد و رویه بیک را نیز ساخته باصفحان بدال میسر آیند
 تا در شب یوم مهرانه الهی موافق بکیشینه سیم صوفیه دهد و بنقاد
 و سه تخمیان فاسد در سنه یومیه ما خولیا با برادرش وزیر خان و بعضی از مردم

موافق

موافق بقصد ولائیت که به که سبب است قوی خمیمه در سبب کینا شده
 و از نمود و کتیر بمقصد عثمان غریمیت باز سافت صباح و نحو این که
 او نافرذ بودند از صورت حال مطلع شد معروض درگاه والا سینه
 و عرض داشت این مردم در صحرای دلگشای جو پور و قتی که حضرت شایسته
 باشراح شکار کامستان بودند بوسید ملازمان رکاب و کتیر
 عرض رسید حضرت بمقتضای رای ممالک از ای تمغم خان خاتمان
 بیاضلیغ ان لشکر نافرذ خند و شجاعت خان ایما نیکور رسیده
 متفحص احوال اصف خاندان را خبر یافت که لقمه که رسیده در صدر
 است و خود لقمه رسیده شجاعت خان کشتیها را کردار درده و کتیر
 از اب بگذرد سبب تصور کشتیها بر آمد و از انجا با اصف خان از امون
 شجاعت خان خبر دار شده با کتیری که همراه داشت بر کت که بر لب
 سر راه بر شجاعت خان بکیر کشتیها نزد کتیر رسیده بودند اصف خان
 راه مخالفت پیش گرفت در میان او و جمعی که در کتیر بودند مکانه بر
 گرم شد و از روز تا شب سخن با تیر و تفنگ بگو و چون حجاب طلسم
 شب یروش عالمیان شد اصف خان فرصت نامیت را غنیمت
 شمرده و شتاب راه که بر پیش گرفت و با مباد نگاه که شجاعت خان
 خبر که کتیر اصف خان شنید سرعت تمام در کتیر نشسته از از غیب نمود
 و جلور نیز در پاره او تاخت و بگروه از عقب ماند تا اصف خان رسیده
 دانست که رسیدن با و در کمال بقبیرت عثمان مرا رعیت یافته متوجه
 زمین بوسد الا شد و در جو پور با سستلام عنقه قد سیه ملندی یا

و از سوانج فرستادن قلیچ خالت بار دیگر بر تناسک بقا سمت تحریر یافت
 که نبدگان حضرت شانهنهای محبت استمالت فتح خان قلیچ خان را
 فرستادند که او را بر لوازیم بخد که در رخ کرد اند و مقرر شد که چون بایات
 مجد و جو پور نرول قبایل فرماید منوجه ملازمت کرد و فصل نخت بلند را
 همراهِ او رود و در بنو لا که جو پور مقرر بایات اصلا شد بجهت مهمت مذکور
 باز قلیچ خان را فرستادند که او را الشاه راه سعادت رهنموی نماید و باعث
 مجد دانگه قبل از آن که در بایات والا از دار الخلافه به نهضت در اید سلیمان
 قوجی بقلعہ رنہاس فرستاده بود تا معاوضت و مساعدت عسقلینجان
 تواند بدست آورد که سلیمان با ستطهار عسقلینجان کار بر فتح خان
 تناسک خسته بود که درین ارشاد خبر توجه بود که در الاکت که سلیمان که بحاصره مغول
 رسید دست از محاصره باز داشته باز در ایله قلعہ کیری باز کشید
 که خبر دروئی و نرودیر کاری نداشت چون حوایه قلعہ از فراموشی نخواست
 یافت در که در دروی ذخیره و از ذوق اشتیاق نمود کامر در کشد و محقر کیش
 برادر خود حسن خان که همراه قلیچ خان بملازمت آمده بود فرستاده بپیغام داد
 که من از مراد ذوق و ذخیره دل بپیغم خسته ام اکنون تو بهر روشی که میسر شود
 خود را قلعہ برسان که وقتت حسن را چون نظر هر رفتن دشوار بود
 خوف لا محجده انداخت بعضی واقفان بساط اقدس رسانیده که یک روز در حصار
 درگاه بختیتم همراه سازند که بخارفته استمالت بادشاهی برادر را
 با کلید بایاتی قلعہ پاکستان بوس عالی اورم بنا بر آن قلیچ خان را باین خدمت
 اختصاص بخشیدند و قلیچ خان حکم والا را کار نید شده بر تناسک پیوست

فتح خان

فتح خان اگر چه از روی ظاهر ملامت‌ها منافقانہ بتقدیم آورد اما مقتضای
 شقاوتی که در درشت‌تیمو اعیاد کاذبه وقت مسکیزانید قلیچ خان
 ناصواب از زمین‌ای او خوانده مراجعت نمود چون فتح ان قلعه و جمیع
 ولایات شیری تعلق بوقت دیکرداشت در این‌هاکام توجه بر شیخان بر تو
 بنیادخت و از سواران این پورش آنکه چون مدت مدید غلبه قلیچ خان
 حق نداشتن در برابرش که فرزند در این ششت و خرفا خندان بر خود
 نه بخت درین وقت که زمان پشیمایه دسترسند که است ان مدبر بخندل
 در بقی و عناد که سرمایه بدو پت است پیشتر این‌هاکام نمود سکندر خان و بعد از
 و جمیع را از خود جدا ساخته بولایه سردار فرستاد که از ان طرف این شور
 بختان فتنه اندوز در میان ولایت درآمده بتاخت و تاراج
 عباد را بکیز کرد چون اینچهره سید شاه بدراع خان و
 سعید خان و قباخان حسین خان و بابای خان و مطلب خان و معصوم
 فرخود و صلح خان و محمد امین دیوانه و بکیر تورن و سلیم خان و توتوی
 افغان را بگردید که میرزا ملک تعین فرمودند و بر تو حکم معید بران تا
 که لشکر منصور سراه برار با عدوان گرفته نگذارد که در فتنه این شهر کالان
 سردار من بخند و دشمنید افواج قاهره سمت بدفع اعادی گماشته تا بکینه
 خیر اباد عثمان مساعت باز نگشیدند و حضرت کشتن همی سودای قاسد
 علی قلیخان را چنین علاج فرمود بخاطر مطمین متوجه الیه اباد شدند
 علی قلیخان که در فرستادن وجد کردن ان مردم بخاطر آورده بود
 که در عساکر نظرت ما شتر راه خواهد یافت از ان داعیه و راهبه باز نا امید

و بجایان اصواب است در مکر و تیز و برزده اولایا به سر و قد نام عورتی را که
در ملازمت حضرت فرزند مشکل یا بیشتر خدمت امتیاز داشت پس ششم خان
فرستادند کار شناسی قدیم نمود و بعد از آن دیگر مردم کاروان روزانه
ساخته دم مصلحت زد نعم خان خانانان از ساده لوح مکنش گفته
عملها از استیصال معاندان دست کشیده و سخنان فرور او را باور داشت
بر کاه جبهان پناه عرضه داشت فرستاد و لفظ الحاج التماس قبول این
در اعینه نمود حضرت شایسته ای محققا بر کمال مروّت و وفوت بر خیزد
بعین البقیه بدر روی و فتنه اندوزی علیقلی خان را میدیدند
لمتفق خانان را بموفق قبول داشته خواه غیاث الدین علی فرزند
فرستادند که مراسم حرّ و زاری خاطرشان نماید و بر حقیقت سر صحبت
اگر آهی یافته دقائق از اعرّوض پایه سر بر عیال دارد چون نعم خان
با این عاطفت کبری اختصاص یافت تعلیق خان نوشت
که بایکدیگر قاصد و بیغام صحبت داشته در تاسیس مسایر عقیدت استحکام
مدارج خدمت استقام نموده ای چون در آن ایام شهرت یافته بود
که بعضی از بها در آن اخلاص مند شایسته ای چون عادل و جمال خان
بلوغ قرار داده اند که کین بوده کار آن مدبر را با انجام رساند علیقلی خان
در آمدن و دیدن نعم خان ملاحظه عظیم داشت و میخواست که معامله
مصاحبت ممر کسالت و مکاتبت با انجام رساند نعم خان ملاحظه عظیم
در وقت قبول بیغم میگرد تا آنکه مقرّر شد که در میان دریا با دو کس
فرهنگ امده قرار صلح نمایند تا بران علیقلی خان فرزه را فور عظیم داشته

این و عمل فعلا

اهل دیال خود را در همان محکمه بالشکر داشته متوجه گذر چو شد و مقام
 بکسیر که از طرف اب کنک بود و برود بر اردو در خانان خنیمه ذخر خان
 پتینه و سیمان کیکه و کالا سار از امرای افغانان همراه او بودند
 و بار سال رسل و سایرین بمحمدید لوازم محبت از طرفین مظهر را مد مقضای
 قرار داد و روز دیگر از انطرف علی قلی باکس خویکی شهر یار کل که از طیفه
 کردان بگریز شجاعت اختصاص داشت دیگر سلطان محمد سیردیکر قوی
 او که ابوی خرم نام کرده بود سوار شد متوجه اردوی خانانان شده و
 از نظیر خانانان نیز بر شتی سوار شده باکس میرزا عیانت الدین
 و بانیدیک و میرخان غلام سلطان محمد تقی که پیش معصوم خان اعتبار دار
 متوجه ملاقات علی قلی شد و از هر طرف در ایام کرفج فوج و شوق
 ایستاده معرکه رای بودند چون شتی با در میان جزیره اب نزدیک رسید
 علی قلی خان بر خاست و گفت کیفیت لیغ سلام علیکم و حسته حوالاتها
 بگفته معصوم خان انداخت و با یکدیگر مراسم معانقه بجا آورده نشستند
 زمانه صحبت بگونه سالوس گذشت و باره در ذکر خدمت فروشی گذرانند
 ولایت در عهد و دومان صرف شد بعد از آن قرار یافت که میرزا عیانت
 عملاً زمت حضرت شاهنشاهی رفته حقیقت حال اعضاء داشت نماید که حضرت
 خواججه جهانز که در سلطنت برای زرین ادب و نیز دستند ناخاطر
 علی قلیجان با لکن جمع شده بجهان دولتخواهی با المصمیم است حکام دی

و باین فرار داد از یکدیگر جدا شده هر کدام بار دوی خود آمد این واقعه
در اوایل ماه الهی بظهور محبت میرزا غیاث الدین شرفی از دست رسیده
سرگذشت را بموقف عرض استاد مای بارگاه مقدس رسانند حضرت
موجب التماس خان خواجهم جهانرا فرستادند بعد از ملاقات علی قلی
روز دیگر منعم خان از اراک گشته بخانه علیقلینان رفت شام خان
جلایر و میرزا و حیدر محمد خان اخته سگی و کوچک قلینان و بنموریکه
و جمیع همراه بودند علی قلی حشمت زبرکان درشت و مراسم همجا آورد
و بعد از تقدیم لوازم ضیافت منعم خان خواست که با تفاق خواجهم جهان
باز بمنزل علیقلینان رود خواجهم جهان تقاعد نمود و صریح گفته که
علی قلی جوان بی اعتدال است و بمن ناخوش رفتن خود را بمنزل او
مصلحت نمیدانم اگر بسیار تجدید کردی برای ما بگیرد تا بهسم برویم خان
و از سر اسیم خان روز یک را بکروی زر علیقلینان طلبیده او در روز دیگر
منعم خان و خواجهم جهان رفته در منزل علیقلینان صحبت داشته روز
دیگر در منزل ابراهیم خان صحبت شده و همچون خان قاقال و
میرزا بیک نیز درین مجلس حاضر شدند و میان ایشان و علی قلی آبی دادند
هر چند سخن در رفتن علیقلینان دراز کشید فایده نکرد و از حلیه تلبیس درشت
بهاستابوسی قرار نداشت داد و گفت چون از من با سبب چینی
یکبار که باین دلیری اقدام نمیتوانم کرد و در نیرتبه و آلک خود لا و بر بریم خانرا

که این

که رئیس سفیداست میفرستم و بعد از تقدیم خدمات لایقہ با سبیلانم عنین علیہ
 مشرف خولہ شد بعد از گفتگو بسیار معنی قرار یافت روز دیگر علی قلی
 والدہ خود را بر اہم خان را با فیلمای نامی خوشل بال سندر و احمیلہ
 کہ از فیلان مست زیر دست مشہور بودند با دیگر فیلان بر ششمین سہ ماہ
 میر نادری و نظام ابق فرستاد و حاجی خان سیستانی را کہ مقید طور بود
 نیز فرستاد خان خانان و خواجہ جہان افواج قاہرہ را بر کنار ارباب
 مقابلہ گذار شدہ والدہ علی قلی در اہم خان را با پیشکش ہمراہ گرفتہ رو بہ گاہ
 سبیل نہادند و بہار گاہ مقدس رسیدہ خانخانان را بر اہم خان تیغ و کفن
 در کردن انداختہ و سر و پا برینہ ساختہ در باط حضور آورد و وزیران
 اقدس گذشت کہ اگر چہ ظاہر است کہ این و از کون طالبان بعد خود
 و فغانیہ اما چون خاطر تو عزیز است تقصیر ایشان بخشیدہ جا کہ ہا
 ایشان بہ دستور پیش من محبت شد باید کہ نامزانی کہ رایات احمیل
 شہادت درین حدود بسیر و شکار سرت بری خاطر باشد علی قلی
 از ارنک با نیز طرف عبور کند و چون در الخلافہ اگر مستقر رایات اقبال شود
 و کلان انہا امن رساند جا کہ خود لا دست نمایند بموجب این سہ ماہ اقبال
 محال جا کہ خود لا مشرف شوند خانخانان از ظہور عنایات سہ ماہ شاہانہ
 تارک سفارت با وج عزت رساند و حکم معین شد کہ تیغ و کفن را از کردن
 از سہم خان فرود آوردند و مزد و حقو کنان را بالوالدہ علی قلی کہ در حرم
 سزاشت شہادت ہی روزی خاک تضرع و زار رہنماہ مشروط نویدخت لیش بود

رسايند چون معاينه نابر خورداران بيد دولت نيلو حيا
برگاهه دلان معاينه رس پوشيده نيت ايند جهان را خورست حقيقت
بدرويه اين طايفه كوفران نعمت بر ساده لوحان زمان خاطر نشان
بعد از چند روز كه آنها سعادت زمين بوسه غرا امتياز يافته بودند جز خلك
ميرغز المللك و امراي كبار بسيار يا فنگان درگاه معي رسيد و تفصيل اين
سرگذشت آنكه چون بهادر خان و سكر خان با غوا و صلاح و ديدين
كرد خلاف و عناد سركار سردار انجمنه و در مقام نفع و خصيان التياده دست
نفته و فسادكش دنما گاه درين اثنا با نيت استيه فوج بزرگ از
موكاتب رسيد و از استماع شكوه اين فوج دست و باكم كه خود را
مرد اين ميدان نيافتند و پراختيار شده در مكر و تيز و پير و ديزار و
ظاهير ميرغز المللك و امرا اين مقام دادند كه چه صورت دارد كه در مقابله عاكر
منصوبه امنه خيال محال جنگ داشته باشم رسند غا نيت كه در استقامت
زلالت و جرايم ما كرديد و فيلان نامي كه با قبيل بادش هي بركت
و طبع اقدس بدان رغبته دارد در دنه درگاه معي رسايم و چون
نظمو رسد كه از دريا بركت زلات ما نزلال عفو پاك شده است ما هم
بدرگاه جنتان رفته سجدهات عذر خواهي بتقديم خواهيم رسايند
ميرغز المللك و ساير امرا چون زبك اميري و تيز و پيران گروه عاقبت
نامحسوس رسيدند و رخ در بر پايه خواستش ان مدبران ننهاده جواب
نوشته كه قيام انار و جرم شما از ان قيس است جز بطلان نخره نميزد ابد از خورده رو توان

سبب در خان بار میر مغز الملک سیغام داده درخواست کرد که اگر بخوبی نماند
 یکدیگر را دیده سخن چند مناسب وقت مباحثه گفته شود میر مغز الملک قبول این
 اراده نموده با معدودی از اراد و بر اهل رفت و سبب در خان از آنجا
 با چند پیش اهل میرزا اراد یافت و مقدمات از جان بین در میان
 چون آثار حسیه در پیشانیه معاندان ظاهر بود صورت صلح قرار گرفت لیکن
 بحرف و حکایت روزگار میگذرانید چون سرگذشت سماع احوال رسید
 حکم و لایحه نیرف نفاذ پوست که لشکر خان در اوجه تودرمل با مردم خود
 در لشکر منصور فرشته اگر صلاح حال در جنگ سبب خود نیز صمیمی که عالمیه باشند
 و اگر صلاح در قبول التماس آنجا عتبه باشد از فضل رحمت بمقیاس مانا رسید
 نازند و این دو در آنجا سبب نهرت قرین بپوسته بان سید و لشکر
 سیغام فرستادند که آنچیز از عرف عقیدت و اخلاص بر زبان شما میرود
 اگر از لوازم صدق ضیائی دارد معجزی در دست و خاطر مطین شود چه از بوس
 کردند و اگر نه وقت گذرانند و دست در حسیله زدن کار مردان نیست
 و چون دلشان با زبان موافقت نیست سعادت بنمونشان نشد
 و دولت یاوری نکردند بر خود در نوا خیر ایا با صلالت سماوی حرارت
 در دلیران فرشته دندوع که حالت را چون حقیقت الحاح علی قلبی و طفت
 ش منت نهی معلوم نبود و لشکر پیش در مبارزت مساهلت نموده بود در اج
 دلشکر خان در آنجا داده به ترتیب صفوف و تسویه افواج همت گذارند
 قول میر مغز الملک و اعتماد خان خواجه سرد میر علی اگر در اوجه تودرمل لشکر

و دولتخان فوجدار و جمعی از بهادران نامورا نظام گرفت و بر بغا بجلاد
قیان خان و حسن خسته و شیره سلطان در اجه تر سین و کرم سین و مهر علی
دار استاد یوسف و برنجی از جان سپاران دیگر تر تمییب یافت و جوالغار
بیایقی خان و شاه بدراغ خان و مطلب خان و فتو و ناصر قلی اوزبک و خدی
از دلیران نظام پذیرفت و هر اول محمد امین دیوانه و معصوم خان فرخوردی
و قل قدم خان و شاه فنا سنی و صدر حمت اوزبک و قلماق بهادر و طایفه
از مردان کار رونق گرفت و ملت من بخان عالم و هند و مغل در ای سال
در باری و در ای تیر داس و دادن خان فوجدار و طایفه دیگر از بسا
استحکام یافت از انجانب باغبان سسه فوج شدن بودند فوج
با اهتمام بهادر خان و فوجی سیر در ای اسکندر خان و فوجی سیر
محمد یار برادر زاده سکندر در هر اول مقرر ساخته اماده جنگ شدند
و در میان هر هر اول به کامر جنگ کرم شد قدری هر اول مخالف غلبه
گونه حسبه بود که مردم التمس داد و لاوری داده هر اول ابر در شد محمد یار
که پشایت کش ظلمانی او شمشیر برق لمعان بر خاک هلاک افتاد و بسیار
از مخالفان با پامال فنا شد و سکندر که با فوج کندی از دنبال این فوج
امان عربین بود کرد اربار بر روی دولت خو خسته و پشت بر عساکر منضوله
دان و در نینیمیت آورد و فوج قاهره کامیاب نصرت و اقبال از
دنبال نیز بمشایان در امدن بهر کس از ان تیره روز کار ان بخت نشسته
پرسیدند خوزنجاک میخشد تا برب سیرا پارسیدند سکندر از بیم جان خود

در سیه آینه از خاک سیاه سر بیرون کرد و بسیاری از سپاه
 کار آمدند و درون آن ظلمت اباد فرود شدند و افواج فایره که سبک
 نبرد میزدند نقد غارت و تاراج لشکر اوبار برکنند شدند بنیاد
 که با جمعی در کین بود درین و زد و گیر بفرج جو غارتشرا اقبال رسید
 و جنگ در پوست شاه بدایخ خان از ارب جدا شد و بقید مخالف
 در آمد عبدالمطلب پیشش توفیق نیکو خدمت نیافت و جمعی از کافر
 نعمت آن تپاه خرد خاک حقیق بر فرق روزگار خود بختی نغمی بگوشند
 بهادر این افواج را برداشته متوجه قول شد و قولی با جنگ برشته
 سب در از دست دله عار فرار اختیار نمود محمد باقی خان به بهانه
 اسباب و القای اموال خود لا یکنایه کشید و بعضی از در نفاق و
 حرام نمکی جنگ کرده پشت میب که دادند و از شومی آنها شکر فتح کرده
 شکست در راجه تو در مل و قیاسان و اعتماد خان و مردم اقص
 جمع شده در میدان ایستادند چون شکر بر رسم خورده بود کار
 بر انجام شد غرور این نتیجه است این معامله نا فرمان نمی بستند
 که خدیو زمان با علم بقتی چگونه مدارا میف نمایند هر که اگر در چنین باشد
 آنچه بنید از خوف بنید و روز دیگر سپاه برکنند فراسم این بجا بنیاد
 متوجه شد و سران آن لشکر عرضه داشتند محتوی بر حقائق سرگز
 بستان روانه ساختند حضرت معین مردت و مردی اند چون
 حقیقت حال مطلع شدند از اینجا که مجد از جرایم ایشان گذشته بودند

جریه عظیمه چنین را نمانده انکاشته امر را طلبید شد و جمع کرد انرا اتفاق
 اینان ظهور یافته بود از سعادت کوشش مردم گشته و سپاهیان
 اخلاصمند با وجود ظهور چنین جائیه بغیایات خاص مخصوص شدند و از سواد
 انتحار درین هنگام که رایات جلال در جوینوار نظام بخش همان بیان بود
 شیر محمد دیوانه در حدود سامان سر بر مغز خود را بر داشته در مقام
 ناخست و تاراج شد و زود سزای کردار خود را یافت این مدبر پاد
 ارز خد متکاران خولع عظم بود بعد از آن به بیستم خان بویست
 و بیستم خان بوسطه حسن صورت این بخیر در آن که از زمره ادا ز بود
 بقدر خوف امتیاز داد در زمان اقبال او اعتبار یافت و در ایام
 او بار سنگ مسلک حقیقت گشت چنانچه محلی از آن در جا خود گذارتن یافته
 در جن ذریقت شایسته مصدر انوار عدالت است هر چند آن را حقیقت
 در آن توحید حضرت بود اما چون این نتیجه در آمد که همیشه ترن صفات
 بسند طبع حق بسند نماید و منظور غایت نکشت چند در قصه سامان تیرد
 درین ایام که عقیقته خان و جمعی کافر نعمتی نمودند و یعنی در زید در ایام
 اقبال متوجه اطفال نابینه افسان شد این خون گرفته بید و کت جمع
 از او بایش فتنه اندوز را فراهم آورده دست فتنه بکش دملانوار الراج
 ترخان که فوجدار اکتد و بود میر دوست محمد شخص را در سامان گذارتن
 بود که در انجام مهمات این برکنه بنمونه باشد روزی آن نخب گشته با شمار
 این دست خدایا بر سر این بجان خود او در این نخبی بیکان را توان کرد پس این

که ناکه ای

که ناکهانی تیر در خانه کمان نهاد بر سینه ان بسکناه زرد کار او
 تمام ساخت در سباز اموال و آنچه در ان بر کنه بود بر دست آورد
 بجانب بر کنه مال نیز شتافت و متقدر ان بر کنه را که بخالصه شریفه
 منسوب بود نیز کشته از اموال آنچه در ان بر کنه بود بدست آورد
 و او باستان عارضه دوست واقعه طلب کرد او سبتر شد و
 در میان ولایت محرومه تاخت میکرد تا آنکه ملا نورالدین جمعی
 با خوف متفق ساخته که ممت مدفع اولست و در موضع و تنور بکه
 در حد و سامانه است ان دیوانه پسا مان بعشرت مشغول بود
 رسیدن ملا نورالدین شنوده و از ان اعتباری نگرفته یا معذور
 متوجه او شد و بفرج ملا تاخت در ان شبی تاختن اسپش تنه در
 رسید و افتاد و جمعی پیاده رفته او را دستگیر کردند و ملا ان دیوانه
 بید و لیلقتل رسانید و حقیقت حال را بعضی اقدس ارسال داشت
 و در جوینور عرضه داشت او بموقف عرض مقدس رسید و مورد عنایا
 خدایه شد و از سوراخ آنکه ریایات همایون از جوینور بر قلعه چناب
 نهفت فرمود از آنجا که فطرت قدسی مانر حضرت نهشت هی و عفو
 جرایم و صفح زلات کوناه بینان تحسوت بوسیده الحاح و شفقت
 منعم خان خانان قام عفو و صفح بر رقام جرایم و ان نام عقیقینان
 و سایر ارباب عریان کشید که هوای سیر بنارس و تماشای قلعه چناب
 که از قلعه تا مشهور است و ستانت از خاطر همان کشای سر زرد و بموجب

این غنیمت دولت افراز و زدمبر با نزد هم بهمین ماه الهی موافق بود
سیوم حب اشرفی خاخر است چون کز گذشته موکب در لانه نصرت بود
و چون منزه شهر بنارس که بر ساحل دریای گنگ جلوه نماست
نزول اهللال پرتواند اخت افاضه انوار عدالت بر خواص دعویام
ان ناحیه سعادت در دو واقع شد و در روی نظرفلا حکم توقف در رجا
مخوفه با خاصان رکاب مقدس تفریح چنانچه توجه فرمودند و درون دیر
قلعه را نظر اصلاحه لنداخته مرت سیمای ظاهری و باطن گشتند در میان
قراولان نشاط پیام نوید عشرت آورده از پیشهای قبل که در نواری
قلعه بوجو خبر دادند حضرت شهنشاهی غنیمت کاس پیش نهاد سمت اقبال
صدیاخته با بعضی از ملتران رکاب عدالت و مخصوصان موکب عالی
در آن شبهای انبوه نگاپویی فرمودند و در قریب دو کوه جست و جو کرده
بکله قبل رسیدند و سپر توارت علی بران یافت که ملازمان رکاب
حضور از هر جانب درآمده این کوه نظران را کردند و بدستور یک
دستور العمل صدیگاه اقبال بوجو قبل و الا لشکوه را در میان گرفتند
کردنهای این وحشی طبعان را بطناب بلار بستند و فیلان اسلیم
ساخته کجها چنانچه مراجعت نمودند و در رجا بجانب سرس کو کبر خیز
بلند کرده بار رویی فتحیت از مغت سلیم و در سعادت فرمودند
و در سورج البیغار فرمودند حضرت شهنشاهی است بر سرخانان از رجا که
و چون بقد حضرت شهنشاهی است طلسم دوام اکایه از میدان نظرت
لبان تقدیر و میان شیت امن هر چه تحقیق کوزید و الیم است پس

حلقه ظهور یابد انوار اشعارت و ظلال عبارات بران انداخته خنجر
 در الوقت جمع شعرا من زبان تضرع گشوده شفاعت جبرایم علیقلیان میگردد
 بزبان تقدیر بیان گذشت که ما خود عفو میفرمایم اما عجب که در ابراداب
 عبوریت ثابت قدم ماند و همچنان در اندک فرصتی بظهور آمد چه در آن مقام
 که بموجب استقلال خانانان بعلیقلیان و بهادرخان جا که مکرر است
 قبول التماس او مشروط باین بود که تا موکد اقدس در نجد و در باشد
 خانزمان از ارب عبور نکند و چون رایات اقبال بمکرر او در خلاف است
 و کلام درگاه معین رسیده مناسبت هفت از دفاتر عالیه بگذرانند
 و بر جا که بای خود مقرر کردند در نیوقت که رایات عالی بجانب بنارس و
 جناده ظلال ارتفاع بر سمت معاودت انداخت علیقلیان همان
 از ارب گذشته مجدداً در رسید و کس از ابغاز سپور روانه کرد و بموجب
 معین از شکار مراجعت نموده بساحت بنارس تروال حلال فرموده بود
 بعض مقدس رسید که ان بر سعادت بر خلاف شرط رفته عدول از
 جاده حکم شرف نموده از آنکه گذشته است فرمان قدر جهان که در است
 بجوشش در آمد و رقم بد دولتی این سیمه بختان که اغماض نظر از آن شده بود
 بر شیکاه باطن اقدس که رینه ان تریه روزگار از ارب زبان اقدس آوردند
 خانخانان از کمال النفعال سردر پیش نهاد و زبان گفتار بسته در شسته جواب
 گشته یافت و خواهی همان در مظرف خان در راجه مکتوبت در است

و جمعی دیگر از امرای حقیقت اسس را بر اردوی نصرت طراز کذا رسیدند
 که استهسته منزل بمنزل بایند و خود نفیس بفرمیت تادیت
 عید قیامان شب ببادی بست یوم همن ماه الهی موافق شب سینه
 رجب با توجه در کار جلالت آوردند بطریق ایغا رده نورد نصرت
 و قرب کزینان بساط تقدوس سایر فدا بیان موکب علی کردوش
 چتر والاوده بر یکد کیر مسالقت نموده کوی سرعت از شمال دصار بود
 حعفرخان نکلو و قاسم علیخان را بر سر غازی سو قین فرمودند این
 بهادران چون بدروزه قلعه غازی سو رسیدند و بدو لسان انجا
 آگاه از برج که متصل بدریای گنگ بود خود را در انجا نشاند و محمد آباد
 رسید علی قلیخان را ازین واقعه آگاه ساختند علی قلیخان دست با
 کم کرده از کمال بر اسمیه که کز نخسته چون بر آب سرد رسید گشتی چند که
 بر کنار آب را چنین روز آماده داشت با جمع که با او بودند در امره
 جان اسرمیه را با صل سلامت برد و موکب مقدس ان شب که روان شد
 از دریای جویندر بر فیل سواره عبیره فرمودند و آخری شب زمانه بر فیل
 توقف نمودند سحر باز گرم رفتن شدند قدری از روز گذشته بود که بارود
 او بوستند ان بد نهاد خیمه در سباز را گذاشته راه کز بر پیش گرفته بود
 تا بر سوم راه میرفتند فیل تخت او بدست بود بدست در آمد و از انجا
 محزون خان قاقال و میرزا بجات خان و جمعی را بیشتر خصیت فرمودند

روز نگاه شده بود که ازین پیش فرستاد ما خبر رسید که علی قلیخان
 در مقام گذشتن از لاب سردار است چون راه بسیار آمده بودند
 و روزانکه سوار می موقوف شد سحر بدولت شهباز اقبال را
 تیزراندند درین روز او را حان و برادر او فرج حسین خان از غنیم
 جدا شده بود که قبایل بگوشید و فوج پیش از دنبال آن مدبر
 ساحل را بگوشید گشته پیر از ایشیا و اموال که علی قلیخان و کسان او را
 روانه ساخته بودند از مغایز فتح دانسته گرفتند و از اهل گشته گشت
 علی قلیخان تحقیق کرد و موکب مع ساحل آب سردار گرفته نهضت
 و عا گرفت و بمکی نوادی و برادری را در نو دید و از آن گشته
 سنجار را در بارش از پیدایش و جهان ارتفات استماع افتاد که
 علی قلی خجیر محمد اباد بود اگر همان شب را بایت اقبال با محمد رسیده بود
 راست رانند محمد اباد میرفت آن مدبر بدست می افتاد و همانا که منم مان
 این نزد و صبی بخت و برای رواج بازار خودخواست که او بدست افتد
 اول نگذاشت که همان شب بر سر او بردند ثانیاً او را خبردار ساخته گزیدند
 و معلوم شد که علی قلی از راههای بردخت تعلیمه جلو پاوه رفته فردا
 شمر یادش یزده انخاض نظر فرموده بر روی نیاید و روز دیگر
 موکب مقدس بواسطه آنکه گشته پیدایش که گذرگاه معلوم شود که آن
 در باره زخار را جو توان کرد ازین رو آب درین امر جلو پاوه تزل

در دروازه سخت و درون شد و طایفه نزد بانها بر دیوار قلعه نهاده برآمدند
 از شرفخان وقتی خبردار شد که مخالفان بقبله در راه بودند بسیار در خان
 اشرف خانرا گرفته معین ساخت و دلای خود را خلاص کرده همراه برد
 و با وجود آنکه جوینو عمر می در جا گیراد و برادرش بود و چندین روابط
 با اهل شهر و حقوق خدمات ایشان همه را با خیال افساد گرفتند
 دست انداز غریب نمود و بسیار از تاجران را تاراج کرده به بنارس فرستاد
 و آنجا هم قدر دست لغارت برد و آنجا بکدن بنارس که بر ما شمشیر بود
 رفت و در آنوقت خبر رسید که رایات علی از تعاقب علی قلی معاند
 سکندر و بهادر در راه گذر نمس که مقرر معهود ایشان بود پیش گرفتند
 از آنکس عبور کردند چون علی قلی از خدمات عمداً اقبال بدر رفت و
 شورش سکندر و برادر او چنانچه گذارش یافت مباح اقبال رسید
 موکب مقدس از کنار آب سرد ارغمان معاودت منعطف گردانید
 متوجه اردو معین شد که مباد اخبار شوی این مفیدان حاصله
 جمعیت آن رسد و شور و خجنان باستماع توجه رایات اقبال فرار
 نموده بودند اهل اردوی مقدس بلا اطمینان دیگر هم رسید و از آنجا
 بر تو توجه بجانب حیدر پور یافت و روزیکه قصد نظام آباد مستقر مویب
 جلال بود محفل بزرگ اشرف اقدس ترتیب یافت و بین دیگران فراموش
 و لغو ذکر امری بر در من امید بخشید شد و جمعیان از فیض عام شایسته
 احضات یافته بدعا فریب عمر و صلوات سیراب زبان شدند و بعد
 تقدیم مراسم خشن معیل از آن منزل نهضت نمودند و عرصه جوینو را

روز فرمودل مو که دلا پایه مذبذبات چون این شهر فیض مقدم شایسته است
زیب در زینت گرفت و تامل عظیم در ملازمان محنته اقبال در
استیصال ارباب بغی نظمو امدرای عالم ارایی درین شهر اقامت
انداخت تا بیخ و بنیاد طبقه باغبیه براید و اسودیک در عالمیان
مشروع یابد و بموجب کم مقدس اعیان مملکت و ارکان دولت
طرح منازل رفیع اساس و عمارت عالی بنیان انداختند و بر
زبان اقدس گذشت که تا بخار است این ظلمتیان از دامن این
حدود برنجیزد با بی تخت اقبال همین شهر خواهد بود و جمعی از امرای
که مخصص شده در مجال جاگیر خود بفرارخت گذرانده اند جارر رسانیدند
که براتحاد معهود داخل مو که معی شد که عسقله را دستگیر کنند
از یابی بنشیند چون حقیقت احوال بعد قیام رسید میرزا مبارک
رضوی را که در هم نشینان خاص او بود باستان معینی فرستاد
و اظهار عجز و در ماند که خود معفو و برابر کرد ام از تقصیرات خود معذرت
گفته نبردان زبان مکر و جابلوی ستم خان فاختانان لایران
داشت باز در مقام استشفاع شد فاختانان که فراموشان
اقدس بود جرات برین امر عظیم نمیتوانست کرد بنا برین جمع از ارباب
مخزن را که حضرت شایسته ای از او فرود خدایست احترام آن طبقه
میفرمودند مثل مرتضی شیرینی و ملا عبداللہ سلطان پوری و شیخ عبداللہ
صدر خجوه متفق ساخته پیش از در دین جماعه نیابرد و ثوق بر عاظنت
شایسته امیر در پایه سریر معیله زبان شفاعت کش که بعضی مقدس

رسانیدند و در بخشش و بخشش در استانها خواندند و در آن معدن مروت
 هر چند میدانست که باطن ایشان صاف نشده است از نیمقد مات
 مقصود رسید این ارباب بعلی وقت گذرانند است خاطر این معامه
 نانهما نزار عایت فرمود مجدداً تقصیرات ایشان بخشش یافت بشرطی که
 از قبایح اعمال و ذمایم افعال خود توبه بوضوح نموده من بعد خلاصه
 اقدس را در خیال راه نهند و مموالو بر شاه راه و لخواهی و جان بر
 ثبات قدم باشند و چون انا ظاهر کرد محال جا که نای ایشان بسور
 سابق مکرمت شود خانخانان و سایر اکابر اداریت که تقدیم رسانیدند
 و حکم میکنند که میر نصی و مولانا عبداللہ و معین خان و نخودی نند
 عسقله خان رفته نداشتند او را بتوجه استحکام دهند و بنویسد بخشش
 اطین بخشند و خود باهام دولت اقبال فتح غریمت جوینور فرموده
 مو که دولت لغریمت معاودت مصمم گردانیدند و روز دین در بیت
 اسفند اند ماه پله موافق و شنبه یازدهم شعبان نهضت را بایت
 و الا از جوینور به بلخ مانکیو آمدن ساحل دریا کینک محکم بر ادقات
 اقبال ساخت کار گذاران بارگاه سلطنت محکم مقدس در یک روز
 بر اینچنان دریا بریم بل بستند تا در معین با نین لایق عبور فرموده
 و درین ایام را بایت اقبال مراجعت فرموده متوجه در الحلافه بود
 جنبه گزافی برادر زاده سلیمان عثمان شرف عقبه بود استعادیات
 و مشمول عواطف خسروانی گشت **از غار سال یازدهم اله از مبداء**

جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال هجری از دور اول هزار سالگی

نهال جلالت تازه شد و کوه کبیر نور ایمان بلبله گشت مزاج عالم
بتاز کرد و با عتدال نهاد طبیعت عنصری قوت نو گرفت **س**
خاک چمن شد ز ابر مشک تناری **۱۱۱** آتش گل تیز کرد ابر بهار **۱۱۱** قرصه
کافور است شاخ مشکوفه **۱۱۱** سبیل مشکین بسوخت عود دهار **۱۱۱** از پ
حشیدگان حمله گلشن **۱۱۱** آب صفت خاک کرد اینه دار **۱۱۱** هر نظر
باز است و حسن پرستی **۱۱۱** وقت گل افشانی است و باد گل **۱۱۱** غنچه
نرگس رسیده اند فراهم **۱۱۱** کوشش کرد دل را بدست دین سپار **۱۱۱** ز بهار

چون سر و شغیب نوید جدید از نصرت و اقبال داد درهای فیض
زبان و زمانیان باز شد و بجزد های فتح آسمان اولیا جلالت ممتاز
و بعد از سه ساعت و پانزده دقیقه روز دوشنبه نهم در ماه شعبان
و نهفاد و سیوم قمری تحویل نیر اعظم و منور عالم بر سر جمیع سعادت
ظهور یافت و آغاز سال هجری یعنی سال یازدهم از مبدای جلوس شاهنشاهی
از دور اول بوقوع بود و تا دو سه روز عرصه شهر گره جولان گاه
موکب اقبال بود و در آن فضای جان فرام که هم شبن نور روزی
و ادا عشرت بهار رنگ زاری طبايع شد انجا خانخانان منعمان و
منظر خان و دیگر اعیان دولت و ارکان اقبال را بجهت اهتمام
مهم خان زمان و امدان جمعی که پیش خان زمان رفته بودند گذارشته
بکاپی نهضت موکب اقبال اتفاق افتاد و از انجا بنمونه رعایت

۹۷۳

ادب

عظمت در اقبال مستقر جاده و جلال آوردند و بحر می و خوشحالی را روز فروردین
 نوزدهم فروردین ماه الهی موافق جمع بیستم رمضان خلخال حشر والا
 مدار الحلاله و اگره تزلزل جلال گسترده پایه این زمین سعادت است بین
 از آسمان گذرانیدند چند گاه در مرکز عدل کامیاب عشرت گشته
 معمولی نکر چینی که در آن ایام بتوجه نشاء طراسس تعمیر یافته بود
 روی توجه آوردند و آن منازل عشرت میان راه بر تو نظر سعادت
 برار جلال سپهر شبید زنگ زاری روزگار گشته و با مجله چون حضرت
 شاهنشاهی خاطر کشیدهای خود را منظور داشته مدار الحلاله توجه
 فرمودند منم خان و مظفر خان در کرد تا آمدن فرستادها توقف کردند
 انزوم چون نزدیک بعینت رسیدند او مراسم استقبال و لوازم بزرگ
 بجا آورده بزبان تزدیر پیش آمد و روشی که مخلصان در دست راست
 پیش گرفته است آنها نمود و بعد وقت که دست او نیز با بلفاق و
 نمودار در رویان سیاه درون است بر جاده دوام عمودیت آورده
 مراجعت نمودند و منم خان و مظفر خان از مهمات انخدود بردارنده
 کوچ بر کوچ متوجه استیلام عثبه علیه شدند و چون بقصبه اتاوه آمدند
 مظفر خان بتوجهی که از جانب منم خان در راه یافته بود العار
 بیشتر باستان بوس استعدا یافت و منظور نظر عا طفت گشت
 و شیخ هروی این نیز کان زمان راه بیدار واضح خاطر نشان
 ساخت بعد از آن منم خان و سایر امرای بدرگاه معین پیوستند و

دلشک خانرا از بخشی کرمی معزول گردانیدند و خواجیه جهان معاتبه شد
و مهر مقدس کلان از او گرفته رخصت سوگماز فرمودند و تنبیه ایشان
که مکافات اعمالشان بود سرمایه مزید بسیار منع خان شد
و بوسیله مقربان زرگاه کنه خواجه جهان بخشیدند و حضرت پادشاه
خوبذرات اقدس متوجه انشطام مهمات و ایاق معاملات شدند
و بمیامن توجه عایا و افاضت انوار عدالت عالم را طر او دیدند
پیدا شد و از سوانح آنکه حضرت پادشاه همی عاطفت جهان برابر
نسبت ملازمان عتبه اقبال ظاهر ساخته بود در جمیع برکنات انداخت
و حکم والا مظفرخان جمع رقم قلع را که در زمان بیزانخان بود
کثرت مردم وقت ولایت بنام بنام افزوده برای مزید اعتبار
میدادند و آن همه در دفتر علی شمسیت مانده بود و دست افراز
تقلب متعلیان زرنید شدن بر طرف ساخته و قانون کوکویان و
دانا یان جمیع محاکم و سه بر غم خود حال حاصل ولایات را خاطر
نشان کرده جمیع دیگر قرار دادند اگر چه در نفس امر حال حاصل بود اما
نسبت جمیع پیش اگر انرا حال حاصل نام نهند دور نیست و چون رشتن
که در دفتر اوسین این دیباچه اقبال شرح سمت تحریر یافته بظهور نیامده
بود درینولا جمیع امر او ملازمان عتبه اقبال بعین نوکر مقرر کردار بندند
که هر کدام چند کس را نگاه داشته منظر خدمت باشد و عوالم سپاهیه
که به امر مقرر شد هشتم بود قسم اول از جیب و پشت ندارد امسایا

تعیین شد و قسم دوم لایحه هزار قرار یافت و قسم سوم رهیت
 چهار هزار دام و از سوانخ است که عبداللہ خان روز یک از دیار فتنه
 بکجرات رفته بود جنکیز خان بمقتضای قرارداد که مصحوب عین الملک
 معروض داشتہ بود عمل نموده اورا از پیش خود راند و اورا بے درویشی
 متنبہ نشدہ سرگردان بادیه ضلالت شدہ و باز بحدود مالوہ سرکش
 بر درشت شہاب الدین احمد خان سپہ سالارین بسراجم مہام
 ولایت مالوہ نامزد شدہ بود لشکر میثالیستہ سراجم نمودہ بر سر اردو
 و نزدیک بود کہ آن شور و خجرت را دستگیر سازد مہار کلفت خود لا یعقوب
 و کندر خان رسانید و از انجا بدست یار ادبار کبودین فرودت
 و از سوانخ فرار نمودن جلال خان فورچی است و شرح این سرگذشت
 آنکہ چون ذات مقدس شہنشاہی عقیقہ دبا کند آمدہ است جمیع
 طوائف عالم حضور صفائیں بساط عزت را میخواند کہ ازین جوہر است
 درشتی باشند چون بسام اقبال رسید کہ جلال خان جوایز صاحب
 نگاہ داشتہ در مقام پادشہ ایست اینغنی بر مزاج اقدس کران آمد
 اورا از وجد اسخندہ ان سبک سر از بادہ خود رفته بی ان جوایز
 ہمراہ گرفتہ راہ فرار پیش گرفت میرزا یوسف خان و جمعی کثیر بتعاقب
 او نامزد شدند و ان گرفتار ہوا ہوش را با جوان مقید کردہ بگاہ
 معیل آوردند و تا دیب لایق بحال او فرمودند مدتی در جلو خانہ
 افتادہ لکد کو بخرد و ہرزاک ہو و باز بمقتضای محو اطف خسروای

ندیمی اورا که درین وادی ببدل بود یاد کرده بنوازش برافراز شده
و از سوانح تعیین نمودن مهدی قاسم خان است بحراست ملک که
سپس ازین در مطاوی احوال گذارش یافت که اصفحان در حکام
خدمت و وقت کار کفران نعمت و رزیه سالک مسالک حقیقت
و درین هنگام که موکب علی رز جوینور مراجعت نموده بسیر کا خلافت
رسید ضمیر مالک ارامی اقصای ان کرد که مهدی قاسم خان را که از
کبرای امر او قدیمیان صاحب اعتبار این دو دمان علی ابو حکایت
ولایت کد به فرستادند که در نظام ان ولایت نموده اصفحان را که
مرکب حیان قباحت کشته بود بدست آورد مهدی قاسم خان
با بنین شالینته مکر غریمیت بته قدم همت در راه نهاد و پیشتر از ان
که عساکر اقبال رسد اصفحان خبردار شده بچیدن تخریب و تاسف دل
از ان ولایت بر کند و اداره صحای بیدار شده چون حیان
سناه همیشه بر دو مهدی قاسم خان به ولایت معذور در آمد و استقلال
تصرف نموده بدینال اصفحان شتافت و عینقده خان که همیشه در تندی
موافق ساختن اصفحان بخود بود فرصت را غنیمت دانسته خطوط نو
و شروع در نقض عهد نمود و ان ساله لوح به خرد از راه رفته با اتفاق برادر
خورد و زبیر خان بچونور شتافته علی قلینان را در یافت و مهدی قاسم خان
ناظم رشتاب ولایت کد به شده و از سوانح آنکه اگر چه حضرت شایسته
در پرده کلاه تو جهی سیر میفرمایند و هر زمان برای خود پرده لطیف سر انجام
میدهند و بنیو لا که معموه نکر چه نخت نشین دولت و اقبال شدیم بجهت

مصالح علی که در اندوهم برای نشاط صورت که عامه فهم در ای جهان آرا
 بچوگان باز که در معین شوق جهانگر در فلیم ستان است اشتغال فرمود
 و در بیگام اسطفاظر کوی عشرت از عرصه روزگار میر بود نظر
 بزم نشاط و هنگامه باز بر استن بود و بباطن مشغول حق بودن
 و کار جهان ساختن و درین کار شکر اخراعات بدیع فرمودند
 نشاط آرای بودند از آنجمله کوی الشین بود بوسید لمعان الفوار
 در شهابی تاریک بفراخت چو گان بازی دست میدارد بچوگان
 هلاک کوی از کواکب می برند نظایر سبب باز بیکمال میرسد یعنی
 اسپان را دست و پا راست می شد و مردم توانائی قطعه و تیر در
 که ناکزیرت اسپاه کریت بهم میرسد و از سوانح در گذشتن سونان
 که کلتش است برادر کلان میرزا غنیر ازین جهان گذران از فرط مایه
 پهای روز موافق پنجم ذی قعد که پنج روز مزاج او از بایه اعتدال انحراف
 نموده بچگونگی فنا شافت و از غریب آنکه روز دیگر که لغش او را از
 نگر چنین بیدار الحلافه کرده آوردند بدن او گرم بود حضرت شایسته
 بمقتضای مراسم ذایت و موجب مروت و مردمی متاسف شده
 لیفنون نصیح و رق مهربانها جاره که ناشکیبائی مامیان دل پاپ
 دانه شدند و لوازم رافت و عاطفت نظهور آوردند و از سوانح این واقعه
 آنکه سیرت ستم تحریر یافت که ادب راست و حکومت که به تعیین بود
 که اصف خانرا از آنحدود بر آورده بران دیار متصرف شود چون اهلک

پایمنت سچی بدست او افتاد از درازی ملک و خرابی ان نخواست
سنان ان کرد حشت بر فراج سوا و غالب اید تا آنکه در او اسطابن
په رضای بادشاهی بر خاسته از سر دکن عازم سفر حجاز شد هر گاه
لی مناسب معنوی قرب بزرگان دین که صاحبان نفوس قدسیه اند
سودمند نیامد تردیدیکه اماکن شریفه که بوسیله ان بزرگان معنی صورت
عزت و اعتبار یافته چه کشاید که پاناستنی نارضا مندی چنین
قبلا قبل ضمیمه حال او باشد و چون ان معنی بموقف عرض مقدس
رسید بر بخردی او بخشوده فکر انملک فرمودند و ساه علیخان نابجی و کاکر
علیخان را با جمعی از بهادران اخلاص کزین بانجذود لعین فرمودند
دفرستاد یافته پراکند کیسای انرا نظام دادند و مورد احترام و ایل کشید
نهیست محکب والای شاه نهنشاهی برقع فتنه میرزا حکیم و وقایع اقبال
در نیولا نگر جنین ناطگاه محکب نهنشاهی بود مباح اقبال رسید که
میرزا حکیم را با غواری کوه اندیشان حقوق نعمت را بعقوق مبدل ساخته
متوجه لاهور است و شرح امدان او برین غلط است که میرزا سلیمان از ان
نهیست صد مرتبه نهنشاهی فرار اختیار کرده بدیشان مراجعت نمود
همیشه اندیشه امدان کابل رسته در نیولا چون لعین میرزا سلیمان شد که امرا
حضرت شاه نهنشاهی حکم در کابل نهنشاهی قلوب دانسته با حرم یکم بار چهارم
شکر نارا فرامهم آورده روی امید بهمان ارزو بجانب کابل نهاد و چون
خبر امدان او میرزا حکیم رسید قلع کابل را معصوم کرد از معتقدان میرزا
بمردانکی و فرانی متمسک بود سپهره با اتفاق خواهر حسن نقشبندی که در کابل بود

از کابل برآمده لشکر کرده و غور بند رفت و میرزا سلیمان یکجا آمد
 قلعه محاصره کرد و بعد از چند روز کمند قدرت خود را از کنگر لشکر
 قلعه کوتاه دید و بر حال میرزا را اطلاع یافت که در غور بند وان نواحی
 خورست که بسطیدیس حرم بیگم کاری تواند ساخت باین رای ناصوب
 حرم بیگم میرزا سلیمان را بر حواله کابل گذاشته خود بجانب غور بند
 متوجه شد و مردم سخن سنج را پیش میرزا حکیم بر سالت تعیین کرد و بیگم
 داده که شما همیشه از فرزند صلیب غریز تر بودید خصوصاً که نسبت صفیه
 ان شده باشد همگی خاطر متوجه انت که کمال یگانگی و یکپارگی ظهور باید
 و اسس روابط اختصاص نشید پذیرد در نیم تبه غرض از آمدن ما
 که ملاقات شما روی نماید و بنیان ارتباط استحکام یابد و عهد مشاق
 که از اختلال و انجبال مهنون باشد در میان آید میرزا حکیم از نیرنگ بیگم
 فریخورد و مقر ساخت که قریه قراباغ که در دوازده کرواهی کابل است
 او را دریافته قواعد ارتباط محکم سازد و چون غرمت ملاقات مصمم
 کرد آید معتمدان خود را بیشتر فرستاد که شرط و عهد پستایه مکر و فریب
 در میان آید چون فرستادها تبلیغ رسالت نمودند بیگم سوگند ان غلط
 دست داد یاد کرد که در مقام فریب نباشد و زبان بادل نیکی در درون نقل
 موافق کردند و مردم میرزا که از بیگم سوگند ان شنیدند از کوتاه اندیشی
 مقرب خند که میرزا را بقربان بخشید نمودند به بیگم ملاقات دهند و
 عقد فرزندی و عهد یگانگی بکمال اوفوق برینند بیگم ثبات خدایا

دانسته قاصدان را پیش میرزا سلیمان فرستاد که من با کسان میرزا حکیم
قرار آوردن اول قبر باغ داده ام صلاح است که شمار دو و بعضی سپاه را
در کنه قلعه گذارشته با معدودی از سپاه بالغار خود را در حواله قراباغ
رسانید در کاین کاره وقت باشد که چون میرزا رسید شما از اینجا برآمده
دستگیر کنید میرزا سلیمان از رستم ایخچر محمد قلی شعیب را که از امرای
معتبر او بود با جمعی بر سر اردو محاصره کامل گذارشت و شبانته خود را
رسانید و قریب قراباغ در پس پشته کین کرده استاد و فرستاد باخته
میرزا حکیم از پیش سبک که سوکندان غلاط شنید باز گشتند نظر طرطرا
داز عذر طلبند غافل شده احوال حسن عهد و ماجرای مجلس او را بشنخ خاطر
نشان میرزا نمودند و تمام کسان میرزا بر فتن پیش سبک بجا شدند
مگر باقی قاقال که در فتن مانع بود و این سوکندان را بر برگزید
حمل میکرد صبح میگفت که سبک میخواهد که شمارا با این بهانه بجنک میرزا سلیمان
در اردو بسو کند دروغ که دام فریب است در کند دشمن اندازد و آنچه از عذر
اندیشند بود باقی قاقال پوست کنده میگفت و با وجود خیال میرزا حکیم
غافل شده با چندی از ملازمان معتمد خود روانه قراباغ شد در آنجا
راه یکی از کابلیان که با اتفاق بر خشیان در الغار میرزا سلیمان آمده بود
از ایشان جدا شده و خود را با کسان میرزا حکیم رسانید و کیفیت واقعه
بیان کرد که میرزا سلیمان بالش که گزین در سپاه افلان نشسته در کین وقت
ترصد استاده است من اشب بهم راهی ایشان آمده ام میرزا شنید

این سخن روی توجه کرد در سبزه راه کابل پیش نهاد غریب ساخت
 و چون میرزا اسیمان خبر یافت که میرزا اسیمان حکیم برین خیال
 مطلع شدن محولاً برکناره کشید تعاقب نمود به بعضی از مردم میرزا
 رسید چند ریاد استگیری کرد و از انجا دنبال ایشان گرفت باقی قافل
 با برادران عقب میرزا داشته تعجیل می راند و کار بجائی رسید بعضی
 بدخشیان بمیرزا نزدیک میشدند و ملاحظه آن بود که دست بایند
 باقی قافل و برادران بیچاره روی و مردانگی دشمنانرا به ترویج
 نگاه میداشتند که میرزا ایشان گرفت باین طریق میرزارا از خطر گاه
 عذر بردند و میرزا اسیمان تا سرسجده دره تعاقب کرد چون دست
 میرزا حکیم بدر رفت بناچار توقف نمود در سباب میرزا و مردم او بدست
 بدخشیان افتاد میرزا حکیم چون شب درآمد در یکی از درهای غور بند
 بسر بره کسان بغور بند فرستاد تا بعضی اسباب که در غور بند گذشته
 بود پیش او آوردند و از انجا کوچ کرده نزدیک کتلی هند و کوه فراغت
 روز دیگر از کتل گذشته بمسرع در شرف که تصرف از زبکان بود رسید
 و از انجا یک دو منزل بیشتر رفت خواجه حسن و مردیکه باو متفق بودند
 ر راه کردند که میرزارا پیش بر محمد خان حاکم پنج بر بند و از دنگ
 طلبند لیکن باقی قافل که را ایشان دست بود راضی نشد و گفت من
 میرزارا بدرگاه معیل می برم خواجه حسن با حجاب دست دبانی قافل

ببرادران و جمعی که با ایشان اتفاق در ششده از انجا بازگشته میرزارا
گرفته بغورنید آمدند و از انجا براه لیس و بگرد بجلال ارباب عبور افتاد و از انجا
بیرشاپور و از انجا بکنار آب تیلاب آمد و از آب گذشتند و از انجا
عرضه داشت توضیح از مضمین شرح تفرقه که روی نموده بود مصحوب معتمدان
روانه استان اقبال ساخت و در معموره نگر چنین که تروال جلال غرت
فرای عالم قدسی بود ایلیچیان میرزا حکیم سعادت لطف بوس در یافتند
و عرضه در شش میرزا نذروه عرض اقدس رسید که دولت سیدارستان
اقبال این دو دمان دالاست خبر فتور کابل عرضه احلال شده بود
و دران هنگام فریدون خان میرزا در ملازمت اقدس کامیاب سعادت
بود انحضرت اورا از روی عواطف فایده رخصت کابل داده بودند
که چون میرزا خوردن و ملازمت اورا در وقت منظم مهمات باشند
و میرزا را بر شاه راه خلوص و ارادت ثابت قدم دارد و محافظت نماید
که مردم فتنه اندوز بجنبس میرزا راه سخن پیدا نکنند و پیش از وصول میرزا
آمد و میرزا سلیمان بکابل اتفاق افتاد و ان وقایع پیش آمد و در وقت
که ایلیچیان میرزا حکیم آمدند انحضرت بمقتضای عطف فطری و شفقت
در خوشی خبر فتنه که از آب ولان بارگاه قرب بود بانفود و ارف
در جناس رافیه خلعت و اسب خاص فرستادند و فرمان عاطفت طراز
بشرف صدور یافت که امر ایلیچیان بامان یورش کابل نموده دفع میرزا
سلیمان نمایند و خوش خبران چون قریب بار میرزا رسید میرزا الباقی

استقبال منشور عالی که دریاچه اقبال جاودا این بود دولت پسر
 و ادالت سیم دارکان تعظیم بجای آورد بعد از چند روز فریدون که پیش از
 خوش خیر جهان بموجب خطت عالی آمدن بود رسیده ان کوتاه فکر
 مقدمات خود را از کار که در راه همه هیچ خرد مندی راه نیاید میرزا که
 رانده و مانده با نجای آمده بود محاکمات نجای در چشم اعتبار بله باس غیر
 واقع جلوس و لو و سبیل گرفتن لاهور با سینه خاطر نشان کرد
 و با این قدر کفایت نموده میرزای خود رسال را بگرفت خوش خیر جهان
 اغوا نموده میرزا اگر چه جوان دولت دانش خیال فاسد داد داشت
 که راهی بجائی دارد اما رضا بگرفت خوش خیر جهان نداد و شیخ طلک
 و داع که در دوران هنگام یک از نو بسیند با سید دولت سلطان عظام
 که از مستقر خلافت مردود شدن بکابل فرستاده بود در آن نامراد را نشان
 خطاب داده بودند حسن از برادران شهاب الدین احمد خان که قتل این
 فرار نموده در کابل سرب می برد ان دو بی سعادت سخنان شور افرا
 فتنه انگیز گفته در سال بغیر بیرون شرکت میبندند تا آنکه میرزا حکیم
 که نه عقل درین درشت دهن دل حقیقت گزین از سخنان این کزاف
 گویان از سلاب گذشته با بی جرات و روی عصیان نسبت لاهور
 آورد و مردم میرزا را در میهن دان نواحی دست انداز کردند و چون
 این خبر با مراد نجای رسید محمد خان و قطب الدین خان و شرفی خان
 در لاهور اتفاق نموده در مدت چهار کمه نسبت شهر را استحکام دادند

و صورت حال را بعینه مقدس عرض داشتند و نایره غضب حضرت شاهنشاهی
 از استماع این ساخته زبانه زدن گرفت و با اجتماع بعضی زرعسا که اقبالی
 بر توالت یافت و میرزا حکیم باندانیه ناصورب که شاهنویس
 و فنون امرای پنجاب را تولد بجانب خود کشید از این روز بلا هو آورد
 و بیرون شهر در باغ مهدی قاسم خان فرود آمد و روز دیگر کلبه قلعیه
 صوف ترتیب امرای پنجاب اقبال ابد پویشانته سی را حصار خود
 داد جلالت و جلادی داده از فطره بر دریا بضر تیر و تفنگ بیخ متفلسی را برین
 قلعه تن نهادند و هر روز بهین نمط این قلعه داری استحکام داده کمال
 شجاعت و حقیقت بجای آوردند و حضرت شاهنشاهی هم نعم خان خانقاها را
 حکومت در الحافظه کرده که مرکز داریه سلطنت بود تعیین فرموده بنظر خانرا
 بانتظام مصالح دیوانه گذار شدند و در روز شهر پور چهارم از ماه الهی موافق
 شنبه سیوم مجادی الاولیاهنصد و هفتاد چهارم بای سعادت در کتاب
 نصرت اختصاص آورده سمند اقبال را جولان دادند و تمامی ان راه
 بنشاط شکار پرداخته انبساط بسیار سنبودند بعد از ده روز در الملک دلی
 نظلال ریات اقبال نور پذیر شد و بطریق معتاد و این سعود زیارت
 مراقد سینه فرو شدند کان ملک معنی فرموده و محاورات و معتکفان
 ان حواشی را با درارات کرامی و مکارم از حمد خوشوقت ساخته روی بوجه
 افریندن الا در تهنیت پسندادند درین روز عادت بزرگوار شد و در وقت غایت

۹۷۸

میرزا حکیم رابا غوامی کوه اندیش آن خیال خام در سر می نخت و فکر هر چه
 بجز در وصیت طینت نهفت موکعب سراسیمه روی بفرار آورد تا ساحل سداب
 باز پس نژید و آنروز که معسکر اقبال کینار آب سنج درود اقبال فرمود زمین
 دولت خبر که زیر میرزا آوردند و موکعب عالی از دریا گذشته روی سعادت
 بلاهور آورد و در امر ای پنجاب که ادب شتافته دولت زمین بوس
 و سعادت انتاب متضمن همین ماه الهی موافق حرب تروال جلال در آن
 فیض ورود اتفاق افتاد و منازل مهدی قاسم خان نجلان ایست
 شانت مطرح الفوارغرت و مطالع کوکب افضال شد و فروع زمین
 و امان از کران تا بکران رسید و در آنجا آن که در ایام محاصره و مفاد
 با جنود صحاب طغیان از ارباب سپاری تقدیم رسانید بودند به شگاه
 تخمین در آمدن بیایه ترفی تصاعد نمودند اگر چه او بیایه دولت برین بودند
 که تعاقب کلبیان نموده سزای لالیق در کنارشان نهاده اید اما از آنجا
 که ذات مقدس شمشاهی معدن عاطفت و در رفتن بر کوهی خرد
 حکیم میرزا بخشوده تعاقب در توقف افتاد و قطب الدین خان و کمال
 و جمع دیگر از امران از فرود نمودند که تا اقصای محاکم محروم در رسیدن
 عموم رعایا که از آشوب کلبیان آسیب یافته بودند بفرانید که در صورت
 اخراج میرزا بر وجه حسن میشود این دولت اساسان حکم عالی را
 کار نبوده متوجه خدمت شد و در حضرت در لاهور بانظام مهمات
 عالمیان پر در خدمت اطار ای بود و معسکر اقبال کینار رسید و رعایا

احوال عیت نمود و انجا ظاهر شد که میرزا حکیم کابل از میرزا سلیمان اینکه
در آن هنگام بقصد میرزا حکیم الفار کرد محمد قلی شغایه را با جمعی کثیر بحاجه قلعه
کابل گذشت معصوم خان چندی از فارسان مضامین شجاعیت را از قلعه
بیرون فرستاد که کارنامه تهور بنمایند این دلیل آن عرصه نزد با محمد قلی بود
نمایان نموده او را نه کمیت دادند در شمای بدخشیان بغنیمت بردند
و تفرقه عظیم در اهل محاصره افتاد محمد قلی دختران میرزا سلیمان را که
درین یورش همراه بودند بچا دیوار باغی که در آن نواجی بود در آورده و خورا
مضبوط ساخت و اهل کابل محمد قلی را که کرده خبر معصوم خان فرستادند
که اگر کرم میشتا پادشاه را در اینها در دستگیر کرده ایم دستگیر کردن است
او در جواب نوشت که چون دختران میرزا سلیمان اند این سلوک
بایشان نداشتن ادب بعید است و کسان خود را طلب داشتند میرزا
از سنج دره ان عذر یکدیگر بمیرزا حکیم اندیشیده بود محروس مانوس باز بخواجه
کابل آمدن در مقام محاصره شد معصوم هر روز فوجی را لایحه از قلعه
بیرون فرستاد و با بدخشیان از روز غلبه جنگ میکرد در میان نزد
سپاه سردرخواست و با کونه مردم در سپ تیر افتاد تا که میرزا سلیمان
در صلح ندهد بوسبیله قاضی خان بدخشیان محقر خبری که دست او نیز بر
در دکن سعادت باشد گرفته اول حرم محترم خود را بدخشیان روانه
ساخت و از عقب او خود هم شرافت و مقام ان حال میرزا حکیم
از هندوستان فرستاد و کابل آمد و کونه اندیشان انجا سردرخواست

فروردین خیالات فاسد نشینند و موکب معبد گوکبه اہبت و اجلال
 در لاهور برافراشته سایہ عدول درافت بر اطراف محالک انداخت
 و فروغ رایات نصرت ظلمت زدای انفس و افاق شد و حسن و الا
 وزن مقدس نیز در ہمان ایام مسجود ترتیب یافت و بزرگسیم و دیگر
 نقالیں بستور معہود وزن عالی شد و خیرات و میراث نچوردون
 رسید و فرمانروایان اطراف و اکناف خصوصاً حکم رانان و سرداران
 سمت شمالیہ فرق فراغت و حہدہ اطاعت بر خاک نشینان نہاد
 بقدر حالت خوہی کرامی مریض نند و کرد و ہی کہ در ان فرصت
 سعادت رسانوس نتوان شد کرد فرزندان و خویشان بالچیان
 کاروان فرستاد عرض اطاعت منبوردند و در ہمین ایام محمد باقر داد
 میرزا علی آخان و ایراتہ عرضداشتی متضمن بر وفور بندگی و فرمان
 برداری با پیشکش شالیستہ مصحوب معتمدان ارسال در شتہ خلاصہ
 مضمون عرضہ داشت انکہ پدر من از حلقہ تکویشان در گاہ معبد بوبہ
 بر بطا اخلاص و اطاعت جان سپرد اکنون من استان عبودیت
 تبارک ادب نمغہ از ثابت قدمان ذرہہ القیادام در نیوالا سبطان
 مجموعہ مکر بخلاف توره و حکم معبد با سبطا میرزایان قندنا سپاہ بجای
 بندہ کشیدہ و بواسطہ وثوق و اعتصام بغیر اک دولت ابد قرین دستی
 برین حد و نتوانست یافت و پراکنده گردید امیدوارم کہ ہمیں عقیدت
 و در خلاص خود و خلیل بندگی ہوا خوانان ممتاز باشم چنانچہ تفرقہ بیکانہ حرمت

جمعیت من بشنید عرض درشت او بوساطت مقربان بساط اقدس
مبا مع اجماع سید و موافق اراده و التماس او فرمان جهان مطاع
بنام سلطان محمود خان از مکن سلطوت و اجماع صادر شد که قدم از خود
بیرون نهد و از حد متعلقه باقی خان عثمان خیال کشید و در بلجیان
کامیار غنایات پنهان می شن قرن خصمت کشید و از سوانح انست که بگماید
جز سه پهلوان حضرت پنهان می بر ممالک شمالی سایه گستر بود و عرض درشت
خان خانان از دروازه الحلا فراه بدرگاه رسید باین مضمون که سپهران محمد سلطان
میرزا و الف یک میرزا که بنظر تربیت از سایر ملازمان عتبه اقبال ممتاز بودند
و در سر کار سبیل جا کرد شد در اخصیان سپرده و با بی طغیان فشرده
بر قصات و حواشی دهلی دراز دستی نمودند و بنده تقصد استیصال
ان کرده تا دهلی بر آمد که آن مدبران را بدست آورد کوتاه بنیان
انمیغ را شنیدن براه مند و وفراز اختیار کردند این محمد سلطان میرزا
فرزند رشید سلطان و نس میرزا ابن بالقرا ابن منصور بن بالقرا ابن شیخ
بن حضرت صاحبقران امیر تیمور کورکان است و والده محمد سلطان میرزا
دختر سلطان حسین میرزا است و میرزا در زمان فرمان رورای خود
محمد سلطان میرزا را که بنبر او بود در ظل تربیت می داشت بعد از واقعه
ناگزیر سلطان حسین میرزا چون تفرقه عظیم بخراسان راه یافت محمد سلطان
میرزا عمل از دست حضرت کتبی ستایه فرس کمانی پوست و منظور نظر عنایت
در عایشه و چون اکلیل سریر از ای حضرت نیازی خست شایان رسیدت

نیز بدستور سابق در ظلال مرآسم و عواطف میداشتمند و در ادای سپرد
 یکی الخ میرزا و دیگر شاه میرزا و هر دو در سلک ملازمان آنحضرت کامیاب
 دولت بودند و با وجود آن چند دفعه اثنای خلافت عصیان ظاهر کردند
 و آنحضرت بموجب مکارم ذاتی رقم اغراض کشیدند تا آنکه الخ میرزا
 او را تاخت لشکر نهد و مکافات یافذت و از دو سپه ماند سکندر میرزا
 و محمد سلطان میرزا و بعد از کشته شدن الخ میرزا حضرت جها بنایه
 حینت استانی سایه تربیت بر سران او انداخته سکندر میرزا را
 الخ میرزا و محمد سلطان میرزا شاه میرزا خطاب عنایت فرمودند
 و چون او در آن خلافت لشکوه جلوس بقا بودند حضرت شاهنشاهی مملکت
 آنحضرت بر محمد سلطان میرزا بنایه و عثایر او نظر عنایت انداخته
 کامرادی فرمودند چون محمد سلطان میرزا را پسر در یافته بود در سپاهی
 معاف داشته بر کنه عظم پور از سر کار سنبل بخرج معیشت او مکرمت
 که در همانجا اسوده بوده با اشتغال و مشغول باشد و از دور کبر سن
 چند پر شد دل بر برهیم میرزا هم محمد حسین میرزا سیوم سعور حسین
 جبارم عاقل حسین میرزا و از راجا که شمول عواطف حضرت شاهنشاهی
 از نید و نظرت از دور و نزدیک کافل مهمام طبقات عالیان است هر کدام
 ازین میرزایان را بقدر قابلیت جاگیر یا لاتی مکرمت فرموده بودند
 در جمیع پور شهاقرین موکب علی کامیاب سعادت میکشند خصوصاً در پورش
 جو پور ملترزم رکاب تقدس بودند بعد از آنکه رجوع رایات والا از آن پور

اقبال واقع شد خصمت حاصل کرده بجاکیرتای خود که در سر کار سنبل بود
رفتند و درین هنگام که موکب علی کجاست اطفا و نایره شورانگیز میرزا حکیم
از درار الحلافه از که بمالک بخانی بنصرت فرمود اولغ میرزا و شاه میرزا
بالتفاق ابراهیم حسین میرزا و محمد حسین میرزا الواری بغی و طغیان افراشته
و گروهی از او باش تریه تحت را با خود شفق کرده در ولایت سنبل دران افرا
دست تباراج دراز کردند و با کیرداران الحذ و جمعیت نمودند بر سر ایشان
رفتند چون ایشان را طاقت مقابله نمود روی کز نیز بجانب خان زمان
و سکندر خان نهادند و صحبت این نحو سران کج رو بان بد نهادان
شورش طلبی است نیامد چه از فاد جوهر عقل هر کدام سر و سروری
داد سر میداد از انجا باز گشته قصد میان جواب نمودند گذر شان پرنه
نیم کار افتاد و یار شاه بی خود هر زاده حاجی خان سیتایه که جا کیردار
انجا بود مجد افغان تیر بختان پیش آمد فضا این روی در مقام سخت
گیری ایشان بجهت هلاک این گروه در گروه وقت دیگر شد و یار شاه
حنک مردانه که فوسکت یافت در سباب فرزندان از زر و فیل و دیگر
اشیا برفت این مبدولتان بر اهر روز افتاد و بخنان تاراج کنان
مجدود در هیچ آمدند تا نارخان در پیله را مضبوط کرد و منع خان از آنکه مجد
بر آمدان تحت برکت تکان مالوه را غایه دانسته بالاصوب شتافتند
در قبه سنیت بمیر مغز الملک به پنجاب احرام ملازم مستحبه میرفتند و چنانکه
در سباب و لا غایت نمودند و منع خان تعاقب ندیده بر گشته بدار الحلافه آمد

درین جماعته رفته مالوه را متصرف شدند و در آنوقت مالوه محمد خان
 بر لاس مقرر شده بود و او بجهت بعضی مهمات در مسلک معتصمان در کابلی
 انتظام داشت اجین را استحکام داد اما پد حقیقه چند که بمملو بودند بمیرزا
 ملحق شدند و آنچه در باب طوابع بود بغارت رفت و خولعه بملاحظه بزرگ
 زاده که سلامت ماند در نهدیه قدم خان برادر مقرب خان دکنه بود
 محمد حسین میرزا از رفته محاصره نمود و مقرب خان دکنه در قلعه سواران بود
 و حسین خان خواهرزاده مهدی قاسم خان از متابعین بود قاسم خان
 که بسفر حجاز میرفت برگشته میآمد بشوایش رسیده بود که غوغای میرزا بابا
 بطول آمد او نیز در شوایس سپاه بردار ابراهیم حسین میرزا محاصران برادر
 و درین اثنا محمد حسین میرزا نهدیه را متصرف شد قدم خان را کشت و چون
 سرا و انکار قلعه شوایس آوردند مقرب خان بدیت و پیش آمده
 دید حسین خان را نیز بدیدار ابراهیم حسین هر چند تکلیف نذری کرد
 حسین خان قبول نمود در هنگامی که حضرت شاهنشاهی متوجه علیقلینجان
 بودند امنه بشرط ملازمت دستسعا یافت القصر چون این خبر بمسابع
 ارجلال رسید شوایس عالی صادر شد که محمد سلطان میرزارا از اعظم پور
 نقلیه بیان برده محافظت نمایند **اغاز سال دوازدهم از جلوس معمود**
شاهنشاهی یعنی اسفندیار نهم از دور اول درین هنگام که عرض
 لایبور بود و موکب گلستان اقبال بود و حضرت شاهنشاهی بگرداورد
 خواطر اشتغال در شنته صید قلوب می نمودند فیوض بهار احاطه روی زمین
 کرد و نسیم اعتدال از کران تا کران وزیدن گرفت حدائق و باستانین

جولان کجا نظار کسان بدایع ضعیف شد و شقایق در یاجین بجلو باستانه
 کند بر نظام دین و روان انداختند **رباعی** بر خیز که جلو که دوطاوس تبار
 بر خاست ز طرف باغ کلیان نزار **رباعی** بر سینه ترفتاوه هر سوکل رخ
 یار بر رخونهها دطوطی منقار **رباعی** بعد از هشت ساعت و با تزرده و قنبره
 از روز ششم به نیت هم شعبان نهصد و هفتاد و چهارم تحویل نیرم
 و منور عالم در نمود و سال دوازدهم الهی از سبای جلوس مقدس
 شاهیست الهی یعنی سال سفند از روز اول آغاز شد و غنیمت خاطر
 اعتدال برشت شاهنشاهی مبارک که و صید قرغه که دلکش ترین
 انواع شکار است ظهور آمد حکم معین نفاذ یافت که اطراف سواد لاهور
 یکطرف متصل کوه و جانب دیگر کنار دریای بهت و خوش و طیور برآ
 و بر ضلع دیگر از امرای عظام سپردند و بخشیان و تو اچیان و
 سر اولان الهی افزوده سزاویا میگردید باشند و چندین هزار سباده نصبت
 و قریات لاهور بخیمت راندن شکاری معین ساختند و در پنج گروهی
 لاهور صحرای وسیع چون ساحت دل شهر یاران بجهت آوردن شکاری
 انتخاب کردند در مدت یکماه که امر او دیگر خلاق از خواص و عوام سرگرم راندن
 شکار انحضرت در لاهور اکثر اوقات کرامی مجموع طاهرو باطن اشتغال و تفریح
 معدلت را بلند اساس می ساختند تا آنکه بروجه دلخواه جمعیت شکار میان هر که
 و انبوه جانوران قرغه بهم رسید و صیدگاه دست اجتماع فراهم داد اول
 حضرت شاهنشاهی با این شایسته شکارگاه رسید برودر هر که گردیدند
 و نظیر شومل آن در ایرا انبساط را از محیط تا مرکز نظاره فرمودند

۹۷۴

در کس

و هر کس از بزرگان دولت و سایر ملازمان با طاعت درین وقت
 بقدم اتهام شتافته بود نوازش ازین یافته کله گوشه مباحات
 بروج اعزاز رسانید انگاه پایی دولت در کاس عیالت او دره ^{سپید}
 صیداهو خرام را در بچرخ گاه جلوه دادند و بر خشم تیر و دم شمشیر و نوک ^{سپید}
 و ضربت و ق بنیاد شکار کردند در اغار غنیمت شکار دور ج که پنج
 کرده بود و روز بروز فرغ نمیشد و در دایره تنگ تر میشد درین ^{سپید}
 بجولان خوش کرم رو شکار از زمین می بودند از نوع شکار افکنی
 نظهور آوردند از خاصان با طاقرب میرزا عزیز کوکلتش در میان ^{سپید}
 در کاس عیالت بود و امر از پیش رطه های خود سر برده کشیدند روز بروز
 دیده و شب مشعلهای عالمتاب پایش کار میدار شد و از صبح تا شام
 و شام تا صبح محفل شوق و دهکامه طرب کرم بود بعد از آن که حضرت
 شاهنشاهی بجز روز متوالی خود بدولت و اقبال باقی شکار
 کامیاب عیشرت گشتند با مرای عظام و مقربان حریم قدس بر تواریک
 یافت که در صیدگاه شکار مراد گشته و مرتبه مرتبه ملازمان عقبه و الا بموجب
 اقدس در میان آمدند تا آنکه کار بجد رسید که احد و افراد از پیاده و
 سوار در آمدن کامستان عرصه شکار گشتند و از عجایب سوای که در ایام
 بوقوع بیعت ان بود که حمید کبری از بی ولان بارگاه مقدس می کرد
 یکی از ملازمان درگاه و الا تیر در گمان نموده رکس کرده بود و ان ^{سپید}

فرصت بود در شکار گاه معروض داشت سطوات جلال باد سیه
اقتضای سیامت فرمود و از کمال غضب شمشیر خاصه را بقلیج خان بردند
که این خود سر پاعتدال را از بار کردن نجات دهد مشا را لیه در مرتبه
ان التماس پاره را بر و انداخت و سر سومی از زده نشد و بر زبان تقدیر
بیان گذشت **بیت** اگر تیغ عالم بچیند ز جای **تا** سبزه در که تا نخوابد خدا
داز بپختنی جان بخشی فرمودند اما بجهت تنبیه و عبرت پاعتدال ان سرش
تراشیده خرسوار کرد و صد گاه گردانیدند و از سوانخ ایام شکار رسیدن **طوفان**
و آوردن وزیر خان برادر اصف خان را در باب المقدس در خواست
کنان او و برادرش نمودن بذروه قبول پوستان و تفضیل این اجمال
که چون اصف خان با ضلال نخت در کند خدایت و درام صحبت علی قلی خان
و بهادر خان افتاد اصفی نرا صحبت از خوش و از کبر سجا و ترغیب معنی
اورمیده شد و باین حال علی قلی در اموال چشم طبعی درت اصف خان
تهدی وقت بوده فرصت صحبت که از وی جدا شود درین اثنای علی قلی
اصف خان را بمهرله بهادر خان فرستاد و وزیر خان را پیش خود نگاه داشت
وزیر خان حقیقت را بر برادر خود نوشته موعده فراداد اصف خان بموجب
شیخ از بهادر خان جدا شده راه کره و مانا بگوش گرفت و وزیر خان نیز
از جوینور بر املن همان راه مشتافه بود بهادر خان از حال اصف خان
اگاه شدن تعاقب کرد و نزدیک قلعه خیار اصف خان رسید و میان ایشان
حبک در بوکت اصف خان شکست یافته گرفتار شد بهادر خان او را
بر فیل عمارتی دار انداخته روان شد و مردم بهادر خان از راه لاله و غنیمت متفرقه

شده بودند که وزیر خان و بهادر خان پسر او میسرند و خبر گرفتاری
 اصف خان شنوده خود را راست کردند و درین هنگام که مردم بهادر خان
 پراکنده شده بودند رسیده داد جلالت دادند بهادر خان تاب
 مقاومت نیاورده فرار نمود و اشارت کرد که اصف خان را که پیش
 می آورند از هم بگذرانند لکن با هم یکدیگر و شیر حواله او کرد سرانگشت دست
 او جدا شد و سر و پنبی او را زخمی رسید که ناگاه مردم وزیر خان
 زور آورده اصف خان را خلاص کردند و بگذراندند و گره آمده آرام گرفتند و درین
 کارزار بهادر خان پسر وزیر خان داد و درانگی داد و باین لقب که امی
 بهمین تقویب افتخار یافت اصف خان از زمان گذشته نداشت
 در اینم جوادت و کتابت را از ما شرحان استان معلی در نیت با کرد
 خجالت غنیمت و لخواهی در کار و الاله صمیم دل اختیار کرد و وزیر خان
 برادر خود را بخواه خردانه مشتعل گردانید همراه خود آورد و در
 محلی که حضرت شاهنشاهی شغل صید افکنی منشرح و منبسط بودند محال
 عرض دریافته در خورست تقصیرات اصف خان نمود انحضرت ذیل عفو بزرگ
 او و برادرش مجنون خان قافال در اداب و لخواهی ثابت قدم باشد
 و چون موکلبال مستور او را نیک سلطنت مراجعت فرماید دولت زمین پس
 را دریافت معمور عوارف و انتهای نیشاهی کرد و بالجمبه موکلب معالی بعد از
 انصرام مهم عشرت انجام شکار فرغته معاودت فرموده بدریای راه

که لاهور بر ساحل ان واقع است و مهابت عایه میکند در سید حضرت
شاهنشاهی خوش نامون کرد چون نورد را عنان توکل بدست در شبته
بدریا سردادند و ان باد پای التسخمی چون نسیم که برابر بگذرد مسکن
و ملازمان مولد الل و ملنزمان رکاب مقدس که ناگذیر خوشی را ایات اقبال بود
اسب سواره خود را باب زدند و همه عبور نموده بساحل سلامت رسیدند
مگر خوشخبر خان بی اول و نور محمد و لد شیر محمد که غرق گرداب فاشدند
و چون را بیت کرامت است در عرصه لاهور منتصب شد شرفی اوقات
بان نظام مہمام و ترویج قواعد معدلت که وجود اقدس بان معطورت
مصرف بود در سوانح کریمین محمد امین دیوانه است و تفصیل این اجمال
انکه او از یک جوانان موکب معنی به بابت و تهور علم امتیاز می افروخت
و چنانه بدستی برداشته به اعتدالانه معاشرت میکرد درین ایام
که عرصه لاهور معرکه اقبال بود در عالم بخودی بیکی از فوجداران که بریل
خاصه سوار بود و چهار شد و تیری از کمانخانه به اعتدالیه برکشش کرده
بجانب او انداخت چون جرات معروض بساط اقدس گشت از بارگاه
عدالت حکم قتل او صادر شد مقربان حریم قدس در مورق شفاعت
امن زبان تقضع برکت دند و حضرت شاهنشاهی موجب استدعالی باب
اخلاص جان بخشی فرموده بچوبان ب تنبیه ان سجد فرمودند و او از بار
نجات خویش بر اهر سعادت همان شب فرار نموده پیش علیقلیان که

که پیشوای فتنه اندوزان بود رفت و از سوارخانه است که جنید بر این
 که سعادت ملازمت یافته مشمول مرگم خسرو این بود ان از منبذ
 که بجای کیر اذمور بود تومی باطل فرار نمود کجوات رفت اما ناکه در باد
 پهلوت آمدن از بارگاه دولت در اقبال دوری گزیند بر غم خود در
 افزایش خویش میکوشند و بغی بر کاهاش خود افزوده خود را بجای
 پهلوت می اندازند درین هنگام که بهمت جهالتی از تنظیم مهمات
 پنجاب پرداخته پرتو توجیه اقدس مر اجعت می یافت عرابض
 دولتخواهان خصوصاً عرض داشت معمر خان خانانان از در الحلاذکر
 بارگاه معیل رسید و از مطاوی فحادی ان بوضوح موبت که علیقلین
 و سبادرخان و اسکندر خان باز سر از خط بندگی سجد با علا و اعلان
 و طغیان کردن برافراشته اند و عیار انگری میرزا حکیم باده از دیاد
 ما خولیان فاسد فرجامان گشته از بخیردی و بیدولت خطبه که هر جای
 طرزان را نرسید نام میرزا خوانده اند این بخیران محبت برشته از
 شواهد ضیا افزای اقبال شاهنشاهی چشم پوشیده برای اعراض
 فاسد خو میرزای ساده لوح را در کردار ضلالت می اندازند بادیهی
 عتیبه الیهی که چند هزار شرط کرامی تا در فردی فراهم نیاید ان
 سو بهت عظمی از درگاه ایردی عطا میشود محض نسبت و جمع بدل
 و فراهم آمدن رویا شس درین کار شکر کفایت نکند و بر پو ستمندان
 پدید است که بنیدی از ان صفات قدسیه فطریه و الاله عطا فیه عالی

و حوصله فراخ و برداشتی فرزندان و در یافتن ملیند و کرمی ذرات و شجاعت
اصیل و عدلیا و افرودین و دست و جدی عظیم و عملی است لیس و فکری عمیق
و تغافل و مستحسن و عذر پذیر لایق است و باین ماست کمال که از بسیار اندکی
که در ماست یا مهابی حکمت پروران بالغ نظر به بسط مذکور است مادام
که موصوف این نعوت جلال را که دانش را بر خورشش نابالسته غضب ناشسته
غالب نباشد سرور این منصب را بختند نتوانند و با رسیدن این پایه بلند
مادام که بصلح کل نگزاید و طولی انام و طبقات مل را مادر و ماندر نبود
بیک نظر ترتیب و عاطفت نگاه کنند و در خور این رایست نکردند لکن آنکه
ذرات مقدس شایسته ای منبع صفات کمال و معدن ملکات قدسی است
شرح جلال خدیو عالم را دفترها کفایت نکند ذکر توبیخی چگونه انقائیان
تواند کرد هر چه دراری بده و دیده بجز شمال جهان را رای با دست ه صورت
و معنی ما نظر کن تا بدانی که با دست ای چیست و سلطنت چه معنی دارد
القصه چون شرح میدوی این کرده بعضی اقدس رسید بر صمیم اعتدال
کران آمد میرزا میرک رضوی را که در نیگام رجوع موبک مقدس محبت
مهم سازی جاگیر نای علی قلی و بهادر بر کا معین امان بودند بجان
باقی خان سپردند و خاطر فیض مظاہر اراده توجیه بدر اطلاق نمودند
سرار را باب یعنی وفاد نماید بر عمت تمام در نظم ولایت نجاب
که در میان بود این تمام فرمودند و بر کشته نای انما کرا با اینک شایسته با مرا
خطام مثل میر محمد خان کلان و قطب الدین خان و دیگر برادران فرزندان

معالمتند و نسبتان ان سلسله حقیقت کیش اسیر سپاهیان جالس پاریم بقی نمودند
 مهات کلی و خبر وی ان سرحد را برای زرین میر محمد خان مغوض در شنید
 و روز تیر نیر دهم فروردین ماه الهی موافق روز شنبه دوازدهم رمضان
 رایت مراجعت بجانب دار الخلافه در ارتفاع فرمود عرصه وای دولت خان
 محیم سر اوقات اقبال شد که فیل کنگن و فیل سچانه که فیلان نامی بودند
 در یک روز سقط شدند جمعی از ظاهر پرستان را دل کزین شد انحضرت
 بزبان مقدس گذراندند که مالذین سانحه فال نیک گرفتیم که این برادر
 محبت کشته درین یورش کجوی نیست خواهند شافت سجان الله چه حاصله
 و چه دریافت و چه دید است و چون رایت اقبال بحد و سرند نزد اقبال
 فرمود از مظفر خان بچو صلکه چه گویم بخردی بظهور آمد که موجب حیرت
 بهنگنان گشت و شرح این سرگذشت است که حضرت سبقت بهی بوسته
 از احوال سپاهی و دعوت بوبه در اصطلاح اطوار و اوضاع مردم برسند
 همان درای عطوفت پدیری و رافت اما بیغی نظهور می آرند و مردم را
 از اموزناست لسته نگاه داشته در ارتفاع مدارج احوال جبا بیان گوش
 میفمایند و درینو لا مباح علیه رسید مظفر خان باده روی قطب خان
 نام علاقه پیدا کرده عثمان دانش از دست داد است انحضرت بموجب
 عاطفت فطری او را طلب فرموده به نکا بهانان سپردند که مبارک
 مظفر خان ازین دام فریب در بدیه عظیم افتد انفرقیته خود از کوه چو صلکه
 و معامله نا همی لباس فقر پوشید راه صحرا پیش گرفت و قدر رحمت نرسید

بادشاه بنوالت و حضرت شاهنشاهی که میزان تمیز و قدر داری بدست
قدرت کامله خود دارند اینهمه نادانیه و بی تمیز را در منظورند رفته
تفقدات خسرو این امتیاز بخشیدند و آن خدمتکار را پیش از دستاوردن
و بنصایح کرامی هدایت فرمودند و تمامی این راه نشاط شکار برداخته
مسرت پرایی عالمیان بودند و چون عرصه قهقهه تناسیم محکم اقبال شد
در آن منزل منازعت و مجادله طایفه سنسان بخون ریزانجا میدو
تفویضش آنکه نزد یک بان قهقهه کولایا است که دریاچه توان گفت سابقا
انجا قصابی بود و وسیع گوگمیت نام که فرناضان هندوستان از زمان قدیم
ان را بزرگ نمیدادند و طوایف این طبقه از اقصای هند در اوقات معین
می آیند و تصدقات بظهور می آرند و مجمع عظیمی در نظام می یابد و درین سال
سپس از در در ایات اقبال ان جمعیت فراهم آمد و در در میان سنسالیان
و طایفه اندکی را کثر نامند و دیگری پیری بر سر جای نشستن در میان این
و طایفه گفتگو شده بود و تجرد کز بنی اکثر این مردم بوسطالت که درین
از ایشان پشت داده است نه ایشان از دودل سرگشته اند و لهذا بوی
از مندی بود مغلوب شهوت و غضب و مهنو حرص و قهر میکردند و باعث
تضاعف آنکه طبقه پیر در کنار ان کول مکان معین در گشته اند که درین
مجمع نشسته اند که این می گسترند و در ایران این اناسف ولایتیه هندوستان
که بقصد غسل در ان کول می آمدند بان کرده رسید کویان چیز میدادند درین
روز گروه کثیر به تسلط در آمده جای گرفته بودند و این جماعه را تا مغرب وقت

کثران بود

کثران سبب که جابر خفوار است خلاص تو شد نمود که طایفه کثران تعجب آمده
 جایی ما را گرفته اند اگر چه تا مقابله نداریم اما توکل کرده که نعمت بخند کثرت
 رسیدیم یا خون خود را بر خاک میریزیم یا این خاک قطعه از آنها میگیریم
 و کوفه کثران بعضی اقدس سازند که این جاسور و بی انبیا نیست خداگاه
 ایشان می شناسند دیگر مایه شنیم و تا جان بدن متعلق است تعلق ما
 باین زمین خواهد بود چون مو که معلق است تا نیسرت و دل جلال فرمود در هر که
 انهارفته هر چند جوار هر نصیاح و مو اعطای برین نفوس معطله افتند حکم لایه
 انداختن بر خاک داشت جوهر بطالت و ضلالت ایشان بیشتر در عوایط
 و هلاکت خود کوشیدند و شدت الحاح و تضرع استعد عاقبت اول
 نمودند چون هر که با خیال نفس و هوا بود سالک بر راه شقاوت بود
 و حضرت مجتهد است یافتند تا باین روش سزای اعمال نکوهین خود یافته
 متنبه شوند و اتفاق در آن روز از آن کرده که جمعی کثیر فراهم آورده
 بودند در جهان بین صفهار است کرده از هر طرف یکمیرد لاف زن مکشیده
 دوید و جنب کشید کرد و باز به تیر و کمان دست برده بر یکدیگر تیر باران
 کردند بعد از آن که در پریان بسبک روی پیش آمدند چون پریان
 کم بودند حضرت چند نفر از مردی که جنب سنگ داشتند و بیتم جیای توران
 و حیروای هندستان که همواره از آن طبقه چون سایر طبقات در حواری
 مو که معلق می باشند اشرار فرمودند که گوئی پریان باشند در جمله پریان
 کثران موافقت نمودند و اینچنان زور آوردند که کثران تا مصادمه نیارند
 رویکردان کردند و پریان از دنبال در آمدن جمیع کثیر از آن خاسته پریان را باز

عدم دادند و به بر سر حلقه ایشان که امتد نام داشت رسیدن آن سوخته را
نجا کشید یکسان ساختند و دیگران پراکنده شدند و خاطر اقدس را که
رنگ امیز کارگاه تقدیر است از توجیح آن سبطی عظیم و در عین و فردای آن روز
از عرصه نهانی حضرت ایات عالیة اتفاق افتاد و چون در الملک پهل
مخیم اقبال شد میرزا میرک رضوی که در لاهور اورا بجان باقی خان سپه بود
در کین غفلت و فرصت می بود از جنس فرار نمود و جان باقی از دنبال او
بکام حبت و جوشناخت و چون بدست نیامد از بیم تعصیر بد رکاب معی
رو سفید توانست شد و حضرت شایسته بی بائین مقرب زیارت مرقد اولیا
ان مقام فیض انما توجه فرموده عمت خواستند و فاضله خیرات عمر دیان
حواشی ان بقاع شریف فرمودند و تا آن رخا که حکومت شد و دست
معروض لباطا اقدس که در ایند که محمد امین دیوانه که از لاهور فرار نموده بود
بعضیه هوج پور رسید و شهاب الدین خان ترکمان جاگیر دار ان قصه در روز
مبمزل خود پنهان کرده و بسبب عدت اسب و خرج پیش له باب بی عیب
روانه نموده است از استماع این خبر وحشت از شرقی مان حلال است نهان
که نوامیر طلوعش جز بر افق عدالت نشاید بلند می گرفت شاه فخر الدین ^{مشهدی}
باحضاران سید دولت در بارگاه عدالت مامور امر غایب شد و روز دیگر
از رنجامو که معی کوچ فرمود و چون بطول مخیم حلال شد شاه فخر الدین زمین
بوس سر بلندی یافت و ان پس سعادت را بموقوف حلال شد آورده او را
بجین چغتای سپردند و در همان منزل بیاسا رسید و چون طنطنه نوید
قدم موکب معی در گوش منظر ان دارا خلافته آگره سجد و ششغنه سحر را با

والا برآورد و تافت خانخانان با جمیع و لشوایان استقبال نموده بدو
 زمین پس سرطبدی شد و با درشکر و دعای اقدام نموده سوایخ
 احوال و قایع حدود ممالک محروسه معروض لبطا اقدس ساخت و طومار
 عصیان علیقلیخان و بهادرخان و دیگر مخالفان که تباریکه سر برزده بودند
 فروخواند که ای سداپی فطرت بدیناد و بد جوهر افتاد او را رحمت نصیحت
 سودمند چون گویم که زبان کاراید و مدار و عظمت لاضعف با این فرود آورد
 در شورش افزایند و لهذا بزرگان دانشش علاج بدکاران بد در
 خبر حبس ضرب جاره ندیدند و چون این علاج هم دران خراب باطنان
 بدولت کار نکند بعدم خانه فرستان حرم بر حال خلق ملکه مهربان با اول
 میدادند شکفلان اشغال سلطنت و بار یا فتکان حریم قرب را بنیغ برید
 خدیو زمان او را در مرتبه اول نگذار شد که چنانچه میدولتان نظهور
 و باطن بقدرن بر سر مدارا آورده بر دوشن پرده کار در توقف ماندند و
 نه کام که موکب علی باطفای نابیره فتنه محمد حکیم میرزا انصفت والا نمود چون
 اینخبر بعقب سلیمان و دیگر ارباب بغیر و طغیان رسید این میدولتان
 بجایال فاسد خود بچنین وقت از فرصت انکاشته حیالات فاسد
 علی قلی خان از جوینور روانه قصبه نزهت پور که بجاکیر ابراهیم خان مقرر بودند
 در سکندر خان نیز بقصد هم راهی این باغی طاغی از شمشیر او در بر آمد
 و جمیع فرشتان دران قصبه فراهم امن قرار دادند که علیقلیخان با

از راکه بنام ساحل گنک تمامی ولایت را تصرف نماید و سبادر خان کبره
و ماکیپور در برابر صفحان و مجنون خان رود و اسکندر خان در سرزمین
سرکار اردو و آن خود را منصرف کرد و همین قرار از هم جدا شد ^{بعلت} بد
بد اعیبه شور افزای میر کار قنوج روان شد چون جاگیر داران آن خود را
سر داری که با و اتفاق نموده مقاومت بان فتنه انگیز توانستند کرد نمود
خود را بقنوج کشیدند و علیقلیان کرد حوادث اینجسته چون بقنوج رسید
میرزا یوسف خان که جاگیر دار قنوج بود در قلعه شیر کرم محصن شد و ضلایق
عباد الوه تفرقه گشتند و عرض دولتخواهان متواتر و متوالیه مد رکاهت
سپاه رسید و اقبال بکار خود درآمد **نصفت بکب اقبال** ^{شاهنشاهی}
از دار الخلافه کرده بخونور و قتل خان زمان خان و سبادر خان ^{دوره}
چون مضرب الای جهانباز در معین پاسبان و نکا بهانه است حضرت
مقتضای مینت حق رساس بر خلاف کثری از فرمان رویان گذ
اسود که رعیت را اسایش خود خیال میفرمایند و شاهانیز خویش را در رفاهیت
خلایق میدانداری گوهر مکیای خلافت سزاوار افسر دولت حسین
تا حیدر است که با وجود این عظمت و اهبت خود میان سزادرگاه صحبت
در شسته در لوازم داد و دوشش نکا بود و راحت جهانبان را اسایش خواند
و هر که از فرمان بردار اینچنین سر بر داری اقبال سرباز کشد هر اینکه ^{ملاک}
خود اتهام نموده باشد خصوصاً کسی که پیورده نعمت این دو دمان ^{والا}
در سباده نوی دیزر که ظاهری کوسبیل این خاندان فراهم آورده چشم مرد

و نام در کتب و نام معامله و نام هم باشد که آن رسباب بزرگ را در بیغی
 و لیغ غایت صرف نماید هر کافران ردای روزگار چنین و میانی دولت
 این طرز لاجرم غنایت ابرمیقارن و معادن کشته در هر نهضت نظریه
 کرامت فرماید و نمودار این غنی و رفته علیقلینان و بهادر خان است
 در استیصال دو محدود و مغرور و تفصیل این محمل آنکه چون موکب کاهم
 اقبال از یورش پنجاب مراجعت فرمود مستقر سلطنت معدلت ارا
 شد و شرح بنی و عصیان علیقلینان و بهادر خان سایر ارباب فتنه
 بعضی بساط اقدس پوست یورش ممالک شرقی و اطفال و نواریر فتن
 و جبهه همت علیا شد و منع خان خانانان را ابدار الخلافه اگره و حر است
 ان حدود مقدر فرمودند و هزار فیل جنگی بهمراهی موکب کاهم می نمودند
 می شنیدند از آنکه موکب مقدس نهضت فرماید قباخان و مظفر تغل و میرزا
 و قلیچ خان و سید محمد موی و حاجی یوسف را که اسیرت شتافته معاد
 میرزا یوسف که در قنوج منحصر است نمایند و خود دولت و اقبال رود
 میست ششم اردی بهشت ماه موافق شنبه بیست و ششم شوال بابی عز
 در کابج است آوردند و بدست اقبال عثمان نصرت گرفته سمند جبهان
 کنای جولان دادند مشکو عساکر و الا زمین و زمان فرد گرفت و چون
 ساحت قصبه شکیب محمدموکب نصرت شد علیقلینان که بر ساحل کنکبند

توجع غبار بنی و عصیان انگیزه و سباق و عددان او بخت بود
باستماع صیت نهفت اقبال روی کر نیز بجانب مانگپور که برادر او
سبا در خان در برابر صف خان و مجنون خان فشته انگیز بود او در
و موکب حضرت از سکت کنار کنگ پوست و روز دیگر از آن دریا
ز خار عبور کرده نهفت می فرمود و چون عرصه فصبه مو بان مضر
چینام ظفر بگر کردید محمد قلیخان بر لاس در سر فرار ساخته و مظفر خان
در اجه تودر مل و شاه بداع خان و پیرش عبدالمطلب خان و حسن
دقیان و حاجی محمد خان سینا ز و عادیان و خواجهم عیاش الدین
علی بخشی و دیگر بهادران نامور و دلاوران کار گزار همراه او کرده
روز نیدین پست و سوم خرداد ماه الهی موافق سنه شنبه پست
ذی قعدة از همین منزل بر سر اسکندر خان که در او ده دست فشته
کشته بود فرستادند و خود بدولت و اقبال روی توجه بجانب
مانگپور آوردند و چون قصبه رای بر رویا مجتم اقبال شد عراضین صفخان
و مجنون خان بعتیه مقدس رسید با مضمون که علی قلیخان و برادرش
غریب حدود کوالیار دادند و میخواهند که از ارب کنگ عبور کنند بخرد
استماع این خبر رای جهان ارای بر الغار قرار گرفت و شپتر از خار
موکب چه از روی نسبت فطریه وجه از جهت کالت وجه پورسطه

تن پرستی

تن برستی و چه بجهت آنکه کاران تبه در میان ما بنجام نرسد تا با زار
 خوف و روشنی آن به سعادتان کرم باشد ما بین الغار راضی نبودند
 و شایسته ای در انا دل پرده از کار بگس بر نداشتند غمان توجه
 بدست توکل سپرد شب زمیادست و ششم خرداد ماه الهی موافق
 یکشنبه است و نهم شه رزی قلعه از قصبه مذکور الغار فرمودند و از
 غار اینک از راهی بر ایلی راه متعارف را بوسطه بوز گذارشته راه مسایه
 که بسنت ان راه ترویک بود با وجه آنکه به آن نشان میدادند اختیار
 فرمودند و از چشمه سار ناسیدات غنی که فیض بخش موکب است اینک
 اب فراوان در راه ما پیش آمد چه سینه لزان با دران رحمت باریه
 کولابا پر ساخته بود تمام شب و نیم روز راه رفته با نیکپور تروال قبایل
 فرمودند و محب بیجان جاگیر دارانجا بلور زم خدمت پر درخت و عساکر فرود
 بوسطه آنکه اول شب کوچ شد و کم کیس را ازین الغار اکاپه بود و در حد
 زار در میان آمد متفرق شد از راه راست بر کرانه افتادند و قلیل در راه
 نصرت اعصام تو را نشد رسید آنکس را که بپزد تعالی تا مید باشد رورا
 از یکی ملازم من چناندیش و در راه شای راه ترویکی مانیکپور اضعفان بسجیل
 عبودیت نورانی ناصیه گشت و همان زمان خصمتش یافت تا بارود
 خود که در برابر خانه زانست تا بدوزمانه گذارشته بود که بنوا میوره که از

فاسدان تیز و دوسرعان اعتباری بود جزاورد که علی قلی و بهادر
در حد و دیر کینه سکر و در دمای کنگ را پل بسته گذشتند چون آنچه
بمبا مع اصلاک سید در ساعت سوار دولت شده با آنکه معدود
ملازمت سید بودند تکیه بر جنود الطاف ایزدی نموده بیشتر توجه نمودند
راه بهکو اندازد و خطبه جهان و جمع را بر سر اردوی معین گذارند
که بعرضه قصبه که برده نگاهدارند و از ده شیخان از مضافات مانگورا
امن از خرابی روز یکشنبه از دریا کنگ فیل سواره گذشتند چون اوایل
موسم باران و فصل طغیان آب بود در آن هنگام که نبدگان حضرت
فیل در آب راندند جوش و خروش از عالمیان برخاست چه گذار چنان
خونخوار از محالات بود محض کرامت شایسته ای این بحر زار معین
ولایت را گذرد و پل و غرغره از پایاب گذشتند و متبصران این معین را
از دلائل نصرت و مقدمات اقبال دانستند در آن زمان که موکب معین
از دریا عبور فرمود زبانه از مایه کس از مقربان بساط اقدس در کاتب
مقدس بودند میرزا گو که سیف خان گو که رستم خان شجاع عثمان خا عالم
خواجهم عبداللہ در بارخان شهباز خان سید جمال الدین عادلخان دلاور
و چند حلقه فیل همراه رسید درین روز که موکب مقدس از کنگ عبور فرمود
قعر دریا به قدم فیضان سموده شد از فیضان نامی خدا بخش و مال سندر

با طوفان سستی در رکاب جلیت جویشان و خروشان بود در آن ^{جوفیل}
 در پر دیو و تیز روی و خنک لاری و صف شکنی انگشت نمایی دیده و آن
 بودند و چون موکی معیلا از اب گذشته بحرام خواران تزد و یک سید
 فیل خدا بخش از میته فرود آمدن رویشیاری نهاد فیلبانان و فوجداران
 رزمین حالت ملوک کشند و حضرت شایسته به باهام اقبال فرمودند
 که بسیار شدن چنین فیل مت بیشتر فتح و نصرت است که فتح و نصرت
 هم معنائک بسیاران و کارا که آن وقت است و دیگر لنگه از بسیار
 فیل مارا اعتماد بر فیل و سستی او نماند و منجبر شد توکل ما بر عون ^{الله}
 و هرگز توکل بر کرم و الطاف از تزدی منجبر شود کار و در شرح آن جصاصه
 و الحقی از آن مظهر کرامات و دو نکته ملیند بوجود آمد که غفوان با سه
 الهام تواند بود و چون شد در آمد بر کنار دریا با نخت میدار سالیان گفتند
 و مخالفان سیر رای مسافت تک که فو فتنه گستر بودند از حضرت تکلیه
 بر تاسید اسما نه فرموده در بها کجا توقف صلاح دیدند و همان زمان
 بخون و اصفهان بزمین بوس حالت پذیر کشند بخون خان
 و جمع برین بودند که بپ توقف در همین شب بر سر اردو آن نخت
 باید شتافت اصفهان معدود در شت که زمین محکم گرفته و امیره کرده اند
 درین هنگام رفتن لایق نیست و نیز در روز مردم بشرم چشم و لرزم رو
 بیشتر کار میکنند روی او پسندین خرد کامیاب شد و اوضاع ملیند

فرموده امده بار از خصلت دادند و حکمت که در پاسی هر بار کاخ برشته
و در لوازم قرار و این مهمان نمایند که مبارک انجان شیر روی را خبر رایت
اقبال شو و از انجا بدر روند غلیظ و بهار که مغز و خوش کامی و مغلوب
ادبار بودند در عین غفلت بعضی از خود خریدار شدند و ان شب که موب
مقدس نزدیکی رسیدی بو باده بجای دشت هد پستی و لکن بازی
لکن سرگرم بودند باین لفظ صحیح بر تنگت خو فال میزدند و عجیب آنکه
در ان شب مردی کرم نزدیک چادر بای اینستان رفته فریاد بردار
که ای جمیع بد سراجام واقف شوید که حضرت بادشاه بفرمانت استیصال
شما از اب گذشته با لشکری بی پایان رسید و چون نمانده ای انها
پیشد بود و از رایت اقبال از تذبیرات اصفهان و محزون خان
داشته در غرور افروند و همانا که مخبر مخلصان نادان بودند نشانی
که چون بنده کا حضرت با مردم از اب گذشته اند و غنیمت بسته جبار
سوار محضت باین تدبیر سنگت در ان کرده اند از دتا کار
به یکبار نکند و نمیدانست که جنود غنیمی هم کاب کتیه خدیو است و با جمله
صبح روز مار اسفید و پست هم خرداد ماه الهی موافق دو شنبه غره ذبیح
که در حقیقت غره نصرت بادشاهی و سلح عمر سیه بختان بود و حضرت
حطلبیده و در روح تاسد غیب در آمدند و مغز اقبال سما یز بر فرق عظمت
نهادند و تمامی بهادران را کابعلی امداد جنگ شدند قول بوجو اقدس

شاهنشاهی رفعت آسمانی یافت و در برابر آن محزون خان قاقسال
 مقرر گشت در جرجان اصف خان قرار گرفت و بخت علیخان و طالبیه
 از بهادران از پیش قدمان هر اول شدند آنحضرت بر فیلی با سینه نام
 سوار نهضت فرمودند و میرزا کوکه را در عمارتی عین فیلی جاده تارک
 از آسمان گذاریدند مبادا طلوع نیز اعظم را یات اقبال محل اردوی
 خان زمان رسید ظاهر شد که مخالفان تیره رای سمت بخت برشته
 کوچ کرده روان شدند بر لیل مطاع عرفان یافت که محزون خان با فوج
 خه پیشتر مبادرت نماید و نگذارد که شوریه بختان از میان بدر روند
 و این فوج با عتصا چنین قوی پشت شده طلبکار نزد گشت و مردم عقب
 بقدر جنگ شدن گرفت و بعد از زامای اصف خان را نیز حکم شد بایست
 رعیت متوجه پیش شود و چون هو اکرم بسیار شد میدان در روش پیش
 نمودند شهر با جهانبگیر از فیلی ز ماده نصرت سواری فرمودند و این
 باورند استند که حضرت شاهنشاهی نفس مقدس در آن لشکر ورود
 اقبال دارند و مقدمات جنگ را بر تهور اصف خان و محزون فرمودند
 چون مجاری بسیار شد شکوه لشکر و هجوم میدان در نظر آمدن گرفت در پشته
 که مویک اقبال شاهنشاهی است و خود بدولت با ظفر در کاب نصرت آوردند
 علیقلیخان و بهادر خان دل بر مرکب نهان در میدان عصیان استیادند

و بخدلان ابد قرآن جنگ دادند و با این خیال فاسد صفه‌های درست کرده
جمعی از سردلان معرکه او بار را بر سر لودل و او قوی لشکر نصرت پویند
فرستاد و درین اثنا از عساکر اقبال همگی فریب بیایند کس همراه
موتکسانندش همی شدند و تا با نصرتی هم رسیدند و مفاصله در میان
فوج پیش و موتکب مقدس کمتر ماند تا تا خان قاقال که سردار مردم بود
بود با جماعت پوست و معرکه بروز کرم شد و بتباید اقبال شاهنشاهی
لشکر مخالفان از جابر درشته برد و افواج قاهره از بی در آمدن این بلبر
تاصف علی قلی خان رسانید و اهل او بار در کتختن سرانیم گشته سواران
و پیش از پس نمی شناسند و از شوالهد اقبال انکه دران کتختن سرانیم
ازان محمدولان بر سر اعلی قلی خان خود که دستار از سر شورین او بر زمین افتاد
علیق حیران کار شده بهادر خان در برابر با خان قاقال استاد
و بهادر خان خود را بسپاه او قلی رسانیده سر کرم کارزار شد و زمان
علی قلی از بهادر خبر گرفته تا نو تبازه گوید روانه میکرد و با با خان غنیم را
بر زور درین عنان کرد و بهادر خان از دنبال شتافته خورا با
مجنون خان رسید و درین میان اسپش تیری خورده چراغ بشد
و بهادر خان از زمین انداخت و لا دران عساکر اقبال بر سر او کشتند
و زیر جمیل او را گرفت و از بد ذایقه و لرز و سندی چنبر گرفته را با کرد
درین اثنا قطعه در نام دو لشمندی از ملا زمان مجنون خان خود را

بر سر او انداخته دستگیر کرد و در فوج قاهره همراهان بسیار خان لا
 در میان گرفته تیر و وز کردند و درین زمان ابتهاج که کتبی خدیو
 بر بخش نصرت سوار شده کرم رفتن بودند و بسیار آن دست
 بگریبان شده جانساز میگردند و علیقلینجان مغروراد بار
 بر جابرخو استاده از حال بیادری رسید فیصل مستحضر شد نام
 رزفیلان بادشاهی بر فیصل کج بهنورا از فیلان خاصه که از
 فرود آمدن بود و دید کج بهنور طاعت صدمه او نیآورده رو بگریزند
 و چیر اندازد و بنال در آمده فیلان کج بهنور فیصل خود را در میان
 مخالفان کشید و مخالفان فیصل او در نام را برابر چیر اندازد و میزند
 و چیر اندازد کج بهنور را گذارشته بر او دید و بیک صدمه کوه شکن از
 بر خاک مملکت انداخت و شکستی بران مهربان حرام ملک روی آورد
 و اکثر اعیان و ارکان شرارت علف شمشیر خونخوار شده بر زمین افتادند
 و خوش خاک سستی ایشان باتش فراهی و برق سلطنت پیش
 سوخته خاکستران بیاد قنارفت و گروهی که کنجینه از آن بر
 اقبال بدر فرستد در راه مابدت رعایای زبون که باتش تعدی این
 حکم کباب بودند بجاک و خون افتادند و باد بهار فتح بر نهال اقبال وزین
 گرفت و بر نهان طغور بر حدیقه دولت کج بفرشاید در آمد و عرصه ماورد

از غبار فتنه ارباب طغیان تصفیه یافت و از تنق عواطف الهی سرفراز
و نصرت بر ساحت اعلا جلوه گرفت و حضرت شانهش ای بدوالت
سواله از سرگذشت علی قی و بهادری پرسیدند درین هنگام نظر بهادر
بهادر خان را دستگیر کرده و رولف خود سوار ساخته بساط حضور اقدس
حضرت شانهش ای زبان تقه بر کشادند که بهادر ما اینجا چه بد کرده بودیم
که اینهمه باعث فتنه و فساد شدید اورا دهمشت در محالمت فرد گرفتند بود و
سرورش انداخته زبان عرض نداشت و بیان عرض بنوه بعد از پرسش
بسیار بر زبان ناخوشناس او گذشت که الحمد لله علی کل حال همانان
ان سید و ملت داد نفس از حقیقت حرامگی و سنیختی خود معلوم نشد بود
والا بایتی حرف نامت بر زبان او گذشتی و هر که از چنین بزرگ کرده
خدا روی کرد اندر اینه دین و دنیا از دشت دهد و خراب ظاهر و باطن
کرد و حضرت شانهش ای با وجود جنیدین فتنه و انشور او منجور استند
که به بنیختی فرستند و بعد از شدت التماس و کثرت الحاح اولیا
 دولت قاهره شهباز خان دست در رس کنوا مامور شدند تا بدوم شنبه
گردش از بار سربک ساختند و مقارن این حال نصرت دین شهیار
کل را که از معتبران علی قی بود گرفته اوردند و بسج ملازمان رکابت
اشفیه او تیر بخاک افتاد و حضرت شانهش ای از ماجرای علی قی خان

می پرسیدند جمیع میگفتند که از عرصه نبرد بدر رفته است و طایفه بر آن بودند
 که فرین مستی او سوخته شد درین اثنا با تو فوجدار سیاحت را آوردند
 چون جان و نفس احوال او شد نیربان آمد که من دیدم او را که قبل یکدیگر
 با دشمن کشت و کشتنهای قبل را بیان کرد بموجب کسب معین نامی بیاید
 فوج هر اول حاضر ساختند و آن شخص قبل یکدیگر نینس که نام را آورده
 گفت این قبل است که علیقلی را کشت افکاه حکم مقدس شد که هر که میریزد
 از حرام نمکان بیاید میکهد طلا بیاید و هر که سر نهد و ستاره بیاورد و دیگر
 بگیرد عوام از بیای سر بیاورد و دیدند سر بامی آوردند و زربا میکشد و چهره شان
 ملاحظه میکردند تا آنکه یکی سر علیقلی جان را که در پار درختی افتاده بود آورد
 و باین طایفه شبیهه و شک میکردند و درین میان روزانی نام نهادند
 که صاحب اختیار علیقلی بود و در خیل اسیران جیل قهرمان اقبال سر اسبگرد
 چشمش که بر سران تیر بخت افتاد اهی سرد از سرد در برشید و
 پیش آمدن آن سردا بر گرفت و سخت بر سر خود و در جهان بوضوح
 پیوست که آن مدبر بخت کشته تیر از غیب رسید و میرزا ایک
 قافل مدعیان بود که تیر من بعلی قیل رسید ^{القصة از رسیدن}
 تیران مدبر بحال تباہ در جان کندن بود که سوهنات فیلیان قبل
 نینس که را بقصد او اندند علی قیل فیلیانرا گفت که من از اعیان
 سپاه هم مرا زنده محضورندگان حضرت بر که ترا عایت خواهند کرد

فیلبان حرف از زار خائیه دانسته فیلب بروراند و در زیر دست و پا
 فیلبه در زیر پاره عیسان و کفران نعمت بادشاهی پامیال استحت
 یکی از پاجیمان بگرفتند اشرفی سر او را از تن جدا کرده می آورد در راه
 سر را غلام غالب از دکشید و خوف نظر اقدس در آورد و انعام گرفت
 انگاه حضرت نیشاهی بدولت و سعادت از خانه زین فرود آمده
 رو بر نیاز بر زمین شکر نهادند و امرای عظام و دیگر دلیران و دلداران
 که در آن مصاف مردارمانی جان سپاری و حق گذاری نمودند باز دیداد
 مناسب و اعلا سر بلند و کامیاب شدند و سر علقیده و بهادر امیر صاحب عبد الله
 بیخولعبه مراد بیک فرزند منی که وقتی دیوان حضرت جابنازه جنت شایسته
 بود بجانب دار الخلافه اگر در دهلی و ملتان و دیگر ممالک محروسه با فتح نامه
 فرستادند هم سرمایه فرزندش را اولسای دولت قاهره شد و هم پسر را
 عبرت و هدایت واقعه طلبان گمراه گشت و این فتح شکر ف که گمانه
 اقبال روز افزون بودند و در عصر قریب شکر اول از مضافات الله
 اباد داده و از امر جامع ساخته فتح پور نام نهادند و عبارت فتح
 مبارک تالیخ این دولت این است و از شرافت سواد آنکه چون ابیات
 اقبال برقع این حرام مکان نهضت فرمود و غم خانرا بحکم ممت در الخلافه
 گذاشتند باز از هرزه گوینان پیغمبر گم شد و امیران منفرد
 سر کشید معنی آن که بید و دستاورد و مرشد را در این شکر نامه ابو الفضل عقیده

عقدت داشت اهل استمداد همت نمودن معدن بهو سخنان بلند
 در زردی که خدیو زمان فرموده در بارک استیصال مخالفان این دولت
 اشارات بدیع فرمودند و بموجب استدعای او مقرر شد که از شب
 بطریق خاص صوفیه علیه توجه نموده شود و آنچه نمودار کرد در اشارت
 صبح آن شب است غریب درجه شرف ایشان ظاهر بود فرمودند
 که سر علقه و بهادر را بزور آورند که امشب چنان نموده اند که منعم خان
 از استیفاء اینمزد و دلکشی خوشوقت شده ادب شکر بجا آوردند
 و اندک فرصتی نگذشته بود که سر این حرام نمک شورانگیز آوردند از
 متوجهان درگاه از دیدی و مرناضان این راه عجب ظهوری چه دور
 و چون بمیاسن ناسیدات سعادتی که در خود حضرتین جنود اقبال
 است هفت هی است چنین فتح دولت پراروی نمود همان روز
 موكب علی بصوب آمدن باد که بعضی پدولتان در آن خود و عبا را بگرفتند
 بودند نهضت والا فرمودش مکامان ساحت ان سر زمین بود مقدس
 کت خدیو صبح دولت دریافت شب در آن عصر دلکس منزل فرمودند
 بعضی مطرودان دولت که که بچینه بقیع می پوسته بودند مثل شیخ پو
 جویا دستگیر شدند و در روز به بعضی مهمات انجا پرداخته روز سوم
 توجه بجان نیاسر آوردند و در انجا بسیاری از لشکریان علقه و بهادر
 مثل مرضی قبی زمین کوس والا نمودند و از فرط مکارم ذاریه جرایم این

طرز عفو یافتن و زنان و پادشاهان بهادر خان بدست ادلیای دولت
در آمدند و خواهر عالم خواهر سرانجامی سعادتمند شده بمبارج قریب
نمود و چون مردم بنارس از ناداری و بیداری در درازگی ستم بودند از سلاطین
غضب حکم ناراج شد و بزودی بخشش فرمودند و شهاب خان و جمعی را
بحراست و حکومت جوینور فرستادند و قلیچ خان و طایفه را بسراپور
تعین کردند که بنه و بار بعضی از اوزبکان انجا بود بعد از آنکه سه روز در بنارس
مقیم سردقات ایستادند و چون توجه را بجوینور انعطاف دادند روز دویم است
از شهر مورد و کلب معینی شد و مردم عقیقه کردند در آن بلده فراهم آوردند
انوار سلامت بر ساحت احوال آنها یافتند و در ظلال عاطفت ایستادند
در آمدند سه روز جوینور مهبط المعانی اقبال بود در عایای انخدود که
لکدوب انشوب بودند مستمال عواطف شهنشاه شده سر بفرار بجای
برد شدند و از انجا ان شهر خوش اقبال بطریق ایفای به بلده که نصفت
فرمودند اردو نزدیک انجا بود سه روزه این راه طی فرموده بر سر
کنک بکنند که رسیدند در آن هنگام از چهار پنج کس زیاده در کلب نصرت انحصار
نرسیده بود بدولت اقبال کشته عبور فرموده در آن قلعه که راه انفرزول
اصلا نصرت استمان بخشیدند نزدیک کلب جوینور خواهر عالم که کجیت و یازیدت
و در آن شهر مشغول طلب منم خان خانانان از ستمگاه عاطفت اصداف
و جا که در آن انخدود بجای که انچه نصرت یافتند و بر رعیت پروری نصیحت کردند

و چند روز بد نهادن فتنه سرشت که از استان مقدس کربلا
 در بران نخوت سوز رفته همواره در شورش میزدند و کمبند اقبال گرفتار
 بودند مثل جان بقید اوزنک و یار عیب و خوشحال بیک که بچند سلاک
 قورچیان حضرت جبا بنابر جنیت بسیار نظام داشت و علم شاه
 بدخشی و میرزا شاه بدخشی و بخشی و صدم خان گو که میرزا عسکری
 همه این فتنه جوان عرصه فخر شد یا مال فیضان گشتند و میرزا بیک
 مشهدی را که در مخصوصان عسکریه السلاک داشت و از اردو مقدس کربلا
 در گره گرفتار شده بود با مجرمان دیگر باکنده و شاه خنده در میدان معرفت
 آورده تمام این فتنه اندوزان بحضور او سیادت فرمودند بعد از آن
 با سردادند فیل او را بخرطوم مجید باکنده و شاه خنده در زیر دست و پایش
 کوفته میداد و ازین سو بان سومی انداختند و چون اشارت صحیح گشت
 او بر فتنه فیل مساهله و ملاعیه میگذازانید و تا پنج روز هر روز او را آورده
 تغذیه میدادند و از تقویت بسیار است و شفاعت مقربان سلسله
 عزت رقم جان بخشی بر حال او کشیدند و در همان ایام حیوانی شاه خنده
 را که سر آمدی دولتان بود بدرگاه عیسی آورد و بسیار رسیدیم خان
 بموجب حکم اقدس از دار الخلافه اکره بمخیم اقبال که در حوشی قصه کرده بود در سینه
 بزمین بوس سر بلندند و از فرط غایت تمامی محال جا که علی قیام و بهادر از جو پور

و بنارس و غازپور تا کنار آب چون با و تفویض یافت دلو کامیاب گشت
منوجه جو بنور و انحدود شد و موکب معبد دولت و اقبال بروز مهرا نژدهم
تیر ماه الهی موافق شنبه سیم ذی حجه مستقر الخلافه توجه فرموده کوچ کوچ
نهضت عالتا میشد و آنحضرت شکارکنان و داد و دهان قطع منازل
میفرمودند و بهر شهر و ولایت که مرموکب مقدس می شد با فاضلت
و رحسان مورد سرور و مسکنت و در رقصه تاده شجاعت خان را بان دوست
کامیاب ساختند و همچنین حاجا ارباب اخلاص باین مقصد ارجمند فایز میشدند
تا آنکه روز خورداد ششم امرداد ماه الهی موافق شنبه یازدهم محرم هجرت
هفتاد و پنج ظلال اقبال ابدار الخلافه کرده اندر خسته کام بخش عالمیان شدند
و جهان طراوت خاص گرفت و حیایان شاطح مخصوص از سر گرفتند
و عالم مورد امن و معدلت گشت و احوال افواج قاهره که سر سر سگذر
سب کرد که محمد قلیان بر لاس رفته بود بر بنینوال است که کوچ کوچ رفته
روز اردیبهشت سیم تیره ماه الهی موافق یکشنبه سیم ذی حجه سیاحت
رسید اسکندر از استماع رسیدن عساکر اقبال در قلعه آورده مخصوص شد
امر احوال ان کرده مورچه باقیم نموده بکنک پیش آمدند در بیلوی شهر بی
بلند که شرک دوری نام درشت و مکر کویش شهر و قلعه است اسکندر
از هوا خواران خود را با بنوهای از بند و قحیان بران بلند داشته بود
بضرب تیغ و فلنگ حکم را بر امون شهر گذارند محمد قلیان بر لاس بن

بر کرفتن آن سر کوب سببه خدی از بهادران را تعیین کرد که چهل پاس
 مردانه بران بلندی دست یافتند و بسیار مردی جلالت آنکه خود در
 است کردند و بر شهر و قلعه استیلا در استعلائی تمام حاصل شد چنانچه
 احدی سر از روزن نمیتوانست بر آوردن و از یکان خون گرفته سر آسمیه
 دست و پا میزدند درین اثنا خبر فتح موکری علی و فیل علی قلی و بهادر
 بیرون دررون فرود گرفت اینمعنی موجب استظهار اولیای دولت
 و کرامت اشدت اگر چه پیشتر از آنکه مجدود او ده لشکر فیروزی اثر شد
 نوشته رای تپه در اس مشتمل بر اخبار فتح و فیروزی و کشته شدن
 علی قلی و بهادر بر ابراهیم تودرمل رسیده بود اما عموم خلق از لرزش این
 بید و لتان را سر خمی پذیر شدند اینچرا ساختگی میدانستند چون
 درین تاریخ این خبر شتهار یافت گنذر بختان محفود داشته و از راه
 دستر و سیر در آن رحمانی قوس یکے را طلب کرد که بعضی سخنان سوزناهم
 بگویم اولیای دولت قبول اینمعنی نکردند از حاجی او علانرا که از مغربان
 او بود پیش او فرستاد امر او بی دل نموده در یافتند و قرار یافت
 که رحمانی قلی همراه حاجی او علان رفته و قرار داد او را حاضر نشان کرد
 بیاید و همانروز بره با اتفاق رفته باز گشته آمدند و نمودند که اسکندر از گذشته
 ندامت دارد و ترصد است که بوسید اولیای دولت اجازت سعادت
 استانبوس نماید و میخواهد که اول تنها در حاجی که قرار یابد یکدیگر را بدید

سرشته پیمانرا بسو کند محکم گرداند قرار یافت که صبح روز عید قربان است
این امنیت بحصول بنجامد و باجمده اسکندر متذکر گشته اولیاد ابحرف
وحکایت باز درشت و خوف شبانگاه از دروازه قلعه که بجانب دریا بود
بدر رفته بکشتی چند که برای روز او بارخو آماده داشت عبور کرد و نیم جا
از آن کرد اب خطر برون برد چون صبح اولیای دولتی از فرار اسکندر
خبردار شدند فی الفور شمشیر درآمده کوس نصرت بلند اوازه کردند و چون
کشتیها را اسکندر انظر نگذاشته بود تقرب جمع کردن گشته
از دیگر گذر ما دو سه روز کار تعاقب و تعویق افتاد درین اثنا اسکندر
از اهل و عیال خاطر جمع کرد پیغام فرستاد که من بر همان عهد استوارم
و عبور من از آب تقرب جملگی کردن گشته از دیگر گذر ما ترس مردم
اکنون استعدا است که محمد قلینخان و مطوفخان در راه نود در مل بکشته
نشسته میان آب اندوس هم باده کس این دریایم و آنچه قرار باید
خویشنوم و خاطر خود مطمئن ساخته و از اینجا اسکندر با چهار و پنجاه
از معتقدان خود بکشته درآمده صورت ملاقات یافته براب در کوهی
برباد زد و اولیای دولت سوگندان خوردند و آنچه لوازم شتالت
باشند در میان آوردند اما اسکندر بر قول خود نه استناد و گفت
درین و الا چون مهد تقصیرات شده ام دلیری در بطاوس درگاه معیل
نمیوانم کردن است که بوسیله استغفای جرایم جا که مرا حال خود
گذارند و بخدمت و بپنویه نامزد سازند تا بدمت ازین نیکو خدمتی خود را

مستعد سعادت حضور گردانم چون زبان باول موافقت پذیرد
 وقت بحرف حکایت گذراننده باوجود بارندگی برآه او بارندگی
 دورتر رفت و عذر طغیان آب براصل دریا در میان آورده
 پیغام نادرست داد چون اولیای دولت دریا فتنه که بغیر از حیل
 سازی و روباها بازی ازین بیدولت امری دیگر بوقوع نمی آید
 از دریا عبور نمود و سر در دینال ان پس سعادت نهادند و او را خلافتها
 و سیلابها گذشته خود را قصه گوهر که پورسانید و اینجای سلیمان قلع
 از او زبکان که از علیقلیان گرفته پیش افغانان رفته بود و ز قتل
 افغانان حکومت ان گذرد در پشت کشتیها فراهم آورده اسکندرا
 با مردم او بر عتق هر چه تمامتر گذرانید و از موج خیز قهرمان اقبال
 شاهنشاهی او را نجات داده امرای عظام بر صد ولایت افغانان
 رسیده چون حکم در آمدن بان ولایت از بارگاه مقدس اصدار
 نیافته بود توقف نمودند و عرضه درستی تنظیم ظهور سواطع اقبال
 و التماس در آمدن ولایت بدرگاه بعیل ارسال نمودند روزیکه
 دارالخلافت را که مهبط انوار نزول احوال شده بود عرضه در پشت اولیا
 دولت رسیده بمساع اقبال مروت و مشور سعادت پرتو ارتقاء
 یافت که چون بقیه السیف از زحاک محروسه بر آورده اند درین مقام
 همین اکتفا کرده در انتظام برانگنده کیمیا ان ولایت کوشند و بر کار
 روزه زار بجای که محمدقلیان برالاس تقویان نموده دیگر امر متوجه استانبول دارند

چون مشال عالی باولیا ی دولت رسید محمد قلی از امدارای آن
 سرکار نصب کرده روی توجیه بمسئول الخلافه آوردند و در در الخلافه
 ادراک زمین بوس نموده کامیاب سعادت گشت شد **نهفت** **مکتب کنایه**
شاهنشاهی بفتح قلعه چیتور سرکشان کردن فرار از پای در انداختن
 وحدت انتظامی را که گذیده ترین عبادت پیشگاه کثرت تواند بود
 رونق بخشیدن و نقد سود که در سایش را در واج دادن است و خدیو زمان
 توفیق بمخسبی یافتن پایه خلافت الهی ظهور آمدن و سرمایه طبقات انام
 عطا فرمودند و لکن آنکه حضرت شاهنشاهی توفیق عنایت الهی ازین
 و مساعدت جنود غیبی راحت خویش در سایش عالمیان داشت بهر
 در معالجه مانع لیا سروری کردن فاسد دماغ اهتمام روز افزون دارند
 و تا سید الهی قرین ذات مقدس بود باندرزه حتی پرستی و خدا اندیشی
 خویش کامیاب صورت و معنی میکردند در نیولا که ساحت در الخلافه
 بنور عدالت شاهنشاهی فروغ آسمانی یافت هنوز عا که اقبال از کوه
 تر دو گاه و بیگاه نیاسوده بود که خبر طغیان بر محمد سلطان میرزا و غبار
 فساد برانگیختن در صوبه مالوه بمبا مع اجلال رسید که از آن باز که سر از
 فرمان برداری با داشته صورتی و معنی خود محمد در دره ملک ادب است
 بعد از درازی سرگردان و کوهی سخن مالوه را خایه یافته با بخند و در فتنه اند
 و او با ش کوه اندیشان مناسب حال دیدن در جمعیت خوف و توقیر بر
 میگوشتند خدیو زمان را که در نامی از سران بنایه و معدن رفت مهر مایه

بخاطر اقدس گذشت که در دفع این فتنه اندوزان اگر حکمت ملاحظه
 سپاهی اغماز نظر کرده اید خلاف رضای ایزدی باشد و اگر خوش طبعی
 این ناپسند فتنه نموده شود و بذات اقدس عنایت این یورش اتفاق افتد
 خلاف قانون عقل بوقوع آید چه آن طبقه را آن حالت نیست که بدفع ایشان
 آنحضرت را خود موجه باید شد و در این سلطنت برین است کار بیکه
 بسخن ساخته شود بی تیغ نیاید پرداخت و هر امریکه بدلاوری امرای و
 وادیه کرده اید میونیان بزرگ بناید حواله فرمود و همواره در مدارج امور
 قرین سلطنت نمودن که بحیارت از قدر داین و پایه شناسی است از لوازم
 اقبال است و اگر بنا برین قانون خلافه باین کار ملازمان عنایت اقبال
 نامزد میشوند سران و سروران ملک سعادت و وجهای را در فرمان
 بادشاه خود میداند در ساعت که اتهام سببه متوجه اینکار میگردد اما بجهت
 کرد آمدن ریزه سپاهی که با وجود این کرده تا گذر این مقصد است در
 صورت می بندد کار اندک بسیار میشود و این سلطنت تاخیر در امثال
 این امور بر نتابد بنا بر این نه شاه عالم و دنیای روزگار بمقتضای مانع
 نظری خود چاره اینکار فرمودند و توجهی در ضمن بی توجهی و بر واری در
 بی پروایی صورت داده نظایر اغماض نظر فرموده باطن بهمت در دفع
 این شورش بسند و روزش نهدام شهر پور ماه الهی موافق یکشنبه بیستم

صوفسکار پرنه باری که اکثر اوقات با خود و دنیا چسبیده و اهل ساط
برای میکشند روی توجه او در دنیا را باب خلاص خدمت در استان
یکجهت با غوغای طلب بطور خود حاضر شوند و سایر مردم چه ملازمان اینها
و چه مردم دیگر بدانند ایشان چون منعی نباشد هر اینه با سایر جمع خواهد شد
و چون مردم بزودی فراهم آیند جمعی را کزین کرده با اینکار فرستاده خواهد
با این اندیشه صورتی از مستقر الخلاقه برآمدند و عرصه باری را محتمل اقبال
ساخته بجا نپذیرد پول پور و کوالیار که مالوده روی است شکار کنان غنائ
خرمیت مصروف داشتند و امر او سایر ملازمان غنچه اقبال روی و میگرد
مخیم نصرت نهاده فوج فوج میرسیدند اکثر روش مخلصان درگاه که ملنگان
عرصه شکار اند فراهم آیند به تسخیر عالمی کفایت میکند و اگر بهادران باد
مشناس جمع شوند اختصاصی آن را که تواند گرفت چون و پول پور
مخیم سردقات غرت کشت سکت سنگه سپر انا او دسینکه در رکاب نصرت
قبال بتیاده بود آنحضرت چه از روی اسباط و چه از ان به بگذر که
مغزوران فتنه اندوز مالوه بخوار غفلت زدند خطاب کرده فرمودند
رانا تا حال که اکثر زمینداران و بزرگان هند با ستانوس سرافرازانند
املا حرا از این دولت نموده است میجو بهیم که بر سر او الغار فرماییم و سرای
او را در کنار او بنیم توجه خدمت خواهی کرد ز ما ز امثال انبمقدمات از دو
سکینکه به سپر انا میفرمودند و در مسافانه نقیلات می نمود و خزان

ن کج بهادران

کج بیدولت بر معالذ رسید و نزل را بعد فهمیده فرار اختیار نمود
و از پادشاه دانسته از بدنامی ظاهری که بخت و در رسوائی حقیقه افتاد
چه آن نادانان را این تصور شد که نزد آنحضرت در برده این شکار
سزای رانا خواهند داد و من بدنام می‌شوم که آورفته حضرت را بر سر
پدر خو آورد و ندانست که بر صورت مطایبه نیست و این دو تنم خدا
پروردگار بر دفع امثال این زمینداران به سعادت خود متوجه شود
و در یافت که بر تقدیر تحقق این معنی که بخت از چنین اقبال خود لادری
او بار انداختن و از بدنامی بدذاری مشتاقان است و چون خبر بخت
این مدبر مسامح اقبال رسید غضب پادشاهی در حرکت آمد هر
صورت جد گرفت و الحاح چنین باستی که از آغاز جلوس برادرش پادشاهی
اکثر از سر فرزندان هندوستان که گناه بخت کج نهاده سر اطاعت
بهر یک از سلاطین فرود می‌آوردند تارک عبودیت بر زمین بوس
آوردند مگر رانا داد سینده که در آن ممالک رانی از و تیره رای تر و حواری
تر بود و آن تهور پشت به اعتدال که شوزید که ابا را و ضمیمه بدست او
شده بود بگو پادشاهان محکم و قلاع متین مغرور گشته سرفزان برداری
از درگاه معینه یافت بغزونی مال و ملک بسیاری را چونان فدایی
و سایر رسباب دنیا داغ بخت در سنگبار گرم کرده راه سعادت
گذرشته بهمت جهان کشای تادیب از مصمم شد و اولین مهر ماه الهی

موافق ادا مطر بیع الاول نهضت علی اتفاق افتاد و بنا بر اقبال
توجه به سحر ولایت هند واره آورده بچولان نصرت بولایت او در آمدند
چون غرض ظاهر قلعه سوی سوپر که صیت شهرت او در ان ولایت^{ملینیت}
مخیم اقبال شد بظهور سوپرست که قلعه خالی است و پیش از نزول حلال
کسان سوپرین حاکم قلعه رهنمون سوپرین شده بار عایا خود را بکنار کشیده
حضرت شاهنشاهی خلوقه را تا غاؤل بر فتوحات عظیمه گرفته دوروز در ان
ساحت دلگت نزول حلال در شد و از نواری وار حواله از وقت با قلعه
سامان فرموده نظر سها در را ب حکومت و حرارت ان تعیین فرمودند و از اینجا
لشتر منزل قضیه کوتر را که از مواضع محکم انکذ و دست مخیم سردقات
فتح ساختند و حکومت ان قلعه و ولایت شاه محمد قندیاری مکت
فرمودند او را در ان سرحد گذاشتند و از اینجا بفتح و نصرت نهضت
مموده ظاهر قلعه کا کرون نزول فرمودند و از سواری انکه نکتہ طراز
اند و ز سحر برد از بدایع نگار برادر سترک عنصری و معنوی بیج
ابو فیض فیضی از صلواتی که عزالت مبارکاه خدمت کیهان خدیو بلند
کرامی اید و بقبول عواطف شاهنشاهی اختصاص یافت ان نوبت
کلبستان در آن سوخته در ملازمت قافله سالار قوافل ملکوت
تخل بند بکارستان کثرت و وحدت پدربزرگوار تحصیل مراتب
کردی در اندک فرصتی در دلبستان حقیقت امود را که مجمع بحیرین نظر

و اشراف و مرجع حکومت شناسان بارگاه علم و عمل است بر پایة
 الهی جلوه ظهور فرمود و از نتایج ان صحبت زبان اولی کار می سخن
 طراز ان نظم پر داز کنش یافت وصیت کمالات او جهان ^{مشهور}
 چون عالم معین فرود گرفت و از آنجا که سچمه قدسیه والد بزرگوار
 ان بود که با بی در در ان عزت کشیده در پاس انفاست همت گماشته
 و حجت پرده نشین در علوم عقید و نطق کزیده راه اخلاط لطیفات ^{میرفتند}
 سینه درستی گزای او در شهرستان باطن فرزندان سعادت بودند
 خورش طبعیت و تماشای رنگین ان عالم در ان فریب بروی بند
 و بیجا اوقات گرمی نفس بر ای و دانش کزین و در رسیدن کردار
 گذشت و ان پر نور ای با آنکه بر مکان مقدس حدیو صورت و عین
 پله برده از اعتقاد کزین ان اخلاص کرای بود کوهر بکتی محبت
 بازار نیارودی و با کران بهائی ان متاع کزین و کرم بازار
 این جنس فاخر و عزیز مشتری بخجوة گاه فروخت نیارودی و از آنجا
 که دیدن او دیدن کثرت از روی وحدت بود از کثرت حجت
 کزیدی منشیان ان یگانه پرستان ریزدی را ازین چشمه سار
 حقیقت را به رسیدی و ازین رو هرگز با اعیان دولت و ارکان ^{درگاه}
 مقدس راه آمد و شد نبود و با آنکه بسیاری از هم پشها بوسیده ان ^{مرد}

بمیان نفس کرای او

انبوه از شرف مندان صورت حسد پرده افرازا کردی دستور شما اندوخت
و از فنون در یافت شهر یا حقیقت بزود در کوز ناگامی فردوشندی
او باختلاط نیک اندیشان بارگاه تعلق نشدی و در چهاره این کار
راه رسباز رفتی در نیولا که خدیو جهان بسنج چیتور غم میریت داشت
و کز نور افزایی جریغ مینش اشرف برادران مباح همایون رسید
اشارت علی با حضار آن کلدسته نر مندی شد طقه از بد نهادان
کوته اندیش بر حقیقت حال الکی نیافته این طلب عطفت را لغیون طالت
عتاید و نمودی سیر لیغ مطاع بحاکم در اول خلافت رسال در شد شبان
و هم همراه الهی موافق چهارشنبه منم بیع الادل برخی از آن نید
قبای سیری شده بود و آن دیو در تجمعاتی نوحا شتکان برم
چمن شریف برده جمعی از ترکان ایله حواریه منظر نگاه مارا قبل کردند
و همانا طایفه از بد کوه بران فرومایه که نفسیده دلان رنگستان حسدند
ضمیمه خیانت شده ان عنوان نادان را بران در رشته بشند که شیخ
فرزند خود را پنهان خواهد ساخت و در فرستادن معذرت خواهد
و همگی اندیشه این فرومایگان آن که زمانه از زبردست چون معلوم
در حقیقت کار الکی امد حیرت افرو و در دیر حاضر شدن ان فضی
پذیر مایه فیاض علی الاطلاق نزدیکی بود که بر حیل اندوزی و شرارت

افزای صورت راستی کرده و روبه به آرامی او در ورین ایشان بود
 گرامی رسید و شورسگین پذیرفت و انگره غرق خجالت شدند
 چون ابواب مکا بمسدود سرانجام نمود و شوار شد و بسعی تلاش
 و اهل ارادت این ارادت نیز اسان گشت و در همان درین
 شب سنگ تفرقه افتاد منسوبان این دو دمان عموماً و خصوصاً در کرد
 غم فرو شدند و بدل دهمی ان رموزدان افزینش چاره ناشکیبایی
 دست فرمودند که نخستین چهره خاطر من مقضای نشد و نشی از
 سخن سازان بد گوهر غبار الوده گشت و اگر نه ظاهر حقیقت امور ^{مستحق}
 دارد و جزو خند که دلش طحیری ازین ساسم غم نما متوزع و متب
 نخواهد شد عقوبت توید سر بلند آید و قفلش امانی آگشوده کرد
 نخستین جرعه دردی بکام این نادان محفل دانش رسید این بود
 و پس از سیری شدن روزی چند فزوده غریب نو آزی خسرو افق
 رسید و سر پای نشط جاوید بدست افتاد این قصیده با دران
 تر و یک در ستایش نعمت رسید که از نظام ماده اند ^{قصیده}
 سحر نوید و سان فاصدی سلیمانی: رسید همچو سعادت گشتند
 رخی جو خلق عزیزان بخاطر افزوی: لبه چو دست کریان که درشتی
 سر گرفته چو اهدت بلند پروازی: بسا کزین چو دولت فزومید
 بجوم کرد برور شنا و بیگانه: چو میزبان تو انگر بر روزهای

مکتبیت و چابک روی مسه حیوان :: که در منطقه کرد سپهر دورانی
 نموده شهید والای لوز طرف کلاه :: تدرار و ج غایت سال حساب
 لغز لبسته ز دولت تحفه منشوی :: که همچو عقل تبارک نمود عنوانی
 خطی که یافته در بارگاه جاه و جلال :: ز قهرمان خلافت خطا فرمائی
 مشه آن سعادت ندانسان که بخوان :: نجات نامه خود ای خیرین زندانی
 مرا نظاره بش از هر بقیاری داد :: چه بقراری با صد قرار از زانی
 دلم ز جنبش زلمش در آهتزار آمد :: جواز تحریک ناقوس روح نصیای
 بوسه کردم پیش فکار غافل زین :: که کار کرد و شوار در قدم زانی
 بزوق من طلبت ناگهان او نمود :: چه بر سبک توفیق جذب حجابی
 ازان زمان چه نویسم که بود آرام :: نبشت دلم از موج خیره طوفانی
 صدای سخن ز اهبارا فزونی :: شقایق نفس صبح رعای
 کبی چو دهم سر سیمیه که کدام دلیل :: بزم طنون و شکوک علوم القای
 چرا بود مخالف رسوم اسلامی :: چرا بود نشاید حروف فرقای
 زبان کشیده بد القضا عجب :: شهو کذب زد عوی کران بجای
 اگر حقیقت اسلام در جهان نیست :: هزار خنده کفر است بر مسلمان
 کبی چو عقل فرورفته که چه دریایم :: رموز حکمت در نادلان یونانی
 چه کرده است سخن معلم اول :: چه گفته است ز معنی ترجم ثانی
 چه حکمت است الهی که ترسم سازم :: از دیوچه باطن نقوس عرفانی

دل فروغ حقیقت حکو نه ترا بد ۱۱
 کرام ره بطبع که طبع دریا بد ۱۱
 چه سان شناخته دانا بلبس سبابه ۱۱
 کلام رو بریاضی که از ریاضت ۱۱
 جرات کند چشم سیر بر برای ۱۱
 کهی گرفته بسجیدن جواهر نظم ۱۱
 دماغ طبع معطر معطر فردوسی ۱۱
 کهی تامل انشای تیرفته فردوسی ۱۱
 کی فکر معما باین گمان که مگر ۱۱
 زبان پر از سخن معرفت ورا یکدم ۱۱
 نمود جلد مرا عقل ز بد طیفور ۱۱
 نظر طلایه فرست جناح محبوبی ۱۱
 بوارق نظر عشق در ورق سوز ۱۱
 زجان چگونه یکجان در صد گرفتار ۱۱
 خلید در جگر من بچو سوی سهرمان ۱۱
 پدر که در میان داخل طغنتش ۱۱
 در آن مقام که از اهتمام تر بنیش ۱۱
 نصیحتش همه گامی استنای در جعبه ۱۱

دلم نکشته بمشکواه قدس نورانی ۱۱
 ز کرم در سرد تر و خشک داشته فکاهی ۱۱
 مزاج جوهر دل از عروق شریانی ۱۱
 شوم دقیقه سبسی سپهر کردای ۱۱
 جرات منظر هفتم رواق کیوا ۱۱
 زلف معنی بر گفتن میرزا ۱۱
 دماغ قسم مشرف بصیت خاقانی ۱۱
 مغز جان زده کلدسته گلستان ۱۱
 کند بچو با فولاد طبع سوزانی ۱۱
 سرمه ای نه ز ما خولیا می منهای ۱۱
 نهاد مغز مرا دماغ عشق طیفور ۱۱
 خرد مقدمه سازی قیاس بر ما ۱۱
 نسیم گل دوش بصفحه کردای ۱۱
 ز دل چه لاف می عشق و صد بر ۱۱
 که در چشم غزالان کسید فر کایت ۱۱
 نمیکذاشت مرا از سر بس خواب ۱۱
 جواد شوم مکر از عالمان ربانی ۱۱
 بکیرتو حکمت ز خوان لقا ۱۱

نور

مکن ای مری پسران حساد ز باروی تو روید جناح شیطانی
 خوی از حسین نقش دیدم کزین سبب زبانی پند در آتش کشد بوسه
 چه حالتی است از کجا و عشق کجا جفاکش که نیاید ز شیشه سندان
 ز عشق هند ز اوان دل ترا چه سازد کلید کعبه بجوئی از صلیب رهبان
 میان عقل و خبوت بود سیرم الفقه که بود دانشم از میخه سناد این
 ز خور غفله آورد رو بر بیدار سماع صیت قدم برید سلطان
 چه سو بودندم که از نتیجه ان دلم پرست زانندشها نادان
 تبارک الله از ان جذب که روح ز سنگ لاج غم افکنده در تن آیدان
 بسخت اینهمه خار و حسن بود هوس به نیم لامعه با رقات سجایان
 شدم سوار سنگ کام تو سنی حالاک که کردی از سردانش سپهر حولا
 چون گشتم طوفان نورد دریا جو حضر بودم تنهارو بیایان

چون قصید بسیار طول بود و در عابرتاریخ اگر است لهذا قلم را بنگارم
 مدعا مشکین میسازد کجا بودم شادان به سخن برائی کجا آورد

الفقه چون کیهان خدیو را درین یورش نیست حق کس استغنی
 بر عموم عاطفت بود بپایانکه اهتمام تجمع لشکر باشد امرای دلاله
 که خدمت را رس المال عبادت خومی در دست اندر ملازمت جمع آمدند
 داردوی سید از نجوم عساکر فیروزی مند عالمی دیگر گشت غیر ذاتی
 مقضی ان شد که آنحضرت نفس اقدس نهضت عالی فرموده توجه بنده و تاب

زاناشوند و کردهی از امرای ظفر اعظام را در آن ملک لوه سخته عصبه
 انرا از غبار بغی و عناد فرزندان محمد سلطان میرزا با کرا در تدریج تحریک
 بنام شهاب الدین احمد خان افتاده شاه بدیع خان و مراد خان و
 حاجی محمد خان سیتانی و امثال ایشان را در صوبه مالوه جاگیر کرده سامان
 اینکار بر ذمت همت این سعادت ساسان مروج درشتند و انمیردم
 از حوای قلعہ کا کردن خصمت یافته از معکره والا روی بمقصد او ردین
 و بجولان همت شتافته تا حوای اجین غمان کش غریمت نکشند و برای
 پیشتر از آنکه عا کر فیروزی مند با بخود و اید فرار اختیار نموده راه جزای
 پیش رفتند نفضیلش از آنکه در وقتی که خبر نهضت موکب بایشان رسید
 که از ستوق خلافت منزل بمنزل پیش می آید بالغ میرزا که برادر پادشاه
 و سرخرس میخارند بر فاسته پیش بر ابراهیم حسین میرزا که در اجین بودند
 رفت که یکجا شده در تدریس او بار خود کوشش نمایند و چون بان شوخ
 جز وصول موکب مقدس بحوای قلعہ کا کردن رسید از راه سراسیمگی در آمده
 روی نمند و آوردند و در اینجا بالغ میرزا از ارتفاع اوازه کوس اقبال
 قالب تیر کرد و دیگر برادران طاقت مقابله و مقاومت ماعب که مضمور از ایام
 نحو بر تریه بقدم او بار بجانب کجرات فرار نمودند و بکنکیر خان که از
 علما مان سلطان محمود کجرات بود و بعد از واقعه محمود دست سستیلا بر بعض
 از قلاع کجرات مثل جاپانیر و بروج و کورت یافته حکم راز میگرد و توسل

و از آنجا هم سلوک منجاری نموده عنان انگریز تفرقه شدند تا آنکه بعد از
فتح کرات خاک تهاکت بر فرق خود بخشید چنانچه شرح این کارنامه
اقبال بموقع خود نگارش خواهد یافت و با جمله افواج قاهره عرصه مالوه را
از بخار این سیه روز کاران مصفا یافته بجایگاری خود حل قامت
و عارض قدرت طراز متضمن ادبار اهل نبی و ادوار که آن طبقه از ممالک خود
بدرگاه مقدس اسال در ششده **محاصره نمودن حضرت شاهی قلعہ**

چیتورا در هنگام که موکب مقدس تقرب سامان لشکر مالوه در ظاهر
کاگردن توقف افتاد اصف خان و وزیر خان که در محید و جاگرد
موجب کم عیب پیش رفته قلعہ ماندن که از قلاع مستحکم را نابود نمودند تحت
برادت بلوی سولنگی استحکام داشت سطوت اقبال شاهی
فتح کردند و موکب مقدس بعد از سامان لشکر مالوه با انگریز
از عا که منصور کتر همراه ترائید الہی دریافت و بخبود معنوی انگفا نموده
پشته نهضت فرموده که شایدا نامی عا که اقبال شنیده از شجاع
بیرون آید و کار او بسیار ساخته کرد و دان سببیت چون در دست
که از اسباب قلعہ گیری همراه موکب عا کتر است بخیاں آنکه پرتو توجه
مقدس منجر قلاع بخوار یافت برین خیاں فاسدس قلعہ چیتورا
که کمان کوتاہ کمند است بلا مکنک رفعت او نتواند رسید مضبوط ساخته
از قلعہ چند ساله ترتیب داده و بخزار را چپوت شیعت سرشت را از نام
اوران ناموس بپست در آن قلعہ گذاشت و اطراف و نواحی ویران کرد

تا آنکه گیاه در صحرا نمازد و خولا تنگنای کوهستان کشد چون بوی
نیواچی قلعه چیتور تروال قبال فرموده رای جهان کشی ازین که در بنال
ان خون گرفته نهند و بکوهستان قلب را بنید صلاح دولت مزید باهنام
ستخیر قلعه چیتور را که اساس قوت و مدار دولت او بود پیش نهادت
والاس خشد و روز ابان و هم ایان ماه الهی موافق روز پنجشنبه نوزدهم
ربیع الاخر بگذرد قلعه رسیده سزادقات نصرت نصیب فرمودند
و درین وقت شدت عواصف در بیاچ و صد مات بوارق و صواعق
زمان در زمین را منترل ساخته بود و غریب و برور عدو و جوش و خروش
در کون و مکان انداخته و بعد از ساعتی هوا صاف شد و عالم انگشت
یافت و قلعه از دور نمودار گشت **س** کتی قلعه بر روی ان کوه
بر آورده سر تا بچ چهار **ه** بر دوع اندیشه راه نی **ه** کس از کار و کرد
کرد او شل گاه **ه** رای کیتی کشای بر مجامه ان قلعه استماین
در تفاع و حصول مواد لطیف مختصان قرار گرفت بنا برین اندیشه
روز دیگر از ان منترل بدولت در قبال کوچ فرموده در فضای در
که این قلعه والا شکوه بر قلعه ان رساس یافته تروال اجلال فرمودند
و با چندین از مقومان بسط عزت سوار گشتن دور کوه را
نظر بلند بین که او در افلاک را احاطه نمود و نظاره یک گشتند در ارباب
ساحت که عمیق در کار بصره اعتصام می باشند از ان توجه مستخیران گما

بخشيان اعظام را حکم تقسیم چهلها فرمودند جمعی که در کابج کت سید
مبور چلهای خود فرود آمدند و از عساکر قبال آنکه از دنبال میرسید مور شصت
علاحد می یافتند بدین اسلوب در مدت یکماه تمامی دور قلعه را جنود
فر گرفتند و در همین هنگام برخی از امراراهنیه غارت ولایت او
و تادیب تنبیه بر کشان آنکه در درونه ساختند اضعفا نیز با جمعی از امرار
بر سر شهر رام پور تعیین فرمود و او رفته انرا بکلید تیغ مکتوب و مراد او
شاهنشاهی کشت و چون در نارا بجانب اریسور و کوه مرغان دادند
حسین قلین نیز با لشکری کران بدستگیر کردن او فرستادند حسین
لشکر او پور در املک رانا بود رسید بقتل و نهیب دمار از روزگار کرد
سار در دور جا بنو هی از متمدان در نواحی او پور و کوهستان کوکیر
شنیدند لبا عقه شمشیرش با سوخت و غنیمت فراوان بدست آورد
و در حجت و جوی رانا تکا جوی عظیم نمود و چون از ان کم کشته تیره اوبار
نام و نشان نیافتند بموجب حکم معراجت نموده بدولت سلاطین
بوس سر بلندی شد و درینودلا که موکب معین مجاصره قلعه اهتمام داشت
مبا مع غز رسید که اعتماد خان کجرا نیز از چنگیز خان و میرزایان
شکست یافته بدو گروید رانده و مقارن آنحال عرضه داشت اعتماد خان
با پیشکشهای بی پایه سریرا علی رسید از جمله فیل دریایی بود که کوشهای
در از مفرط داشت و حرکات عجیب از او سر میزد حضرت شاهنشاهی

260
اینده ما را بنوازشش تلقی فرمودند و حسن خان خرابی را با منشور
استمالت همراه انجمن امت ساخت خصمت دادند و درین وقت
سعادت رهبری نگردد که بدولت استانبوسمی کامیاب گردید
در دار الخلافه که از تجرات رسیده زمین بوس سعادت بدید
چون غریمت سر دین در گرفتن ان قلعه که در رفعت در حکام است
و بنیانت بسیر شد بهادران عساکر اقبال پوسته از راه با جلو
بان قلعه اسمایا شکوه رسیده می تاختند و داد و دیر می و دلاله
میداد چون خان عالم و ادمنان و عادنان لیکن همان طور که
زمینیا از دست استماینان نمیرسد سود مند نمی آمد و انحضرت
پوسته بقدر غن تمام بهادران تیز جلورای منع میفرمودند که تا سخن
چنین را شجاعت نگویید ملک داخل تهور است که در باب الش انرا
از اعتدال بر کران دانسته از اخلاق ذمیه می شمارند لیکن این
مردم که مغلوب تهور بودند کوشش بر نصایح خرد افزای نکرده پوسته
بر گرد قلعه میدویدند و بسیاری از مردان بزرگ کلکونه رخم بر رخساره
شجاعت میرزوند و بسیاری درین انجمن مردار مانی جام خوشگوار
شهادت میکشیدند چه تیر و تفنگ که این صفدران می انداختند
سطح باره و گنگل خراشیده میکشیدند انچه از سیه بختان می آمد
با سپ و مردم میرسید و کاری ساخته نمی شد بنا بران حکم معیل

شرف نفاذ یافت که جا بای اندیشیده قلعه را از ته برج و دیوار
مخوف سازند و بر دروی تفنگ ساخته آتش درزند و برج و دیوار را
بر باد هوا داده مردان کار طلب در آیند و از یک طرف نشأت نماید
ساما نهند فرمان پذیران بارگاه سلطنت باین دو امر بدیع
که همت بستند اگر چه مورچل بسیار بود چنانچه انرا غازیان عقیدت
مند جدا جدا پناهی برای خود ساخته لعا ط کرده بودند لیکن مورچل
خاصه حضرت شاهنشاهی که محازی دروازه کهوته بود و صاحب
اهتمامان این سخنان چغته در ای تپه در کس و قاضی علی بغداد
اختیاران فوجدار و کیرخان بودند و نقابان خارا ترش
از نیرف بازوی همت مغرب قوی ساختند و مورچل دیگر
با کار دانی شجاعت خان و راجه تودرمل و قاسم خان میر برادر
مقرر بود و درین مورچل از یک تیر انداز مسافت در عین بارندگی از
کرده که قلعه بر قلعه ان بود اساس باطنها دند و مورچل بیوم بهمن
و اهتمام خواجہ عبدالمجید اصفهان و وزیرخان و جمعی دیگر از بهادران
سعادت منشن نامزد بود چون در آوردن و یکمایی بزرگ از محال خود
کار بطول میکشید و کمی بزرگ که نیم من غول او بود بحضور اشرف بختند
چون اهل قلعه بر آن حال که هرگز در دم و خیال ایشان نگذرشته بود
مطام شدند و در درو د حیرت در دماغ دشمنه ایشان بچیدند

۵۱
۲۵۱

که اساس استیصال ایشان است که روز بروز سامان می پذیرد
نبا چار دست در حید و ترو میزدند و دفعه سایر اسلح دارد مرته صاحب
فرستاده این تضرع وزاری پیش گرفتند که خود را در سلک فرمان برداران
درگاه معیله دانسته پیشش هر ساله قرار میدهم بعضی اولیاء دولت را
این سخن مستحسن ابره بعرض اقدس رسانید و باین قرار داد عثمان ازین
شغل تافتن صلاح دیدند لیکن غیرت سلطنت قبول بمعنی نفوذ
صلاحی را منحصر در آمدن راناشناخت هر چند بزرگان اردوی معیله
از تردد ای می بنگ این در بر خاکستن ازین مهملکه گوشش نمودند فایده
سند یافتان بد نهادان قدر و لالت ملازمت ندانسته با تمامی این
سخن قلعه بر بالای برج و باره جمع شدن بنکامه نبرد کرم ساختند
تو چنان چابک دست در میان ایشان فرادان بود همواره بر سر کل کاران
و فرودان تیر باران میکردند و کار گذاران سپر باز چرم خام تعبیه
کرده در ساختن سباط میزدند و پخته کاری می نمودند و با این همه
احتیاط هر روز قریب دولت نرفتنک فضا میرفتند روز بروز سباط پیش
می بردند و نقب سر انجام میدادند و فعله و عمده این اساس نصرت را تقود
انعام در درمن امید میخشد و زرد سیم خاک باشد بود دراز و طرف
بطوریکه تو بکار نکند دیوار کلین عارض ماریخ بر آورده برای اهل آن

افا عینشان عقارب شست می کوشیدند و از دیگر طرف نقچیان
فولاجنک کارش برده از دو جای لغت را با پی حصار رسانیدند و
قلعه دو جا متصل با هم محصور ساختند در یک محوف صد و هشتاد
داروی تفنگ انداخته بودند و در محوف دیگر هشتاد تن و حکم تقدس
بنفاد میوست که مجاهدان خدمت گزین و بهادران کار طلب مسلح
و مکمل مترصد بالیتند که چون آتش در دهند و دیوار از هم باشد تیزی
نموده قلعه را تصرف در اندروز سفندارند پنجم دی ماه الهی موافق
چهارشنبه با نرد هم حجابی الاخری با روت بار آتش دادند آن
برج از پنج و بنیاد کند با تمامی سپاه ان سیه بختان که بر سران
بجنک سرگرم بودند هوا گرفته متفوق و متلاشی شد و فسیله محوف
دوم آتش گرفته بود که افواج خلف نپاه دیوار قلعه را برکنده دیدند
په شخص و ملاحظه رد بر گرفته بر سفندان دو میدند که خود را اندرون
اندازند بکیار در محوف دویم نیز آتش در گرفت و آن فوج سعادت
میوند که رویدر آمدن قلعه در شست و کردی همی از مخالفان تبه رای
که آمده مدافع بودند همه بکیار که در آن صدمات در آمدند و از تنبها
حادثه تفرقه و جمعیت اباد از رواج بد اندیشان افتاد و سرشته
انظام نظامی از یکدیگر گسسته بودی که از آنکه که او در دستها فرستاد از آن قلع عریف

تابه بچاه کرده بیشتر رسیده موجب حیرت مستمعان شد و منتهی این
 خطا آن بود که راه فتنه این دو جای مخوفی ساخته از یکجا التماس
 دادن قرار داده بودند و همچنان کردند یکی دیرتر التماس خورد و بسا داد
 نبرد سرگشته ملاحظه از دست داده تا خستند و مبر از ار چون حقیقت
 میباشند لقب مسموع علیه حضرت سائینا ای رسید بر زبان
 تقدس گذشته که مناسب آن بود که جای التماس دادن هم در داشته
 شود بسا داشتید یکی دیرتر رسد در سینه روی نماید و همین قضیه
 مستفید را چشم در سپین دیده بودند کبیر خان و سایر متصدیان این
 این مهم اندیشیدن خود را تصور نمودند و بر سرعت از یکجا بدو محل
 التماس دادند لیکن در وقت کار چون تقدیر برین دفته بود بدو سیر
 سودمند نیامد و روی داد آنچه رویداد فریاد است که از لشکر منصور
 عروج ملک تقدس نمودند از آنجمله صدکس نامی بوده باشند و ازین
 نزدیک بیست با دشت شاه شناس و از ناموران این مردم سید جمال
 پسر سید احمد از شاه داب راه بود که از منظور آن نظر علی طلفت از آنجمله
 امتیاز داشت و بیکر میرک بهادر و محمد صالح پسر میرک خان کولاپه
 که در عنفوان جوانی در جرات شعله التماس بود و دیگر حیات سلطان
 شاه علی الشکاف و نیز دان قلی و میرزا بلوچ و جان بیگ و یار بیگ
 برادران شیر بیگ سیاه و بیگ بهادر و جمعی فریبگس

در مایه کوه برای خود پناه اندیشید فرصت خوبی بودند خاک حشت
بسیار از قلعه جدا شده آن سنگناهی را گرفت و بعد از فتح قلعه
که این بهادران چنین از هم گذشته از جانب مخالفان شش نفر نزد
سوخته مردنیک چهل کس بخاکستان عدم برابر شدند و چون بدید
مبارزان بر در ای این ساخته معلوم شد خود را رسانده در
زود کیکت اند و مخالفان بره رای از یک طرف جان میسبند و از راه
دیگر در بر آوردن دیوار همد می نمودند تا آنکه در اندک فرصتی دیوار عریض
همان ارتفاع بر آوردند و در همین روز در محل صفحان نقشه
الش خوب در گرفت و از مخالفان تا کسی بعدم فرو شدند و میان
شکر اقبال را اگر چه رسید اما کاری هم نتوانستند از پیش
هر چند جایی آن بود که قلعه نشینان ادباحتیم عجزت گشوده توکل بعجز
وزاری نمایند لیکن چون در شکر اقبال امری که نظا هر سرمایه شمامت
کوتاه میان تواند شد بوجود آمده بود این معنی را دست اندر نخوت
در استیکار خشت و امنت خست و از این عمارت را باعث مزید توجیه
دانسته بیشتر از بیشتر توجیه فرمود این طبقه اگر چه در نفس امر باصل خود
فرو شدند و پمانه پیش این کرده پر شده بود اما پایه اخلص و رتبه
سعادت ایشان افزود و اگر چه اهل قلعه شمامتها نظا هر آوردند اما
توجه حضرت شاهنشاهی که در گرفتن آن قلعه به بتدیر و تدبیر بود

اطمینان پذیرفت و نیز تیز جلوان معسکر اقبال را هدای شد که
 تیز دستی در امثال این امور بر تابد صبری در سراجی بایده چینی
 ان گروه والا کی طرف محکم قلعہ یک جانب و از وق یکسو مردان چنگ
 جدار ای مشاها ہی با نظام مهام سباط که بهترین روشهای
 قلعہ کیرت قرار گرفت و بیشتر از بیشتر در تمام ان کار شرف
 اهتمام رفت و در حضرت بارمان سباط نزدیک قلعہ شتافته بند
 اندازی فرمودی و نمایان نمایان زدی از انچه روزی ان بیشتر
 عظمت کرد حصار یکشت چون نزد مورصل الکوته عبور اقدس
 غازیان نصرت اعتمام پناه با ساخته لوازم محاصره تقدیم میزند
 انحضرت در پناه دیواری السیاده از روزهای دیوار بندوق
 اندازی میفرمود و ملازمان عتبه دولت که خدمت شرف حضور داشتند
 و بد و در سطح جلالان السیاده بود و سر خود را بر دیوار پناه بناده از زیر
 سر نگاه قدر اندازان قلعہ میکرد و فدایان درگاه که در ان مورصل
 اهتمام داشتند از قدر انداز میرو کم خطایی یک از تو چپان قلعہ که در
 مقابل لیرانه سرگرم کار خود بود شکوه میکردند که لیر از غازیان این
 مورصل را از سبب بنده رست ناگاه همان بندوقی کم خطا سیر جلالان
 پیش تپرداشته بندوق انداخت و از میان کوشش او گذشت و
 چندان اسب نرسید بزبان مقدس حضرت مشاها ہی گذشت

که جلال خان ان قدر اندر خود بنظر در نمی آید اگر خود را تباهید انتقام
 ترا از او میکشیم و بجانب بندوق او که از روزنه ظاهر بود بندوق
 سر راست کرده انداختند و فرمودند که عجالت الوقت انتقام ترا از
 بندوق او میکشیم انداختن همان بود از ان روزنه گذشته باید رسیدن
 همان بود اگر چه در الوقت به یقین نه پوست که ان بندوق بان
 بندوقی رسید لیکن از طرز فروستن بندوق رسیدن بصاحب اسل
 میکردند و بعد از کاوش احوال بظهور پوست که بندوق بادشاهی کار
 ان مدبر را ساخته بود ان بندوقی اسمعیل نام سردار بندوقیان بود
 و ببقال روز افزون اهل ان مرچل ازین کار نامه بادشاهی
 اسودند و مخپن همواره آنحضرت بسیاری از نامداران حصار را
 رز پایی انداخته بخرابی ممالکت میفرستادند و روزی در مورچل
 جانب حسیوری که کوه چالیت نزدیک قلعه بغیس مقدس اند و تمام اتمام
 کار داشتند در حال که بندوق و توب کلان می آید استهسکه
 چون اعتماد بر محافظت و معاونت ریزدی بود بخبر انداختند بجای اقد
 راه نمی یافت ناگاه توب بزرگ نزدیک آنحضرت افتاد که بان توب
 هفتت که از جای اهدان صفوف اقبال بشهادت رسید روزی بندوق
 بجای عالم که نزدیک آنحضرت ایستاده بود رسید و از جبهه جامه او گذشته
 چون بجایه بایان رسید بصیانت الهی از رطوبت عرق سرد شد

دو تبر

و موجب تقویت بواطرا در بار جهاد گشت و روزی بنودق بمطرف
 رسید و بخیر انجامید و درین شغل دولت برای بسیاری از اشراف
 حمایت داد و در جهان افزین نظهور آید که باعث هدایت سادات
 انجمن ظاهر شد و سرمایه فرید عقیدت اصحاب اخلاص گشت چون ^{علیه} ^{السلام}
 مفتاح معاهد مقصود و مصباح مکامن تقدیر است علی الخصوص ^{کام}
 چنین صاحب اقبال دل کار می دشوار نید هر چند از اندیشه اهل روز
 بیرون باشد بمیامن بدایع قضا و قدر ان کار باسانی بر آید
 از آنجمله مقتضای اہمت والای شایسته ای که ترجمان تائید از نسبت
 کار سباط باہتمام راجع تو در مل و قاسم خان میر بر دو کجوبترین
 و جہی اتمام یافت و بر بالای سباط منازل و موافق راجع تو در مل
 دلگشا ساخته شد آنحضرت پیش از اتمام ان در شب و یک روز
 ہما نجا توجہات عالی اہتمام میفرمودند و مجاہدان اقبال مند دل
 برکت نمی بستہ دیوار قلعه را دیران میکردند و از انجا نیز دیران دلاوری
 مینمودند و آنحضرت بنفس مقدس دل در پیکار بستہ داد بنودق
 اندازی میدادند و شہین سلط سباط کرد تماشا می دیران دل
 و شیران زنجیر کسل میفرمودند و درین دو شب و یک روز این عظیمان
 مثابہ مشغول پیکار بودند کہ خوار و خور پیرامون شان میکشت و طاعت
 مترودان طرفین طاق شدن بود تا آنکہ سحر خیزی مہربانتر دہم سفندارند

ماه آبر موافق صبح سه شنبه بیستم شعبان ان قلعه فلک اساس
مفتوح شد و شرح این سانحه بهجت بخش در و انت افزا که فتح نامه قبلا
تواند بود انتح در شب گذشته که صبح حضرت در بلاد انت از اطراف
و جوانب قلعه هجوم آورده جنگ انداختند و چندین در دیوار قلعه افتاد
و علامت شکست حصار ظاهر شدن گرفت و نزد یکس باط دلیرا
صف شکن از لشکر منصور پیش دستی کرده بسیاری از دیوار استوار
قلعه را ویران ساختند و در جان فشانی در جان ستانی دادند
و نصفی از شب کشته شده بود که متحصنان قلعه در شکاف دیوار هجوم آورده
یکطرف جان بیاورند و یکطرف کرپس و پنبه و بهیر
دروغن آورده میریاختند که در حین رسیدن غازیا ن تندخوی
اتش داده نگذارند که کی عبور تواند کرد درین اثنا نظر اقدس آمد
که شیخ حبیب نهرار منجی در بر که علامت سرداری باوی بود و در
شکاف گاه آمده اهتمام مینمود اما معلوم نمیشد که کیمت دران بنکام
حضرت شایسته های بندوق سنگرام نام که از بندو قهای خاصه است
که فته بجانب او انداختند و شیخی عتقان و راجه بهگونت در اس
فرمودند که من از شادی و سبک دست که در حین زدن خنجر
ظهور میاید در می یابم که غالباً بندوق من باین مرد رسیده باشد
خانجهان بعضی شرف رسانید که این مرد از شب مکر را نبی آمده

اهتمام میکنند اگر باز امشب نیاید بظاهر میشود که از تمام گذشته است
 ساعتی ازین واقعه نگذشته بود که جبار قیام دیوانه خبر آورد که
 در آن فرجه از مخالفان کسی نمانده است و مقارن ریجالی از درون
 قلعه از چند جا تالش برخاسته ایستاد مایه یا پیه سریر علی در آن
 خیا لهما میگردد راه به بکونت درس معروض داشت که این تالش
 جوهر است چه رسمی است در هندوستان که چون کاری چنین
 پیش می آید خرمیغ از زندل و عود و غیر آن در خور کفایت انجام
 میدهند و رقم مهمیه خشک دروغن همیامیازند و معتقدان
 سخن شنو و سنگدلان دل بر جا را بر عوارات خوف میگذرانند همچون
 شکست مستقیم میشود مردان کشته میشوند و آن سنگین جانان آن
 بی گناهان را در تالش آن لشکر خاکستر میسازند و لاحق آن
 صبح که نسیم فتح و دولت در بید شخص شد که بنودق شاهنشاهی جمیل
 سردار قلعه رسیده و کار او و قلعه ساخته بود و آن تالش جوهر بود در
 پتاز قوم سیودیا از خاصان رانا و در خانه را تو را که سردار صاحب
 و در منزل جو بانان بس کرد یک اسیر اس جو عظیم شد و تا سید زن
 در تالش در باران سرکشان سوخت و هر چند آن شب در شکاف کاه
 که نماند و از کشته شدن جمیل هر یک دل از دست داده خود را بکنج ادا بار
 کشید اما لوازم احتیاط مرعی باشد بهادران صف شکن و غازیان

جان بناموس ده راز هر طرف آماده ساخته فرمودند که هنگام ظهور
بوارق صبح با غضاضه جنود اقبال درون قلعه در آیند و چون سفیده
سحر دولت در میدان اطراف مرصه های خم جو انان کا طلب در آن
نبرد و کشت درون قلعه در آمده در کشتن و بستن کوشش نمودند و
را حیوان سرشته تدبیر از دست داده خنک کرده کرده کشته شدند
و حکم معینی بنفاز پوخت که از مقابل سباط فیلان جا بک دست از زوره
در آوردند اول کرد بار دهم که تاسرو یوار من استاد و بعد از آن
مدر کرده در آمد پس از آن فیل جکیه و سید لیه و کاداره در آمدند و
هر کدام کاری چند کرد که از خیال بیرون باشد **دوشک** نشانها
برافز خشد **کینه** گرفتند و صف ساختند **همه** نهین جنگ و فو لاد
همه نامداران امین قبای **بلان** از خون لعل تیغ ستیز **تیغ**
یکی جان سپار و یکی در کمر **نه** باشند خرطوم فیلان **نه** تیغ
تو کفقی همی مار بار و زمیغ **سپهدار** بر زنه بیل دمان **همی** تا
آورده برزه کمان **به** تیغ و سنانها یکی کینه سوخت **کهی** دل
درید و کهی سینه سوخت **ز** خنجرش لاله نکارنده بود **ز** دوع بلان
حلقه بار نه بود **و** هنگام سحری که صبح اقبال اولیای دولت شام
ادبار اعدا بود حضرت شاهنشاهی بر فیل آسمان شکوه سوار دولت
قلعه شدند و چندین هزار کس از جان نشانان دلاورد در کاغذت پیاده بودند

و از غریب آنکه ایسر داس چو بان که از دیران قلعو بود پس مذکور
 دیده پرسید که این چه نام دارد چون نامش گفتند در ساعتی ^{مشتبه} ^{بمانند}
 نیز دست نموده بیک دست دندان او گرفت و دست دیگر حذر زد
 مجرای سن پیش آن قدر در آن جهان آرا خواهد کرد و از فیل خلیان
 کار نامها بظهور آمد از آنجمله راجپوتیه دوید شمشیر خرطوم او انداخته
 قلم کرد و او با وجود خرطوم بریده که زندیکه دشوار است عریضه پایی
 بر آنکس در گذشت تا کسی که مردانه نامی را پیشتر از شمشیر رسیدن
 انداخته بود و پانزده کس از خشم رسانیده و از فیل مدبر نیز کارها
 شگرف پدید آمد و مردانیکهای غریب کرد و از غریب امور که
 فیل کاثره چون درون قلعو در آمد ^{اضطراب} نمود از شور و غوغا گزشت
 و از اتفاقات حسنه آنکه رو بری جمعی کثیر از خون گرفتند که تن بسلاک
 داده بجانب شکاف گاه می آمدند و دید که چه تنگ بود همه را بحال تباہ
 باجمال کرده متفرق ساخت و بتائید غنچه جنین مو بیتی عظیم رویداد
 و عظیم خان که بر سوار بود زخمی شد بعد از چند روز از آن ^{خود را گزشت}
 حضرت میفرمودند که درین هنگام بالای دیوار قلعه ایستاده نظار کرد
 تا سیدات از دیویم فیل سندی درون قلعو در آمد در کت نیز ^{جنین}
 راجپوتان متوجه شد راجپوتیه بجانب او دوید شمشیر انداختند که

بر روی رسید و او پرواز کرده او را بخاطر طوم مجده انداختند در همین
اشنا دیگری را بر روی او شد و سندیه با و روی او در و سنج اول
از جنگ او خلاص شدن باز از روی تهور شمشیری از عقب او افتاد
و الحق بسیار خوب شنید و آنحضرت میفرمودند که در عین زرد و کیز بهادر
که من او را نمی شناسم مگر در آمد که در اجپوتی از مفصله دو نوار خرد
او را اینجا خود طلبید و او نیز کشت و در سپاه متوجه او شد یکی از دلوان
لشکر منصور که از راه نمی شناسم معاونت و آمد او را ن بهادر
دیگر روان شد و او با اتمام منع کرد که رسم دلواری و این مروت
که او مرا به سپاه خورسته باشد و تو یکدکاری من بیانی بعد اتمام
او را از آمدن باز درشت و خود کار از زخمه کار او اتمام کرد میفرمودند
که هر چند ازین مردانه مبروت نشان چشم پدید نیامد بهمانا از مردان
بود که تا سید این بزرگ صورت و معنی بیکر حسابی پوشیده بخدمت
قیام درشت او را بفتح تا پنجاه فیل و او را خورشید فیل درون
حصار در آمده اعدا را با پامال ساخت و میفرمودند که نزدیکی
کوند سیام رسیده بودیم که فیلبانی فیل سوار خجی را با پامال فیل
در خرطوم مجده مخصوص اقدس او در بعضی شرف رساند که نام من
نمیدانم اما از سران این حصار میماید جمع کشید و در او جان نیا کردند

از خطا هر شد که تبا بود که با بحال مذلت و هلاکت گشت و درین بنام
 که بلازمت از دره بودند رقی مانده بود بعد از زمانه در گذشت
 را چو تان جنگجوی که در آن قلعه فراهم آمده بودند قریب بیست هزار
 کس بود اما از رعایا که از آنها هم در اسم نکا بهایه و خدمت گذار
 و قیقه فرو گذاشت نمیکردند از جهل هر کس زیاده بودند زمانه
 که در ایات والا قلععه در آمد اهل قلععه بعضی در تنگه با بخیمال شرفست
 مقام و تاسید اصنام قدم افشده منظر جان فشانی بودند و بعضی
 در سکن و منازل خود بر سر جبل ایستاده ترصد ملاکی بودند
 و جمیع شمشیر با علم کرده و نیزه های کوتاه گرفته روی بغاز میان نظر
 پیوندمی آوردند و این بهادران غزایه نبوک دلدوز و تیغ
 معرکه سوز و سنان صفت شکاف کاران سیه بختان را تمام می کشیدند
 و جمعی که به تنگه ها و خانه ها قدم جهل را شایسته داده بودند غازی با
 اقبال مند را دیده سپاهی تهور بیرون می دیدند و به بهادران مبارک
 نصدمات قهر خجاک و خون برابری شدند **چنین** از مهاجران
 گسندیدند **نه** از کاروانان کنتی شنیدند **چکوم** از آن جنکوانان **از**
 که یک شمه نتوانم از صد هزار **از** و از اول صبح تا نصف النهار که وقت
 زوال این بد اختران بود مسطوت قهرمان کبریا روح در شیخ

این مدبران میخواست و قریب سی هزار کس بر خاک پلک افتادند
و سبب بسیار گشته شدن ان بود که در زمان پیش تاریخ سیوم محرم
مفصد و سیوم جلایه که سلطان علاء الدین در شش ماه و هفت روز
گرفته بود چون رعایا بجنبک نمی پرداختند از قتل امن مانده بودند
و در نیولاستینج و بر جاش تقدیم رسانیدند بعد از ظهور تابش
استیلا و غلبه این کرده فایده مند نیامد حکم قتل عام شد و جمع کثیر
در نیدام افتادند و از غراب انکه قدرت نیست ای به بند و چیان
قدر انداز کم خطا قلعه فراوان بود هر چند تخصص بسیار شد از آنها کشت
نیافتند از چیان روشن گشت که ان به کاران لباس ملو
تزویر از قلعه جان سلامت بردند و طریق بر آمدن چیان بود
که چون عساکر حضرت اعتمام دست غارت کشا در بستن و
تاراج کردن اهل حصار گرم شد این بند و چیان که ناهار کس بودند
اهل و عیال خود را چون رسیدن مقید ساخته روانه شدند و
بر جوینده کان آنها حقیقت حال پوشیدند ماند و چیان دانستند
که بیایه یای عساکر قبائل بند کرده جمع را می برند و در چیان نکام
چین تبه میرسانیده کرده نجات یافتند اگر چه در ان روز هیچ خانه
و هیچ کویچه کز نماند که از گشته مانده است ماند است اما در سه جای مخالف
بسیار گشته شدند جمع کثیر از راهبوتان در خانه بانا که در ان قلعه بود

کرد آمدن فرود شدند در این بد نهادان دفعه دفعه ۵۰۰ سینه
 کس بر این جانفشانی میکردند و جمعی انبوه در تخیانه مهادیو که معبد
 و مقصد بزرگان ایشان بود اجتماع نموده تن لشکر سپردند و در روز
 رام پون ^{سخت} گروهای انبوهی شده گردانستند خویلا بر باد دادند و
 عظیم که طراز فتح با بر ولت افزون توانستند از کمین اقبال ^{نظهور} آمد
 و کردن گشایان هندوستان را یکبارگی سودای نخوت از سر بردار
 و بر دوش خاص بند یک از سر گرفتند و از عا که اقبال درین روز
 بغیر از ضرب علی تواریجی هیچ کی جام شهادت نکشید و حضرت ^{نشانیست}
 ادای سجدهات شکر نموده ممعنان نصرت و همکاب فتح بعد از
 نیم روز بار دوی مقدس متوجه شدند و تا سه روز دیگر تقریباً نظام
 بعضی امور توقف نموده تمامی آن سرکار را بخواجه عبدالجید صفحان
 مکرمت فرمودند و چون در سبکد این غریمت والا در فرموده بودند
 که بعد از حصول فتح پیاده متوجه روضه نوره خواججه معین الدین ^{حسینی}
 قدس سره که در اجمیر سایه کسرت است توجه فرمایند زمانیکه از قلعه
 چیتور مراجعت فرمودند بر تو صمیران شاه سوار ولت بالفیای
 نذری که از صدق عقیدت مرگوز خاطر اقدس بموجبت و نازدو
 ظفر قرین پیاده آمدند و روز فروردین نوزدهم اسفندارند ماه سال
 موافق سینه مبعیت شهبان گوس مراجعت ملیند و از راه ^{خفتند}

از اردوی معین همچنان پیاده قدم صدق در راه نهادند و منیر منزل
در شدت حرارت هوا و تفسید که یکسایا بان مقدم شوق راه قطع
میشد باز که حاکم عایا بود که عساکر اقبال سواره می آمده باشد اما مقربان
بساط اخلاص را از سعادت موافقت گزیر نبود چندی از خاصان
حرم عزت در سایه حضرت پیاده می رفتند چون قصه مانند حضرت حیا
اقبال شد شکونه فراوان به پیشتر با جمیر رفته نوید ریایات اقبال
رسانیده بود سرعت آمد و از منزل میان بخرد گزین آن روضه مقدسه
عزایض بدرگاه جهان پناه آورد که حضرت خواجه در خواب آمده
فرموده اند که باری شاه صورت معینی از حق اندیشی و خدا پرستی
حسن ظن مومن مسکین کرده پیاده غریمت زیارت دارد بهیروبی
که در زندان قافه سالار راه حقیقت ازین اندیشه باز دارند
اگر او از قدر و بزرگی خود دانستی کجا نظر برین خاک نشین گویی
طلب این خجسته چون این عزایض بمساح اقبال رسید آنحضرت از آن
منزل سواره نعت شدند و روز ریحان به بیعت تم سفند دارند
ماه الهی موافق یکشنبه بنفتم رمضان خطه اجمیر از در آمد اقدس
مطلع اقبال گشت و از یک منزل را پیاده بدستور محمود متوجه زیارت
شدند و دید آنکه بدولت سزای محیم اقبال نزول فرمایند از کردار
بطور افروخته قدسیه توجه فرموده ادا در زیارت بتقدیم رسانیدند
و جمیع مجاوران و معتکفان آن حواشی قدسیه را بمراسم اشفاق

و انضال

در فضل کامیاب شدند و تاده روز در آن خطه فیض نهمید
 فیاض بوده باستفاضه انوار صورت و معنوی استلذاد در شدند
 و از جمله سوانح اقبال که در ایام محاصره قلعه چیتور روی نمودن
 بود که سیمان حاکم سبکالہ بتاریخ خطبہ بنام نامی حضرت شاهنشاهی
 خوانند و منعظم آن خانخانان ملاقات نموده کرک شتی کرد
 و شرح این سرگذشت است که از آن باز که مبارز خان که
 که بعد از نام زد زبان شهرت است کافر نعتی نموده مدعی
 فرمان روایی شد تا حجام کرار از با برادران کر نیت بهار اند
 چه در آن ایام که محمد خان حاکم سبکالہ سر شورش داشت و همه بعد از
 در زمان بهادر بوسته کر برت و نفاق را در و اج بخشید تا آنکه
 بعد از کشته شدن عدیا در جنگ بهادر بعد از مدتی بهادر نیز بمرک
 طبع در گذشت برادر خرد او جلال الدین دعوی ریاست سبکالہ
 و بهار کرد تا حجام و برادر او گاه در مخالفت و گاه در موافقت
 بسر می بردند و طرح رشتی و دشمنی بخان زمان انداختند و نفاق
 در این بود و بعد از سرگذشت بسیار جلال الدین نیز در گذشت و ریاست
 سبکالہ و بهار بتاج خان قرار گرفت و بعد از آن که فرصتی که فنون
 زندگانی و بیوتی بخان بر ولایت نیک و بهار استیلا یافته بود درخت
 ایست بر لب و سلیمان برادر خرد او حکومت سبکالہ و بهار را در

استقلال یافت و با خان زمان طرح حوسه انداخته در نشات
کار خود کوشید و استقلال غریب بهم رساند افغانان بچهره هم کرد
او فراهم آمدند و خزینه جمع کرد و فیل فراوان بدست آورد و چون
خان زمان بکبر در راهی خوف گرفتار آمد نیز رسید حضرت پادشاه
حکومت چو بنوروان نواحی بمنبعه خان مکرمت نموده معاهدت فرمودند
چنانچه پیش نگاشته قلم واقع نوالیشد بعد از زمانیه که اساس
ساده خان زمان بود و در سردانند خان حراست ان از جانب
خان زمان درشت در نیولا که کرسیه حیات او بخت شد و رسید الله
از سخاوت رانی که سنی سلیمان فرستاده حاکی طلب داشت
که زمانیه را با وسیره خوف در حرام نمکی فرو شود خان خانان چون
بر معیننی اطلاع یافت کسان فرستاده دور استحال کرد در امید
و چون از سعادت ذرات بهره درشت نصیحت پذیر گشته انجارا
نقاسم موشکی گاشته خانخانان سپرد و خوشی خانخانان آمد
و کرا افغانان که بخیل زمانیه آمده بود بپاره باز گشت بودیجا
که بعضی و تدبیر سعادت در زمره افغانان مذکور امتیاز درشت
دو کیل مطلق سلیمان در کنار اب سون بود چون خانخانان را
مردار استه صلاح مصلحت طلبد است طرح حوسه افکنده ایمنی ملک
خولا از اسب صدمات افواج شاهنشاهی باین رنگ اندر رسید

و میان بودی و معسم خان تحفه دید ایا و مرسل در سایل بیانی
 را بطه رسید حکام کونیه یافت و در نوبت که رایات جهان
 به تسخیر چیتو نهفت فرمود سلیمان در مقام استقبال راه را در
 و ابراهیم شد و چون از معجم خان خانانان خاطر جمع نداشت درین
 هنگام فرصت که رایات جهان گشت به تسخیر قلعه چیتو متوجه بود بولیه
 لودی محرک سلسله کجیخت شد که خاطر از و جمع سازد طرح مصافحت
 انداخت و بعد از مراسلات اتحاد و مفاد ضات یکتا دیه قرار داد
 که خانانان بدین او اید تا در مواجبه راس را بطه را حکام دهد
 و خطبه سکه را با لقب کرامی شاهنشاهی زمین کردند خانانان
 را برین قرار گرفت که پیش سلیمان رفته سرشته ظاهر را نظام
 بخش هر چند خیر خواهان هر بین ازین اندیشه ناصواب مجامعی
 نمودند کوشش نکرده با سید کس گزین خود و محب علیجان و ابراهیم
 اوزبک و لعنان حدیث و کوچک علیجان سیر میر سلطان و پس
 قبیاق و میر فاشم برادر ابوالمعالیه و پاشخان و متعلقان مردم
 که مجموع هزار کس باشند به پشته در اندیشه لودی آمدن رسم اعظم و احترام
 بجای آورد بعد از آن با نیرید سیرکلان سلیمان آمد و چشش کرده
 که از پشته مانده بود سلیمان استقبال آمده با احترام دریافت اول خان
 جشن در رفته سلیمانرا بمنزل خود طلبید و محفل ارگشته ترتیب داد

روز دیگر سلیمان لوازم میهمانی بجای آورد و منبر را بنام مقدس بلند
کرد و در نزد نقود را سکه اقدس افتخار بخشید پیشکشی لایق داد
و جمع را از عیان او شورانگیز بود و تحریک گرفتن نعم خان کردند
که در ایات عالی به شیخ جیتور مشغولست و اکثر امرای بزرگ در خدمت
حضورند خانخانان را که کارش باجمام رسانیدیم تا پایتخت بیاید
نیت که مدافعه نماید لودی چون ازین عذر را کاهمی یافتند
سخنان هموش افزا در میان آورد گفت که با چنین صاحبان
که سال سال لمعات دولت افزایی او سر مالک می نماید در محاسن
زدن از عقل دور اندیش جور است و دیگر آنکه خانخانان یکی از نیکو
تر میت کرده او است بزرگان تا میاید یافته این روی امر و زبر
مسکن که نظر عاطفت اندازند خانخانان میشود از قصد همی دم
معدود چه کشاید دیگر مثل ابراهیم مخالفی در کین داریم چگونه
این اراده تمشیت خواهد یافت اگر چه سلیمان پذیرای سخت
شده بود اما سایر افغانان که مدیهوش با ده جهل بودند این سخن
کوشش نکرده در فتنه میزدند نعم خان این خبر شنیده ملطاف
حیل اردوی خود گذاشته بکنش لودی با معدودی جرمن بر
بعد از آنکه بسیاری از راه طی شد افغانان تیرگی رای اطلاع
یافتند و چون کار از دست رفته بود بغیر از طرز ملائمت کاری دیگر
پیش نرفتند با نیز بدو لودی جرمن پیش خانخانان امل اعزاز

در کرم بجار آورده بر کشند و مغم خان از ارب گنگ که شسته چو
 مثل آهن بود که فتح نام جیتور رسیده و موجب هزار گونه تقوی
 ادویای دولت شد و سلیمان بادل جمع روی به نکال آورده
 در انصرام مهات خود اشتغال نمود و ملک او ریس که تجانیه
 حکنا ب در انجا است بفریب گرفت و در اجه انجا را به بد عهد
 کشت ابراهیم مذکور که نه عقل در دست درشت و نه نخت ملیند
 سرگردان تیه حیرت کشته بر ابراهیم مذکور سپاه برده اندیشه سرور
 خجوه میرد بقسم و نرودیر او را انجا آورده بعدم خانه و ستاد
 و مغم خان نیز بخاطر مطمین با بنظام معاملات خود پرورد
سایه دایره کتای دور بنیان **سایه** ده تپی نشینان
 دست که فتاد نفس خود را می **سایه** در مطح سیل بی سر و پای **سایه** بیادوز
 اقبال روز افزون سخن بدینجا رسید و نخت بار دل بسبب که روی آورد
 امید که بفروغ افزایی صبح سعادت دل از دوشی تازه وز با نرا
 نیز و نوید میداد **سایه** حاجون ما تفعی دل دید و مساز **سایه** بر او رود
 از رزوق نهمت آواز **سایه** سهار نو بر از از چشمه نوش **سایه** سخن
 دست باق تازه در پیش **سایه** آغاز سیزدهم **سایه** از جلوس مقدس
سایه نهمت هی بیست سال فروردین از خور دوم درین هنگام عشر
 استام که موکب مقدس نهمت هی بعد از فتح قلعه جیتور در عرصه اجیر فیض بخش
 عالیشان بود و موکب نوروز سعادت افزوز رسید و درایت جهان آرای

نیز اعظم در شرف خان حمل ارتفاع گرفت و حصون غنچه به تیز دستی پیم
 کتوفه شد دعا کربانات چمن ارای روضه اعتدال کشید
 بکته ده فرشی ز دیبای چنین **۴۴** بر و پیکر هفت کشور زمین **۴۴**
 در آن بزم که مشادی ارا کشید **۴۴** مهیابان را بخوانند و می خوانند
 نمودند مهر و فرورنده کام **۴۴** کزیدند باز و کفشند جام **۴۴** و بعد از
 گذشتن ساعت و نه دقیقه از شب سینه یازدهم رمضان **۴۴** نهند
 بنقاد و پنج هلا را تحویل سعادت اکلیل روی نمود و آغاز سال سیزدهم
 الهی یعنی سال فروردین که سال اول است از دوره دوم شد امید که
 هزاران دوران و قرن بعد از این خدیو صورت معنی خاصیت بسیار
 درشته باشد آنحضرت بدولت و اقبال بعد از تمام لوازم طوبی
 و انصرام جشن نوروزی رسفندارند بچم فروردین ماه الهی موافق
 روز و سینه پانزدهم رمضان لوی مراجعت از خطار حمیر مستقر اور
 سلطنت ارتفاع دادند و از راه میوات در بساط شکار نهضت فرمودند
 در اثنای شکار قزاقان و کباب اقبال نشان پیشه شمر دادند
 سله شوق حضرت شاهنشاهی شکاران نفوس بخشیدند
 شیر شکارانه توجه فرمودند چون نزدیک نیستان رسیدند ناگاه
 شیری مهیب بیرون آمد مقربان بساط غارت عنان اختیار
 از دست داده بگذرنگ جانستان زمین و خشد حضرت شاهنشاهی
 ان تیز دستی رانه پسندید و حکم فرمودند که دیگر هر درنده که از پیشه براید

پای

بچکم مقدس کرد او کس نکرد حضرت درین حرف بودند که شیری
 دیگر نبرد ستمگین شیر خستین برآمده و در بر وی حضرت خرامنده گشت
 مله زمان رکاب دولت را از مشاوه و پخال موی بر تن علم شد اما
 بموجب حکم مقدس بجکس یارای اقدام بردفع او نداشت و آنحضرت
 سواره بخشم شیر شکار نزل سینه تیری بر روز دزد و شیر از فرط تهور
 زخمی شده و همچنان بصلابت خرامان خرامان بر بلندی آمده
 خشمگین گشت آنحضرت از راس فرود آمده الیتا دزد و دلاوی
 شیر افکن بر دور او دایره کشیدند حضرت ندو قی سر راست
 کرده بجانب او انداختند که بکنج دیوان خورده از بنا گوش او پوت
 مال رفت در نیوقت شیر خشمگین شده پیش آمد آنحضرت در
 آن شدند که تیری دیگر حواله کنند و قابو میطلبیدند و بهر جانب
 که آنحضرت توجه میفرمودند شیر بهما جانب نگاه میکرد و قابوی
 چنانچه باید دست نمیداد از زبان مقدس شاهنشاهی شنیدیم
 که از حضرت جبابنازه حبت اشیا فی نقل میفرمودند که عادت آنزود
 چنان رفته جمعی که لشکار شیر برآمده اند هر کس که تقدیر بر آن رفته
 که از دست او شیر شکار شود پیوسته نگاه شیر بجانب او می نمود
 میفرمودند که چندین مرتبه با نفس مقدس متوجه شکار شدیم و مرغی
 مشاهده شد و بجز به پوست القه چون قابو بدست نمی افتاد

برستم خان فرمودند که بیشتر رو تا نگاه کردن جانب تو قابو بست
عادل پسر شاه محمد قند هاری که معاتب شده بود است که همانا
حکم پیش رفتن ملازمان رکاب معجب از عقب حضرت او هم تیر در گمان
در دست روان شد شیر توجبه عادل گشت چون نزدیک رسید
عادل به تیر درآمد و مقتضای سرنوشت خطا کرد شیر آمده بر
خود برداخت و آن زبردست توانا نیز جمله کرده شیر در دست
و دست چپ خود را در دهن او گذاخت دست دیگر خنجر برد چون تقدیر
در امری دیگر گرفته بود خنجر به بند نیام مستحکم شد تا گنجین بند
شیر دست عادل فروخاید بعد از آن خنجر کشید و دوزخم بر
و دهن شیر انداخت با ردوم دست راست او را بدین گرفت
درین اثنا دلاوران بساط حضور از هر جانب شتابان شیر
کار شیر تمام ساختند و درین میان بعد از هم زخم شیر کشید
و آن بهادر شیر دل مدت چهار ماه بر بستر بخوری در جا نکلند
بعد عاقبت بهمان زخمها عطف و سرایت سمیت با اعضای ریه
در درازا خلاصه اگره در گذشت و همانا که این مکافات بی ادبیت
که با پدر خود کرده بود و مجملی ازین سرگذشت آنکه ان را حفظ بازن
دیوان پدر و کاری در دست و آن عفت منش دل غیر نهادن
به او نمیدادید او را این کار نکرده با زید زید ازین بی اعتدال حیرت بر او نش

در این شمشیری با حواله کردی فی الواقع اگر در باز پرس الهی در این
 گاه ایزدی عادل همین سوال از وبال ان کردار بر او بود
 برداشته باشد انچنان جریمه عظیمه را کجا امثال این امور باید
 تواند شد قصه بعد از فراغ از این طاشکار اردوی معین را
 که در نواحی الورتول فرموده بود در آن ساخته و خود بدولت
 از راه مارنول جولان فرموده بمعبر اقبال پوشید و از اینجا
 شکارکنان روز سفند از پنج اردوی بهشت ماه الهی موافق
 چهارشنبه پانزدهم سوال ظلال احوال بردار الخلافه اگر
 انداختند و جهانیان بنشاط ابد و عشرت پانیده کامیاب
 صورت و معنی گشتند درین سال فرخنده قدس القاب
 حاجی بکم بعد از زیارت حریم الشرفین و ایصال خیرات و میراث
 عظیمه مستحقان اکنه کرامی رجوع بجا که خود نموده بیدار مقدس
 قبله جان و دل و بادشاه صورت و معنی سرت افزایند و از این
 انتهای عساکر منصور است بتخیر قلعه زنده شور که در رصانت و حکام
 نمایه زمین قلعه چیتور تواند بود و بموجب حکم مقدس از میان راه
 عنان تابشیدن و برفع میرزایان و بولایت لوه در او روی
 و تفصیل این سرگذشت اقبال طراز آنکه چون موکب جهان کس
 بعد از فتح قلعه چیتور بمرکز خلافت رجوع فرموده بر ضمیر مقدس بهشت

بالهام دولت چنان بر تو انداخت که بعضی از سران و سرداران
که در یورش چیتور سعادت خدمت هرات تدبیر نموده یا در تبریز
به شیخ قلعه و غنیمتور که سنک راه موکب امن بوده نامزد فرمایند مقصدا
این اندیشه صاحب صادق خان و بابا خان قاقشال و سماجی خان
وصف در خان و بهادر خان و دوست خان سبباری و دیگر
امرای عظام را المبر کرد که اشر فغان با نخدمت دولت سپاری
رخصت فرمودند عساکر اقبال قدری راه طی کرده پیش و پس
سرطان جهان نورد خبر آوردند که ابراهیم حسین میرزا را و
محمد حسین میرزا جمعی کثیر از او باشند برانگند را فراهم آورده
از دیار کجرات بمکه مالوه رسیده اند و حصار احین را که عظم
امصاران و ولایت است در محاصره دارند و ازین امر غبار غم
از ساحت جمعیت ان بلاد سر بر کرده و سرگذشت این مشت
شرارت انگیزانکه چون در تکام نهضت موکب مقدس به شیخ
قلعه چیتور از نواحی قلعه کاکردن شهاب الدین احمد خان را
با بسیاری از امرای عظام مثل مراد خان و شاه بدیع خان
بر سر میرزایان فرستادند میرزایان نهیب کوبه اقبال نهادند
مشینده و مصاف با فوج قاهر از حوصله طاقت خود بیرون
بصورت کجرات شتافتند و بچکنیز خان غلام سلطان محمود کجرات
که بعد از شهادت سلطان بر قلعه جا پانیر و سورت و بروج

دولت

کوشش و استقلال میزد پوستند و در دوران وقت قصد گرفتن
 احمد اباد کرده بر اعتماد خان بخوارت لشکر کشد آمدن میرزایان
 مقتدم دانسته بجمعیت تمام بر سر آوردت و در حوایا شهر معرکه نزد
 کرم کرد و در اعتماد خان را شکست داده احمد اباد را تصرف شد و چون
 از میرزایان در این پیکار کارها نمایان سر بر زد چنانچه تفقد نموده
 در حوایا بروج ایشان را بجایگاری نامی مناسب ممتاز ساخت
 و چون اب دکل اینها بغبار افشته سرشته بود اینجا نیز در دست ^{تظاول}
 دراز کردند و از خود سری بعضی مجال و مواضع تصرف نموده آن ^{عصر}
 مقدم ^ی اعتماد ایام بودند گرفتند چنانچه خان مدافع اینها ^{الغبار افشته}
 سرشته بود اینجا نیز در دست ^{تظاول} دراز کردند و از خود سری بعضی ^{مجال}
 لشکر کران فرستاد در صاف بر لشکر غلبه نمودند و چون اقبال ^{بجنگ خان}
 نداشتند حوادث انگیخته بولایت خاندیس رسیدند و اینجا هم بساط ^{ایست}
 نوردیدند بقصد مالوه برآمده در حوایش رحیم قطع فتنه گستر دهند ^{خان}
 جا کردار رحیم و میرزا غریب الله دیوان سرکار مالوه پیش از آن بود ^{بود}
 بر نفاس خیال از باب فتنه اطلاع یافته در تمهید قاسمین قلعه ^{رحیم}
 را مهتام نموده با بی ثبات محکم کردند چون خبر این فتنه و فساد ^{موقوف}
 عرض رسید مقتضای شکره سلطنت و قانون عدالت منشور اقبال
 از مکر عظیمت اصدار یافت افواج قاهره که به تسخیر قلعه رهنورد ^{مشترک} ^{اند}

رفع این فتنه را مقدم درشته متوجه مالوه شوند امر کار بند حکم
بادشاهی شده بصوب مالوه عنان تاب کشند و درین امتداد
باران عرصه بمجای همت شدند و حضرت شایسته ای چندی از امر
کریمی مثل قلیچ خان و خواجه غیاث الدین علی قزوینی که به بخشی
حنفوا قبال اختصاص یافته بود از باب حضور جدا ساخته ضمیمه
عساکر حضرت قرین فرمودند و چون افواج قاهره بسروج رسید
شهباز البین احمد خان که جاگیر دار آنجا بود بمانشالیه
بامراپوست و در سارنگپور شاه بداع خان که حکومت آنجا داشت
ملحق شد و میرزایان از استماع سطوت افواج قاهره بای تمکین از
دست داده دست از پای فتنه خسته بر روز روز کار سیاه سیاه
مند و رویه فرار نمودند مراد خان و میر عزیز الله دیوان و سایر امرای
عظام عنان همت تعاقب مصروف گشتند و میرزایان از صیبت
قدوم لشکر منصور از مندر بر آمدن سر اسیمه خود را باب نریه زدند
و جمع کثیر از امرایان آن کرده ادر بار مندرخت زندگانی مجموع خیز
فدا دادند و در آن نواحی جز قتل خلیفه خان بعد از چهار خان
و تفرقه کجرات شنیدند از امرای عظیم خیال کرده روی ادر بار بان
اوردند امرای حضرت بمند تعاقب نموده بر ساحل نریه رسیدند
و چون سنجیر کجرات در کوه وقت دیگر بود حکیم مقدس زیاده ازین اقدام متعجب

طریق مراجعت نمودند جاگیر داران مالوه بجاگیر خود مانند و دیگر
 امر مثل اشرفخان و قلیچخان و صادقخان و خواجہ غیاث الدین
 عیسیٰ بمعنان نصرت و اقبال توجه کستان بوس مقدس شدند
 و در دار الخلافه که بزین بوس علی سرلندی یافتند و بوسرطه آنکه
 بسامع علیہ رسانیدند بودند که در رفتن و تعاقب نمودن مخالفان
 تکامل و تقاعد نموده اند روزی چند معاتب شد و چون بر توپلویا
 که سخن سازان فتنه اندوز خیر غرور واقع استهار داده بودند مشمول
 مراجعہ و این شدند و میرزایان را بنده و مانده بمعنان
 جوی او باش کجرات رسیدند و لایقیتی از حاکم خایه یافته قلعہ چاپایه
 و سورت را بچنگ و جدل گرفتند و در برابرم حسین میرزا قلعه
 مہر و ج رسیدن رستمخان غلام ترک که خواهر چنگیز خان در خانه
 او بود قلعه را مضبوط ساخته متحصن شد و اهل فتنه مجامع کرده
 تا هرسال بر هر راوش شدند در تجمان همواره از قلعه بر آمدن می تانت
 و کارنامه های رستمی بجای آورد چون پسر خود از آمدن داد و اعانت
 نایمید در صلح زده قلعه داده و لغزرو مکرار بایش سرارت جان خسار
 بر آمد و با جرای میرزایان درین شکر فنام اقبال بجای خورم
 تو شیخ و نقش توضیح خواهد پذیرفت و از سوانح امت امرای
 آنکه از حدود پنجاب لغیر داده و در ایوان دیار بچین قلخان
 که از نیکو خدمت بچان چهار مرتباً رشک بود نقولین فرمودند بر ضمایره

و دیده در آن دور سین مخفی نماید که تخمندان معاینه بادش بهی را باغبان
نسبت داده اند چنانچه باغبان ارالیش باغ را به پیرایش درخت
و برداشتن آن از جایی و نشاندن بجائی دیگر و ناپسندیدن
انبوه و شاداب داشتن بقدر اعتدال و کوشیدن به نشوینا بمقدار
صالح و رسیدن استجار بدبششت و قطعه اعضان را راست و قفلی
دو حات عظیمه و پیوند کردن بعضی به بعضی و تمتع گرفتن میوه های گوناگون
و کله های رنگارنگ و استتلال نمودن در هنگام حاجت و امثال آن
که در علم فلاحت مقرر شده است نظام می بخشد همچنان بادشایان
دور سین داد که تمهید و تدابیر مراعات احوال ملازمان فرمود
جراخ حکمت می افزودند و لوازم هدایت می افزودند هرگاه جمیع با هم
یکدل و یک زبان بوده فرام آیند و کثرت بجوم و وفور از دام ظاهر شود
اولا بحسب اصلاح احوال خوششان و ثانیاً بجهت رفاهیت عموم سکنه
ملک آن اجتماع را متفرق می سازند هر چند امری نا ملایم از آن کثرت
معلوم و منظور نباشد این تفرقه سرمایه جمعیت است چه از آشوب
باد و مردافکن دنیا و بدستی تنگ شرابان این چرخخانه هموش
این توان شست خصوصاً وقتی که فتنه اندوزان و سخن سازان
و تبه کاران فرودان باشند و غفلت در نهاد بشریت مرکز
نیاید پس تمهید و تدابیر حکمت می بخشد بی این تدابیر می فرود آید از آنکه خلی

که مدینه

که مدتی در پنجاب فرایم آمده انتظام بخش آمد و بودند تغییر محال
 و بدولت بساط بوس سر بلند ساخته با انتظام و ولایتی دیگر کامیاب شدند
 و هر چند در سوابق ایام چه در آن وقت که خان کلان بکابل رفته
 و چه در آن زمان که میرزا حکیم با معدودی محاصره لاهور نموده سخنان غیب
 در باره این عقیده تمندان مذکور سخند در پیشگاه باطن مقدس
 جام جهان نما، اسرار کویذ الهی است همگی آن سخنان بفرع صدق
 و سنائی نپذیرفت لیکن بمقتضای همان قانون که در حین
 سلطنت است قرار یافت که مجموع امرای پنجاب و جاگیر در آن
 سرکار را طلبید در امری ان ولایت را عمده بعضی از مخصوصان
 بساط قرب تفویض فرمایند در آن هنگام که موکب مقدس فتح
 چیتور کرده مستقر اوزنک سلطنته رسید مشوراً قبلاً بطب امرای پنجاب
 شرف اصدرا یافت در این سعادت اساسان بتارک ادا شد شافته
 در شهر لور ماه الهی موافق ربیع الاول هفصد و هفتاد و شش در
 در در آن خلافت که سعادت زمین بوس کامیاب شدند و بعد از
 اندک فرصتی سرکار سنبل بجا که میرزا محمد خان رخصت گرفت و
 سرکار مالوه بقطب الدین محمد خان مکرمت شد و سرکار قنوج بپسر
 مخصوص گشت و جمیع فرزندان رفعت بودند منتسبان این قبله
 حبلید را بجا که نامی است سینه ممتاز ساخته و چون میرزا گو که
 پیوسته ملازم بارگاه حضور بود جاگیر او را بجال خود گذارند و آن

ولایت را ب حکومت حسین قلیخان مقرر ساخته از سرکارنا کور
طلب فرمودند در آن هنگام که موکب جهان کشای ب عمر میت فتح
ز قلمهور در اعین حضرت داشت از کور راه رسید عبادستان
سرمد دیده اقبال خود ساخت و درین یورش دولت افزای
بدوام خدمت هم عنان سعادت بود و چون موکب مقدس بعد از
فتح قلعه و تسخیر آن ولایت بمستقر سر خلافت در در اقبال
فرموده بابرادرش اسمعیل قلیخان بانظام بخشه بخا نصبت فرمود
و درین سال قبال برای شهاب الدین احمد خان بوجوب حکم
مقدس از سرکار مالوه رسید دولت زمین بوس دریافت در
جهان اراری چنان اقتضا فرمود که مظفر خان امهات ملکی و مالیه
از اندازه اقتدار بر دست بخالصات شریفه چنانچه باید بنشیند
رسید لایق دولت داشت که یک از کار داران رعیت پروردگار
منذ جدا و در مخصوص این خدمت عالی گردانید که حکمی بمرتبت
دیگارساخته ان نظام مشالیه نماید بنابرین اندیشه دولت
افزایش شهاب الدین احمد خان را که از صفات مذکور هر عظیم
داشت بجهت خالصه نامزد فرمودند و در وسیع مشالیه این خدمت را
دلخواه ان نظام داد و چون خالصات بسیار و دیانت کیشان
بل عنان گرفتاری کم تعرف کم پیدا میشود و در ضبط هر سال را
که متضمن اخراجات فراوان و مشتمل تصرفات مردم بود بر طرف

بسیار از آن

نیسے قرار داد و مجبوراً رسیدہ متغلبانرا از پای انداختہ **نہضت**
موکب مقدس شہنشاہی بہ سنجی قلعہ رنہہبور مالش کردن
 عصیان برشت کہ کلاہ کوشہ استکیار کج نہادہ دماغ شوریدگی
 در سردارند چون تربیت فرمان برداران اطاعت منمش کز نیز
 انقیاد حمیدہ قامت کرم رفتارند بر ذمت اقتدار سلاطین والا
 شکوہ کردہ انتظام عالم کرا جنہاد بستہ اند کز بدترین عبادت
 نشاء تعلق است والمنتہ للہ کہ خاطر ملک ارادی مملکت پراپی
 این دیدن ستودہ را ہموارہ پیش نہاد ہمت جہان کنی دارد
 چنانچہ بمیاس اقبال روزا فردن انحضرت زمان زمان غرضہ
 دلکشی ہندوستان از خوشخاشک مفسدان تہرہ پیشہ خشتاز
 جلوہ مینماید چون قلعہ رفعت اسس جیتور بطوت مفتوح شد
 و سرکن فتنہ برشت فیصلہ عساکر اقبال گشتند توجہ اسخ برتخیر
 قلعہ رنہہبور کہ عدیل دست بر تو انداختہ چون مکر امراہی نصر
 اعتصام بفتح ان تعیین شدہ بودند و ہر مرتبہ امری کہ سبب توفیق
 کار شکر فاشد پیش آید و ہمانا کہ مسبان کار کاہ تقدیر عبثہ
 فتح انرا نہضت موکب مقدس شہنشاہی باز بستہ بودند لاجرم باہام
 حولت میرا این مطلب از جنہد درین ہنگام سعادت ہویدار مطلع ہوید
 انحضرت سر برزد و روزا ذہنسم ڈی ماہ الہی موافق درو شنبہ

غره رجب نهضت بر ایات عالیله به سخی این حصار و الا شکوه انفا قال
و بگفته استمداد ممت از بواطن خلوتیان خطا بر قدس مرور از دار الملک
و هیل روی نمود و در آن اکنه متبرکه استفاضه انوار فرمودند خصوصا
بمقدمه سر نشین صوری و معنوی حضرت جهان نایز جنبت بسیار
متر ف شده معتکفان حوشی ان مکان معید را القدرات حشره
فرمودند و مخپن مجاوران جمیع مراقد و بقاع رفیع را انجمن خست
و میرات امتیاز بخشیدند و دامان امید همی درستان شهر العطا یا
نسیه کمران بار ساختند و در حواله قصبه پالم که در نواحی شهر واقع
طرح شکار فرغ فرموده بهید عشرت پرداختند و در آن عرصه
مورد انواع انبساط کشته داد شکار صورت و معنوی دادند و از انجا
شکار کتان براه دلایت میوات نهضت فرمودند و در شهر اطلال
معادلت کشته سمند نهضت پیش جولا دادند و از قضا یا بی
عبرت بخش آنکه در حد و دفعه لال سوت فیل منسک که از فیلان بامی
حلقه خاصه بود بر فیل شیخ محمد بخاری از روی سستی دوید و ان فیل را
بدردندان خود چنان برداشته که موجب تعجب نظر گیان شد و اثر
زور بسینه ان فیل نامی رسید و بعد از دو روز خست سستی بر لب
ماده فیل او تا سه روز ازین رو کرد اب و دانه و علف نکشت و چند
سعی بیشتر شد میل او کمتر یافتند تا آنکه روز سیوم از فرراط
اندره جدا می مهاجره جان داد و را بطه راهر گاه که در چنین حیوانات

این تاثیر باشد در آدمی خود چه کارها که بظهور نیاید اما که سلسله
 قیاس به آدم صورتان پدید می آید که این کرده را پایه از حجاب
 فرزندت است با حجاب باب معنی را از دیدن ساخته چراغ پوش
 افروخته شد و ساده لوحان مکتب خانه اخلاص لوح تعلیم عقیده
 بدست افتاد و حضرت شانه ها بی بعد از طی منازل در قطع
 مراحل روز از آن سیوم هجرت ماه الهی موافق است شبیه همیشه
 شعبان رحمت ظاهر قلعه رهنه بود را محجم سردقات اقبال حسد
 و این قلعه در میان کوهستان واقع شده و باین تقریب مسکونید
 که همه قلعهها برهنه اند و این جوشن پوشش و نام اصل این قلعه
 نمبورست ورنه نام کوه چله است بلند سر کوه و باین ترکیب
 نام زوزبان شهرت است و این قلعه است در غایت رفعت
 و رسانت که کمند اندیشه بکنگه ارتفاع او نرسید و محقق
 و هم بدیوار تصاعد او کارگر نیفتاده **سایلی** کوه دیدند سر بر
 نه از رنج دست کس در بخت **بر** و دید حصاری که از روز کار
 نکرده بر دروغ فکرت گذار **شر** یاد رو پایه اولین **ندید**
 بکیه حصاری جز این **دوران** ایام رای سر جن نادان
 قلعه دست تسلط درشت و انواع وجود و حمایت استحکام ان
 نمود و مان در انجام ان داده و از تیره رایی آماده جنگ شده مدار

نخوت خود را بران سنگ پاره نهاده بود حضرت شاهنشاهی
روز دیگر از نزول جلال از بیرون تنگی که مضرب خیام اقبال بود
برآمد بامعدودی از مفر بان بساط قدس تماشای کوهستان
توجه فرمودند و بر بالای رن شتافته فراز و شیب قلعه را بچشم
نظاره کرده اند و صورت فتح انزاد را بر اینه خیال در آورده
نطاق همت بر سحران بسند **س** چنین گفت خان رودنا
روان **:** که ای نامور یاد کار جهان **:** بتوفیق نیردان جان
افزین **:** در اندازم این حسن را بزین **:** و بموجب کنتی کنی
بخشیان کارگاه دوره ان کوه را که قلعه بر قلعه ان ساس یافته
سورچل بوجیل بر عساکر تقسیم نموده و درهای اشک محیط داران
دوره را کرده موج خیزی و سیلاب ریزی نمودن گرفت
در آمد و بر آمد اهل قلعه مجدی سینه شد که با در ادراک تنگنای
مجال گذر نمود متحصنان سرگرم توب اندازی شدند بکاملش
بازی گرمی پذیرفت و صواعق قهر بر زمین پشته مخالفان
بختی اشتغال گرفت و از سوراخ ایام محاصره آمدن مهربان
فاسخنان است بدرگاه معیل از سفر حجاز او از شورش باغی
که پیدا کرده بود پله خضت عالی از ولایت کرده که حکومت بخدا
این سفر اختیار کرد و مجتهد زده از راه عراق بقصد نار آمد و از نجابا

در حوالی رتبه‌بورد دولت بساط بوس استغاد یافت در میان
 و دیگر نفایس متعنه نظر اقدس در او رزده و از آنجا که ششم که سینه
 حضرت شایسته همی انت که در برابر گناه کاران خود شریکین می‌باشد
 آثار مروت و فروت بظهور آورده تنفقات کرامی خلعت استوار
 بخشیدند و سرکار لهنو و انجود بجای که او مقر ساخته باز مرتبه
 امارت با و مفوض داشتند **افغانستان چهاردهم الهی از جلوس**
مقدس شایسته همی یعنی سال اردی بهشت از دور دوم
 درین هنگام که رایات اشراق پذیر شایسته همی در محاصره قلعه
 رتبه‌بورد بود که کبیر شکر بهار بلند شد و عطر نوروز عالم را فرو گرفت
 دهن غنچه باز شد و آتش گل شعله‌شان گشت **سه** نوبه‌باری
 جو طبع بر نیایان **تازه تر از دماغ دانایان** **آتش‌شان**
 ز کل حصار چین **تازه جولان سپاه سردگمن** **سینستان**
 ز هر طرف اینونه **طرب انگیز تر از سایه کوه** **لاله در دست چون**
 بدست لوان **رعد در ابر چون بکوه صد امانا** **بادات ز سر زمین**
 صبح کهان **عطر حیدر در دماغ جهان** **از میان شایسته**
 ملک نظر طراوت و تراهمت عالم باطن گرفت و نیز عظم عظیمش
 عالم بعد از هفت ساعت و نه دقیقه از شب جمعیت دویم
 رمضان نهصد و هفتاد و هشتم ششصد و شصت و شش کشف گاه اندک
 و سال چهاردهم که سال اردی بهشت الهی است از دور دوم بخوبی
 و بختیک آغاز شد و نسیم بهار از شکفتگی گل نوید فتح بعالمیان

در داد مرغان جن بر غول نش طفتح نامه اقبال بر خواندند چون بعد از
تعمق دامعان نظر لقیب شد که صعود بر مدارج فتح و عروج و معراج
حضرت خیر بنو سلسل سابطا که سر کوب کردن کشان باشد مکان
پذیر نیست باندیشه اقبال ساس تقاسم خان میر سرد کج نشانی
مبارک ان عمارت مامور شد و راجه تو در مل که حل و عقد وزارت
بود نیز بخته فرید اتمام این امر خطیر محکوم حکم معینی گشت کار پردازان
کارگاه دولت سابطا رفیع تر دیک دره رن بنیاد نهادند
بنیایان چابک دست و خاره تر ایشان سخت بازو و حدادان
و بخاران و سایر عمده و فغله عمارت کمره مت در پیکار نبشند و در
فرصتی بدست یاری همت این و اخلاص همیشه سعادت گزین
کار بسیار پیش رفت و نقشش چهار دست و گریبان شد و ضرب
زنهار ی بزرگ که هر یکی را بر زمین سطح بدولت حفت کاو
هزاره بر تفتیل کشیدن مشکل بود و هر که ام سنگ شصت منی و غول
هفت جوش سیخ مین میخورد در چنین کوهستان زیر شیب و فراز
بان راه هار سیخ که بیج و تاب سخن تعبیر نه پذیرد و همت غالی
حضرت شاهنشاهی که عقد گشای صوری و معنوی است کماران
اینین بازو و حمالان سنگین برده بر بالای کوه با چهره رن که مورچل
پادشاهی بود و محاذی قلعه نگاهدانشند و بموجب حکم معیل افغان
انداختن نمودند و در هر آنجا خسته صدادر کوه چیدن ضحکه صکارا گوشن با نبرد
و در هر تیره خسته و در یوار قلعه میر اقبال و خانهها بگرد میرفت سحرین

از صورت

از صورت انجمن خود حیالات از دماغ برخاست و کرد از دماغ او
 سر برزد ابروی غرور او بخت شد و آتش نپزار او فرو نشینت
 در سنج رمضان که غم فسخ بود بر زبان مقدس شانهت ای می کند
 که اگر اهل قلعه امروز بر زمین بوس نیامدند فردا که عید است قیق ما
 قلعه خواهد بود سورجن از سطوت عظمت دل بر پای داد و توسل
 بقامت مقربان بساط قدس حسته دوده و بهوج را بدرگاه سعید
 فرستاد و اینها بوساطت بعضی از اعیان بارگاه سعید
 زمین بوس کامیاب گشته جبهه خراعت برستان صدق گذار
 در سده عای عفو جرایم پدر کرده التماس سخن درگاه نمودند از اینجا
 که محیط بخشش شانهت ای همواره در جوش است گوش امید ایشان
 بجوهر مکارم کران شد و خلعت عفو پوشیده کامیاب امان بشین
 ستافتند و از غرایب امر که در آن روز بظهور آمدنت که چون
 سپران سورجن را خلعت پوشانند از پرده سرای بادشایه
 بادشاهی بیرون آوردند یکی از راجه پیمان خون گرفته که همراه آنها
 بوجو خیال صمیمه سودای ذراته در شد بانذیشه باطل چنان در رفت
 که مگر سپران سورجن را حکم گرفتن نفاذ یافته است از هو خواهی
 بشورش در آمدن در مقام کشیدن سپید شد بیاید مسکر اول نوکر
 راجه بکونت در آن نزدیکی بوجو در مقام منع و نصیحت شدن اصل
 شمشیر باحواله کردن سره مرد از جا نرفت و بموجبت در آمدن کار

سهیل است استنای یکدیگریم ازین شورش کبذ غلط دانسته
کج رفته ان عربن کار در نیمه شب باو مقید شدن بجانب هر لجان باد
دوید و پورغل بسرکانه سخاوت را شمشیر سازد و یکدیگر را
نیز زخم سخت و شیخ بهارالدین مجذوب بدو این را که در آن محراب
از نظر کین جمال اقدس بود بر خم شمشیر جوینم کرد درین اثنا
یک از نوکران مظفرخان رسید او از آنم گذرانند حضرت شانه را
سودج این قیفه موجب نبشید بسرران سورجن اگر چه تقصیرند این
معاتب شدند اما لختی در بار کران کران محالست فرود شدند و همانرا
مشمول عواطف شانه شده شهب و مسودش پدرباز کشند و به
بشارت اقبال کوشش بوشش او را شاه راه قوافل سرور ساختند
سورجن حوصله خواہش خود فراخ دید برای آنکه کران با غرت کرد
معروض داشت که اگر یک از خاصان بساط قرب دست اطمینان
بر فرق عبودیت من نهاده مراد دولت گستاخوس سر بلند سازد
و کلاه گوشه سعادت مراد حقیض عدلت با وج غرت رسانند
موجب افتخار روزگار من نخواهد بود حضرت شانه ہی تطایر عواطف
ذاتی فرمود ملتوس را بموقف قبول بلند می کشیدند و حسن قلنجیان
با میخدمت مامور ساختند حسین قلنجیان چون نزدیک نقلیم رسید
سورجن باستقبال شانه در یافت و باین اداب بجانب خود برود
لوازم اکرام بجادورد و بالتفات شانهت ابراستمالت یافته

روز ماه دوازدهم فروردین ماه الهی موافق ^{سوم} شنبه ^{سوم} شوال
 از قلعه بر این ناصیه نیاز باستان معین آورد و پیشکش کبران
 با کلید نای قلعه که از زرد سیم ساخته بود مشار در گاه معین تخت
 و مشمول جلال الطاف شاهنشاهی شده در چهار روز و دهان
 در آمد و بوسیله خاصان بساط غزت التماس نمود که سه روز
 در قلعه بوده بنه و بار خوب بر آورد نگاه چهار را بملازمان در گاه
 سپرده بسامان و سرانجام لایق تارک امید بر راه دار الخلافه
 گذارند اورا ^۴ اسمع رضا مقرون ساختند و با انواع تفقدات درین
 دوازده روزی او را گران ساخته لب برید عادتش قلعه در آمد تا
 اموال در حال منتسبان خود را بیرون کشیدن قلعه را با بنابر ما
 و جمیع آلات و ادوات قلعه داری مهتر خان که از خاصان عتیبه
 عبودیت است و در سلک امرای عظام نظام در در سپردن
 چنین قلعه سپهر ارتفاع که فرمان رویان و الا شکوه را باستاد
 ریام مشهور شد بود و سلطان علاء الدین کیسای ^{عظیم} شفقت
 بنقد میر ساینه دست تصرف بران یافت حضرت شاهنشاهی
 تا سید اقبال در عرض یکجاه مفضوح شد روز دیگران حضرت
 سوار حاکم بران قلعه تقاعد فرموده بجهت اقبال سایه کشیدند
 و غلغل الله اکبر در ان کوه فلک شکوه سجدند نوزی مبارک است
 از مقدسان عالم علوی بلند شد **ر** در هر طرف که چشم کشایی

در این تاریخ نیز زندان او را از مملکت
 متصرف شدند اکثر شبها در زندان او راه
 ۳

۴

وز هر طرف که کوشش نهی مژده طفره چون بدست یاری اقبال
از تفاع علم فتح و درایت ظفر باوج عیوق رسید و در نظام مهات
قلعه رهنما سوره انشاق انحدود بر طبق مراد صورت لبت موجب
حکم کتبه مطاع خولعه جهان و مظرف خان بار دوی بزرگ از راه
روانه مستقر خلافت شدند و حضرت شانهش همی خود بدو
واقبال با خاصان رکاب قدس روی توجه بخله اجمیر زیارت
روضه منون فیض بخش معینه آورده اند و هر روز بنشاط شکار
پیداخته نهضت میفرمودند تا عرصه دلکشی این شهر مبارک
بمیاسن نزول جلال مورد وفور برکات شد و آنحضرت با داب
انک زیارت مرقد مقدس نموده استفاضه انوار فرمودند
و نقود کرامی در دران احتیاج مجاوران ان نقلجه شریفه
و همچنین تا کیهفته که موکیب میل دران دارالکرامت بود هر روز
زیارت و استمداد همت توجه می نمودند و در زیاب و ریاب
غایت تعظیم و اکرام تقدیم میسازیدند بعد از ادای مراسم
زیارت و لوازم داد و بخشش عنان مراجعت بسیمت دارالاحلام
تا فرستند چون عرصه قصبه ابرهه صراط انوار جلال شد در راه میگویند
که از قصبه موطن مسکن او بعد بقدم اخلاص پیش آمدن بقواعد
صیانت برداشت و بجای ایل پیشکش سر بلند سعادت گشت

و موکب معین از آن منزل کوچ بکوچ بهنفت اقبال فرمود در
 اثنای راه خبر بدو کردن در بارخان جهان گذارند **اصحاب**
 رسید در هنگام توجه بصوب حمیرا شدند از بیماری رخصت در الحاقه
 گرفته بود بسبب نوشتن آسمان در آن مهر اقبال در گذشت و از آنجا که پان
 اقدس آنحضرت معدن مروت و مردی درشت و فطرت اشرف بقدر
 مراتب اخلاص مجبول این ساخته بغایت اندوکیدن شد مذکور خاطر
 کران آمد و چنانچه در عالم تجرد و تقود و صبر و سکون در امثال این امور
 شایسته است بچنین ناسکیبایی و پلاری در عالم تعلق پسندیده
 انگاه از چنین بادشاه بسیار مخلص هر آنکه این معنی رنگ ز **اصحاب**
 دان مخلص و فکیش تزدیک بیای سنگ بادشاهی که سابقا
 کنیزی بر سران بنایافته بود بموجب وصیتش مدفون شد و فرزند آن
 مشمول عواطف شاهنشاهی گشته از دسجانه این شهنته مخلص
 اخلاص و است را بقرون و دهو بر سرند دولت و اقبال درشته عبار
 طلال بر امون صنمیه همیشه بهار او نگذارد **خدا یا تا مراد است آسمانرا**
 مکن زمین بادشاه خایه جهانرا **فکرحون فاش زیرین باد**
 کلید عالمش در استین باد **و بالجمله بعد از طی منازل و قطع مراحل**
 روزی و یکم اردی بهشت ماه الهی موافق چهارشنبه بیت چهارم
 سردار الحاقه لاکر غلال جلال گسترند و در مرکز آن شهر در یکایه محل
 که بخیرد اساس بمجاها مت بلند سر نعلک شید و ارکانش نمند سی

حکم معین مخصوص البنا کشته بود نزد اقبال فرمودند و ابواب
 معدلت و مکرمت بر عالمیان کشود هجرت اربابی کشته شد **سنج قلعہ**
کالنجریه سیاری اولیای دولت قاهران نسیم نصرت که از
 مهیب اقبال دزدیدن کیر دکلهای بس تین مراد در نسیم آمد و
 اعضاء فتح با شمار افضال کران بار شود و روز و ورق عشرت کامیاب
 کرد در چهار رکن دولت منادی کنند و از شش جهت اقبال
 نوید منادی رسانند و صدق این معنی آنکه در روزی دوم مراد
 ماه الهی موافق شنبه بر نهم صفر نصد و هفتاد و هفت مهینان
 اقبال نوید فتح قلعہ کالنجریه با جماع اجلال ساینند و آن قلعہ الیت بر کوه
 اساس یافته در رفعت و متانت بنید حصار سپهر منسک **ه**
 راه جوید اجابت از پان **ه** بر فرزش اگر کنند **ه** تا بالا
 ز رفعتش بنید **ه** همه مرزش از بس **ه** در آن قلعہ را محمد دایه
 ولایت تبه تصرف بود در ایام ادبار افغانان از فتح خان بر خوانده
 بهادر خان بنقدی کرانند بدست آورده در تحت تملک دست خود
 درینولا که افواج ظفر لوابه سنج قلعہ رهنه بنور نهضت سفر بود فرمان کتبی مطاع
 بنام مجنون خان قاشل و شاه خان جلایر و دیگر امر انصبت مشرق
 جاگیر دار بودند رفعت نفاذ یافت که بستظهار اقبال جهان کتبی
 شهنش ہی بهمت عالی و خاطر خورسند **سنج قلعہ** کالنجریه نمایند
 اربابی است بودند امثال **سنج قلعہ** بنام تمام خط قلعہ را محاصره کردند از آن زمان

چنانچه هیچ یک سر از قلعه بیرون نمیتوانست کرد چون طرطنخ
 قلعه حقیق در مهبسورد در گوش کردن کثرت افاق مجید بود هر که درین دور
 بتوتیای هوش قدری بنیای درشت بغیر از آنکه سر استیکار بر زمین
 اطاعت نهند گزیر نمود راجه را چندانکه بر تو از جوهر شعور داشت
 موکب مقدس مستقر خلافت شنید امان طلبید و قلعه را ببل زمان عتبه
 اقبال سپرد و مکالید قلعه را با جلال پیشکش مصحوب و کلای معتقد بستان
 سعید ارسال داشته ادب مبارکباد فتوحات غالیه که تبارک ازین
 غیب روی نمود تقدیر ساینه درین دور اندیشه و پیش بینی او موقوف استخوان
 بیوت و کلای راجه شمول لطف گشته و حکومت و حرارت ان قلعه
 بجنون خان قاقشال مقرر شد و بمیان اقبال شاهنشاهی اینچین قلعه
 که عقاب اندیشه فرمان روایان پیش هرگز بر فرزند کنک غلوا و سر نشسته
 نیر و پیکار سخن اولیای دولت شد و از سوار آنکه رسول راجه بیگ که
 در اقصای هندوستان به نزدیکی ولایت بسار است زمین کوس درگاه
 والا سر بلند شد و انواع اخلاص مندی از انرا بموقف عرض مقدس شاهنشاهی
 رسانید این راجه بحال ملک در میان زمینداران آن ناحیت علم
 نفوذ فرشته و بواسطه آنکه وقته از تجرد نژادان عالم انفراد بیگ
 از رفقه جوکیان سعادت یافته است در سالیگیار بلباس ان کرده
 در امل در احترام این طبقه اهتمام میکنند این راجه در عالم مثال شکوه

صوری و معنوی حضرت شانهش ای را مشاهاه نموده در سلسله مخلصان
و معتقدان در امله از س فران احوال کرامی بر سید و هموار نمودن مقام
ان بودی که نفایس اسباب ان دیار و خلاصه اموال خویش را بدرگاه
سید فرستاده عرض عقیدت نماید لیکن بواسطه بعد مسافت و توسط
جزایر و جبال و سنگ راه شدن مدعیان در اعداد و این امنیت ندارد
و کی از مردم او این سفردور را که در میان دشمنان بر راه از راه رود اختیار
نکردی درینولا وزیر را چه او از دست بخی و پارتیغی بهین موهوم خویش
انچند مدت استگفل شد که اگر چه سامان و سر انجام اسباب و اموال قطع
این راه بالفعل صورت نمی یابد اما مجربانه همت درین کاری گام
و تبکا پوی هر چه تمامتر خود را بنظر حقیقت اساس شانهش ای رساند
اسباب سعادت جاوید سر انجام میدهد چون وزیر را چه پیش بدر راه
غریز بود خصت غرمت نمیداند آخر کار خواهی نا خواهی ان سعادت مند
بهنر از کونه خصت گرفت موجه شد را چه گفت اگر چه بهترین مشاع
عالم که از خلاص حقیقت است برادر گاه میرساند لیکن ادا حق نشد
تعلق ناگزیر است و اگر تمام جواهر و اموال را بدان در گاه بر بندگی نماید
و چه قدر داشته باشد خصوصاً آنچه تو درین صورت تحفه توانی برداشتی
و از مهالک و خطرات بق محفوظ ماند چه مقدار خواهد بود لیکن پیش از آنکه
ساخته همای سبب ازین دیار که طلسمات و سحر جات کار بر درازیا
کرده اند را با انجام رسانیده اند اگر چه بخت هر موعود یافته نذال و خاصیت

ادانت که هرگاه او را با کسی ساس نمایند رفع شو این نادره وقت را
 بتو می سپارم که در خوف عصا مخفی کرده همراه می بری تا وسیله پاک کردن
 کردوان ای دلچسب گذار بان ز راه آمد و مدت ها دور زورب طغرث
 می ایستد در راه عرض نمی یافت تا آنکه بوسیله راجه بپیر حقیقت او عرض
 اقدس رسید و آن مسکین فواز غریب پرور او را طلب داشته کامر و راست
 داد و بعد از زمین بوس عبودیت و عرض اخلاص خود آن تحفه را بنظر
 اقدس در آورد و محفوف غاطفت گشت بعد از آن رخصت گرفته
 متوجه موطن شد و آن کاردار امر و در جزیره عامه موجود است و با
 از زبان اقدس حضرت شانهش همی شنیدم که میفرمودند از دولت
 متجا دزدند که کارشان بگردن افتاده بود بسبب اس این کار دیت
 یافتند و مبدع جهان را چنین قدرت کامله خویش را بارقه ظهور
 بخشید که راکه نیت والا و همت عالی باشد ازین جهان بخش جهان
 ازین از رویی که در باطن فیض ما اثر او نرسد در کنار دولت او نهند
 چه جای دولت که خواهان باشد و نادانند که چگونه ان مراد را بر دست
 باین بزرگ صورت معنی روزی گردانند چنانچه وجود سعادت کرمی
 که کشنده یا کیتی ارا همواره به نعمت نیاز مندی از درگاه الهی دریونو سنمید
 و درین سال ان فرخنده امنیت بظهور آمد و خدو جهان و جهانیان
 کامیاب خرمی و شاد کامی شد و ولادت سعادت بر تو دریس
 جهان افروز برج دولت و اقبال کو هر شب تاب درج عظمت و احوال

شاهزاده عالمیان سلطان سلیم خدا بوجہان نگار در صورت
 بر از آن معنی چون نشا و ظاهر و باطن را کام و آگشت برایش استیک
 خطاب خود که در ملک تعلق از آن کنیز نباشد جو یا فرزند
 از بیخ نوع شد هر چند پیشتر حجت و جوی نمود کمتر یافت متشران
 عالم باطن و مخبران جهان ظاهر هر کدام بزبان خاص در وقت
 مخصوص آگاه گردانیدند این چنین شیخ که نیز باری ان خلاصه مکتوبات
 را از روز خود پدید باید آورد و بتکا بوی همت از ریزد جان بخش
 را از فرزندی التماس کرد تا هم رموز دان بزم مقدس شاهنشاهی
 کشته خطاب تطاب را در خور باشد و هم در یای فیض اینزد
 که از چندین هزار آرد و از تربیت یافته نظر قدسیه الهی بذات
 اقدس بادشاهی رسید است سردر ملک مکون نهند و این
 سلال افضل چشمه چشمه و جدول جدول همواره روان باشد
 و طبقات نام در خور استعداد خود از مواد فواید صوری و معنوی
 بهر مند کشته در عادت و عبادت سرگرم باشد بادشاه
 خدا پرست که از ایند جز او مسالت ننمودی در مقام خواش این عطیه
 دالاشد و او در اینر کر که ناخورسته ملک صورت و معنی کرام و توفیق
 و آنچه در حوصله روزگار کنجد باین کیتا بنده خود بخشید است در انای دورین
 دانند که چنین یکانه جهان اگر از آن همه در مهربان خود طلبد چگونه
 گوهر و الا که نعمت خواهد فرمود در اندک زمانه دلائل حصول ان مقصد
 ملیند بظهور آمد و از آنجا که بشنیم که میر این شاهنشاه حقایق پناه است

با وجه کنجوری خزاین پادشاهی معرفت انیزدی که از درویشان
 و تجرد گزینیان و خداشناسان که دست از همه باز درشته عمل مریضی
 الهی را در نکلوش نفس خود دانسته در ریاضات و مجاهدات اهتمام
 دارند استمداد میفرمایند و لوازم نیاز مندی که از بزرگان کوه پست
 کرامی بجا آورده همچون عمار الوذ صحرا می طلب گشته به کامه افاضه در
 راکرم دارند و لاجون انوار خداشناسی و انیز دستری در ریاضت
 و حقیقت درزی شیخ سلیم در قصبه سیکری که از مقدم شاهنشاهی
 دار الخلافه گشته مسی بفتح پور است می تافت و بوسید سید
 بخاری و حکیم عین الملک جمعی از مقربان سریر خلافت که راه سخن در
 مباح اقبال رسید بود در ای جهان آرای بران قرار گرفت که مطع
 نیز اقبال را با بعضی از منسوبان سردقات عصمت در فتح پور برده
 در قرب جوار شیخ ارامش دهند و در آن فضای رفیع محل پادشاهی
 اسس عالی یابد تا شیخ بزرگوار نیز نامت بسته و حصول این دولت
 عظمی متوجه مبدای فیاض شود و برکات قرب جوار او در ظهور این
 مطلب معین گردد نیز چون حضرت و اهدب العطا یا حلد الاوه مشیر
 ازین شهر یار دادگر را فرزند می چند عنایت کرده هزاران حکمت
 یکی از ان قدر دانی و افزون شوق در تحصیل ان کوه پست به باشد
 بر گرفته بعد و عوام اهتت انرا بر مکان انداخته حرف سر نمی و نه

میگردان پیشوای ملک صوری و معنوی خواست که تغییر مقام
 و تبدیل مکان هر خموشی بر اثر خایان هنگامه عام نهاده اید نیاید
 اندیشه ایشان بخش حق اسس خیاخچه بخاطر اقدس ملک یافته بود
 تحقیق پذیرفت و مموله از خدای بسیار بخش خود امیدوار بوده
 انتظار مقدم دولت افزایی آن کوهر مکتبی خلافت می بردند
 تا آنکه در دربار الخلافت فتح پور بطالع مبت و چهار در حبه نیا
 بعد از گذشتن هفت کهری از روز رش نهم شهر پوره الهی
 این سال فرخنده موافق غره ماه اسال یک هزار و نهصد و هشتاد
 و بی مطابق یازدهم ماه نصد و سی هشت قدمیز در در
 مصادق روز دین مبت و چهارم شهر پوره ماه سال چهارده و
 نود و یک جلای و موافق سه نصد و هفتاد و هفت هلالی که روز
 بخت افروز و غر غزای دولت و اقبال بود ساعتی سعادت
 اندوز کوهر مکتبی خلافت از نمانجا صد ف ل طول ساحل و جو
 قدم نهاد و اختر سعادت از افق اقبال طالع نمود **س** بیاع مجید
 سعای کل نشاط سگفت **س** نمان دولت و دین را بری پدید آمد
 سنه میان اقبال و بشر ان فرخ فال این نوید دولت افزار ادر
 در در الخلافت اگر مباح غر جل رساید روز کار صدای نشاط
 زرد و لغمه نبط در مغز زانه **س** جمید **س** دوران نشاط محلات
 نشاطی بنسخت و شیشه بر خاست **س** بز می ز بنامی عمر خوشتر **س**

۹۷۷

ساقی ز حریف جرمه کش تر: **سبند** بروز کار این **سبند**
 بهار این **کگل** سرزد و بوستان برافروخت **شمع** **امرو**
 برافروخت **شد** بخت چون مغز عقل **شمار** برفاست جهان
 بخت **بیدار** جنبید صبا بگل فشانی **برفاست** زمین با سمانی
 شاه **امرو** **ستان** **ثبت** در نرم نقل و جام **ثبت** **هم**
 با سمان **بفیند** **هم** ناصیه کرد بر زمین **بند** **درد** **اصلا** **کار**
 بر خواند جهان **بهمیاری** **ساقی** **سرا** **کنه** **کنشاد** **کنجور** **سرخ** **کنشاد**
از بس فشاند بر جهان **درد** شد در آن حبیب اسمان **بر** از جمله **شکر**
 این نعمت **ابد** **میونند** که در روز **نهیت** **نظهور** **امدان** بود که **جمع** **زند** **انسان**
ممالک **که** **که** **جلال** **جرایم** **حسین** **ابدی** **مشحون** **قلاع** **بودند** **برات**
 از سلاسل **قیود** **یافتند** **عشرت** **اروز** **باز** **رد** **دیکر** **پدید** **آمد** **اقبال**
چشم **و** **جراخ** **تازه** **بر** **افروخت** **دانش** **بزرگ** **انت** **که** **باطیقات**
و **طوالف** **عالم** **در** **خوشم** **و** **در** **یافت** **هر** **کس** **سلوک** **و** **واقع** **شوق** **تا** **عالم**
بخطام **اید** **و** **بلاغت** **که** **را** **عایت** **مقتضای** **حال** **مخاطب** **است** **طیور**
و **هر** **که** **بستایز** **نامها** **اکا** **هی** **یافته** **میداند** **که** **پشته** **باعث** **شورش**
جهان **ان** **بوده** **است** **که** **فرمان** **روایان** **عالم** **و** **بزرگان** **روزگار** **انداز**
دانش **مخاطب** **را** **فرمود** **کده** **فر** **خو** **عقل** **و** **در** **پن** **خود** **با** **جمهور** **عالم** **سلوک**
فرموده **اند** **و** **عامه** **از** **نتایج** **عقل** **بزرگان** **این** **بزرگ** **نشان** **خبرین** **ندار** **سید**
و **الحق** **ان** **بدایع** **را** **کس** **کتر** **می** **در** **یابد** **و** **از** **ین** **جهت** **دز** **نگال** **و** **بال** **امیر** **قادر**

ولد المنته که حضرت شاهنشاهی محض تائید الهی در هجوم کوبنده
ظاهر پست بود بیدرقه توقیق از یارب مقتضای دانش خدا داد
زفته با هر طایفه مل با هر فردی در خور دریافت او داد سخن داده
سب طایمی ارا نیند چنانچه بر تیز نمان هر طبقه اشتباه میشود چون گویم
بلکه یقین انکروه میگرد که خسرو جهانرا جز این دریافتی و معرفتی نیست
ولهدا درین دالا که ایند متعال چنین عطیه دالا که امت فرمودند با سستی
سرعت هر چه تمامتر زفته بانوار دیدار فیض بخش ان مولود مسعودی
پندیرای نور انبیت فطری که ودیعت نهاده دست غیبت کردید
لیکن چون عموم خلایق این دیدار را سببی است قدیم که هر گاه ایند
جان بخش بعد از تمادی ارشطام فرزندی سعادت بودند که است
فرماید او را دیر تر بنظر گرامی پذیرند رگوار می آید انحضرت اندر زه
در یافت عامه را منظور داشته در توجه بقیع پور توقف فرمودند
وان نوباده چمن قبائل ادران مولد شریف داشته بزرگان با عقل
دو حصد را بسر بر اهی مهمات ان عاقبت محمود گذاشته و مناسب
معنوی و صوری این کوه بالایی بحر سعادت را سلیم سلطان نام
نهادند امید که سلامت صوری و معنوی در کنف حضور شرف شاهنشاهی
یافته در رضامندی حضرت که نشان خشنودی الهی است کامیابند
دیگر بر کائنات قدسی شاهنشاهی به پیری صورت معنوی رسیدن در بهار

دولت سرسبز و شاداب شوند و بموجب بشارت عالی اختر
 شناسان حکمت کزین ودانایان صناعت منجم قوی ابایی علوی
 و مواد امهات سفلی بروجه احتیاط ارتباط داده از آنچه طلوع بجایو
 بموقف عرض مقدس ساینند و چون در میان بنجان یونان
 و هندوستان بقدر اختلافی در اصول و فروع نجوم واقع است
 بهر هرش ز آنچه سعادت استخراج را رقم زده کلک سخن ارامی
 اگر وقت وفا کند در روز کار مهلت دهد و خاطر بنجان گرم نشاء
 تعلق باشد بفرمان مقدس شاهنشاهی بقوت دریافت خود
 از سر نو استخراج ز آنچه مذکور نموده بموجب قوانین یونانیا دهند
 احکام این دیباچه سعادت را سال بسال مرقوم سازد تا دستوار
 العمل ز آنچه نویسن روز کار شود اکنون که بعض وقت در ای
 فطرت که خدمت حضرت شاهنشاهی است با آنکه شبان روز
 اوقات خود مهران دارد چنانچه دل میخواهد نمیتواند برداخت
 کجا فرصت است که مبحث غل دیگر بردارد و چون ز آنچه
 مولانا چاند منجم موافق موافق قوانین یونانی
 استخراج نموده است اعتماد راستا بسته تر بود
 او را پیشتر ایراد نمود ۱۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱۱

زايچہ طالع مسعود بطور اہل يونان

عقرب	ميزان	زحل	راس شمس سنبه عطارد زہرہ
قوس			مرنج سرطان
جدی			السعادة جوزا قمر نور ملاح قمر
دلو	حاصل	دس	حوت العسا

زايچہ طالع مسعود بروش اہل ہند

عقرب	ميزان	زحل	راس شمس سنبه عطارد اسد
قوس مستري			زہرہ مرنج سرطان
جدی			جوزا نور
دلو	عمل قمر	دس	حوت

مجلس ویراسهای چارمین دان نمودن :: موکب ویراسک راج اند نیز در
 نیر بهج و جوهی کو هر دریا جود :: از هوایی روح دلهات بسیار جان
 بادش هاسک لولویی لغزین درده ام :: پدیر از کان کرامی باز جوی و کوشار
 کس نازد هر پیه زین به اگر در کیمی :: هر که دارد کو بیا چیزیکه درود کو بسیار
 مصرع اول زوی سال صلبوس شاه :: از حرم مولود نور دین عالم برار
 تا بود باقی حساب روزهای ماه و سال :: وان حساب از سال و ماه و روز در دان
 شاه پاینده باد و باقی ان شهرده ام :: روزهای حساب سالهای پشمار

در سوزن بهجت افزای توجیه فرمودن حضرت شهنشاهی لشکار چیتیه است
 کیت خدیو مومنان در مدارج مختلف و مشرب متنوع اگر چه لفظا هر سرت
 پیرایه خاطر اقدس خود می باشند لیکن باطن به پرستش از در اسباب
 سرانجام میفمایند هم عیار جوهر مردم گرفته میشود و هم خفایای با بی
 ملک منشف میکند و جهت این نیت شکار را وسیله خندین شناس
 ساخته بعد از حقیقت استغال میفمایند از آنجمله لشکار چیتیه همیشه
 اقدس توجیه دارد و جهت حید کردن او دیها تر متب یافت و روش
 چنان بود که چون خبر افتاد ان چیتیه در اردوی می رسید بر کلکون باد
 سرعت سوار شدن بان سر منزل شوق می رسیدند و بانین مناسب
 چیتیه را از ان منعک بر آورده بجا هر ان این فن می سپردند در نیولا
 درین ولا به بطابوس بارگاه والا خبر رسانیدند او در پی در صدد کواپار است چیتیه پز

بران افتاده است روز اور فرود غن اذر ماه الهی موافق روز
 یکشنبه چهارم جمادی الاخر بر سمن دولت سوار شده تا کوه البار
 غنان توجه باز نکشیدند و بر سر راه اودی رفته خف نفس این حقیقت
 را سینه بیرون آوردند و هم درین بولا خبر رسید که در حرم سرای
 مقدس دختر دلال که خجسته اختر روز را مر داد هفتم اذر ماه الهی
 موافق یکشنبه یازدهم جمادی الاخر از بارگاه کون ترمهت سرا
 ظهور آمد نام آن خجسته ورود را خانم نهاده سترها و شادریا
 فرمودند امید که اثار سعادت او روز افزون باشد و موجب
 عمر و دولت خدیو عالم گردد و بعد از چند روزی که در نبط شکار فرموده
 ناطق پیری خاص و عام شدند در این معاودت مستقر سلطنت
 افزای شدند چون موکب مقدس بجایه در الحلافه اگر رسید بعض
 اقدس رسانیده که دیو سلطان سپرد بارخان که چون دیو بود
 بخون نریزید و فتنه انگیزی انگشت نماند و همواره مورد شرافت
 و فخر گشته بوضیحت و نادیب صلاح پذیر نمی شد در حد و قیر
 پذیر خود که مقرابات علی بن موسی و مکمل در کین نشسته اندیش
 تپاه در سردار بموجب حکم مطاع در همان نواحی گرفتار ساخته
 بکمال پیوار سپردند و او بعد م خانه مشتافت و عالیان از شر او
 نجات یافتند و ساعت سعود در الحلافه اگر مورد تزل مقدس
 گشت و او از کوه ای جهان صورت دین براد و نرس اشغال فرموده لازم

جهانناز و اداب جهانداري اهتمام فرمودند **توجه فرمودند**
حضرت شاهنشاهی پیاده از دار الخلافه اجمیر و کامیاب شدن
ان شهسوار عرصه اقبال مطلب صوری و معنوی

چون سعادت شاهنشاهی استمداد همت از بزرگداشت در آن هنگام
که جو یای فرزند ارجمند بودند معامله با اینر خود رفته بود که چون است
محصل انجامد از ابواب شکر علی که نفس مقدس متعلق شود آن بوده باشد
که از دار الخلافه اگر پیاده زیارت روضه متبرکه خواججه معین الدین
چشیت که از مقربان درگاه الهی اندر رفته لوازم طاعت از وی
تقدیم رسانید و مقرر بود در رجب که ماه عرس کریمی ایشان است
این مینت از مکان قوت بفعول اید و چون انجان که هر شب
درج خلافت بر سائل میداد ایفای نذر از شرطی کذاریست
و وفا یعهد از لوازم سپاس داری شناخته در روز ابان هم همین
ماه الهی موافق در جمعه دوازدهم ماه شعبان از دار الخلافه از
پیاده قدم در وادی حله پهای و بیابان نوردی نهادند و بادیه
مشوق را روزی ده دوازده کرده کم و زیاده قطع میفرمودند بقبض
منازل قدسیه شاهنشاهی باین تنسیق و ترتیب بود از دار الخلافه اگر
که کوچ را بای اقبال شد در ساحت موضع منداگر نرد از جلال فرمودند
دوازدهم بفتح پور اتفاق منزل فتاد و از آنجا از خانوه گذشته نزدیکی

به بگونه مضرب جنایم اقبال گشت و از اینجا بمنزل کرده نزل
 ریات دولت شد و از اینجا بقصیه ب در و در موبک جلال روی
 و از اینجا بمنزل توده فرود آمدند و از اینجا موضع کلا و پلا محل اردوی معیلا
 گشت و از اینجا کبها تریدی اتفاق تزل افتاد و از اینجا بدرا آمدند
 و از اینجا از منس محل گذشته نزدیک بهول محل مهدی ریاست
 اجلال شد و از اینجا ساکنان نیز مورد جنایم نظر از تمام شدن نزدیک
 تزل دولت شد و از اینجا موضع جهاک نزدیک مغز باد عساکر اقبال
 فیروزی ماشر اسایش کزین و از اینجا موضع کجیل و رود موبک اقبال
 گشت و از اینجا بمقعه قدسیه خواجه که در جمیر واقع است توجه
 فرموده هم از کرد راه بمرقه منور رسیدند و چنین اخص این
 سرزمین آسمان رفعت رسانید استمداد صمت فرمودند
 و روزی چند در آن مقام کرامت شریف اوقات را بعبادت
 و مبرات معمور داشته بعضی بلفیط و اتباه مقترن بودند و در
 عاکفان زوایای مرقه اطهر الصلوات و ادوات مینمند
 میکردند و چون همون در اوقات تقسیم نذورات که مبلغ
 و از بود جمع که دعوی فرزندی خواجه داشتند و عمده تولیت
 بایشان مقفوض بود و ریاست این طالیف شیخ حسین داشت
 تمام زبای نذر را متصرف میکشید میان او و مجاوران آن رفیع

مقام مناقشه و نزاع هر چه سید و سبجیان شد که مستخرج
فرز را که متصدی تولیت روضه و اوقات بودند و در دعوی
فرزندی تکذیب کردند و این گفت و شنید مدتی در میان بود
و آنحضرت خاطر اشرف را بر تحقیق حق استکشاف احوال نفس
الامر کماشته نقاب و عدولان بران داشتند که از قرار واقع
تحقیق نموده بعضی اشرف ساینده بعد از بیرون بسیار ظاهر شد
که دعوی فرزندی اصل نداشت بنا بران تولیت آن محل مقدس
بشیخ محمد بخاری که از اکابر سادات بند وستان بدانش
و عقیدت ممتاز بود تفویض فرمودند و در تنسیق مناسط فقه
متبرک و ترویج مآثر مراعات ایند و رونده اهتمام تمام فرمودند
و عمارت عالی بنا از مسجد و خانقاه در آن حواشی طرح انداخته
اساس عبادت نهادند و بالجملة بعد از فراغ خاطر از مستور عا
ند و در قدم در سالک مراجعت نهادن بغرم طواف مرقد اولیا
و پیروی از این نهضت افزا شدند و عنان توجیه بصیران الملک
معطوف گردانیدند و در سفندارند ماه الی موافق رمضان
این سال ظاهر در پی محنیم سردقات اردوی عالی گردید
و چند روز در آن خطه دلکش زیارت اولیا و در دوشغال
فرموده مسرت پیرانی خاطر خویش و بیکانه شدند **انفار سال**

پانزدهم آبی از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال خورداد
 اردوردوم درین هنگام فیض ارتسام که موکب قدس شاهنشاهی
 در عرصه دبیله استفاضه انوار غیبی و استاره فیوض سماوی می نمود
 بهار جان پرورد رسید و نوروز فیض کثره برده از هر چه برانداز
 اعتدال هوا روح تازه بکالبد خاک دردمید قوت نامه نورسیدگان
 عالم نباتات را بهالش در آورد باد صبحگاهی چون دم روشن
 هدایت اشتر بکنه کاشی دلها جنبید ابر بهاری چون سینه دریا دلا
 والا که به شرح فیض علوی عبار ساحت جانها فرو نشاند کدم
 کل بسکفت و چه مرغ ناکه کشید که جان بحسب دوید و نظر بگوش آمد
 اسپرنت مرغم که در نظاره کل دی زهوش برفت و دم بگوش آمد
 معاشران چمن را چه جای پیوسته که با هزار زبان وقت در خوش آمد
 و بانوار سعادت بعد از انقضای دو ساعت و بیست و دقیقه
 از روز شنبه سیوم شوال نهصد و هفتاد و هفتم سلطان جهان
 خا و ظل تحویل بر برج حمل انداخت و سال پانزدهم آبی از سبدا
 جلوس شاهنشاهی که سال خورداد است اردوردوم آغاز شد و اقبال
 روز بازار و دیگر تباذیر نمودار گشت و درین عنفوان بهار بحسب تقدیم
 حق گذاری و ادای سپاس داری بفرج و نظاره منازل و مسایر
 که در سواف از منته اسس نموده فرمانروایان خیر اندیش است

توجه فرموده عبرت پذیر گشتند و برخاک سینان ان اطلال زرشانی
کردند و از انجا زیارت مرقد معطر حضرت جهانباز حنبت اشیا
که قبده گاه ارواح و استیاج پاکان است عنان توجه تافه استغافه
انوار ملک و ملکوت نمودند و از همان قببات انروی ارجح لاله گاه
موکب عیال شد و چندین مرتبه در ان راه نشاء برای درنتاب
شکار راه فرمودند و بنبران شوق و رنبت ط قطع منازل میشد
تا آنکه روز باد بسمت هجوم اردوی هشت ماه الهی موافق روز
بسمت هشتم ذی قعدة در ان خلافت کرده مورد سر اقبال گشت
و رهل شده بطلال دولت با طعشت گسترند و در مفتوح این
سال فرخنده انار شجاعت خان که در اعظم امر البشرفی قرب
اختصاص درشت و سایر دولت اینجته داعیه ضیافت شانت
نمود و باین طریق طلبکار این زیر یک شد پایه اعتبار خود فرود
چون ارمیت او بمساع اجلال رسید از انجا که بنده نوازی و
کام بخشنه سیمه علیه شانت بهی است قبول سول فرموده در زمان
مسعود مترل او را مطرح انوار ساختند و او سجدات اخلاص تقدیم
رسانید در ادب انجن از انبی نهایت اهتمام نمود و از فرط عقبت
و اخلاص شین دلپذیر تر تمیداد و انحضرت یک شب و یکروز در ان مجلس
بهار این بعیش و عشرت صوری و معنوی کام گستان بودند و شش

و نوازش پر خستند ولادت سعادت افزای در سبط عقد
 دولت در رابطه سلک اقبال شاهزاده شاه مراد از راجا که
 ابایی علوی در مهات سفی در کامروایی حضرت شاهنشاہی اند
 و در هر بهاری کلی تازه از زمین اقبال می شکفت و در هر دوری اختر
 سعادت کسرت از افق سعادت طلوع میکند چون شهنشاه مفضل
 که ابوالبابی اقبال است خواش فرزند آن رفعت بودند درشت آیزد
 بچون در این عطیه را کثرت خاص بنظهور آوردن گرفت و نواتر
 و توایله این نعمت روز افزون که عظم عطیات اسمائیت بخت است
 باطن اقدس شد و تازه بنانه اعتضادی قوی و سرشطهار ی عالی
 که معین سلطنت و ظهیر خلافت تواند بود از منظر قدس ارتقاء نمود
 و بر چهار کس عالم و شش جهت کون اشعه اینغنی یافت که نیز در بچون
 شاهنشاهی همگانی اختیاری بجمع سعادت و صنوف عطیای شرف
 اختصاص بخشید که بهج فزونی از افراد کمال سلاطین را در خواص اطوار
 در وضع از غحقایق دنیا دین و مراتب حق پرستی و خداستای
 رتبه مشارکت و حدش بهت نیست از آنجمله درین سال محبت
 گذشتن پنجاه و دو پیل از شب آسمان بیت و هفتم خرداد ماه
 موافق بچشبه سیوم محرم هفصد و هفتاد و هشت هلاله مطابق
 بیت هفتم خرداد ماه سال چهارصد و نود و دو جلایه بیکه مطابق

به هفدهم ربان ماه سال نهصد و سی و نه قدیمی نیز جردی مرابط
 هشتم حریران سال که هزار و هشتصد و هشتاد و یک رومی بطالع
 جدی کبوتر حکمای یونان و قوس بطور حکمای هند فرزندی و خزده
 اختر نور کشته که انوار نخبیت بلندی از لوحه سپید او بود
 در منازل اقبال و رود جوار کرامی ولایت انبیا شیخ سلیم
 در فتح پور شرف ولادت یافت و یکله تانه از بهارستان خلافت
 شکفت و در ساعت سعادت بر تو نام نامی ان شاهزاده بلند
 اقبال شاه مراد بر حقیقه دولت مشیت شد و شب دامانی طلوع
 این کوکب اقبال حقیقه عالی در اینه جنال روز کار صورتش
 انطباع نیابد ترتیب یافت و نشاط عالم صلابی عام در دادند
 بنقد مراد در سن ایام کران بار خشتند **۱۰** ازین غنچه که در انرا
 زبهر شد **۱۱** طرب را روز بازار و کمر شد **۱۲** بهار را بعشرت پای کویان
 ز باد صبحگاهی جای رود بان **۱۳** بفرود آسمانرا سور بر سور **۱۴**
 جهان زد که نور اعلی نور **۱۵** صبا به مبارکباد بر خاست **۱۶**
 که در جنبت سیمی شمشاد بر خاست **۱۷** بهار شادمانی ابرو یافت **۱۸**
 که در این چشمه سارا از وی یافت **۱۹** اهل از هفت دریا اب میخورد **۲۰**
 که قفل کنج گوهر تاب میخورد **۲۱** ز عطر افشان که بوش از دست می شد
 طرب بیخبت و عشرت دست می شد **۲۲** سخن از میان نکته سخن در

تهنیت و تارخ این مولود مسعود نظم نای دیکش گفته مورد
 صلوات کشند و زایچه سعادت ارقام طلوع این اختر اقبال
 برسم یونانی ر قسم پذیر میگردد *را بچه بطور یونانی*

الف دلو حوت	جدی	قوس اسعادت عقرب
حمل		زحل میزان
ثور خرد خرداد جوزا شمس	عطارد زهره سرطان	مرکب اسد
جدی مشتری دلو حوت	قوس	عقرب میزان
حمل		زحل سنبله
حمل ثور	عطارد جوزا	مرکب اسد زهره

و بحسب تقدیم اداب تهنیت و انعامات مالک شرقیه درین ایام

مغفان خانخانان از جوپور بطریق الفار دولت استانبوس
در یافت و بلوازم عبودیت پرداخت **نهضت موکب شاهنشاهی**
لصوب اجمیر و دیگر سواخ اقبال ماشر چون در او خزا یام بهبار
که هنوز رواج ریاحین در کریان روکار همچین بود و نام باین
از دران سپهر او بخت کینه نواز سر استان سلطنت تکلفت و سرو تاز
از نهال خلافت برد مید و بخت تمام مراسم که کداری این عطیه عظمه
زیارت روضه مقدس خواجه معین الدین قدس مصمم ضمیر مقدس
شاهنشاهی شد و روز ابان دهم ماه الهی موافق شنبه سبت دوم
ربیع الثانی بغرم دریافت این کرامت نهضت موکب معیل روی نمود
و موضع مند که مخیم اقبال شد و منعم خان خانخانان برای انتظام
مهمات ریاضیه کفایت یافت و خدیو معیل از ان منزل تا
اجمیر کامیاب بر ایالت ط خصوصاً عشرت برای شکار بوده منزل
بمنزل بودی و مراحل بقدم شوق طی فرمودند چون عصره اجمیر بطل
چتر اقبال شاهنشاهی نور پذیر شد روزی چند اداب زیارت
تقدیر سینه معتکفان ان حواشی و تشبان ان دیار را
بجلیل ادرار و انعام توانگر ساختند و صلاهی افضل چنان عام شد
که هر فردی ازین سماط احسان محروم نماند و در همین ایام سعادت
در نظام حکم فیت اس با چاد و احداث حصار شهر اجمیر از منکب الهمام

شرف ارتفاع یافت بنایان کاروان و معماران و انشور طبع
 عالی کشیده نظر سپهر صعود در آوردند و در ساعت مسعود که ثابت
 کار را شایسته باشد ان عمارت والا را از سنگ و چوبه بنیاد نهادند
 و تمام منزل مسکن خواص و عام شهر را احاطه نموده در اندک فرصتی
 کار بسیار پیش برده مورد افزین شاهنشاهی گشتند و بجانب شرق
 شهر و تختانه های فلک اساس ابداع یافت و بفرجی و فیروز می عرض
 سه سال جمیع عمارت قلعه و منازل شاهنشاهی صورت تمام یافت
 و در سال امیزه که درین شهر شروع احوال فرمودند ان منازل رفعت
 بوزن بود و مقدس شاهنشاهی بمسطح انوار قدسی شد و همچنین موجب
 حکم معین جمیع اعیان دولت دارکان خلافت و سایر ملتهای زمان
 حضرت اعتصام بقدر اندازه و دستگاه منازل و بستین شدند
 و از میان قدم اشرف در فرضیه قبیل جناب شهری عظیم صورت نمود
 پیدا کرد که در این خیال مهندسان جاوید کار تمثال الضورت استوانیت
 و حضرت شاهنشاهی بعد از طرح در اسان این عمارت شکر فیهت
 صلحت ملک و نیت معدلت و دریافت حقایق احوال و مالش
 ستمکاران و دشمنی مظلومان و بر آوردن مستعدان و معمور
 عالم که خلاصه عبادت شاه تعلق است سیر و شکار را برده
 اینکار ساخته روز را بمیت یکم ابان ماه الهی موافق جمعه چهارم

جمادی الاخری بدولت و اقبال نهضت و الا فرموده متوجه صورت
ناگوشه در روزی اردی بهشت سیوم از ماه الهی موافق چهارشنبه
شانزدهم جمادی الاخری عرصه شهنشاه کور را مجسم اقبال ساختند
و خان کلان حاکم آن ناحیه مقدم شهنشاهی را سرمایه سعادت
دانسته بلوازم خدمت و مراسم ضیافت پرورخت و در حضرت
فرموده منزل او را بورد مقدس سر بلند می دادند و کنجینه مهابت
دریمی در درمن اردوی او نهادند و در همان روز نظر دریا کش
حضرت شهنشاهی بر کوال ابراهیم و بعضی از اعیان شهر بدولت
استقبال بر آمدن بودند وقت یافته بموقف عرض رسانیدند
که معموری این شهر کوال آب باز بسته است کمی کید این نام دارد
و دیگر شمس تلاء و این بگو کر تلاء مشهور است و چون ببرد اکثر نجاک
اینجا شده و در هنگام کمی آب بسیاری از راهل شده مسکن خود
گذرشته با طراف میروند بنا بر عموم شفقت حکم مقدس بر جهر کوا تلاء
که در اصل فحمت تمام درشت شرف نفاذ یافت نجشیان سعادت
باتفاق کار دزان دولت پیوند مسحت ان نموده با مراد سایر
ملازمان درگاه قسمت نمودند و در لشوران جد او را با تمام این
تعیین شدند و بزره توجه خاطر دریا مقاطر ان چشمه سیراب ریاضه

که اردوی عظیم را سیراب تواند کرد و آن منبع غزلب است که تلامذ نام
 نهادند و وجه تشبیه او آنست که گوگرد زبان هندی سکت و این حص
 باو نسبت نمودند و سرگذشت او چنین گویند که سوداگری از تنگنا معیشت
 آن سکا که پیکر هوش بود نزدیک از جه لمتندان کرد گذاشته قدم
 بعزبت نهاد تا به نکاپوی اہمت رسبات بر روزی اما در ابواب
 روزی کشاده کرد فرصتی دراز بران گذشت روزی از مردمی
 که داشت بر سر راه رفت و از اتفاقات حسنه آنکه ان تاجر کامیاب
 ثروت کشته بدان سرزمین رسید بود ان سکا کاہی یافته لایبنا
 در قدم صاحب خود آمد و از غایت شوق جافش نی نمود بحقیقت
 و وفا شہور افاق گشت و ان سوداگر از حقیقت مندی در این
 حوض اسس بناہ بان منسوب کردند و چون موکب معالی شہادت
 نظام بخش و معدلت ارای این فواجی گشت بزرگان فز مینداران
 انچہ در بفرق ادب متافہ سبح در گاہ مقدس سر بلندی یافتند از آنکہ
 چند رسین بپا لیدیو کہ از اعظم زمینداران ہندوستان است باجالت
 والار رسید مورد الطاف خسروان گشت در ای کلیانمل رای بیگامیر
 سپر خود رای سنگ نیز از سعادت مندی کہ درشت اردا کہ این دولت گری
 نمود در طلال عاطفت شہنشاہ سودیک و بزرگی یافت و از نجات در
 بوسیله بار یافتہای سخن معروض داشت کہ نظر بر عوم عاطفت شہنشاہ

و عقیده تمندی خویش از دولت که صبیحه برادر من که آن در خل پستان از
عصمت سرای بادشاهی کرد خدیو سلطنت برای ریساط خاطر او
و اطمینان کرد و بی انبوه ملتزمی محل قبول بپوشید و آن بود چو عین غفرت
با این بزرگان بس اوقات عصمت در آوردند و از سوانح بزرگت افزا
انکه باز بهادر تبارک اقبال شتافته زمین بوس عبودیت بقدم رسانید
و بتوجبات شانهشاهی از کرد الودی او بار بر آمدن بر تو سعادت یافت
ملکه در اولادت تان روی نمود از آن باز که از مالوه بر آمد چون روی
از اقبال بر تافته بود ابر و در بختی آمد و عمر در بد شد اول پیش بهر جوهر
زمیندار بگلانه رفت و از اینجا پیش چنگیز خان شد بعد از آن در میان
فولادی تو سلحیت و از پیش او بنظام الملک و کهنی روی امید آورد
و از همه جا خبر آن زده بر آنا پناه برد و چون سرگردان و خاکسار
این خمار لوده دنیا مساحت شانهشاهی رسید عا طفت ذریه
بران درشت که یکی از ملتزمان عبته حضور را فرستاده او را طلب
بنابر آن حسان خزانچی با بخدمت مامور شد و بموند عواطف نادشاهی
امید در ساخته بدرگاه مقدس آورد و مخوف انواع مرام خردایه
گشت و از سوانح آنکه یکی از بار یافتنهای محفل مقدس بموقف عرض
همایون رساند که راول هر رایی بزرگ حسیه میمانه نطق
ایزدی بر میان جان بسته و خواهش آن دارد که دختر او که پرده نشین

عفت است در سلک خدمت کز نین مشکوی اقبال سر بلند میاید
 و چون خود بواسطه موانع سعادت حضور را احراز نمیتواند نمود خاطر عقیده
 پیونداوان میجواید که کمی از منظور آن بارگاه معین رخصت میاید
 تا بان دیار رسیدن او را بنویسد توجیه و التفات کامروای دولت کردند
 و آن خلوت کزین عصمت را بائین بزرگی بدولت سرای تقدیس آورد
 فرنگ افزای او زندگانشین را از اینجا که کامروای حاکمندان
 که کنایه سینه کاران خوبی و عادت است این تمس بدین سبب
 در اجبه بگو سید کس از ثابت قدمان بزم عقیدت بجزید عاقلست
 اختصاص است با بخدمت رخصت یافت در هنگام مراجعت از تجانه
 راجه این کار را با انجام رسانده ناهیه سایی عتبه دولت کشت و آن قدسیه
 نیک اختر در حرم سرای عشرت افتخار دایمی پذیرفت و چون خاطر جان
 راری خدیو معدلت از بخدمت و در فرام انداز فرط اندر دشنامی نغفای
 جمال حبان اراری خویش غرمت زیارت روضه فیض بخشین شیخ فرید
 مشک کج که در بین چهار است مصمم شد صادق خان ابیک بورین حال
 و جمیع کثیر از ملازمان درگاه را رخصت بودن ایچد و ممنوعه بالنسب
 نهضت فرمودند شیخ از مرتاضیان روز کار و از ممتازان سرکن
 نفسان بود کونید از اول دفع شده کاپلی است که او را شاه کامل
 گفتندی در زمان خان بزرگ قان و الا چنگیز خان یک از اجداد

قاضی شعیب نام بلاهور آمد در قصه قصه اقامت کرد و سلطان بلین
مقدم ایشان را کرامی در شته احترام نموده و شیخ مکتان ستانفته
بعلم متعارفه دیار هند اشتغال داشت خواجه قطب الدین اویسی
خليفة خواجه معین الدین را که از کتابت مکتوب و از نقش نقاش
روی آورده بود گذر برد افتاد و نصایح از حمید در نکو همیش علوم
رسمی و نهایش معارف حقیقه فرموده و در راه ساختند مشغله
طلب فروخته و زبانه شوق افراخته گشت دست از همه باز داشته
دل در ملازمت خواجه بست از میامین اخلاص و دوام خدمت ظاهر
شرافت کرامات و مورد خوارق عادت شد و ضد خود را نشان
نظاره رطبا شکار در سرد باطن شوق خدا شناسی در دل توجه
مقصود شد در انشای راه در حدود تلونندی رای علامه الدین
نزدیک و یا استیج که از دران سرزمین هر بار ز نامند سانه غلبت
بخش در بر داد و محمد از ان قصه نسبت که قراولان خبر کلاه کور خاوردند
شهر یار شیر شکار با سه چهاری از شکار بیان خاص توجه
صید اکلین شد چون ان صحرا نزدیک رسید پیاده شده توجه فرمود
و پله خطا در اول بار یک کور خرازد از صدمه صیت بند و قی ان
کله رمیده بدرد دست ستافت انجمن به پلوان الهی بند و قی در دست
پیاده با همان سه چهار قراول در صحرای نفسینه رنگین گرم رفتند

و با قدم همت در فرصت از ان فروخته رکبتنا را طی فرموده
 خورابان کله رسانیدند و یکیک بر بند و پی از هم میگذرانیدند
 و در پان می شتافتند چنانچه سیزده کو خرا ان روز شکار فرمود
 در هر مرتبه که یک شکار میشد دیگران دورتر میشدند درین هنگام عطش
 بر فراج مقدس غالب ابد از ان نشان پدید نبود چون پیاده غمیت ^{بخیر}
 افکنی در شش نزد یگان شکار حضرت را قریب خیال کرده از ملاحظه ^{گاه}
 قدم از جایگاه بر نداشتند بودند و خدیو جهان چندین کرده راه ابد ^{فتی}
 حضور هر چند بکا بومی نمودند از ابداران خاصه شهنشاهی خبری ^{فتند}
 و نه از ان نشان غریب حالتی پدید آمد و ضعف تشنگی بجای رسید که ذات
 مقدس را یارای گفتار نماند و در چنین هنگام که زهر مخلصان ^{امشید}
 را انهمایان بارگاه مقدس ابداران خاصه را پارسوین زهر میگردیدند
 و سپاس نیردی تقدیم و دل مخلصان به نشاط آمد و همانا که پیام ^{ای}
 بزبان خال خاطر نشان خدیو اکلایه ساخت شناسای مراتب ذات مقدس
 کشته با سبانه خویش همنه ازین نمایند که ان در معنی لکا به سبانه عموم
 خلایق بلکه سپاس نیردی و محافظت عطایای الهیت ^س
پختین فطرت سپین شمار تا توئی خولیتن را بیازی مدار ^{نار}
 و از سواخ آنکه قبولی آنرا جلال زمیندار بهیر از روی بد طلت از نام گذرانید

اول فروع شمسیر مردان ان ناحیت را ایل ساخته بود و این زمینها
از حیدرآباد فوجی که داشت خود را حواله لشکر او نمود و آن ترکسان لوح
انکه نگاهی زرف در معامله او نماید و تفریس دور از خطوط پشانی او کند
بجهد و فهای زراوند بیکانهای اسنار و از راه رفت و اصلاح دید
لان زمیندار سپاسیان او بجایهای دور شتافتند و یاد کار حسین
سپه او بجد و دوشهر رفت و هر چند دور میان راست سبیل
گفتند که همه مردم از خود جدا نیاید که چون امری مقدر بود
سودمند نیامد سپه او از راه کز برت از نوشهر به تنگنا
برد و مخالفان سرتین گرفته بسیاری از مردم را عرض تلف
کرد و ایند و یاد کار حسین زخمی در حساب مردها افتد و زمیندار
مهربانیه کرده او را در حمایت پرورش داد و همان زمانکه از مردم
درین بلیه گرفتار شدند جلال مذکور بر سر قوچان آمد و او از اینجا
که داشت و تدبیری که نبود کثرت غنیمت و قلت خویش را منظور داشته
روز را مبعیت یکم بهمین ماه الهی موافق چهارشنبه چشم رمضان
از جای خوب برآمد و مردانه فروشد چون اینمعین موقوف عرض تقدیر
رسید بجایمان منشور و الاغرا اصدار یافت که نعمت در استیصال
ان بدنهادران کماشته فوجی از بهادران کاردان بر در دست

تعیین نماید بموجب حکم معین بیکارگزینان چاکنست بان ناشیافته
 در خواپلان تمدنهادان نخوت مند کوشش نمودند وان کل زمین را
 از خوشخاستک اهل فساد پاک کردند **آغاز سال شانزدهم سال**
از جلوس اقدس شهباشی یعنی سال برآورد دوم درین مجتهد وقت

اقبال پیرایه موکب بهار در رسید و نوید بالش بطبایع وافر حیدر داد
 فیوض علوی با روح در شباح تازه روی آورد مزاج زمانه مشکفندی
 طبیعت روزگار با اعتدال کراید سحاب فضل چون دین مشتاقان
 بیاریدن در آمد نیایع حسان چو دل غار فان چو کشیدن گرفت
 سنباط ضمیر این کس در چین باطلیدان ریجایه جلو نمود غنچه های
 زمر دین زنگ کلهای نسرین فام بیرون دادند **ابر بارق**
 جهان تاب سید **سنبله** را تا بکمر رسید **سر و بار ایت کاه نمود**
 لاله با فر دارا سید **کل باغ آتش کو کرد از دخت** **ابن**

جو سیماب رسید **و بعد سپری شدن هشت ساعت و دو ازرده دقیقه**
 از روز کیشنبه چهاردهم شوال نهد و نهاد **دو شتم عطیه بخش کون در مکان**
 نور افزای زمین و زمان پر تو محاررت بمرج حمل انداخته **جهانرا چون**
 باطن عشرت گزینش هشتای طراوت بخشید و **حوق فلک چون اخلاق**
 طیبه کتبه خدیو عطر این گشت و **آغاز سال شانزدهم** **جلوس** **ابد نمودند**

یعنی سال تیراز دور دوم و در اوایل این سال بجهت افزایطایه
مجیم سادات اقبال کشت و خدیو خدایپرست با بنین بزرگان بزود
قدسیه شیخ فرید و در سعادت فرموده استمداد همت نمودند و بنسوان
مبارز نفس اماره و با کسان ان حواشیه فنون افضال و رحسان بتقدیم
آمد و چند روز برای افاضات صوری و معنوی در استغاضات ظاهر
و باطنی در ساحت این نصیبه فیض بخش معدلت از ای بودند و از امور
که درین و لاموجب این باطاطا مقدس شد دیدن شکار ماهی که با بک
انحد و از تیر زستی بار فرود شدی و بدست و درین گرفتگی و از این
سیچها ترتیت داده بودند که انرا بی خطا بجا ای زوی و از اب
بر آوردی و از سوانح رخصت گرفتن محب علیخان میر خلیفه به سخر تمه است
بیعی ناهید بیکم و شرح این رسم اختصار است که بیشتر ازین محفت
ناهید بیکم که در جباله عقد محب علیخان بود رخصت گرفته بدین والد
حاجی بیکم شتافت بیشتر از وصول او میرزا علی رختی استی بسته
بود و محمد باقی بجای او را نظام ده ان دیار از عقلت فطری که قدر
شناخت از نتایج اوست قدوم بیکم را مغتنم دانسته بلکه حاجی بیکم
سلوک را ناملایم کرد و از روشن و بد گوهر ان ان دیار که عمدت ان
جان بابا و سکین ترخان با اتفاق بیکم در مقام گرفتن محمد باقی شدند
و ازین اکا بی یافته در استیصال این طالیفه کوشید جان بابا و حاجی بیکم

در بست افتادند جهان بابا را بگویند فرستادند و حاجی بکم محبوس شد
 تا در گذشت و نایب بکم بدلاوری و تدبیر از انجا برآمده به بکرتشت رفت سلطان
 محمود بکری سخنان کجبهتی در میان آورد و گفت اگر محب علیان و مجاهد خان
 بسراو بانگ کس مابین حدود ایندین همراه میوم و تنه سخرا و لیبای در دولت ^{میشود}
 بکم سخنان مدارای دفع الوقت لاراست انگاشته بدرگاه والایامد و التماس
 رخصت این نام بردها نمود چون الحاج بسیار کرد رخصت یافته متوجه نته شدند
 نایب بکم دختر قاسم کو که است که از درستی اخلاص فدایی حضرت کتبی ستای
 فرج کس مکانی است همانا که در محاربه عبیدالله خان که در زمان ظهور مطلب در جلوه گاه
 باقی بود و لظا هر برای امری بزرگ رسیده زمان مساعدت نمود حضرت فرج کس
 مکانی بدست غنیم می در ایندین مردانه حقیقت میزند پیش آمدن میگوید که بشانم
 این نوکر را بچه تقریب گرفته اید باین نیز نک و فاباد است ه را از ان خطر گاه
 جهان خلاص میسازد چون ناشناسان او را از بهم گذرا میدند از حضرت اسرار عیبا
 او را در اطلاق عاطفت در آوردند حاجی بکم که دختر مقیم میرزا اسپر میرزا النون است
 بمیرزا حسن پوست و بعد از ان بمیرزا عیسی و دختر او را بعواطف بزرگان
 ترتیب فرمودند و محب علیان میر خلیفه که مخلصانه ادر خدمت بجا آوردی
 عقد یکاکی بستند القصه چون نزد یک بگر رسیدند سلطان محمود بیخام
 فرستاد که حرفی بود بزبان رفته درین کار همراهی نمیتوانم کرد معاودت نماید
 و اگر بجداند که به نته روند از راه حلیتیه متوجه شوند مخب علیان را حال دیگر بگویند

نرویی بر شتن و نه رای پیشیدن چون معادت در نهادن بود
و اعتضاد چنین بزرگت پیش ممت در تسخیر بکر و دل در محاربه سلطان
محمود بسند و در حد و قلعه ما تلبه به لشکر بهم پیوسته که امیر لشکر فتح علی خان
و مجاهد خان زیاده از دولیت کس همراه نداشتند و سلطان تا روزی که
را سر انجام نموده فرستاده بود بنامید از نرویی که کافله مهات منسوبان
این دولت ابد چون دست این گروه اندک بعد از گرمی هنگامه سکاره
یافتند و آن شکست یافته تارفته قلعه مذکور متحصن شدند و این بهادران فرزند
مجاهدان پرور شدند و در میان از سطوت عظمت این دولت والا امان
بر آمدند چون قلعه به بنیر و پیشی شجاعت بهادران اخلاص منند بدست آمد
و در سبب جمعیت منظم گشت که ممت بسته منوجه تسخیر بکر شد و اقبال پیشانی
تفرقه در جمعیت مخالفان انداخت از انجمله مبارک خان خاصه خیل سلطان
که مدار معامله او بود بانرا رو پالصد سباهی محبت علی خان را امد دید و باعث
صورت ان بود که بدتر از ان دیار بیکای غیله سپرد او را بیک از حلویتان
حرم سرای سلطان محمود ممت کرد امینند و ان ساده لوح پل شخص معامله
در مقام استیصال خاندان شد او را اخلاص درست نبود از عرض و ناسوس
اندیشیده مفارقت حبت و محبت علی خان بطمع مال و منال او را از هم گذراند
و مردم او را که سککن الایش بودند تلبه نموده مجاهد بکر برد از حبت
و محض انتساب این دولت روز افزون ان قلعه مفتوح گشت چنانچه در مجاهی

مجله نگاشته اید و چون قدری مزاج مقدس شاهزاده شاه مراد از پنج
 اعتدال انحراف داشت چند روزی در آن شهر فیض ساس توجه فرموده و چون
 بمیمن توجهات شاهنشاهی صحت روی داد روز خرداد ششم اردیبهشت
 بهشت یاه الهی موافق دوشنبه سیم ذی قعدة کوسم اجعت ملنبار اوازه
 کردند هر روز بطریقی خاص شکار میشد و بر دوش مخصوص در نقاب
 سر تعات این عبادت بجای آمد روزی در انسانی راه قرار دان
 خجسته چند اردوز خاطر غشست پیرای شاهنشاهی متوجه شکار انباشد
 دهرش خجسته را انروز بطریق شکار آمده در دام قید در آوردند و از جمله
 مدن کلی بود که سر آمد خجسته بای شاهنشاهی گشت و چون رایات اقبال
 بحدود ریسا پور نزدیک اقبال فرمود اعظم میرزا گو که در این مجال بجا که او مقرب بود
 التماس قدم عای نمود شهر با جهان اراکی ملتس ان پرورد هو سیار عقیدت
 بموقف قبول در شسته منزل او را مورد نور و محیط سرور کرد و در این وقت
 اخلاص خویش در ارایش جشن و افزایش شکش تکاپوی نمود و از آنجا که
 در سی طراز عقیدت او بود و میدانت که ضایقت بندهای معامله در آن
 عبارت از آن لب که اندکی از داده او را پیش آوردند این بر مکتوب
 دلخواه ارشام یافت مظفر حسین که در سلک ملازمان میرزا بود این مصرع را
 این هنگامه شادی افزایافت میهمانان عزیزند شمشاد شاهزاده و از آنجا
 متوجه پیش شدند و شکار کنان و معدلت ارایان روز خرداد ماه سیاه
 موافق پنجشنبه بیست و دوم ذی حجه ظاهر در السلطنه لاهور مستقر رایات اقبال

کشت حسین قلینخان لوزم بندیک و مرگم اخلاص تقدیر سائید و بموجب التماس
الحضرت بنمازل و که نیاز کما ساخته بود بشرف قدم ارزانی داشتند
و سرمایه افتخار جاودان او را تمیز شد و چون مهمات ایملک در برده سیر
و شکار با بنی مشایسته سرانجام یافت خاطر اشراق ما شرف ما شرف
خواست که از راه حصار غریمت فرماید تا بذریعہ ورود عساکر اقبال و عبور
خدیو معدلت ان دیار مورد انوار امن شود و ام درین سیر حقیقت
طواف و روضه معینہ تقدیر سد بنا برین داعیه حق رسس او اخر خرداد
ماه الهی موافق اوایل محرم سال نهند و هفتاد و نه هلالیا متوجه انصب شدند
زوز ماه دوازدهم تیره ماه پلک یکشنبه غر صفر حوایه حصار فروزه مضر حیات
مقدس کشت و از سوانج المنعدلت ما شرف ما شرف است لشکر خان
فرمود با وجود منصب مجتبی و میررضی و دیگر مناصبت شهدا با عدالت
را محض حقانیت از ان باز نداشت و مجتبی ازین سوانج هدایت
که لشکر خان را میتی دنیا از منج اعتدال باز برد و مصدر اعمال ناخوش کشت
و از بیخردی در روز روشن مست بدرگاه عالی که ملازموشیاران بهفت اقلیم
امده عریق نایک بظهور آورد و چون حقیقت حال مسمع قدسیه رسید خاقان
عدالت پزوه برای هدایت او در نوبه و دیگران او را بدم رسیده
کردار بند و بچندین نکو شس بزندان فرستادند و بر شهباز خان نظر
تر بیت انداخته مناسب لشکر خان را با و مکرمت فرمودند و از آنجا که
مدارج تربیت ما شرف ما شرف است در اندک فرصتی ان سخن اعمال خویش

در دراز خلافت فتح پور بوسید شفاعت مقبولان درگاه خلاصی یافت
 و خدیو عالم با آنکه موسم باران بود هر روز بمقتضای عزایم بادشاهانه
 کوچ میفرمودند و شکارکنان بصوب جمیری شتافتند روز خور یا ز موسم
 آمد داد الهی موافق سینه غم ربیع الاول بان خطبه دلگشای تزلزل
 اقبال فرمودند و روز فراوانی حق طلوع و حق اندیشی بطواف روضه معینه
 توجیه فرموده استمداد همت نمودند و ازین در خویش را بپرستش خاص کرده نیاز
 مندیر با سر بلند یاهمقرین گردانیدند میدعان قضا و قدر چون نیک
 اختر پیر خواهند که هالت صوری و معنوی را روز افزون گردانند ^{ظهور}
 او را از مراتب بزرگی باز دارند و تشنگی رضامندی الهی پدید آید و از در
 حوصله و فطر عطش معنوی دریای محیط اول سیراب و نمود جو مایه
 بر چشمه مقصود سازند و باین طرز حق پسند از فیض پشتهای صبر و فیاض
 هر زمان او را راتبه تازه رسید چنانچه این حالت و الا طراز از حالت
 خدیو زمان ماست و تقدیم مراسم داد و بخش و کامرانی منظران این روضه
 روح افزای بصورت در خلافت توجیه فرمودند و همکار دولت و بمعنای قابل
 روز در سمان بیت هفتم آمد و ایله موافق بخشیدند بعد هم ربیع الاول ظاهر
 فتح پور مهبط انوار الهی گشت و آنحضرت خود در منازل مسیح سیم نزدیک
 تزلزل برکات فرمودند طبقات انام که ستم رسیده انتظار در دریافت
 استنبوس بودند کامیاب سعادت گشتند و از سواج دولت افزا است

که سبکبری را که از مضافات بیانه بود مهر جامع ساختند ضد پو جهان
که معمار عالم صورت و معنی است چنانچه پوسته ارتقایی مدارج افراد انسا
فرموده اسس معدلت در استحکام می بخشید مستعدان زمانرا کامیاب
حالت میکردند و چنان در افزون و در رونق زمین کوشید هر جا که باندازه
حال آن تربیت فرموده زمین و زمانرا افزایش میفاید از آن باز که فرزندان
رفعت بودند در سبکبری سعادت ولادت یافتند و نفس عارف زمانه
شیخ سلیم گیر شد خاطر اقدس میجوست که این سرزمین را که همینست
دارد عزت صوری بخشید در نیولا که در ایات جهان کث درین مقام رسید
همان غریمت سابق پیش نهاد ممت و الا شد و حکم مقدس بنفاد است
که کار پردازان سلطنت عمارت عالی و منازل دلکش برای خاصه حضرت
شاهنشاهی اسس نهند و جمع طبقات امر او و اولیای نام برای خود
نشینان و مشربها ترتیب نهند و حصاری آسمانی از ارتفاع از سنگ و آهن
کشند در اندک فرصت شهری بزرگ شود و قصرهای دلکش و خانههای نشاط
افزایی اسس یافت و قلع خیر از خالقاه و مدرسه و حمام انتظام گرفت
و بازاری بزرگ سنگین احداث شد و باغهای نظرفریب در اطراف
شهر صورت ابداع پذیرفت و سوادی عظیم در هم اند که رنگ معمور است
انحضرت نام از فتح آباد خیال فرموده بودند که بزبان عالمیان به فتح پور
استنداریافت و بر سر تاج شاهنشاهی در منازل او که در آن نزدیک تمام آینه
بیرت افزایی مشکل پندان بود و در دولت فرموده همینست بند و اورا باین

عاطفت والا مباحات مویذ کرامت فرمایند چون این داعیه دولت
افزا بموقف عرض مقدس رسید از اینجا که کام بخشید و بنده نوازی که شکر کرمه
شاهنشاهیست مقرر شد رفعت قبول گرفت و روز دیارین پست بیست و سوم
دریاه الهی از فتح پور متوجه دارالخلافه اگره شدند سنال و بمباین
شاهنشاهی نور افزای صورت معنی کشت و مرگش پیش و نیاز تقدیم
افزایش نسبت شد و نت طار باش آمد و از اینجا معاودت فرموده
بفتح پور معدلت رودی شدند و مستعدان بقیات تسلیم بدرگاه والا رسید
در سفارش احدی کامیاب صورت معنی شد لکن کشتند ^{تقدیم} مدد الحکم در دست
نکاهی و کمال اکاهای خدیو معیل بازار بد کوهران طمع اندوز را در
دار و هم این کرده بنهاد کوی اعتباری فرود میزند و هم طایفه که بکثرت
راه سخن پیدا میکنند نوبت سخن اینها میرسد بلکه نیکذاتان سعادت
که محض از برای ارتفاع دولت سفارش ارباب استعداد میکنند فرط توجه
شاهنشاهی نیز سگار دارد و از فروغ نور همان افروز خاطر مقدس
خدیو دکا پنجه ریاد بازار چه تیز و دیرک دایفته چرا گویم که آنکس که بکس
هدایت حقیقت بد کرداری خود اکاهای یافته در سلاک سعادت نشان
در امل اند و طبقات عالم از شرف و وضع بی پایه حالت خویش رسیده
بدعای دوام دولت روز افزون قیام دارند و شهریار خرد بزوه لغو
حوضه و وسعت دانش خود در هر مرتبه با ندرزه هرگز سلوک فریوه
سلطنت صور ریلا با ولایت معنوی همراز **سوار** خند

تا مجروران تا کنزیر بجز خدا بخش **۱۱** بچو قصف کامران بچو قدر کامکار

اغاز سال مفدهم الهی از جلوس مقدس شانهت **۱۱** یعنی سال مرداد

از دور دوم در یوقت سعادت بر تو که زمان افزایش معین دست

بالش صورت نیز روی نمود و گو که بهار این رنگ زاری این زمین زمان

و نور و جهان افزو اعتدال بخش شب روز گشت فیض ربیع در رک و ریشه

حیات سرایت کرد سیم صبح بار و اح نیایه هم انخوش نمود سایه بان

ا بر مدار طباب با و سبکی آبی از چهار طرف کشید آمدش که ریاحین از کرد

راه رسیدن بر جو بسیار فضل آبروی یافت هوای گلستان کیفیت باده

بر طبایع انگیخت ز فرمه مرغان چمن سامع را از زخمه از بر شیم زبان

از اد ساخت **۱۱** باد سحرمت وزیدن گرفت **۱۱** غنچه لب صیدک

دایره بستد صبحی کشان **۱۱** شیشه کشادند شکران **۱۱** نغمت کل

فتنه گلزار شد **۱۱** ببل ازین رایحه بیدار شد **۱۱** جنبش سنبل شکن اندر شن

جلوه زین چمن اندر چمن **۱۱** بوی کلی صد چمن انگخته **۱۱** خملکه در کام قدح و خجسته

سبکد در میکده ستان عشق **۱۱** دایره در دایره دستان عشق **۱۱** رنگ ز در زنی آسمان

وزمین در روشنی افزای نشید و فراز بعد از انقضای **۱۱** ساعت بود دقیقه

از شب شنبه بیت و خم شوال هفتاد و هفتاد و نهم ظل نور بر ج محل انداخت

و اغاز سال مفدهم الهی از جلوس مقدس شانهت **۱۱** یعنی سال مرداد در دور

چونم شد امید که میامن عدالت شانهت **۱۱** یعنی سال مرداد در دور

بوندناید از سواجی که در اغاز این سال محبت نظر بیاورد **۱۱** یعنی سال مرداد در دور

بوندناید از سواجی که در اغاز این سال محبت نظر بیاورد **۱۱** یعنی سال مرداد در دور

بوندناید از سواجی که در اغاز این سال محبت نظر بیاورد **۱۱** یعنی سال مرداد در دور

بوندناید از سواجی که در اغاز این سال محبت نظر بیاورد **۱۱** یعنی سال مرداد در دور

بوندناید از سواجی که در اغاز این سال محبت نظر بیاورد **۱۱** یعنی سال مرداد در دور

خانخانان راست سکندر خان را بدرگاه والا بموجب التماس تقصیر آنرا
 بخشیدن در دستاوردنهای پیشین گذارش یافت که سکندر خان او را
 از پادشاه سعادیه که طالع و از کون خوانند ازین دولت خداداد روی گردانند
 و با علیقلینجان بدیناد همدستان شد سرشورش بر درشت چون علیقلین
 را ان پیش آمد که نگاه داشته شد و ان فردشت سکندر خان از تیره را
 و بدین شستی پیش سلیمان افغان کوه حوصله بودن او را در میان خویش
 مناسبی نداشتند در کمین او شدند او از اندیشه این گروه اکاهمی یافته
 منعظم آن خانخانان التماس آورد که از من بناد استکی شد آنچه از ان
 تیره ام افغانان نادرست بجهان سلیمان او زنگبار از هم گذرانید
 درن در خیال من اندا که شفاعت این عاصی سیه بخت را بدرگاه والا
 نمایند هم حیات انجان موسم زندگانی باقی بدست می افتد معم خان
 نوشته او را با عرض داشت خویش با پایه سر را علی ارسال داشته استخراج
 نمود خدیو عالمیان از فرط عاطفت منشور امتنان فرستاده او را امیدوار
 کرد امید خانخانان که از زبر یک گناه امید بخش و بختش نداشت ازین
 و رفت عیال سجود شکر ظهور آورد و در سکندر خان را پیش خود طلب داشت
 سکندر خان ازین نوید سعادت یوسف ولد سلیمان او زنگبار
 همراه گرفته بخیر افغانان بالغار از میان ایشان بر آمد خانخانان
 لوازم اکرام و احترام بجا آورد و برای تسلی خاطر این پناه یافته بار
 همراه گرفته غمگین درگاه مقدس نمود در او ایل تیره الهی بجن

عبودیت نور افزای ناصیه سعادت شد و بذریع شفاعت او حرام
از بار بندگت بخشید آمد و بنوازشش نهند ہی اختصاص سلاطین و اشراف
و در اندک فایده ها خانان راغبون عواطف محفوف ساخته حصت مالک
شرقیه ارز ایند داشتند و سکندر خان را سرکار لکنو کمرت فرموده همرا
او کرداریند و از سواج این ایام که بهار اقبال دولت است انکه فرمان
روای توران عبدالقدخان از بزرگ نصیت سطوت و شکوه این سلطنت
عظیم حاجی التمش را بر رسالت بدر گاه والا فرستاد و او بانام حضرت
و محبت و تنسقات ان دیار داده هستی جدید پیرایه ان کردارند
تا بنقد از استظهار چنین فرایزدی با سلاطین توران چهره
روی دهد و ثانیاً از صدقات افواج کتبه کت بر بام عافیت خورگوب
تواند کرد و برای مزید احتیاط در اهتمام بهت نعم خان خانان
و خان عظیم نیز را گو که تحف هدایا نیز از سال گذشته بود تا این منظور ان
در گاه خسر و ایند در تاسیس سبایه مودت و ترخیص ان توجیه کار بند
شده یا شیار خرام هرین فرستاده را نوازش فرموده کامروا
رحصت ارز ایند داشت و از نفایس هندوستان برسم از مغایه
همراه کرداریند و از سواج از نظر افتادن مظفر خاست در هر زمانه
با وجه طلوع نیز هدایت نهند هی بمقتضای شیمه که برده یگانگی
بر جمال جهان لرایی خویش فرمی نهند درین ایام بساط حور سازی
نقابین معنوی کرداریند معرکه کشت طارکرم ساخته بودند و اینها

خاص درین بازی که صد حکمت در ضمن آن مندرجست نظام فواید
 جمیع از ملازمان معتبره اقبال را بپوسته برای اینکار حاضر میدارند
 و جشن نامی عالی و بزم های دلکش ترتیب می یافت اگر چه نظایر
 بازار بازی گرم بود اما در معنی عیار مردم گرفته می شد و خدیو در آن
 در لباس لعب منزل کار جد کرده شناسائی جوهر طبقات مردم میکنند
 روزی منظوف خان از بدستی دنیا و تنگدستی صلی درین معرکه بازی
 که معیار حوصلها بود از بسیاری بای دادن و دوام حضور مصدر حرکت
 روستایانه شده آنحضرت او را از پایه اعتبار انداخته رخصت
 ز فرمودند تا در شمار بے اعتباری و غربت حال یافته او با صلاح

انجمن نهضت مومنان نوردستانها هی متبخر و بارگزارت
 کیتے خدیو خدا پرست پوسته نظام نشاء ظاهرا بر پایه ملک
 بی عبادالوداعراض بشری اساس خود را در اسودیکه جانیان میداند
 و همواره ابراهیم را از مهم شناخته در فرام او ردن بر اکتز کههای روز
 توجیه و الا بیگم کرد و در شیخ عبدالن و نفتح ممالک اندیش خشتین غورسی
 و غنچارستم رسیدنهای روز کار می باید و نند او در نا حیتیه که فرمان بود این
 از خود دله بشیارد بے رعیت بر روزی تمت کمی شسته اند با وجود حصول
 اسباب شیخ ان دل در آن نمی بندد هر چند بر شپگاه خاطر اقدس
 صلوه کافیه حقیقت است پیداست که بر مقدار وسعت در ملک افزا هر این
 کثرت جهان روی در وحدت قهرمان یک از والائرادان داد کرد

و عبادت کبری این نشانه نبضه اعلان مشتاد لیکن وجهه همت
حقیقت ساس چون تیمار حال عموم بر اینا و مشمول خصوص خلایق است
که در اینج بر این روی اند باین عبارت توجیه نمیفو ماید اما چون بیزدی
در افزایش دولت و ارتقاء مبارک سلطنته است مرتبه مرتبه و لایات
از فرمان روایان عدالت محبت خایه میگردد اند تا مشهور یا حقیقت
بزوه بالفضوب توجیه بادش مانه کما در در بخود و بفرغ معدلت
روشنی بخشد تا هم تفسیدگان بادیه حوادث در ظلال طفت در ایند و هم حد
قهری که توأم وحدت ارادیت در لخواه صورت بند و هم در ظاهر بنیان
که عالم از ان پر باشد مشغله اخلاص افزوده کرد چه در استعداد
طبقه نام تفاوت عظیم دست نهاده قدرت ایند لیت جل جلاله طایفه
از دین فروغ خرد مندی و طرز نشست و خاست از بخشش و بخشش
انحاض نظر از زلات مردم و آگاه دیابنه بزیر یک خدیو جهان برده
اورا یکنه در گاه الهی می شمارند و خدمت اورا عبادت ایند در بی
شمره در عقیدت و اخلاص می افزایند و کوهی را که نظر برین
نمی افتد از فرود نی سطوت صوری و افزایش ملک ظاهری به بزرگ معنو
او کرده گنند ارادت در کردن جان انداخته خوفلا از زمین محکمان
جان سپار میگردد اند و لهذا درین هنگام که ملک و بی از غیا ملک طنتیان
شور اینکین پاک شد و کوردلان فتنه اندوز در کوه نیست و با کامی فرود شد

بمقتضای حکایتی شاهنشاهی در سنجیر ملک کجرات در صلاح فترت
 انخدود مصمم شد که ستم رسیدگی عموم رعایای ان دیار بکمال برسد
 از ان که سلطان محمود از پسر پادشاهی دشمنان چرب زبان هنگام
 ارایی را بد دستی گرفت و از بد دروین ملازمان تیره رای که بود
 خود را در زبان صاحب و منعم میداند رخت مستی بر لبست جنبانچه
 مجله از ان در حال صوبه کجرات نگاشته قلم تحقیق شده است امر
 ان دیار خصوصاً رسید مبارک و اعتماد خان و عماد الملک در خود کامی شدند
 و برای آنکه معین حکومت ایشان باشد یکی از فرزندان سلطان پادشاه
 را ستم سری بر او اطلاق شده و چون او بس رسد رسید از هم گذران
 و تنواری که پسر که پسر جوهر را که از ارزل زوهای ان دیار بود بر سر تیره فرزند
 سلطان محمود شهادت دادند و خطاب منظرش ای بنام او بسته
 در لو از م خورش طبعیت اتهام نمودند احمد اباد که در الملک کجرات
 و کهنسایت و بسیاری از ولایت بتصرف اعتماد خان درآمد و کار
 بین بموسی خان و شیرخان فولادی قرار گرفت و سورت و بروج
 و بروده و جاپانیر نیز بچنگه خان پسر عماد الملک مقرر شد و دند و فقه
 و دولقه و غیران بر سپید چاند پسر رسید مبارک رسید و چونه کرده و ولایت
 سورت و بامین خان غوری معین گشت و اعتماد خان بکر پسر ان
 سفله خورد سال را پیش خود داشته روزی میگذراند و ان ملک
 از استیلائی متغلبه مورد انواع ظلم گشت و با یکدیگر این سران پسر

منازعات کردند در پیولا که چنگیز خان درگذشت با غوری شیرخان
فولادی تنو از احمد اباد که خجسته به پین آمد و شیرخان فولادی با جمیع
از او باش بگرفتند احمد اباد لشکر کشید و اعتماد خان در احمد اباد
متخصن شد بمیرزایان التجا آورد و هنگامه شورش کرم شد و بازار
فتنه و فساد و راج گرفت خاطر مقدس شاهنشاهی شیخ کرامت
اهم مهمان دانسته در انتظام اسباب این یورش توجه عالی گماشت
میرزا یوسف خان و فتو و راجه بر بر و جمعی کثیر را بنیاد نهادند که
کلیک حسین قلیخان بود آماده کار باشند که مبادا حکیم میرزا باغ
کوته اندیشان مومک مقدس دور دانسته از اندیشه شورش جوید
و مانع خود را فاسد گردانند و زمان مطاع باسم حسین قلیخان شرف
نفاذ یافت که نگر کورت را متخلص شد بر راجه بر حواله نماید که راجه
بد چند زمین دارانجا از بد خدمتیه و بد تینینی مقدر است و اگر مردم
و متانت قلعه در استحکام چاراسر مایه نخوت خود گردانند و بالکثر
عساکر قبائل که در آن ناحیت تعیین اند محاصره نموده بزور لیر و تخمین
سیر ناحیتی مردم هوشمند اخلاص کزین جداور تعیین فرموده روز
بهرام بیستم تیر ماه الهی موافق ششمین بیستم صفرا در الخلافه
فتح پور به شیخ کرامت نهضت فرمودند حواله در اکثر مجیم سردقات
نصرت گشت و درز معدلهتهای که درین روز ظهور یافت آتینیه فرمودند
باباخان قافال است و مجله ازین عدالت آنکه شهباز خاک که از

امیر تو زک بود در ترتیب لیل اهتمام میکردان ترک معامله بدان
 نخوت میداد و در افتاده بد رشتی پیش آمد چون بمسامع آن نخل
 پیرای کلستان خلافت رسید بجهت تادید او و اصلاح سایر پیرای
 روان سیاست عظیم فرمودند و بیک توجه شاهنشاهی در چنین لشکر
 برد که بچندین صاحب اهتمام کار گذار پل و تو زک شائسته بد شواری
 پدید آید با سایه تحقق گرفت و از سوانح عشرت افزای غایتش
 آنکه درین هنگام که قصبه کفایر مضرب لوای ظفر قرین شد بدستور
 عقاد نیش شکار توجه فرمودند و در آن ایام چون لشکار جنبه عشرت
 فرا بودند هر گروهی را چینه داده رخصت نمودند و خود با بعضی
 از خاصان بساط قرب بغریمت شکار روان شدند اتفاقاً در
 چتر حسن نام چینه خاصه را با هو می سردادند ناگهان بید در پیش جوی
 پیدا شد که پهنای آن بسیت و پنج کز بود حسیته خود را از آن
 جوی پهناء و گذر مید چینه نیز از روی غیرت بهمان و تیر
 بچسبته و چالایه از آن خندق گذشته اهورا در بود از نظاره این
 حالت شگرف غریب از ناظران بارگاه حضور برآمد و باعث تعجب غریب
 و انبساط بلع گشت و صدیو عشرت حوسمت پاینده ان چینه را افزوده
 سردار چینه تا گرد آیدند و حکم مقدس شد که برای عزت کریمینی او
 و عشرت مردم در پیش و نقاله مکر نواخته باشند و روز کوس چهارم
 امر داد ماه الهی موافق شنبه پانزدهم ربیع الاول بائین مقرر از یک

اجمیر سپاده شده متوجه طواف روضه معینه شدند در انشای راه
فرادلان عرصه شکار جزاوردند که درین نزدیکی شیرلیت قوی
پهیل که همواره در کین مترددان این راه بوده قصد نماید از اینجا
که استیصال از ارسان لازم این سلطنته است شهر یا شیرینکار
موجه دفع ان شدند و بروشی کزین ان در نزه قوی سپیدراشکار
فرموده متوجه ان خطه دلکش شدند از برکات قدم شاهن بی
رونقی تازه یافت ادربنیاز مندی و رسوم زیارت تقدیر سید
و دریای افضل کجوش آمد طبقات مردم از عطا یای بزرگ
بهین وافر بر گرفتند و روز دیگر تیماشای قلعه اجمیر که قد کوه
واقع است متوجه شدند و در ان عالی مقام زیارت سیدین
خنک سوار که در زبان عوام از اولاد امام زین العابدین است
پرداخته ترک بستند و تحقیق است که سید از ملازمان شهابی
غورلیت هنگامی که فتح هندوستان کرده مراجعت نموده او را
لشکر اجمیر گذاشت و او را از آنجا فدیجات سپرد و مردیام و
حجوم عوام بولایت شهوگشت و نریش مطاف عالمیان شد و حضرت
شاهنشاهی که بوسه در دطلب برامون خاطر مقدس سکر در نظر
بر شهرت ظاهر انداخته استمداد همت فرمودند در روز مردانه
مورق کسینه دوم ربیع الثانی خان کلانز با بسیاری از امر اجون
اشرفخان و شاه بیخان محرم و شاه بداع خان و سید محمود خان و فیض خان

و صادق خان و شاه فخر الدین و حمید محمد خان و قسطنق قدم خان
 و محمد قلینجان داماد کلان و مهر علی بن سلطونز عبید اللہ خان و میرزا
 علیخان و بہادر خان برسم منقلای بصوب کجرات رخصت فرمودند
 روز فروردین نوزدما سم شهر پورماہ الہی موافق دوشنبہ سبت در کجرات
 الشاہ خوف بدولت و اقبال از خطہ فیض ریاس اجمیر حضرت فرمودند نام
 انبساط شکار تقدیم رسد و ہم امرای پیش در کار طبع جوہر خویش
 را بہ نظر طاہر کنند و ہم کجرات بزودترین اوقات در حیطہ تصرف
 اولیای دولت در آید بہ بہترین و جہی تدارک احوال تم رسیدہ
 ہاں دیار صورت بندد موکل حضرت لوادر جو منزلی ناکور رسیدن بود
 کہ نوید ولادت فرزند والا کھر رسید و نوید فتح و فیروزی رساند

ولادت سعادت افزای گلہ مستہ بمن اقبال شاہزادہ سلطان

بر ضمایر دقیقہ سخنان ضوالطغنا صر و اجرام و باریک بنیان روابط
 اضلاب و ارحام محیف نیست کہ ناظمان سلسلہ علوی دستگیر چون کتیبہ خدیو
 را با قبسال روز افزون و دولت آید چونند اختصاص بخشند کامیاب

مطالب صوری و معنوی و سعادت پذیر مقاصد دینی و دنیوی
 کردارند ہر صبح تازہ کلی ہمیشہ بہار از صدای امید آرد بگفتارند
 و ہر شام نخستہ اختر می عالم افزود از مشارق ارزوی او
 طالع سازند از انجا تا سید نیرد این در بارہ شاہنشاهی عالم افزون
 از اندازہ دریافت بشریت چہ اینز و تقالی جمیع مقام و معانی را

که در مکان مشیت از لیت فراموش آورده در کنار اقبال قدسی
اغتمام او بنا ده است تا خورسته خندین عطیات کبری مخصوص ذات
مقدس او ساخته خورسته مارا چه کنی لیش ان که برده نشین جناب
توقف کرد و لهذا چون باطن اقدس طالب فرزندان رضا منحت
جوی حقیقت شناس بود اینزد توانا این نعمت پانترجاع و دولت
له که ایجاد مثل عبارت از انست بموجب دلخواه مکرمت فرموده و مرتبه
مرتبه گوهر بر پایه از محیط بطون بر ساصل ظهور صلبه که میکند در ان
سنگام که موکب تعالی از اجمیر نهضت میفرموده یک از پرده گیان سراق
عصمت از زمان دولت ولادت و وقت انکشاف صحیح عباد
تردیک سینه بود و نقل حرکت مزاج ان عفت ارشت برنجی نیت
بهمین و تبرک حسته خانه اشرف منتبان روضه منیفه و اغ
معتکفان بقعه قدسیه در نیال نام که نور صلاح و فلاح از ناصیه حال
اوی تافت خدایا ساخته در اینجا گذاشته بودند موکب اقبال
پوند در حواله موضع پیلود از مضافات زیبا از سرکار ناگور
ترول ابلال فرموده بودند که قاصدان محبته مقدم از اجمیر رسیدند
و نوید نصرت بخش مرست افزای آوردند که بعد از گذشتن
چهل و یک بل از شب آسمان به نیت تم شه نور ماه الهی

موافق شهباز شنبه جم جمادی الاولیاء بحسب رویت و شب سیوم
 امر اوسط بطالع محل مجاسبه حکمای یونان و بطالع حوت بحسب
 دانان هند و ستان در خطه فیض انتهای اجمیر که طولش صد و یازده
 درجه و پنج دقیقه و عرضش مسبتش درجه است و ادا در جان افین
 همان را حضرت شانهت هی را فرزند ی بلند اختر کر امت فرمود
 و بطالع این گوگب نور این منت بران نفس و افاق نهاد کیهان
 خدیو از استماع این نوید سرور سپارین صبح بر تو را زمین سیاهی
 شکر فرمود بسپاس و ستایش الهی کامیار دولت گشتند و ظهور
 را همیشه فتوحات پله اندازه دانسته و جشن با عالی ترتیب داده
 انجن برای عشرت شدند خلافت بصلای عام نشاط تان
 از سر گرفتند و نقود افضال در دامن عالمی بختند **س**
 کلی شکفت جان پرورد درین باغ **س** که بولش صد گلستانرا کند داغ
 ازین بخت دین که ازاد بر خاست **س** زلفت اختر مبارک با در خاست
 خدیو از سر طرب اقبال و برداد **س** صلائی من بهفت تقسیم در داد
 نشاط او بخت از تار سرانه **س** نوا چمید در مغن از زمانه
 گرم که بهمت و الا نظر داشت **س** تمنا را حجاب از پیش برداشت
 مولد کرامی را که خانه شیخ دانیال بود منظور داشته و استمداد نماید

از حضرت دانیال اکبر در قطب مقدس آورده نام نامی ان نونهال
کشتن اقبال را سلطان دانیال بر لوحه دانش نقش بستند
شعراي مکتبه پرداز تهنیت نامه های دل پسند در رشته نظم
کشیدند و تاریخ های نافه بر زبان ارباب نسیم گذشته و کامیاب
صلوات شد و حکم اقبال چون شرف نفاذ یافت که چون ان کو که
آسمان قدس یکجا به شود ممد و لکش نقیبه انبر بره کجاست
سعات منش را که کوچ را به با رامل درارند امید که امتداد ادوار
در ظلال تربیت و عاطفیت هشتا هی باشد در اب دولت
پسوند باشد اکنون که توفیق از سبیل بدرقه راه من حسین
انجن همیشه کشته در شرح احوال هدایت انتمای حضرت
زریچه سعادت ارقام این مولود مسعود را بحجاب
یونانی و هندی درین دیباچه اقبال نگاشته
تحقیق کرده و استخراج احکام انرا بردین و ران دقایق
اخترشناسی میکذارد **زریچه طالع اقبال هشتم**
بطور حکمای یونان و فارس







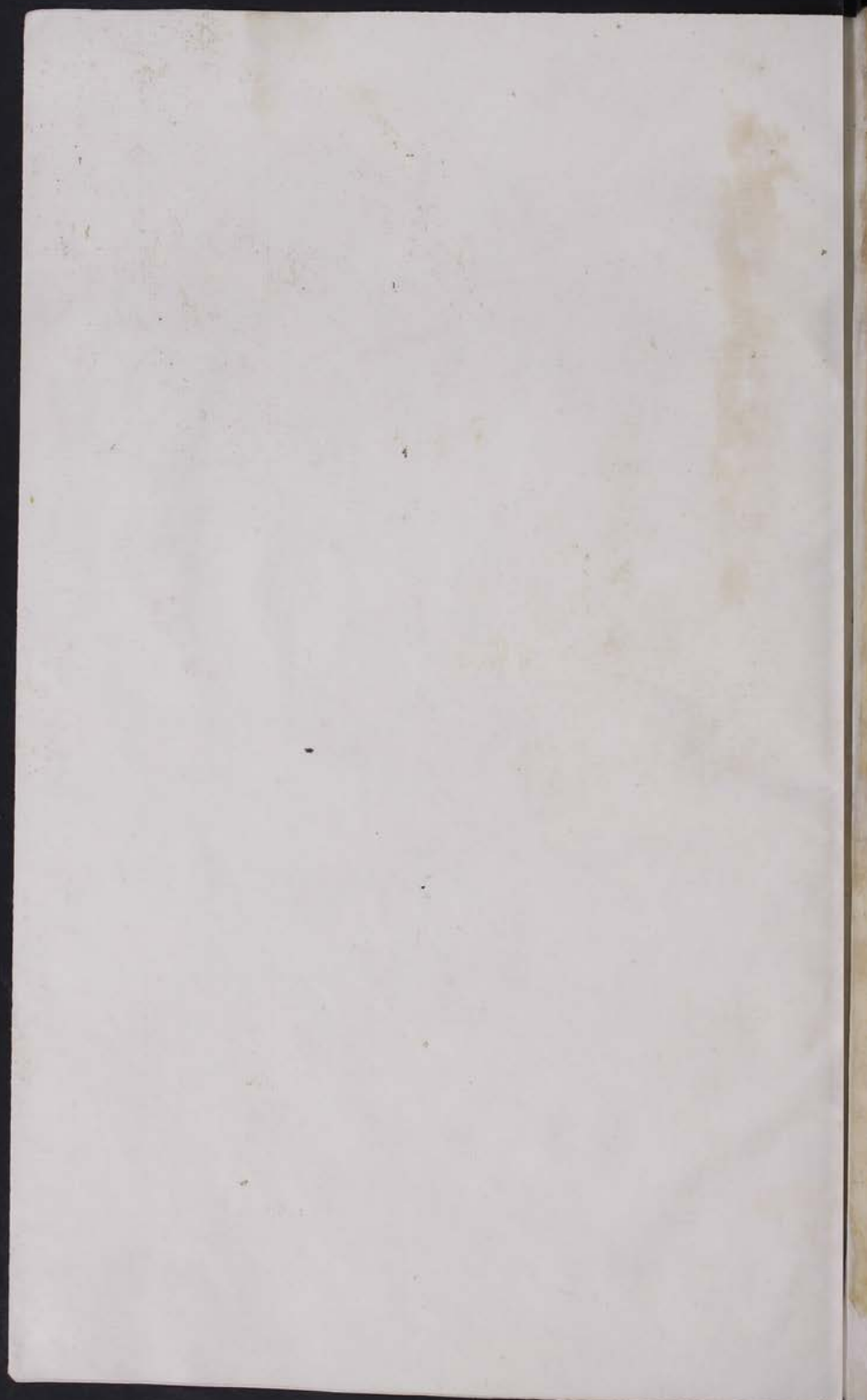
1	2	3
4	5	6
7	8	9

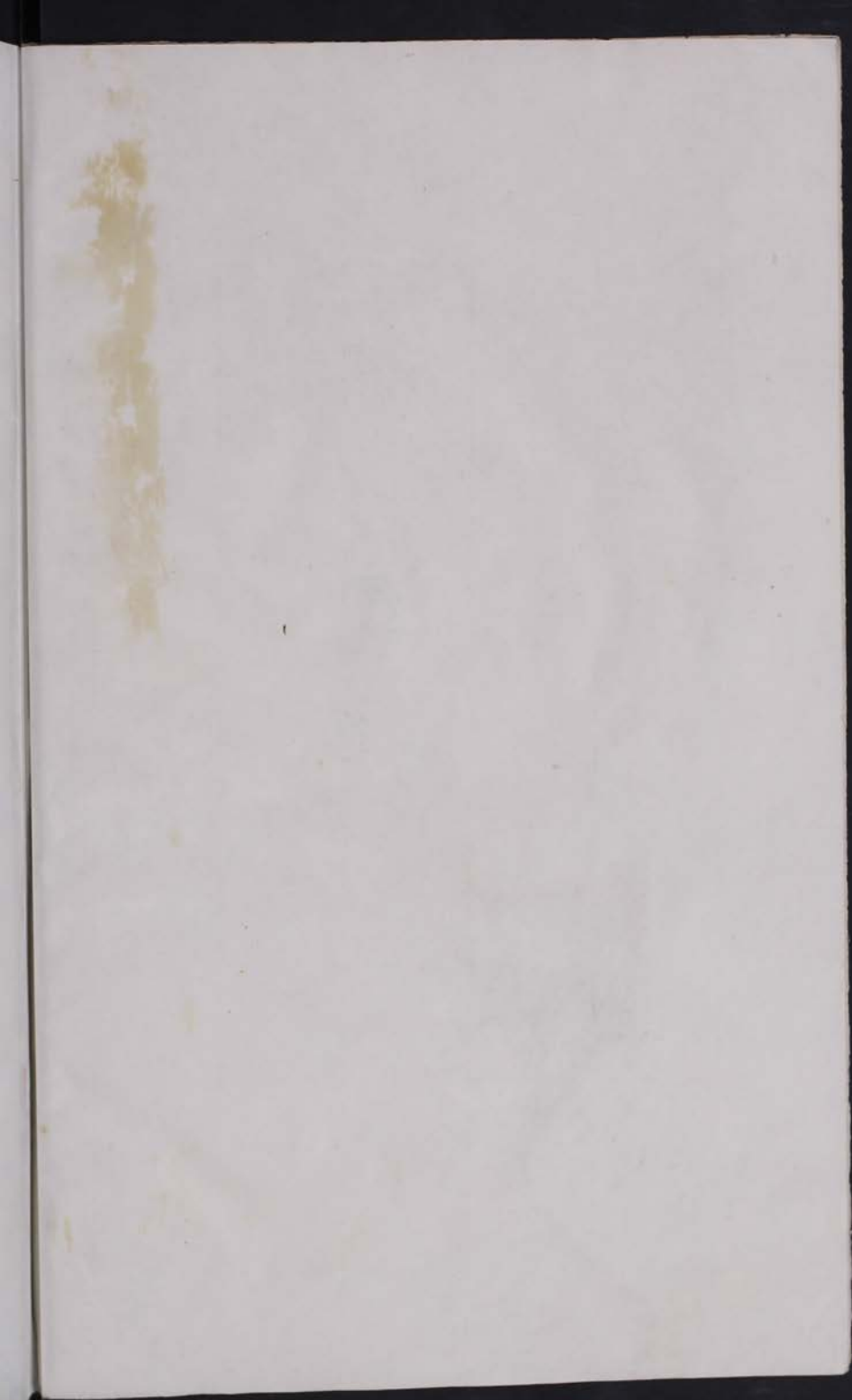
این کتاب در کتابخانه
مکتب اعلیٰ مدرسین
تهران در سال ۱۳۰۵
توسط آقای دکتر
میرزا محمد تقی
میرزا محمد تقی
میرزا محمد تقی

بازنقش قرآن مستخرج از کتب معتبره
مکتب حیدرآبادی خراسان









Handwritten text at the top of the page, possibly a title or page number, which is mostly illegible due to fading and bleed-through.

PERZSA
Qu. 24.

Perzsa Qu. 24.

Digitized by the Library and Information
Centre of the Hungarian Academy of
Sciences



